

تذكرة علماء الإسلام

في

علاء مصر الظهور

جلد سوم

تأليف

محمد رفيع الدين بن عبد البر

بن محمد بن عبد البر

بیت الحرام حلاله

نَوَائِبُ الدَّهْرِ فِي عِلَالِمِ الظُّهْرِ

در فتنه های آخر الزمان و علائم ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه

جلد سوم

تالیف: سید محمد حسن طباطبایی میرجهانی

ناشر: یگانه منجی

نوبت چاپ: اول ۹۰

چاپخانه: آسمان

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۴۰۱-۲-۸

انتشارات یگانه منجی: مشهد مقدس، چهار راه شهدا
کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، طبقه ۱-
تلفن: ۰۵۱۱-۲۲۲۸۸۵۱



جُرُوقُ
سُومِ كِتَابِ نَبِيِّ
وَالَّذِي هُوَ فِي عِلْمَاتِ
ظُهُورِ عَصْرٍ وَاحِدٍ
فِدَاةُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي دل على ذاته بذاته وتتر عن مجازاته مخلوقاته وتجلي لعباده بآياته
والصلوة والسلام على مبلغ رسالته وفاسر كلماته ومظهر صفاته ومعلم كتابه وح
حكيمه ابي القاسم محمد صلى الله عليه واله سيما مجدد الكتاب والسنة طاهر اهل
الجنة من لونه لون عربي وجسمه جسم اسراييلي وفي خده الايمن خال كانه قنطرة
مسك على رضاضة عبر العدل المؤتمل والامام المنظر خليفة الرحمن وشرقك
الفران وفاطع البرهان صاحب العصر والزمان م ح م د بن الحسن العسكري
عجل الله تعالى فرجه وسهل الله محرجه ولعنة الله على اعدائهم اجمعين القيام
يوم الدين **أما بعد** خاطر نشان مينمايد بنده شرمندة محمد حسن ميرجيه
طباطبائي ابن علي بن قاسم محمد ابادي جرقوي اصفهائي مقیم عاصمه طهران عفی
الله عن جرائمه که این است جزو سوم از کتاب نواب الدهور در علامات ظهور

جزوه نواب الدهور

(۳)

که پس از اتمام جزوه دوم بیاری خدای تعالی قدم اقدم را برای جمع و تالیف و تصنیف تقد
داشته و توفیق پایان رسانیدن انرا از ذات اقدس احدیت جلت عظمته میخواهم و از باطن
ولا بت کلیه مدد مبطلم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین

بخش هفتم

از دوازده بخش کتاب نواب الدهور در بیان اخبار و احادیثی است که از کتاف رموز
حقائق حجت و امام ششم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده و راجع بعلامت

آخر الزمان و آثار قیام حجت منظر عجل الله تعالی فرجه

حدیث اول

۳۶۴

در کتاب کشف المحجّه در باب فضل کتابت فرموده که قال الصادق علیه السلام للمفضل
اكتب و ثبت علمك في اخوانك فان مات فاورث كتبك بينك فانه ياتي على الناس
زمان هرج لا ياتون فيه الا بكتبهم

یعنی فرمود حضرت صادق علیه السلام بمفضل که بنویس معلومات خود را و انتشار ده
علمت را در میان برادرانت پس هرگاه زمان مردن تو برسد میراث بگذار نوشته های خود را
برای پسرانت که میناپد مردم را زمان فتنه و خونریزی که افس نگیرند در آن زمان مگر بکتابها و

نوشته های خودشان

مؤلف گوید که نعمت نوشتن یکی از نعمت های بزرگ الهیه است و نوشتن علوم
در دنیا باقی میماند و اگر آلات نوشتن و نویسندگی در میان مردمان نبود علمی در

بخش هفتم اخبار اصیبه

دنیای باقی میماند و هرگز جهان اباد نمیشد و شهرهای نیست که هستی عالم منوط بهستی علم است و هستی علم منوط بنوشتن و نگاه داشتن آن است و شکی نیست که انسان ملازم با نیان و فراموش کاری است فلذا اگر نوشتن در کار نبود بنیان دانش و علم ویران میشد پس بقاء جهان بوجود عالم است و بقاء عالم بمعلومات است و بقاء معلومات به نوشتجات است در دفتر زمانه فتنه نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت و از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود قید و العلم قیل و ما نقتیده قال کتابة یعنی بنید بد علم را با و گفته شد که بستن علم چگونه است فرمود بنوشتن آن است و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود اکتبوا فانکم لا تحفظون الا بالکتاب یعنی بنویسید زیرا که شما نگاه نمیدارید چیزی را مگر بنوشتن خلاصه کلام اخبار در باب نوشتن بسیار وارد شده و نوشتن اخبار و آثار در زمان پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه اطهار علیهم السلام مرسوم بوده و بشنیدن آنها بیافناعت نمیکردند

حدیث دوم

۳۶۵

ص ۲۸۲
عجبت طوسی . طبع تیرین بسند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت گفتم به ابی عبد الله (یعنی حضرت صادق) علیه السلام که ای محضر (یعنی حضرت باقر) علیه السلام مفرمود خروج سفای حتمی است و طلوع آفتاب از مغرب حتمی است و چیزهای دیگری بود که مفرمود از حتمی است فقال ابو عبد الله و اخلاف بنی فلان من المحنوم و قتل النفس الزکیة من المحنوم و خروج القائم من المحنوم قلت و کیف یکون النداء قال

بِحَسْرِ هَقْمِ بْنِ أَبِي قَبِيلَةَ

(٥)

بنادی مناد من السماء اول النهار ليمعه كل قوم بالسنتهم الا ان الحق في علي وشيعته
ثم بنادی ابلين في اخر النهار من الارض ان الحق في عثمان وشيعته فعند ذلك يرناب المبطون

يَعْنِي

فرمود ندا میکند نداکنده ای از آسمان در اول روز که میشود ندا نوا هر گروهی بزبانهای
خودشان که آگاه باشند بدستیکه حق با علی وشیعها اوست پس از آن ندا میکند شیطان
در اخر روز از زمین که حق با عثمان وشعیبان اوست پس در این هنگام در شک میافزند

داخل شوندگان در باطل

نِكَارِ نَدَا كَوْكَبٍ مراد از عثمان عثمان بن عنبسه اموی ملعون است که نام سفیانی

است - و در این حدیث بعضی از علامات حتمه تصریح شده اول خروج سفیانی در وقت طلوع

افتاب از مغرب سوّم اختلاف بنی عباس چهارم کشته شدن نفس زکّیه پنجم خروج قائم

ششم ندای آسمانی در اول روز که نداکنده جبرئیل است و ندای زمینی در اول شب که ندای

شیطان است - و مراد از نفس زکّیه در اینجا محمد بن الحسن است که در میان رکن و مقام کشته

میشود در پانزده روز قبل از قیام قائم علیه السلام و طلوع افتاب از مغرب از علامات

قیامت کبری است و ممکن است قبل از قیامت صغری هم چنین علامتی ظاهر شود ولی از علامت

حتمه نیست آنچه مسلم است طلوع افتاب از مغرب از علامات حتمه قیامت کبری است

حَدِيثُ سَوْمٍ

۳۹۶

غیبت طوسی - ص ۲۸۲ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود حسن قبل قیام القائم من

بِحَسْبِ هَفْتِ رَا حَبَا صِيَا

العلامات الصّحة والسّفالي والحنف بالبيداء وخروج اليماني وقتل النفس الزكية
يعني پنج علامت پیش از قیام قائم (علیه السلام) خواهد بود از علامات و نشانه ها اندک
 اسمانی و خروج سفالی و بزمن فرود رفتن لشکر سفالی در میان بین مکه و مدینه و خروج
 یمانی و کشته شدن نفس زکیه

حَدِيثُ اَرْبَعٍ

۳۶۷

غیبت طوسی - ص ۲۱۴ سنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یخرج القائم حتی یخرج
 اثنی عشر من بنی هاشم کلّهم بدعوای نفسّه یعنی بیرون نیاید قائم (علیه السلام) تا
 اینکه بیرون نیاید دوازده نفر از بنی هاشم که همه آنها مردم را بسوی خود دعوت کنند
 یعنی ادعای امامت کنند - دانسته باد که پیشتر از این دوازده نفر تا بحال دعوی امامت
 کرده اند برای خود و بقیه در مدت دو سال تقریباً قبل از ظهور مدعی خواهند شد و
 مراد از خروج ایشان قیام کردن ایشان است نه فقط ادعای امامت کردن

حَدِيثُ ثَمَانٍ

۳۶۸

غیبت طوسی ص ۲۱۶ سنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود پس بین قیام القائم و بین
 قتل النفس الزکیة الاثنی عشر لیلۃ - یعنی هفت در میان قیام قائم و میان کشته شدن
 نفس زکیه فاصله ای مگرد و زده شب

حَدِيثُ ثَمَانٍ

۳۶۹

غیبت طوسی ص ۲۱۶ سنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود خروج الثلاثة الخراسانی

وَابْعَدَ مِنْ خُرَازْمِ

(٧)

وَالسِّيَّانِي وَالْيَمَانِي فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَلَيْسَ فِيهَا رَأْيَةٌ بَأْهَدَ
مِنْ رَأْيَةِ الْيَمَانِي - یعنی خروج سه نفر خراسانی و سنیانی و میانی در یک سال و در یکماه
و در یکروز خواهد بود و در میان این سه پرچی هدایت کننده تراز پرچم میانی است

حَدِيثُ هَفْتَمُ

۳۷۰

غیبت طوسی - ص ۲۱۷ بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت
صادق علیه السلام که فرمود من یضمن لی موت عبد الله اضمن له القام ثم قال اذا مات
عبد الله لم یجتمع الناس بعده علی احد ولم یبتاه هذا الامر دون صاحبکم ان شاء الله وید
ملك السنین ویصیر ملک الشهور والایام فقلت یطول ذلك قال کلا

یعنی کسکه ضامن شود برای من مردن عبد الله را ضامن می شوم برای او قائم را پس فرمود
وقتیکه عبد الله مرد جمع نمیشوند مردمان بعد از او بر احدی و منتهی نمیشود این امر یعنی
سلطنت و حکومت بجز از صاحب شما یعنی قائم علیه السلام اگر نخواهد خدا و پادشاهی
از بین برود و سلطنتها ماه و روزی میشود یعنی مدت پادشاهیها بسال نمیکشد بلکه
ماه و روزی میشود پس عرض کردم طول میکشد آن فرمود حاشا که طولانی شود

مؤلف خفیه گوید بعضی گمان کرده اند که مراد حضرت از این عبد الله مستعصم

عباسی آخر خلفاء بنی عباس است و خلافت بنی عباس به او خاتمه یافته چنانکه افتخار
خلافت در بنی عباس نیز بنام عبد الله شده که مراد ابو جعفر مضمورد و انتقی باشد که نام او
عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس است چنانچه علامه مجلسی اعلی الله مقامه

بِحَسْبِ هَفْتِ رَجُلٍ كَبِيرٍ

در سبزه هم بجار الانوار بصريح به ان فرموده و لكن آنچه بنظر فاضل فرسود و از این حدیث شریف استنباط کرده ام بابر خورد ببعضی از احادیث و اخبار دیگر خلاف بصريح ایشان فهمیده میشود از چند جهت اول بصريح ظاهر فرمایش حضرت صادق علیه السلام بقول خود که فرموده من یؤمن لی موت عبد الله اضمن له القام که ظهور در مردن عبد الله دارد نه کشته شدن و حال آنکه مستنعم کشته شد و بمرک طبعی نمرود دوم فرمایش آنحضرت اذا مات عبد الله لم یجمع الناس بعده علی احد که بصريح است بر اینکه مردمان بعد از مردن او به احدی سرفرو نمیشاوند ورنه که خلیفه و سلطان ایشان باشد و زمامداری ایشانرا عهده دار شود و حال آنکه بشهادت تواریخ و سایر بعد از کشته شدن عبد الله مستنعم بسیاری در شامات و عراق سلطنت داشته و حکومت کرده اند و در عصر حاضر هم حکومت و سلطنت دارند — و اگر کسی ایراد کند که شاید مراد حضرت این بوده که از بنی عباس احدی صاحب ملک و پادشاهی نشود میگویم از ظاهر فرمایش ان حضرت چنین فهمیده نمیشود زیرا که بقاعده اهل بیت که گفته اند نکره در سیاق نفی مفید عموم است و انحصار دادن بنی عباس از ان فهمیده نمیشود زیرا که لفظ احد در متن حدیث نکره است که بعد از نفی واقع شده پس این ایراد وارد نیست سوّم از ظاهر فرموده حضرت که گفته است و لم یبقنا هذالامر دون صاحبکم چنین استفاده میشود که بعد از عبد الله نام ^{بر} شده امر حکومت و سلطنت با حضرت صاحب الامر خواهد بود — پس بنا بر این نمیتوانیم عبد ^{الله} وارد در حدیث را با مستنعم تطبیق کنیم بلکه احتمال میرود که مراد عبد الله نام دیگری باشد از دودمان بنی عباس معروف بنا بر اظهر یا از بنی عباس بن مرداس باشد چنانچه ظاهر بعضی

رابعاً بعد من آخر الزمان

(۹)

اخبار است که بعد از این در این کتاب ذکر میشود و این عبد الله شاید همان عبد الله باشد که قیام او مزارن با قیام سفیانی است که با او جنگ خواهد کرد چنانچه صریح خبر عمار است

که نقل کرده میشود ان شاء الله تعالی

حدیث هشتم

۳۷۱

غیبت طوسی - ص ۲۱۷ سند از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یكون فساد ملک بنی فلان حتی یخلف سبئی بنی فلان فاذا اختلف کان عند ذلک فساد ملککم - یعنی ملک بنی فلان فاسد میشود یعنی بنی عباس تا وقتیکه مخالف شود دو شمشیر بنی فلان بیا براد دو شمشیر بچی و جره می با اصبه و ابقع باشد پس چون این دو شمشیر با یکدیگر درآید و بدل شد آنوقت ملک ایشان فاسد خواهد شد

حدیث نهم

۳۷۲

غیبت طوسی - ص ۲۱۷ سند از آنحضرت روایت نموده که فرمود لا ینذهب ملک هؤلاء حتی یتعرضوا للناس بالكوفة یوم الجمعة لکانی انظر الی رؤس ندر قیام بین المسجد واصحاب الصابون لغت در فاموس است استعرضهم معنی قتلیم ولم یسئل عن حال احد - و ندر الشیء ندر و راسقط - یعنی نبرد ملک این جماعت یعنی بنی عباس

تا اینکه بی پرس و سوال بکشند مردم آنرا در کوفه در روز جمعه هر اینها گویند ما بینم سرهای را

که افتاده باشد در میان مسجد کوفه و اصحاب صابون یعنی بازار صابونینها

حدیث دهم

۳۷۳

بِحَسْبِ هَمْدٍ الْجَاسِئَاتِ

غیبت طوسی - ص ۲۱۸ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان فِءَامَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
لَسَنَةٌ عِنْدَاقُهُ يَفْسِدُ التَّمْرُ فِي النَّخْلِ فَلَا تَشْكُوَانِي ذَلِكَ

لُعْتُ عِنْدَاقُهُ حَتَّى يَفْسِدَ التَّمْرُ فِي النَّخْلِ فَلَا تَشْكُوَانِي ذَلِكَ

وَفَاءٌ دَوْمٌ عَيْنٌ وَذَالٌ هَرْدَوِيٌّ نَقَطَةٌ وَفَافٌ سَوِّمٌ عِذَاقُهُ بَعِينٌ وَذَالٌ هَرْدَوِيٌّ نَقَطَةٌ دَارٌ

وَفَاءٌ وَعِذَاقٌ بَرُوزٌ غُرَابٌ چَهَارَمٌ عِنْدَاقُهُ بَعِينٌ وَنُونٌ وَذَالٌ نَقَطَةٌ دَارٌ بِنَجْمٍ عِذَاقُهُ

بَعِينٌ نَقَطَةٌ دَارٌ وَيَاءٌ وَذَالٌ مَهْمَلَةٌ وَقَافٌ **يُوسُفُودَةُ** مِمَّا نَدَّكَ كَمَا فِي قَامُوسٍ وَمُسْتَهْفَى

الْأَرَبِ وَمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ ابْنِ لُغْتٍ رَامْتَعَرَّضٌ فَتَنَةٌ اِنْدَلَكْنَ شَارِحِ قَامُوسِ فِي كِتَابِ نَاجِ الْعَرَبِ

اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ وَكُفْتَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ

لَفْظٌ رَابِعٌ وَنَاقِصٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ

كَمَا فِي عِنْدَاقِهِ يَفْسِدُ التَّمْرُ فِي النَّخْلِ فَلَا تَشْكُوَانِي ذَلِكَ

بَعِينٌ نَقَطَةٌ دَارٌ وَيَاءٌ وَذَالٌ مَهْمَلَةٌ وَقَافٌ **يُوسُفُودَةُ** مِمَّا نَدَّكَ كَمَا فِي قَامُوسٍ وَمُسْتَهْفَى

الْأَرَبِ وَمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ ابْنِ لُغْتٍ رَامْتَعَرَّضٌ فَتَنَةٌ اِنْدَلَكْنَ شَارِحِ قَامُوسِ فِي كِتَابِ نَاجِ الْعَرَبِ

اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ وَكُفْتَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ

لَفْظٌ رَابِعٌ وَنَاقِصٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ اِسْتَدْرَاكِي كَرِهَةٌ

كَمَا فِي عِنْدَاقِهِ يَفْسِدُ التَّمْرُ فِي النَّخْلِ فَلَا تَشْكُوَانِي ذَلِكَ

بَعِينٌ نَقَطَةٌ دَارٌ وَيَاءٌ وَذَالٌ مَهْمَلَةٌ وَقَافٌ **يُوسُفُودَةُ** مِمَّا نَدَّكَ كَمَا فِي قَامُوسٍ وَمُسْتَهْفَى

الْأَرَبِ وَمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ ابْنِ لُغْتٍ رَامْتَعَرَّضٌ فَتَنَةٌ اِنْدَلَكْنَ شَارِحِ قَامُوسِ فِي كِتَابِ نَاجِ الْعَرَبِ

وَالْبَعْلَاءُ مِنَ الزَّوَالِ

﴿ ۱۱ ﴾

بِعْنَى بدرستی که در پیشروی فائمه علیه السلام هر آنچه سالی است که از زنا بدنی نیاید

باز آن حرم مادر درخت آن فاسد میشود پس شک نکند در آن

حَدِيثُ يَارِزْهَمُ

۳۷۴

غیبت طوسی - ص ۲۸۱ بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ائمه ^ع

علیه السلام که فرمود آن السفیانی بیلت بعد ظهوره علی الکور الحمر حمل امرأة ثم قال

استغفر الله حمل رجل وهو من الامر المحموم الذي لا بد منه

بِعْنَى بدرستی که سفیانی بعد از ظاهر شدنش مالک میشود پنج شهر را بقدر مدت

حمل بکون پس فرمود طلب از زینش بیکم خدا را بقدر حمل بکثیر وان از امر حتم شده است که نا

آزان ^ج **مرفی** از پنج شهر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و قسین است و مراد از حمل یک

زن نه ماه است و مراد از حمل بکثیر یکسال است و مراد از امر محموم یعنی پنج شهر گرفتن سفیانی

از علامات حتمه است که حتما صورت خواهد گرفت و تعیین پذیر نخواهد بود

حَدِيثُ يَارِزْهَمُ

۳۷۵

غیبت طوسی - ص ۲۸۱ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود کانی بالسفیانی اولضا

السفیانی قد طرح رحله فی رحبتکم بالکوفة فنادی منادیه من جاء برأس شعبة علی

فله الف درهم فینب الجار علی جاره ویقول هذا منہم فیضرب عنقه ویأخذ الف درهم

امان اما انکم یومئذ لا یكون الا اولاد البغایا کانی انظر الی صاحب البرقع قلت

ومن صاحب البرقع فقال رجل منکم یقول بقولکم یلبس البرقع فیجوشکم فیخرجکم ولا

بَحْسُ هَفْتَمِ الْأَجْبَاصِ الثَّمَانِيَةِ

تَعْرِفُونَهُ فَيَخْرُجُكُمْ رَجُلًا رَجُلًا أَمَا إِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا ابْنُ بَغِيٍّ

لُعْتُ رَحَلَةَ فَرَسٍ كَثُرَتْ فِي رُحْبَةِ جَايِ فَرَاخٍ كُشَادَةِ الْبَغَايَا جَمْعُ بَغِيٍّ يَعْنِي زَنَارَادَهُ حَوْشٌ

دُرُقَامُوسٌ اسْتَحَاشُ الصَّيْدِ جَاءَهُ مِنْ حَوَالِيهِ لِيَصْرِفَهُ إِلَى الْحَبَالَةِ مَرَادُ دَبْنَالِ صَيْدٍ دَوْرُ زِدْنِ

اسْتُ كَمَا أَنْزَلْنَا بِأَمْرٍ أَنْزَلَ رَدَّ عَيْنِ زِدْنِ بَدِيٍّ وَأَشَارَهُ كَرْدَنَ وَنَمَائِيٍّ وَبَحْنِ چِنِّي كَرْدَنَ وَجَاسُوسِيٍّ

كَرْدَنِ اسْتُ **يَعْنِي** كَوِيَا مَبِينِمِ سَفِيَانِيٍّ يَارْفِقُ أَوْ رَاكِبُ فَرَسٍ حُودُ رَاكِبٌ كَثُرَتْ بِأَسْتَدْرِ قَصَا

كُشَادَةِ أَيْ كَرْنِ شِمْنِ كَاهِ شَمَا اسْتُ دَرُكُوفِ بِنِ مَنَادِيٍّ أَو نَدَا كَذَكَ هَرَكِ سَرِ بَكِشَعَةِ عَلِيٍّ رَا

بِيَا وَرَدِ بَرَايِ مِنْ هَزَارِ دَرْهَمِ بِيَا أَوْ مِيدَهْمِ بِنِ بَسْرَعَتِ بَرِخَرْدِ هَسَايِيهِ بَصْرِ هَسَايِيهِ خُودِ وَبَكُوفِ

بِنِ أَرِشَبَعِيَانِ عَلِيٍّ اسْتُ بِنِ كَرْدَنِ أَوْ رَا بَرِزَنْدِ وَهَزَارِ دَرْهَمِ رَا بَكِرْدِ أَكَاهِ بَاشِيدِ كَرْدَنِ رَا زَوْزِ

بِنِيَا شَنْدِ فَرْمَانْدَهَانَ شَمَا مَكْرُ فَرِزَنْدَانِ زَنَا كَوِيَا مَبِينِمِ صَاحِبِ بَرَقَعِيٍّ رَا بَعْنِي مَرْدِيْرَا كِه

رُويِ خُودِ رَا پُوشِيدَه بَاشِيدِ كِه كِسِيٍّ أَوْ رَا فَنَاشَانْدِ (أَبَانِ كَلْبِيٍّ كِه رَا وِي حَدِيثِ اسْتُ مَبَكُوبِدِ)

كُفْتَمِ كَيْتِ صَاحِبِ بَرَقَعِ فَرْمُودِ مَرْدِيْتِ أَرِشَمَا كِه مَبَكُوبِدِ أَلِخَرَا كِه شَمَا مَبَكُوبِيدِ بَعْنِي مَبَكُوبِدِ

مِنْ شَيْعِهِ هَسْتَمِ وَبَرَقَعِ مَبِپُوشِيدِ وَدَرِ اطْرَافِ شَمَا مَبِيَايِدِ وَشَمَارَا بَدَامِ مَبِنْدَارِدِ وَوَاوِ شَمَارَا

مَبِشَنَاسِدِ وَشَمَا أَوْ رَا مَبِشَنَاسِيدِ بِنِ سَعَايْتِ وَنَمَائِيٍّ مَبِكُنْدِ يَا بَاشَارَه چَتَمِ شَمَارَا نَشَانِ

مَبِدَهْدِ بَكِيٍّ بَكِيٍّ أَكَاهِ بَاشِيدِ كِه مَبِيَا شَنْدَانِ مَرْدِ مَكْرُ زَنَارَادَه

حَدِيثُ سَبْتِ رَهْمِ

۳۷۹

غَيْبِ طُوسِيٍّ - ص ۲۱۱ بَسْنَدِ خُودِ رَا أَبُو بَصِيْرٍ رَا مَبِخَضْرَتِ رَوَايْتِ كَرْدَه كِه فَرْمُودِ لِيَضْرَبَنَّ

اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ الْأَخْلَاقِ لَهُ وَلَوْ قَدْ جَاءَ أَمْرًا لَقَدْ خَرَجَ مِنْهُ مِنْ هُوَ الْيَوْمَ مَقِيمٌ عَلَى عِبَارَةِ الْأَمْرِ

در بعلایه الزینا

(۱۳)

یعنی هر آینه یاری میکند خدا البته البته این امر را یعنی دین اسلام را بکسیکه هیچ بهره ای از دین ندارد و چون امر ما بیاید هر آینه بیرون می رود کسیکه ظاهراً داخل در این دین بوده و در باطن بتها را میپرستید

علامه مجلسی فرموده در بحار که شاید مراد حضرت از این فرمایش این باشد که

اکثر یاران حق و یاران شیعیان در آن روز گروهی هستند که هیچ بهره ای از دین ندارند و امر ظاهر شود یعنی قائم علیه السلام قیام کند بیرون بیرونند از این دین کسانیکه میدانند که اینها بتها را میپرستیدند یا حقیقتاً یا مجازاً یا از کسانی میباشند که مردم گمان میکردند که آنها اهل ایمانند - یا آنکه آنها هنگام ظهور قائم علیه السلام مشغول به بت پرستی میشوند و زود باشد که بیاید خبریکه این معنی را ناپدید کند و در نیت که در فتح اصل معنه بوده نه منته که مراد این باشد که با آنحضرت بیرون میاید (لقد خرج معناه) پس نامقل کن

حدیث چهاردهم

۳۷۷

غیبت طوسی - ص ۲۱۱ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود عام اوسنه الفتح ینشق الفرات حتی یدخل ازقة الکوفة - یعنی در سال فتح یعنی سال قیام قائم علیه السلام شکافته میشود فرات تا آنکه داخل میشود اب در کوههای کوفه

حدیث پانزدهم

۳۷۸

غیبت طوسی - ص ۲۱۹ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان القاسم

بِحَسْبِ هَفْدٍ مَّا اجْتَابُوا

صلوات الله عليه ينادى اسمه ليلة ثلاث وعشرين ويقوم يوم عاشورا يوم قتل فيه الحسين بن علي عليهما السلام — يعني بدرستیکه قائم صلوات الله عليه نذا کرده میشود بنام او در شب بیت و سقم (مراد بیت و سقم ماه رمضان است) و قیام میکند در روز عاشورا روزیکه کشته شد در آنروز حسین بن علی علیهما السلام

حَدِيثِ شَائِرِي هُمْ ۳۷۹

ارشاد مفید ص ۳۲۰ خط عبد الرحیم طبع ۱۳۲۵ مسند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود این لولد فلان عند مسجد کرم یعنی مسجد الکوفه لوقعة فی يوم عروبة یقتل فیها اربعة الف من باب الفیل الى اصحاب الصابون فایا کم وهذا الطريق فاجتنبوه واحتم حالاً من اخذ فی درب الانصار — یعنی بدرستیکه برای فرزندان فلان (یعنی بنی عباس) در نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه هر اینه جنگی خواهد شد در روز جمعهای که کشته شود در آن چهار هزار نفر از طرف باب الفیل تا محل اصحاب صابون یعنی صابون سازها باضاً فرسوها پس بر شما باد که از عبور از آنراه دوری کنید و نیکوترین حال ایشان کسی است که از درب انصار رفت و آمد کند

حَدِيثِ هَفْدِهِمْ ۳۸۰

ارشاد مفید ص ۳۲۰ از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که پیش از قیام قائم علیه السلام بلوی من الله قلت وما هو جعلت فذاك فقرع و لنبلوکم بشی من الخوف والجوع و نفض من الاموال والافس

دُرُجَةُ الْعِلْمِ وَالزَّمَانِ

(۱۵)

وَالثَّمَرَاتِ وَبَشَرِ الصَّابِرِينَ ثُمَّ قَالَ الْخَوْفُ مِنْ مَلُوكِ بَنِي فُلَانٍ وَالْجُوعُ مِنْ غَلَاءِ الْأَسْعَادِ
وَنَقْصِ الْأَمْوَالِ مِنْ كَسَادِ التِّجَارَاتِ وَقِلَّةِ الْفَضْلِ فِيهَا وَنَقْصِ الْأَنْفُسِ بِالْمَوْتِ لِذَرِيرِ وَنَقْصِ
الثَّمَرَاتِ بِقِلَّةِ رِيحِ الزَّرْعِ وَقِلَّةِ بَرَكَةِ الثَّمَارِ ثُمَّ قَالَ وَبَشَرِ الصَّابِرِينَ عِنْدَ ذَلِكَ بِتَجْمِيلِ خُرُوجِ
الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ — يَعْنِي بِشَرِّ أَنْ يَقَامَ قَائِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِإِلَهَائِي أَسْتَازِ جَانِبِ خُدَا
كَلِمَتِ حَيِّتْ أَنْ بَلَاهَا قَدَائِبُ سُومٍ فِي خَوَانِدَائِنِ أِبْرَارٍ وَلَنْبَلُوكُمْ شَيْءٌ نَاخِرًا بِعَنِي هَرَاةً
أَزْمَائِيثٍ مِيكَيْمِ سَمَارًا بِبِجْرِي أَنْ تَرِسَ وَكَرْسَنِي وَكَمْ شَدْنِ مَالِهَا وَنَفْسِهَا وَمِوَاهَا وَثَرْدِ
بَدِهِ صَبْرُ كِنْدِ كَانِ رَا فِي فَرْمُودِ تَرِسِ أَنْ يَدِ شَاهَانِ بَنِي فُلَانٍ يَعْنِي بَنِي عَبَّاسٍ وَكَرْسَنِي
أَزْجَهْتِ كِرَانِ شَدْنِ نَرْخِهَا وَكَمْ شَدْنِ أَمْوَالِ أَنْ جَهْتِ كَسَادِ شَدْنِ تِجَارَتِهَا وَكَمْ شَدْنِ سُودِ
وَزِيَادَتِي دَرَانِ وَكَمْ شَدْنِ نَفْسِهَا بِسَبَبِ مَرَكِ بَرَعَتِ وَشَتَابِ وَكَشَدْنِ مِيوَاهَا بِسَبَبِ كِي
رَبْعِ زِرَاعَتِ وَكَشَدْنِ بَرَكَتِ مِيوَاهَا اسْتِ فِي فَرْمُودِ وَثَرْدِ بَدِهِ صَبْرُ كِنْدِ كَانِ رَاهِنِ كَامِ
ظَاهِرِ شَدْنِ أَيْنِ بَلَاهَا بِرِ شَتَابِ كَرْدَنِ دَرِ ظَهْرِ قَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ

حَدِيثُ هِجْدِهِمْ

۳۸۱

أَوْشَادِ مَفِيدِ صَرْحِ بَسْدِ خُودِ أَنْ خَضِرَتْ رَوَايَتُكَ رَدَّهَ كَهَ فَرْمُودِ بِزُجْرِ النَّاسِ قَبْلَ قِيَامِ
الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَنِ مَعَاصِيهِمْ بِنَارِ تَظْهِرُ فِي السَّمَاءِ وَحِمْرَةَ تَجَلَّلُ السَّمَاءُ وَحَسَنُفِ
بِعَدَادِ وَحَسَنُفِ بَبَلْدَةِ الْبَصْرَةِ وَدِمَائِ تَسْفِكُ بِهَا وَخَرَابِ دُورِهَا وَفَنَاءِ يَقَعُ فِي أَهْلِهَا
وَشَمُولِ أَهْلِ الْعِرَاقِ خَوْفًا لَا يَكُونُ لَهُمْ مَعَهُ قَرَارٌ — يَعْنِي زَجْرُ كَرْدِهِ مِثْلُ مَنْ مَرَدِ
بِشَرِّ أَنْ يَقَامَ قَائِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ جَهْتِ كَانِ أَيْشَانِ بِرِ التَّتِي كَهَ ظَاهِرِ مِثْلُ دَرْدِ

بَحْرِ هَقْمِ الْاَنْجَارِ مَتْنًا

اسمان و سُرخای که فرو گیرد آسمان را و فرو رفتن بزنبی در بغداد و فر رفتنی در شهر
بصره و خونهاییکه ریخته شود در آنجا و ویران شدن خانه های آن و نابود شدنی که
واقع شود در اهل آن و شامل شدن ترمی بر اهل عراق که قرار و آرامی برای ایشان باشد

حَدِيثُ نَوْرِهِمْ

۳۸۲

وَأَفِي مَجْلَدِ سَوْمِ جَزْوَ چهاردهم کتاب روضه ص ۱۳۰ در باب اخبار عمال هوات از کتاب
کافی مُتَدَا از معویه بن وهب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت تمثلیست

حضرت ابی عبد الله علیه السلام که یک بیت شعر از ابن ابی عقیب که گفته و تخریر بزور آیه مهم

لَدَى الضَّحَى ثَمَانُونَ الْفَاثِلَمَا تَخْرُجُ الْبَدَنُ (وروی غیره البذل) ثم قال لی تعرف الزوراء

فلت جعلت فداك يقولون انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الري فلت نعم قال انبت

سوق الدواب قلت نعم قال رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق تلك الزوراء يقتل

فيها ثمانون الفاضلهم ثمانون رجلا من ولد فلان كلهم يصلح للخلافه قلت من يقتلهم

جعلت فداك قال يقتلهم اولاد العجم **بِعَيْنِي** مخر کرده میشود در نزد گوه سیاه روی

هنگام چاشتگاهی هشتاد هزار نفر مانند شری که مخر کرده شود پس بمن فرمود میثناپی

زوراء را که در کجا است گفتم فدایت شوم میگویند که آن بغداد است فرمود نه پس فرمود

که روی رفته ای گفتم اری فرمود بار چهار یا بان انجا را وارد شده ای گفتم اری

فرمود آن گوه سیاهی که طرف دست راست راه است دیده ای انجا زوراء است که کشته

میشود در انجا هشتاد هزار نفر مرد که هشتاد نفر از ایشان از پیران فلانند که هر ایشان

در ابعلا و آخر الزمان

(۱۷)

صلاحیت برای خلافت دارند گفتم کی میکشد ایشان را فدایت شوم فرمود میکشد

ایشان را فرزندان عجم

مؤلف کوفی این حدیث را مرحوم طریحی در لغت زور نیز رسلاً با شعر ابن ابی عقبه

از آنحضرت اشاره کرده و پس از نقل شعر ابن ابی عقبه گفته است هو جیل بالری یقتل فی ثمانون

الفان ولد فلان کلهم یصلح للخلافة یقتلهم اولاد الهم کذا مروی عن الصادق علیه السلام

و ربما کان ذلك فی دولة القائم والله اعلم یعنی زوراء کوهی است در روی که کشته میشود

در آن هشتاد هزار نفر از فرزندان فلان که همه ایشان صلاحیت برای خلافت دارند میکشد

ایشان را فرزندان عجم این روایت شده از صادق علیه السلام و بسا این واقعه در دولت

قائم علیه السلام واقع شود و خدا داناتر است **ظاهر** اینست که در روایت جمع البحرین

مقطعی واقع شده باشد و مرحوم فیض دروانی در ذیل حدیث گفته است و اما یكون

فی السنة التاسعة او الثامنة ولعل فلان کنایه عن العباس لما روی فی استیصالهم

فی آخر الزمان یعنی و جز این نیست که این واقعه در سال نهم یا هشتم می باشد و شاید

مراد از فلان عباس باشد بعلت آنچه که روایت شده در موضوع متناصل شدن ایشان

در آخر الزمان - نگارنده گوید محضر دانستن صاحب وافی وقوع این واقعه را در

سال نهم یا هشتم شاید بر خورد بر روایت و پادراست خاصی باشد که بان برخورد کرده و

از نهم یا هشتم معلوم نیست که آیا پیش از ظهور حضرتت یا بعد از آن یا غیر اینها و مراد از عباس

عباس بن عبدالمطلب است و بعید نیست که مراد خراسانی و اتباع او باشند و الله العالم

بَقِيَّةُ الْحَدِيثِ فِي جَنَاحِ الْمَنَاءِ

۳۸۳

حَدِيثُ بَدْرٍ

السماء والعالم (۱۴) بحار الانوار) طبع امين الضرب ص ۳۸۱ از تاريخ قم مسنداً انحضرت
صادق عليه السلام روايت کرده عبدالله بن سنان گفته که سوال کرده شد از آنحضرت از بلاد
جبل که در کجاست زیرا که برای ما روايت شده که وقتی که رده شد امر نبوی شما یعنی ال
محمد عليهم السلام بعضی از انجا بزمن فرو مبرد فرمود ان فيها موضعاً يقال له بحر
يحيى بقم وهو معدن شيعتنا فاما الرمي فويل له من جناحه وان الامن فيه من
جهة قم واهله قيل ما جناحاه قال عليه السلام احد هما بغداد والاخر خراسان
فانه تلقى فيه سبوف الخراسانيين وسبوف البغداديين فيجلى الله عقوبتهم و
يهلكهم فباوى اهل الرمي الى قم فبؤويهم اهله ثم ينقلون منه الى موضع يقال
له اردستان **يعني** بدرستیکه در انجا موضعی است که بران دریا گفته میشود
و نام گذارده شده است به قم و انجا معدن شيعيان ما است و اما رمي پس وای بر
ان است از دو طرف ان و ایمنی در ان از جهت قم است و اهل قم گفته شد که دو طرف
ان کدام است فرمود آنحضرت علیه السلام که یکی از ان دو بغداد است و دیگری خراسان
پس بدرستیکه فلاحی میکند در انجا شمشیرهای خراسانها و شمشیرهای بغدادها
پس شباب فرماید خدا ب عذاب کردن به انها و هلاک میکند ایشان را پس پناهند
اهل رمي به اهل قم و ایشان انها را پناه میدهند پس از انجا منقل میشوند بموضع
که انجا را اردستان گویند (اردستان قصه ایت بزرگ تقریباً در بیت فرسخی است از انجا)

در بعلا و آخر الزمان

(۱۹)

مؤلف گوید از این حدیث شریف چند نکته استفادہ میشود اول اینکه قم معدن شیعیان ال محمد علیهم السلام است دوم اینکه قم مأمن است برای اهل رقی سوم اینکه رقی مورد حمله بغدادیها و خراسانیها خواهد شد و در آن عذاب جنگ و خونریزی و هلاکت رخ خواهد داد بخونکه اهل آن پناهنده بقم خواهند شد چهارم آنکه اهل قم آنها را پناه خواهند داد پنجم آنکه انجرام نتوانند زبست کنند و ناچار از انجا مشقل به اردستان که از قضبات بزرگ یا شهرستان کوچک توابع اصفهان است شوند و ظاهر این است که مصداق این حدیث شریف هنوز صورت و وقوع پیدا نکرده باشد و از علاماتی است که در مدتی کمی قبل از قیام قائم آل محمد علیهم السلام ظاهر شود

حکایت بیست و یکم

۳۸۴

السماء و العالم ص ۳۳ بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود
 ان الله اخرج بالكوفة على سائر البلاد وبالمؤمنين من اهلها على غيرهم من اهل
 البلاد واخرج ببلدة قم على سائر البلاد وباهلها على جميع اهل المشرق والمغرب من
 الجن والانس ولم يدع الله قم واهله مستضعفا بل وفقهم وابداهم ثم قال ان
 الدين واهله بقم دليل ولو لا ذلك لاسرع الناس اليه فحرب قم وبطل اهله
 فلم يكن لهم حجة على سائر البلاد واذا كان كذلك لم تستقر السماء والارض ولم
 ينظروا طرفه عين وان البلاء يمدفوعة عن قم واهله وسيأتي زمان تكون بركة
 قم واهلها حجة على الخلائق وذلك في زمان غيبة قائمنا عليه السلام

بِحَقِّ هَفْتِ خَبْرَاتِنَا

الِي ظُهورِهِ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ أَرْضُ بَاهِلِيَّهَا وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ قَوْمِهِ
وَأَهْلِهِ وَمَا فَضَّلَهُ جِبَارِيبُ إِلَّا قَصَمَهُ قَاصِمُ الْجَبَّارِينَ وَشَغَلَهُ عَنْهُمْ بَدَاهِيَةٌ وَمُصِيبَةٌ
أَوْ عَدُوٌّ وَيُنِيَّ اللَّهُ الْجَبَّارِينَ فِي دَوْلَتِهِمْ ذَكَرْتُمْ وَأَهْلَهُ كَمَا نُوَاذِرُكَ اللَّهُ

یعنی بدرستی که خدا حجت میگردد بکوفه بر ساپرشهرها و بمومنین از اهل کوفه
بر غیر ایشان از اهل شهرها و حجت میگردد بشهر قم بر ساپرشهرها و بپراهلان بر همه اهل
مشرق و مغرب از جن و انس و نگذاشته و نمیکند از خدا تم و اهل او را در حالتیکه فاتوان
و مقهور باشند بلکه توفیق میدهد ایشان را و پاری میفرماید ایشان را پس فرمود که
دین و اهل آن در قم دلیل و راهنما بند و اگر چنین نبود هر آینه مردم شتاب میآوردند
لبوی آن پس قم خراب و ویران میشد و اهل آن نابود میشدند پس حجتی بر ساپرشهرها
نمیبود و چون اینطور میشد قراری برای آسمان و زمین نبود و اهل شهرها بقدر
چشم بهزدنی نظر کرده نمیشدند - و بدرستی که بلاها از قم دفع کرده شده است
و از اهل آن وزود باشد که بیاید زمانیکه شهر قم و اهل آن بر مردمان حجت
باشند و این در زمان غیبت قائم ما علیه السلام خواهد بود تا وقت ظهور او
اگر چنین نبود هر آینه زمین اهل خود را فراموش میکرد و بدرستی که فرشتگان هر آینه بلاها
را از قم و اهل آن دفع میکنند و بیدی قصد نکند قم را جبار سرکشی مگر اینکه لشکر
و خورد کند او را شکسته و خورد کند گردن کسان و ستمکاران و باز دارد شر او را
از ایشان باینکه او را بداهیه و یا مصیبتی و یا دشمنی و یا فراموشی ^{شغول کند} میندازد خدا

را بَعْلَامِ الزَّمَانِ

﴿ ۲۱ ﴾

گردنکشان متمکار را در زمان دولت ایشان از یادِ قم کردن و اهل آن همچنانکه فراموش
 میکنند یاد کردن خدا را **مخفی نماید** که از این حدیث ^{بعضی} شرقی مطالبی چند فهمیده
 میشود اول آنکه خدا بشهر کوفه بر سایر شهرها و بمؤمنین اهل کوفه بر غیر ایشان از اهل
 سایر شهرها حجت میگردد دوم اینکه شهر قم بترجیح است بر سایر شهرها و اهل آن هجند
 بر اهل مشرق و مغرب از جن و انس سوّم آنکه خدا قم و اهل آنرا میگذارد که ناتوان و مقهور
 واقع شوند چهارم آنکه اهل قم موفق و مؤید خواهند بود پنجم آنکه قم و اهل آن دلیل
 و راهنمای مردم اند و اگر چنین نباشد مردم بسوی آن شتاب میاورند و انجارا خراب کنند
 و اهل آنرا نابود کنند در اینصورت بر سایر شهرها و اهل آن حجت نخواهند بود ^{ششم}
 آنکه اگر قم و اهل آن نباشند زمین و آسمان برقرار نخواهند ماند هفتم اگر قم و اهل آن
 نباشند سایر شهرها و اهل آنها بقدر حجت بهمزدنی مورد نظر رحمت نخواهند بود
 هشتم آنکه بلاها از قم و اهل آن دفع کرده خواهد شد نهم آنکه قم و اهل آن در
 دوره غیبت قائم آل محمد علیهم السلام تا زمان ظهور آنحضرت هجند بر همه خلایق
 و اگر چنین نباشد زمین اهل خود را فراموش و میرد دهم آنکه ملائکه از قم و اهلش دفع
 بلا میکنند یازدهم جبار و متمکاری در حق قم و اهل آن بیداری قصد نکند مگر آنکه
 خدا او را درهم میشکند و خورد میکند و بیلای سخت و کار دشوار پامصیبت پادشمنی
 مبتلا میشود که از قصد بد خود برگردد و خدا او را بفراموشی خواهد انداخت که در
 زمان دولت و قدرت خود قم و اهل آنرا فراموش کند و ضرری از او متوجه ایشان ^{نشود}

بخش هفتم در اجاباتی است

۳۱۵

حدیث بیست و نهم

الماء والعالم ص ۳۳ نیز از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که آنحضرت کوفه را یاد کرد
 و فرمود استخوان کوفه من المؤمنین و پازر عنها العلم كما پازر الحیة فی حجرها ثم یتطهر
 العلم ببلدة یقال لها قم و یقبر معدنا للعلم والفضل حتی لا یبقی فی الارض مستضعف
 فی الدین حتی المحدثات فی المجال و ذلك عند (قرب ظهور قائمنا فیجعل الله قم واهله
 قائمین مقام الحج و لو لا ذلك لساخت الارض باهلها ولم یبق فی الارض حجة فاما
 العلم منه الی سایر البلاد فی المشرق و المغرب فیتم حجة الله علی الخلق حتی لا یبقی
 احد علی الارض لم یبلغ الیه الدین و العلم ثم یتطهر القائم علیه السلام و یتبرک
 لنعمة الله و سخطه علی العباد لان الله لا ینقم من العباد الا بعد انکارهم حجة
یعنی زود باشد که خالی شود کوفه از اهل ایمان و پوشیده و پنهان شود از آن
 علم همچنانکه پنهان شود مادر در سوراخ خود پس از آن ظاهر شود علم در شهر که انرا
 قم گویند و آنجا معدن علم شود و کان فضل نا اینکه باقی نماند در زمین قم مستضعف
 یعنی نادانی در دین حتی پرده نشینی که در حجله ها هستند و ان نزدیک ظهور قائم ما
 خواهد بود پس قرار میدهد خدا قم و اهل انرا قائم مقام حجت و اگر چنین نباشد
 زمین اهل خود را فرزند و باقی نخواهد ماند حتی در زمین که از او افاضه علم شود
 بسایر شهرها در مشرق و مغرب تا حجت خدا بر مردمان تمام شود تا باقی نماند در روی
 زمین احدی که دین و علم به او نرسیده باشد پس ظاهر میشود قائم علیه السلام

در اعلام و احوال ما

(۲۳)

و سپر میکند در حالتیکه سبب است برای ظاهر کردن غضب و خشم خدا و انتقام کشیدن او بر بندگان زیرا که خدا انتقام نمیکشد از بندگان مگر بعد از اینکه انکار کنند ایشان
حجت را مؤلف گوید این حدیث شریف مشعر بر چند علامت است اول خالی شدن کوفه از اهل ایمان دوم پوشیده و پنهان شدن علم از آن سوم ظهور علم در شهر قم و معدن علم شدن اینجا چهارم باقی نماندن نادان و مستضعفی در اینجا حتی پرتو ^{تین}
ایشان در مجله‌های خود - و استفاده میشود که اینها نزدیک ظهور قائم علیه السلام خواهد بود پنجم قائم مقام حجت بودن قم و اهل آن که اگر چنین نباشد زمین اهل خود را فرو برد برای آنکه در چنین حالی حجتی باقی نماند که افاضه علم از آن بسا بر شهرهای مشرق و مغرب جهان شود ششم آنکه از قم علم بمشرق و مغرب جهان رسد و شاید این نکتہ برای آن باشد که در قم آثاری ظاهر شود که مورد توجه جهانیان گردد بخوبی که برای جلب نفع خود دولتهای جهانی متوجه اینجا شوند و کسانی که اسم ^{دین}
اسلام و علوم اسلامی بگوشه‌هایشان برآمده از اینجا گوشه‌هایشان شود و حجت بر آنها تمام شود که ما نشینیدیم و نفهمیدیم چنانچه در روایتی که یکی از آثاری که در ^{لت}
برای معنی دارد شاید قضیه ظاهر شدن معادن نفت است که در این عصر مورد احتیاج و نیازمند جهانیان است و شرقیها و غربیها چشم بدراجا دوخته اند هفتم آنکه پس از تمام شدن حجت بر آنها خدای متعال غضب و انتقام خود را بر انکار کنندگان حق و دین ظاهر میکند و بظهور قائم آل محمد علیه السلام از ایشان انتقام خواهد کشید

بِحَسْبِ قَدْرِ اجْبَاصَاتِهَا

و اگر کسی بگوید توسعه ممالک اسلامی زیاده است و نام اسلام و دین غالباً
 گوشه اهل شرق و غرب شده و مسلمین در دنیا زیادند چرا جای دیگر برای اهل شرق
 و غرب حجت نباشد و این خصصه بقم اختصاص داشته باشد **جواب گفته** میشود
 اری چنین است لکن بنا بر موده پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله که متواتر در زمان
 مسلمانانست که از اخبار غیبیه آن بزرگوار بشمار رفته مسلمانان بعد از رحلت آن
 هفتاد و سه فرقه خواهند شد بکفره آنها اهل نجاشد و باقی ها لکنند و با امر حجه
 بکبت معتبره و تدبیر و تحقق در اخبار ماثوره از قبیل خبر ثقلین و حدیث منزلت و رفع ^{شعشع}
 و بآب حطه و اعطاء زابت و احادیث متواتره غدیر خم و حدیث مثل اهل بیتی کمل سفینه
 بوح و آیه ولایت و هزاران از اخبار و احادیث مسلمه بنوبه متداوله در کتب معتبره
 متداوله در میان مسلمین در صورتیکه از روی انصاف و حق طلبی باشد نه از طریق عنان
 و اعتساف و حیمت و عصبیت عقل سلیم داورى میکند که فرقه حقه ناچیه منحصر است
 در سائلین طریق اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین که بوجوهی چند متابعت
 آن واجب است از جمله آنکه میبیم سزاوارتر و راستگوتر و خالصتر از شوائب باطل و برتر ^{بگتر}
 از جهت پاک و پاکیزه دانستن خدا و رسول او و اوصیاء رسول او صلوات الله علیهم
 اجمعین و نیکوتر از حیث مسائل اصول و فروع مذهب امامتدانی عشره است زیرا
 که معتقدان در حق خدا اینست که ازلی است یعنی همیشه بوده است و ابدی است
 یعنی همیشه خواهد بود و قدیم است که حدوث در او راه ندارد و آنچه غیر از

وَابْعَلَاءُ الْاِنْسَانِ

(۲۵)

او است حادث است و آنکه خدا یکی است و او جسم نیست و جوهر نیست و مرکب نیست و عرض نیست و از کم و کیف و زمان و مکان و مشابهت با مخلوق منزّه و مبرا است و قادر است بر هر چیزی و عادل و حکیم است و ظلم نمیکند احدی را و فعل زشت از او سر نمیزند و مطیع را ثواب میدهد و عاصی را عذاب میکند و کارهای او منقن و محکم است و از روی عرض و مصلحت است و بازیگر نیست و برایگزاشنده پیغمبر است برای ارشاد اهل عالم و بیچشم سر دیده نمیشود نه در دنیا و نه آخرت و در جهت واقعیت و امر و نهی و اجبار و حوادث است و معتقد این فرقه در باب انبیاء اینست که آنها معصوم از خطا و سهو و نسیان و معصیتند از گناه کبیره یا صغیره از اول عمرشان تا آخر عمرشان و اگر چنین نباشند و ثوقی بتبلیغ ایشان نیست و فائده بعثت لغو میشود - و معتقد ایشان در حق امّته دو ازده گانه اینست که آنها نیز معصومند مانند انبیاء و آله همان محذور در کار میاید که در حق انبیاء گفته شد و فرقه دو ازده امامی احکام فروع را از امّته معصومین علیهم السلام فرامیگیرند که آنها نیز از جد خود پیغمبر خدا اخذ کرده اند و آنحضرت از خدا اخذ کرده بوحی جبرئیل و این اخبار نقل کرده شد از سلف بخلف طبقه ای بعد از طبقه ای تا اینکه روایت متصل شود یکی از معصومین با رعایت تفحص از حالات راوی هر طبقه و قول مقدوحین از روایت را طرح میکنند و بقول عدول و حیان و موثقین اخذ میکنند و التفاتی به رأی و اجتهاد ندارند و حرام میدانند اخذ بقیاس و استحساناً و الاصل باقی مسلمانان اینطور نیستند و هر فرقه از ایشان مذهبی را پیش گرفته اند که بنیان

بخش هفتم از اجاباتی

حالات و معتقدات آنها خارج از وضع این کتاب است طالبین مراجعه کنند بکتابهای مذکور
 در این باب از کتب کلامیه فارسیه و عربیه - و چه نیکو گفته شده است بزبان تازی
 اذ اشئت ان ترصني لفسك مذهبًا وتعلم ابن الناس في نقل اخبار
 فدع عنك قول الشافعي ومالك واحمد والنعمان از بروز الآثار
 ووال اناسًا قولهم وحديثهم روى جدنا عن جبرئيل عن البارئ

یعنی اگر میخواهی که خوشنود باشی از مذهبی که برای نفس خود اختیار میکنی و بدانی که در
 نقل اخبار کدام مردمان را اختیار کنی و اگر قول مالک و شافعی و احمد بن حنبل و نعمان
 بن ثابت که ابو حنیفه باشد زمانیکه روایت کند خبرها را و دوست بدار مردمانی را که
 که گفته و حدیثشان اینست که روایت کرد جد ما یعنی پیغمبر صلی الله علیه و اله از جبرئیل

چون این مقدمه

از خدای افریننده دانسته شد بدانکه عاصمه فرقه ناجیه
 در میان ممالک اسلامیة مملکت ایران است و بفرموده حضرت صادق علیه السلام در
 آخر الزمان قریب بظهور قائم علیه السلام شهر قم معدن علم و فضل میشود و از آنجا
 علم بمشرق و مغرب میرسد و قم و اهل آن قائم مقام محمد و خدا بایشان حجت را بر خلق
 تمام میکند برای آنست که دینی که خدا نعمت خود را به آن بر بندگان خود تمام کرده و راضی شده
 که بندگان مشدین به آن باشند همین دین است که فرقه ناجیه اشعی عشریه به آن متدین شده
 اند و پذیرفتن این دین حجت است برای مردمان و بروز و ظهور احکام و آثار و ادب آن
 منوط بعلم است و علم هم قائم بعالم است و در آن زمان عالم علوم دینیہ ظهورش در قم

را بجمعها من الزمان

﴿ ٢٧ ﴾

بشیر است نا جاهای دیگر و از اینجا فاضله فیض باهل مشرق و مغرب لذائم و اهل قم حجتند
برای اهل شرق و غرب در این نکته تنگدقت کن و منعمت بشار و هذا الاستنباط من فضل

حَدِيثُ بَيْتِ سَوْرٍ

٣٨٦

السماء والعالم ص ٣٣٩ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا عمت البلدان القمن فاعلم
بقتد وحوالیها و نواجیها فان البلاء مدفوع عنها - یعنی وقتیکه فتنه فرو گرفت
و عجمیت پیدا کرد در شهرها بر شما باد برفتن و جا گرفتن در قم و اطراف و جوانب آن
زیرا که بلا دفع کرده شده از آنجاها

حَدِيثُ بَيْتِ حَمَارٍ

٣٨٧

السماء والعالم ص ٣٣٩ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا عمت البلاد فالا
فی کوفه و نواجیها من السواد و قم من الجبل و نعم الموضع قم للخائف الطائف یعنی
وقتیکه فرو گرفت بلاها یعنی در شهرهایی کوفه از سواد عراق و اطراف آن محل امنی است
و از بلاد جبل قم ایمن است و خوب جای است قم بر شخص ترسنده دور زنده یعنی برای
شخصی که از ترس نمیتواند در یکجا قرار گیرد

حَدِيثُ بَيْتِ حَمْرٍ

٣٨٨

السماء والعالم ص ٣٣٩ بسند خود روایت کرده که فرمود اذا فقد الامن من البلاد
وركب الناس على الخيول واعتزلوا النساء والطيب فالهرب الهرب عن جوارهم فقلت
جعلت فداك الى اين قال الى الكوفة و نواجیها و الى قم و حوالیها فان البلاء مدفوع عنهما

بِحَسْبِ هَقْمٍ رَأَى قَتِيلًا

یعنی وقتیکه امنیت از شهرها مفقود شد و مردمان بر اسبها سوار شدند یعنی برای جنگ و جدال و قتل و غارت و گوشه گیری کردند از زنها و خوش گذرانی پس آنوقت وقت فرار کردن است وقت فرار کردن است از مجاورت و همایکی ایشان (راوی میگوید) گفتیم فدایت شوم بسوی کجا فرار کنیم فرمود بسوی کوفه و اطراف آن یا قم و جوانب آن زیرا که

بلاء از این دو جا دفع کرده شده است

حَدِيثُ بَيْتِ وَاشْتَمِ

۳۸۹

الماء والعالم ص ۳۳۹ **منذ** از آنحضرت روایت کرده که فرمود **اِذَا اصَابَتْكُمْ بَلِيَّةٌ وَ**
عَنَاءٌ فَعَلَيْكُمْ بِقَمِّ فَاِنَّهُ مَأْوَى الْفَاطِمِيْنَ وَمَسْرَاحُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَسِيَّاحَى زَمَانِ نَيْفِ اَوْلِيَا
وَحَبْوِنَا عَنَّا وَيَعْدُونَ مَنَا وَذَلِكَ مَصْلِحٌ لَّهُمْ لِكَيْ لَا يَمُرُّ فَوْقَنَا بَوْلًا يَبْئَسُ وَيَحْتَوَانِ ذَلِكَ دِمَا
وَامْوَالَهُمْ وَمَا ارَادَ احَدٌ بِقَمِّ وَاَهْلِهِ سُوْءًا اِلَّا اَذَلَهُ اللهُ وَاَبَعَدَهُ مِنْ رَحْمَتِهِ

یعنی وقتیکه رو آورد بسوی شما بلائی و رنج و سختی ای بر شما باد برفتن و جای گرفتن
 در قم زیرا که آنجا جایگاه اولاد فاطمه و راحتگاه مؤمنین است و زود باشد که بپاید زمان
 که کوچ کنند دوستان و دوست دارندگان ما از ما و دور شوند از ما و این نفرت و دوری
 صلاح است برای ایشان تا اینکه شناخته نشوند بدوستی ما و باین جهت حفظ کنند
 خونهایشان و مالهایشان را و اراده بدی نمیکند بقتل و اهل آن احدی مگر اینکه دلیل
 و خوار میکند خدا او را و دور میگرداند او را از رحمت خود

حَدِيثُ بَيْتِ هَقْمِ

۳۹۰

را بعلام حرم الزمان

(۲۹)

السماء والعالم ص ۳۳۹ مسند از سلیمان بن صالح روایت کرده که گفت روزی در نزد
 ابی عبد الله یعنی حضرت صادق علیه السلام بودیم پس یاد فرمود فتنه های نبی علیه
 را و آنچه که مردم می رسد از ایشان پس گفتیم فدایت شویم در آنوقت بگما بابد پناه برد
 در گما جای گرفت در آن زمان فقال الكوفة وحواليها والى قم ونواحيها ثم قال في قتم
 شيخنا وموالينا ونكثنا العارة ويقصدنا الناس ويطعمون فيه حتى يكون الحمرين ^{بلدهم}
 پس فرمود در قم شیعیان و دوستان ما هستند و ساختمانها در آنجا زیاد شود و مردم ^{بطن}
 آنجا قصد میکنند و در آنجا جمع میشوند تا اندازه آنکه رودخانه در وسط شهر ایشان واقع ^{شود}

حدیث بیست و هشتم

۳۹۱

السماء والعالم ص ۳۴۳ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود قم بلدنا وبلد شیعیان ^{مطهره}
 مقدسة قبلت ولايتنا اهل البيت لا يربدهم احد بسوء الا عجلت عقوبته ما لم يحونوا
 اخوانهم فاذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم جبابرة سوء اما انهم انصار قائما و دعاة
 حقنا ثم رفع رأسه الى السماء وقال اللهم اعصمهم من كل فتنه ووجه من كل هلكة
 یعنی قم شهر ما است و شهر شیعیان باشد و پاك و پا كره پذیر فتنه است دوستی ما
 اهل بیت را اراده نمی کند ایشانرا احدی ببدی مگر اینکه شتاب کرده میشود در عذاب او
 نارمانیکه خیانت نکرده باشند یا برادرهای خود و چون خیانت کنند مسلط میگردد
 خدا بر ایشان گردنکشان و ستمکاران بدرا آگاه باشید که ایشان یعنی اهل قم یاوران
 قائم ما خواهندگان حق ما هستند پس حضرت سر خود را بلند کرد بطرف آسمان

بخش هفتم از اجاب‌صاغر

عرض کرد بار خدا یا حفظ کن ایثانرا از هر فتنه‌ای و بجا ده ایثانرا از هر هلاکتی

حدیث بیست و نهم

۳۹۲

اقبال سید ابن طاووس ره طبع طهران مصحح مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری ص ۲۰۱

در ذیل دعای روز بیست و یکم ماه رمضان مروی از حماد بن عثمان روایت کرده که

حماد گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که آیا برای خروج انحضرت (یعنی

مهدی ال محمد علیهم السلام) نشانه‌ای هست فرمود نعم کوف الشمس عند طلوعها

ثلثی ساعة من النهار و خوف القمر ثلاث و عشرين و فتنه تطل (بضاح) اهل مصر

البلاء و قطع السبل کف بما بیئتک و توقع امر صاحبک لیلک و نهارک فان الله

کل یوم هوفی شان **یعنی** فرمود اری گرفتن افنا بست هنگام در آمدن آن

نادوثلث از روز و گرفتن ماه است ثابیت و سه ساعت و فتنه‌ای است که سایه

اندازد یا برسد بمصر و اهل آن بلائی و قطع شدن رود نیل اکثرا کن با پنجه که

برایت بیان کردم و منتظر امر صاحبت باش در شب و روزت زیرا که خدای تعالی

هر روزی در کاری است (دور نیست مدت خوف بیست سه ساعت باشد بیست و سوم ماه باشد)

مؤلف گوید حضرت صادق علیه السلام در این حدیث چهار علامت

بجاء فرموده که هر چهار علامت مورد اهمیت است اول گرفتن افنا بست در مدت

دوثلث از روز که تقریباً هشت ساعت گرفته باشد دوم گرفتن ماه است در مدت

بیست و سه ساعت که سابقه ندارد چنین گرفتنی و اگر بگوئیم که مراد انحضرت گرفتن

در بَعْلَاءِ الزَّمَانِ

(۳۱)

بیت و سوم ماه باشد یا بیت و سه دقیقه باشد نیز کمال بُعد و غایت را دارد پس ظاهر اینست که همان بیت و سه ساعت باشد سوم خبر دادن از فتنه است شامل اهل مصر شود چنانچه از اخبار و احادیث دیگر هم مستفاد میشود و بعضی از آنها قبلا در جزو اول و دوم این کتاب گذشت و بعضی دیگر هم خواهد آمد چهارم قطع رود نیل است که چند احتمالا نیز در آن مبرود یکی آنکه راه آن از طریق مصر بگذرد که مصریها از آن استفاده نکند و دیگری آنکه بر روی رود نیل سد بسند شود که هر وقت بخواهند بتوانند جلوانرا بگیرند و این احتمال بر اول رجحان دارد زیرا که سد بندی رود نیل یا در این سالهای اخیر عملی شده یا بزودی در آینده نزدیک عملی خواهد شد - و دیگری آنکه مراد از قطع شدن رود نیل خشک شدن آن باشد چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود والله اعلم و ظاهر قریب بچشم بودن این علامات زیرا که از فرموده آنحضرت بجا که گفته اکتفایا بیئتک یعنی اکتفا کن به آنچه برای تو بیان کردم اینمعنی استفاده میشود و دیگری آنکه ممکن است از علامات بذاتیّه باشد بقرینه فرموده آنحضرت کل یوم هو فی شأن و ممکن است این فرمایش مربوط بفرموده آنجناب توقع امر صاحبت باشد و آن اشاره باشد که اگر خدا بخواهد در مدت غیبت بزاء حاصل کند که دور نزدیک یا نزدیک دور شود والله العالم بحقایق الامور ما شاء الله کان و ما لم یثالم یکن

حدیث سیام

۳۹۳

سین دهم بخارج طهر آن ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل ایمان تالیف سید علی بن

بِحَسْبِ هَقْمَةٍ وَأَبًا قَيْلَةً

عبد الحمید مسند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده از سُدیر میگوید که گفت قال
 لی ابو عبد الله علیه السلام یا سُدیر انزم بینک وکن حلسًا من اَحْلَاسِهِ وَاسکُنْ مَا
 سکنَ اللیل والنَّهار فاذا بلغ السفیانی فاذخر فادخل الینا ولو علی ارجلک قلت جعلت
 فذاک هل قبل ذلك شیء قال نعم وَاشار بیده بثلاث اصابعه الی الشام وقال ثلاثه رِیَاضَاتٍ
 رَایة حَسِیَّة وَرَایة اُمویَّة وَرَایة قِیسیَّة فینما هم اذ ذخر السفیانی فحصد هُم
 حَصْدَ الزَّرْعِ مَا رَأیت مِثْلَهُ قَطَّ

یعنی گفت برای من ابو عبد الله یعنی حضرت صادق علیه السلام ای سُدیر بر ملا
 خانه خود باش یعنی از خانه ات بیرون مرو و باش مانند پلاس کهنه ای از پلاس کهنه ها
 آن و قرار بگیر مادامیکه قرار میگیرد شب و روز پس چون خبر رسید که سفیانی خروج کرده
 بر ما وارد شو و هر چند بیای خود باشد گفتیم فدایت شوم آیا پیش از آن هم چیزی یعنی
 علامت و نشانه ای هست فرمود آری و اشاره کرد بدست خود بجه انگشت بطرف
 شام و فرمود سه پرچم بلند میشود پرچم حسنی و پرچم اموی و پرچم قبی در حالیکه
 این سه پرچم بلند میشود سفیانی خروج میکند و آنها را در رؤ می کند مانند درو
 کردن یعنی چیدن و بریدن زراعت انجمنان در و کرفی که مثل آن هرگز ندیده ای

۳۹۴
حَدِيثٌ يَكُونُ

سبزدهم بخار ص ۱۷۶ از امالی مفید مسند از آنحضرت روایت کرده که هشام بن سالم
 گفت فرمود ابو عبد الله و باید کرد سفیانی را و فرمود اما موجهن مردان متواری شوند

ابجدیہ حرز ما

(۳۳)

از او و اما در آنها پس بر آنها باکی نیست اما الرجال فتواری وجوهها عند و اما النساء

فليس عليهن بأس

حدیث سی و نهم

۳۹۵

سپرد هم بخار ص ۱۷۶ از امالی مفید مسند روایت کرده از هشام از ابی عبدالله علیه

السلام که فرمود لما خرج طالب الحق قيل لابی عبدالله علیه السلام تزوجوا نیکون

هذا الیمان فقال لا الیمان بیوالی علیا وهذا بر منه یعنی چون خروج کند طالب

الحق (از علامات خروج سفیانی است) گفته شد به آنحضرت علیه السلام که امید داریم

یعنی طالب الحق یمان باشد فرمود نه یمان دوست میدارد علی علیه السلام را و او نیز راست

حدیث سی و دهم

۳۹۶

قرب الاسناد ثالیف عبدالله بن جعفر حمیری ص ۱۷۱ مسند از آنحضرت از پسر بزرگوار

از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود اذا ظهرت الفلانیة المشرکة

ظهر الزنا یعنی وقتی که ظاهر شد کلاههای مشرک ظاهر میشود زنا کردن و زنادان

مؤلف گوید - ظاهر مراد از کلاههای مشرک کلاههاست که مشرکین بین یهود و

نضاری و ملل مشرک است که در اینها تعبیر میشود به کلاههای بین المللی

حدیث سی و چهارم

۳۹۷

غیبت نجفی - ص ۷۶ محمد بن سنان کاهلی از ابجدی عبدالله علیه السلام روایت

کرده که فرمود تو اصلوا و تباروا و تراحموا فالذی فلق الحبة و بری النملة

بِحَسْبِ قَدْرِ اجْتِزَائِهِ

علیکم وقت لا یجد احدکم لدیناره ودر همه موضعا یعنی لا یجد له عند ظهور القام علیه السلام موضعا یصرفه فیہ لاستغناء الناس جمیعا بفضل الله وفضل ولیہ فقلت انی یكون ذلك فقال عند فقدکم امامکم فلا یزالون كذلك حتی یطلع علیکم کما تطلع الشمس لیس (الین و) ما تكونون فایاکم فالشک والاریاب انفوا عن انفسکم الشکوک وقد حذرتم فاحذروا من الله اسئل الله توفیقکم وارشادکم

یعنی بچسبید بیکدیگر و نیکی کنید و رحم کنید بیکدیگر پس متم به انکیکه همیشه ^{ند} دانند و افزیده و میافزیند بنده را هر آنکه میاید البته البته بر شما زمانیکه میناید احد از شما برای دینار و درهم خود موضعی را که بمصرف رساند انرا در آن زمان (یعنی میناید برای ان هنگام ظهور قائم علیه السلام جایی را که بمصرف رساند انرا در آنجا) بجهت بینا بودن هم مردم بفضل خدا و فضل ولی او پس عرض کردم چه وقت است انوقت فرمود وقتی است که امام خود را گم کنید پس همیشه بهین حال هستید تا اینکه درآید بر شما امام شما همچنانکه افتاب درآید در انوقت با اینحال نخواهید بود پس بر شما باد که دوری کنید از شک و گمان نیت و نابود کنید از نفسهای خودتان شکها را و شما ترسائیده شدید پس بترسید از خدا میخواهم از خدا توفیق شما را و هدایت کردن شما را

مؤلف گوید جمله یعنی لا یجد له عند ظهور القام تا فضل ولیة کلام و بوی ^{خبر} نمانی است و این خلاف ظاهر حدیث است مربوط بر زمان ظهور نیست بدلیل ^و

وَأَجْعَلْكُمْ خَيْرَ الزَّمَانِ

(۳۵)

حضرت در جواب سائل که فرموده است عند فقدا ما لکم بلکه دور نیست که مراد این باشد که از شدت فتنه و ناامنی در آن زمان جا بشکد دینار و درهم خود را حفظ کند نیابد و نیز گفته است که باید ناظر به بی از شک در فرمانها پیش حضرت نظر داشته باشد که مراد بی از شک در صحت عینت غائب علیه السلام و در صحت ظهور انجنابت و ترسانیدن آنحضرت از شک و اریاب برای اینست که شیعه مؤمن متوجه باشد و شک و ریب در دل خود راه ندهد در صحت عینت و ظهور آنحضرت که آن موجب هلاکت او خواهد شد و ان خدا میجوایم ثبات قدم را در سلوک راه حق و ترک باطل و توسل میجویم برای آن از آل محمد علیهم السلام بمنت گذاردن خدا و فضل و کرم او بر ما

حَدِيثُ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ

۳۹۱

عینت نمانی - ص ۷ - مسند از مفضل بن عمر از آنحضرت روایت کرده که گفت بود نزد ابی عبد الله علیه السلام در مجلس او و غیر از من هم در آن مجلس بود پس فرمود برای ما که ایا کم و التویه یعنی باسم القائم علیه السلام و کنت اراه بر بدغری فقال لی یا ابا عبد الله ایا کم و التویه والله لیغیبن سبتا من الدهر لیخلفن حتی یقال ما ن او هلك باى و ادسلت و لنفضن علیه اعین المؤمنین و لیکفین کتکفی السفینه فی امواج البحر حتی لا یبقوا الا من اخذ الله میثاقه و کتب الایمان فی قلبه و ایدبر منه و لنرفعن اثنا عشره رایة مشبهة لا یعرف ائى من ائى قال المفضل فبکیت فقال لی ما یبکیت قلت جعلت فذاک کیف لا ابکی و انت تقول ترفع اثنا عشره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَأْيَهُ مَشْبَهَةٌ لَا يُعْرَفُ أَيُّ مَنْ أَيُّ قَالَ فَنظَرَ إِلَى كَوَّةٍ فِي الْبَيْتِ الَّتِي تَطْلُعُ فِيهَا الشَّمْسُ فِي مَجْلِسِهِ فَقَالَ هَذِهِ الشَّمْسُ مُضِيَّةٌ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ وَاللَّهِ لَا حَرْنَا أَضْوَاءَ مِنْهَا

یعنی اجتناب کنید از خواندن و بلند کردن نام (یعنی نام قائم علیه السلام) و من می‌دیدم آنحضرت را که از این کلام غیر مراد کرده است پس بمن فرمود که بر شما است

که دوری کنید از خواندن و بلند کردن نام او ای ابا عبدالله (ابا عبدالله کنیه مفضل است)

بذات خدا قسم است که هر این پنهان می‌شود البتة (یعنی قائم علیه السلام) مدتی

از روزگار را و هر این گنایم می‌شود البتة البتة تا اینکه گفته شود مرد با هلا شد و با بکدام

دَرّه و پشته ای رفت و هر این البتة البتة اشکهای مؤمنین از چشمها ایشان برای او جاری

خواهد شد و هر این سرنگون خواهد شد همچنانکه کشتی در موجهای دریا سرنگون شود

تا حدی که نجات نیابد مگر کسیکه پیمان ایمان گرفته باشد خدا از او وثابت شده باشد ایمان

در دل او و ناپدید شده باشد بروحی از جانب خدا و هر این بالا برده خواهد شد البتة

البتة دوازده پرچم مشبه بحق که شناخته نشود کدام یک از آنها از کیت مفضل گفت

که من گریه کردم پس حضرت بمن فرمود چه چیز بودا بگریه در آورد گفت فدایت شوم چگونه

گریه نکم و حال آنکه مپز منائی دوازده پرچم مشبه بلند میشود که شناخته نشود کدام

یک آنها از کدام است مفضل گفت پس نظر کرد حضرت بر وزنه ای که در خانه بود و از آن

اقتاب در مجلس ناپیده بود پس فرمود ایا این اقتاب است که ناپیده و روشنی داده است

گفتم آری پس فرمود بذات خدا قسم است که هر این امر قائم ما از این اقتاب و شش است

رَأْبَعُهُمُ الْإِسْرَائِيلِيُّونَ

(۳۷)

شرح فیه حضرت از نام نبردن و ذکر نکردن باسم غائب علیه السلام بقول انجمن
 ایاکم و الثوبه نافرموده انحضرت فی امواج البحر اراده فرموده است انحضرت از ان انچه را
 که در دوره غیبت قائم علیه السلام بشعبان رومیدهد از موجهای فتنه های گمراه
 کننده و بهول و بیم اندازنده و شعبه شعبه شدن مذهبهای باطله سرگردان کننده
 و بلند شدن پرچمهای شبهه اندازنده که صاحبان آنها ادعای قائمیت و امامت کنند
 از الابی طالب و خروج کنندگان از ایشان برای جاه طلبی و وسائل عیش و تنوی
 فراهم کردن در هر زمانی - و از فرمایش حضرت که فرموده است **رَأْبَعُهُمُ الْإِسْرَائِيلِيُّونَ**
 بر مبنای که صاحبان آنها از فروع شجره رسالت و ولایت باشند که قیام کنند امر آنها
 بر مردم مشبه شود بواسطه کتب آنها که از دو دمان رسالت و ضعفاء شجره چنین
 گمان کنند که ایشان بر حقند و همچنین غیر شعبان و حال آنکه چنین نیست و خداوند
 در مدت کوناھی رات حیات آنها را قطع کند و نفوس کسانی که اهل بیت این مقام را ندارند
 تلف و نابود میکند و همچنین نفوس پیروان ایشان را که بمظنه به آنها گرویده اند و اگر
 چهار صباحی هم به آنها مهلت داده شوکند برای بروز دادن باطنهای ایشان و تا ^{بعین}
 ایشان و تمام کردن جولانهای ایشان است و برای شناخته شدن مؤمنین ثابت
 الایمان است که خدا آنها را در وقوع فتنه ها ثابت داشته و ثابت میدارد که دنبال
 دعوتها و مذهبهای باطله و اختلاف اقوال و تشتت رأیهای ایشان نروند و ذلك
 هدی الله بهدی به من یتاء من عباده مه فتاند فوروسک عوعو کند

بخش هفتم از حیات ما

هر کسی بر فطرت خود مبتنی مؤمنین ثابت الایمان اب را از سراب تمیز داده فریب
 هر شیادی را نمیخورند گرم که ما را چوبه کند تن بشکل مار کوزه هر بهر دشمن و کوه
 مهر بهر دوست از خداوند متعال ثبات ایمان میطلبیم و زیادتی توفیق در علم و
 عمل و تقوی میخواهم زیرا که او اکرم الاکرمین و اجود المعطین و جواد السائلین است

مَوْعِظَةٌ مَوْلَانَا حَقِيقَةٌ

برادران ایمانی را نذکر میدهم دوره غیبت کبری ولی عصر عجل الله تعالی فرجه
 وارواحنا و ارواح العالمین له الفداء دوره فترت و از مایش عظیم است و بمشابهت
 بسیار تاریک و ظلمانی با این ظلمتها و تیرگیهای مترکم برای سلامت گذشتن از
 این بیابان وحشتناک دنیا که دارای بی چاههای عمیق و بیغولهای خطرناک است
 بدون دلیل و راهنمای آگاه طی طریق نمیتوان کرد و راه را از چاه نمیتوان شناخت
 و از فریب دزد های دین و ایمان و وسوسه های شیطان و شیطان پرستان آخر
 الزمان نمیتوان خود را حفظ کرد دام سخت است مگر بار شود لطف اله و رنه
 انسان بنزد صرفه ز شیطان رجیم و یگانه چراغ هدایتی که در این شب هولناک برای
 دفع خطرات میتوان از نور آن استفاده و استضاء نمود التجاء مجدا و استمداد ازال
 محمد علیهم السلام است بخصوص قطب ارض زمان و محور کون و مکان و ولی و حجت
 خدا در عالم امکان حضرت صاحب زمان علیه السلام و آیات قرآنی و کلمات رحمانی
 ایشان است و فقط راه نجات بدست آوردن منحصر بوجه و توسل جستن باین درگاه

الْبَعْلَامُ الْاِخْرَاقُ

(۳۹)

لِلْمَوْلَانَا الْحَقْبَرِ

از ره ال علی فکرت گزین
 ما در از پیا بود نقش و نگار
 نقش آن جذاب زهرش فایا است
 هر که بنماید رَهت باور مکن
 فاسقی کردد هدر و در سروش
 غول رهزن گرتور خواند شبی
 در شب ناریک بی باکی مکن
 که شب تابا ریش تابان شود
 دوره عیب امام منظر
 شب لباس تیره چون گبردیبر
 گرگ و زوباه و شغالان و سگان
 کشدم و مار و ریتیل و موس و
 دزد در شب بهر دزدی در شب
 چو شباید عیبنا تا توان
 شب چو اید در دمندا نذر عذاب
 افنا با حال مهجوران نگر

تا نیفتی خود بدام آن و این
 همان تو ای کورک مشو مقومار
 کورک بچاره از این غافل است
 دامن دل زاب غفلت تر مکن
 بی تا مل حرفا و منمای گوشت
 باش بیدار و محور گول عیب
 چاه در راهت چالاک می مکن
 از پی آن کدم عاقل کن رود
 چون شب ناریک اید در نظر
 بتره گی را پرده ای در آن پرده در
 شب زجا جنبند خود عو عوزان
 شب برون اید از جا بهیلاست
 تا که از مقصود گردد کامیاب
 از پی معشوق خود گردد روان
 منظر ناکی در اید افنا ب
 در شب ناریک پر خوف و خطر

بِحَسْرِ قَتْلِ الْبِطَانِ

که بروفتند از دلِ ماصبر و ناب
 این شبِ یلدا مگر نابِ لیسر
 نیره گهار از عالمِ باک کن
 ببطیان عصر را رسوا نما
 جامه فرعونیان را زن بنیل

افتابا بردل بیتاب تاب
 افتابا طلت شب را بسر
 مشارق اقباق را چاک کن
 موسیا بازا بد و بیضانما
 موسیا پر وفتند از حد قال و قیل

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ واجعلنا من انصاره واعوانه والمتمكين بحبل ولايته

حَدِيثُ سَيِّدِ شِمْرِ

۳۹۹

غیبت نغانی ص ۱۴۵ اسناد از یعقوب بن یزید روایت کرده که گفت گفتم به ابی عبد الله علیه السلام چه وقت است فرج شیعیان شما پس فرمود اذا خلف ولد العباس وهی سلطاهم وطع فيهم من لم يكن يطع وخلعت العرب اعنتها ورفع كل ذي صبغة صبغته وظهر السفیانی واقبل الیمانی وخرک الحسنى خرج صاحب هذا الامر من المدينة الى مكة بتراث رسول الله صلى الله عليه واله فلت وما تراث رسول الله صلى الله عليه واله فقال سيفه ودرعه وعمامة وبرده ورايته وقضيبه وفرسه ولامته وسرجه حتى نزل الى مكة فيخرج السيف من عنقه ويلبس الدرع ويستر الراية والبردة ويعتم بالعمامة ويتناول القضيب بيده ويتاذن الله في ظهوره فيطلع على ذلك بعض موالیه فياتي الحسنى فيجزه الجز فيبذره الحسنى الى المخرج فيتب عليه اهل مكة فيقتلونه ويبعثون برأسه الى الشام فيظهر عند ذلك صاحب هذا الامر

را بعلما و ابننا

(۴۱)

فبإياعه الناس ويتبعونه ويبعث عند ذلك الشامي جيشا إلى المدينة فيهلكهم الله
دونها فيهرب من المدينة يومئذ من ولد علي (يومئذ من كان بالمدينة من ولد
علي عليه السلام) إلى مكة فيلحقون بصاحب الامر (عليه السلام) ويقبل صاحب
الامر نحو العراق ويبعث جيشا إلى المدينة فيأمر أهلها ف يرجعون إليها

يعني فرمود زمانیکه رفت و آمد کند فی عباس و آنها سلطان ایشانند و طمع
کند در ملک ایشان کیسکه طمع نکرده است و عرب عنایهای خود را پاره کند و هر صاحب
قدرتی قدرت خود را ظاهر کند و سفیانی ظاهر شود و میانی رو آورد و حنی حرکت کند
بیرون میاید صاحب امر از مدینه و بمکه میرود با میراثها بیکه پیغمبر صلی الله علیه
وآله باقی گذارده گفته چیت میراثهای پیغمبر صلی الله علیه و آله پس فرمود شمشیر او
وزره او و عمامه او و برادر او و پرچم او و چوب دستی او و اسب او و آلات حرب او و زین
سواری او تا اینکه فرود میاید در مکه پس شمشیر را از غلاف خود بیرون میاورد و زرّه را
میپوشد و پرده پرچم را باز میکند و برادر را میپوشد و عمامه را بر سر میبندد و چوب
دستی را در دست میگیرد و اذن میخواهد از خدا برای ظاهر شدن خود پس در آنحال
بیرون میاید بعضی از دوستان او پس حنی را خبر میدهند از آنحضرت پس حنی میآید
در خروج میکند آنحضرت را پس اهل مکه بر علیه او قیام میکنند و حنی را که نفس زکبه
باشد میکشند و سر او را برای شامی یعنی سفیانی میفرسند در آنوقت صاحب امر
ظاهر میشود و مردمان با او بیعت میکنند و پیروی میکنند او را در آنحال شامی لشکر

تحقیق در اخبار ائمه

بمدینه میفرستند پس هلاک میکند خدا لشکر او را غیر از آنها پس از مدینه فرار میکند
در آن زمان که آنکه از فرزندان علی علیه السلام در مدینه هستند بطرف مکه و ملحق
بصاحب الامر علیه السلام میشوند و حضرت صاحب الامر بهت عراق حرکت میکند و لشکر
بمدینه میفرستند و امر میفرماید اهل مدینه را که بمدینه برگردند

۴۰۰ حدیث سی و چهارم

غیبت نغانی ص ۱۴۷ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود ما یكون هذا الامر
حتى لا يبقى صنف من الناس الا قد ولوا من الناس حتى لا يقول قائل اننا لو ولنا
لعدلنا ثم يقوم القائم بالحق والعدل یعنی نمیشا شد این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام
نا اینکه باقی نماند صنفی از مردم مگر اینکه حکومت کنند از جهت مردمان ناگوید که
که اگر ما حکومت میکردیم بعدالت رفتار میکردیم پس از آن قیام میکند قائم براستی

۴۰۱ حدیث سی و پنجم

غیبت نغانی ص ۱۴۷ نیز مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا يكون هذا الامر
حتى يذهب (يهلك) تسعة اعشار الناس یعنی حضرت ظاهر میشود نا اینکه برو
یا هلاک شود نه عشر از مردمان

۴۰۲ حدیث سی و ششم

غیبت نغانی ص ۱۴۷ از هشتم از زراره روایت کرده که گفت گفتم به ابي عبد الله علیه السلام

وَابْعَلِّمُوا النَّاسَ

﴿ ۴۳ ﴾

نداء یعنی صدای آسمانی حق است فرمود ای و الله حتی یبعثه کل قوم بلنا هم
یعنی اری بذات خدا قسم است تا اینکه میشوند هر گروهی بزبان خودشان

حَدِيثٌ سَيِّئٌ هَفْتٌ

۴۳

غیبت نغالی ص ۴۱ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذ کان لیلة الجمعة

اهبط الرب تعالی ملکاً الی سماء الدنیا فاذا طلع الفجر جلس ذلک الملك علی العرش

فوق البیت المعمور ونصب محمد وعلی والحسن علیهم السلام منابر من نور

فیصعدون علیها وتجمع لهم الملائكة والنبیون والمؤمنون وتفتح ابواب السماء

فاذا زالت الشمس قال رسول الله صلی الله علیه واله یارب میعادک الذی وعدت به

فی کتابک وهو هذه الایة وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض

کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبذلناهم من بعد

خوفهم اماناً ثم ویقول الملائكة والنبیون مثل ذلک ثم ینحی محمد وعلی والحسن و

الحسن سجداً ثم یقولون یارب اغضبنا فانه قد هتک حرمتک وقتل اصفیاءک واذل

عبادک الصالحون فیفعل الله ما یشاء وذلك یوم معلوم

یعنی

چون شب جمعه شود فرز و میفرستد پروردگار تعالی فرشته ای را به آسمان

دنیا پس چون سفید صبح طالع شدن فرشته بر عرش می نشیند بالای بیت المعمور

و نصب میکند یا نصب کرده میشود برای محمد وعلی وحسن وعلیهم السلام منبرها

پس بالای منبر وند بر آنها و جمع میشوند برای ایشان فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان

بخش هفتم از احادیث

وگشاده میشود درهای آسمان پس چون زوال آفتاب شود پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 الـعرض میکند پروردگارا بوعده ات وفا کن آنچه را که وعده داده ای بدان در کتاب خود
 که فرموده ای وعده داد خدا انکسای را که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند که جانین
 خود قرار دهد ایشان را در روی زمین همچنانکه جانین قرار داد کسان را که پیش از ایشان
 بودند و هرآنکه تمکن دهد برای ایشان دین ایشان را انچهان دینی که خستود شده است
 برای ایشان و امنیت را بدل قرار دهد برای ایشان بعد از ترسیدن ایشان پس از آن
 فرشتگان و پیغمبران مانند همین را گویند پس سجده میافسند محمد و علی و حسن و حسین و
 میگویند پروردگارا غضب کن برای آنکه هتک حرمت تو شده و کشته شده اند بر گردن گنا
 تو و ذلیل کرده شدند بندگان شایسته تو پس میکند خدا آنچه را که میخواهد و اینست

روزیکه دانسته شده است

حدیث سی و هشتم

۴۴

غیبت نهانی ص ۴۱ اسناد از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا هدم حائط مسجد

الکوفه من مؤخره مما بلی دار ابن مسعود فعند ذلك زوال ملک بنی فلان اما آن

هادمه لا یبینه یعنی وقتیکه خراب شد دیوار مسجد کوفه از طرف احران از آنجا

طرف خانه ابن مسعود است پس افوقت زمان زایل شدن ملک بنی فلان یعنی بنی

عباس است آگاه باشید که خراب کننده آن انرا بنام میکند

حدیث سی و نهم

۴۵

در اعلام و اخبار انبیا

(۴۵)

غیبت نغانی ص ۱۴۱ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یقوم الساعة حتی یقوم اثنی عشر رجلا کلام یجمع علی قول انهم قد رأوه فیکذبونهم یعنی قیام نمیکند قائم علیه السلام تا اینکه قیام کنند و از ده مرد که همه ایشان بر این قول جمع شوند که ایشان قائم علیه السلام را دیده اند پس ایشان را کذب میکنند

حدیث چهل و نهم

۴۰۶

غیبت نغانی ص ۱۴۹ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود قبل قیام القائم تحرك

حرب قبس یعنی پیش از قیام قائم بحرکت درمیاید جنگ قبس

حدیث چهل و یکم

۴۰۷

غیبت نغانی ص ۱۴۹ مسند از محمد اعلم از دی روایت کرده که گفت نزد حضرت صادق

علیه السلام ذکر سفیانی در میان آمد حضرت فرمود ای بیخبر از آن بجز آنکه بخرج

کاسر عینیه (عینه) بصغاً یعنی خروج سفیانی کجا خواهد بود و حال آنکه هنوز

شکند و چشم با چشم او از صنعا بیرون نیامده — اشاره بر این است که پیش

از خروج سفیانی شخصی از صنعا بمن بران صفتی که ذکر شد بیرون خواهد آمد

حدیث چهل و دوم

۴۰۸

غیبت نغانی ص ۱۴۹ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان لله ما ائدة و فی

غیر هذه الروایة مادة بقرتیا یطلع مطلع من السماء فینادی یا طیر السماء یا

سباع الارض هلموا الی الشبع من لحوم الجبارین یعنی بدرستی که از برای خدا

بِحَقِّهِمْ كَلْبًا صَاغِيًا

خوردنی و خوان راسته است بقرقیبا که شهرت از فرات در آید در آورده شده ای از آسمان پس ندانند که ای مرغهای هوا ای درندگان زمین بیایند برای سپردن از گوشه ها

گردنکشان و ستمکاران

حَدِيثُ چهل و سوم

۴۰۹

غیبت نهمانی ص ۴۴ مسند از ابی بصیر روایت کرده که گفتم به ابی عبد الله علیه السلام که فرموده خدای عز و جل عذاب اختری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة عذاب خزی دنیا چیست فرمود و ای خزی اختری یا ابابصیر من ان یكون الرجل فی بینه و مجاله و علی اخوانه و وسط عیاله اذ شق اهل البیوت علیه و صرخوا فبقول الناس ما هذا فقال صرخ فلان الساعة فقلت قبل قیام القائم علیه السلام او بعد قال لا بل قبله

یعنی کدام عذاب خارکنده ای خارکننده ترا ای ابوبصیر از این که مرد در خانه خود نشسته و با برادرهای خود و میان اهل و عیال خود که ناگاه اهل و کسان خود او گرفتار خود را برای او چال زند و صدای شیون آنها بلند شود و فریاد زندی مردم بگویند چیست این صدا پس گفته شود فلانی در این ساعت صرخ شد یعنی صورت انسانی او ^{تغیر} کرد و مبدل بصورت خوک یا سگ یا بوزینه و خواهنش شد پس گفتم پیش از قیام قائم

علیه السلام یا بعد از آن فرمود نه بلکه پیش از آن

حَدِيثُ چهل و چهارم

۴۱۰

غیبت نهمانی ص ۱۴۳ مسند از ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود بینا الناس

وَأَجْعَلُ الْحَرَمَ زَاوِيَةً
 (٤٧)

وقوف بعرفات اذا ناهم راكب على ناقه ذر عليه بجرهم بموت خليفة يكون عند
 موته فرج ال محمد صلوات الله عليهم و فرج الناس جميعا وقال عليه السلام اذا رايتم
 علامته في السماء نار اعظيمة من قبل المشرق تطلع ليالي فعندها فرج الناس وهي
 قدام القمام بقليل

يعني در حال اينکه مردمان در عرفات واقفند ناگاه ميآيد ايشان را ناه سوار
 که بر ناقه تيزروي سوار است و خبر ميآيد ايشان را بمر دن خليفة اي که بمر دن او فرج
 ال محمد صلوات الله عليهم و فرج همه مردمان خواهد بود و فرمود عليه السلام
 که وقتکهديد نشان بر آرد آسمان که ان ائتي است بزرگ که از طرف مشرق
 ظاهر ميشود چند شب در آن هنگام فرج است براي مردمان و اين نشان کهي پيش از
 قيام قائم عليه السلام خواهد بود

الاعراب
حديث چهارم و بجز

غيب نمانی ص ۱۴۳ مسند از عبد الله بن سنان روايت کرده که گفت شنيدم از حضرت
 ابعبدا لله عليه السلام که صيفر مود يثمل الناس موت و قتل حتى يلجا الناس عند
 ذلك الى الحرم فينادي مناد صادق من شدة الفئال فيم القتل و القتال صاحبكم فلان
يعني شامل ميشود مردمان را مرگي و کشته شدن نا اينکه پناهنده ميشوند
 مردم در آنوقت بحرم يعني مکه پس ندا ميکنند ندا کننده را استگوي از شدت کشتن و
 کشته شدن که اين کشتن و کشته شدن براي چيست صاحب شما فلان يعني قائم عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۱۲

حَدِيثُ چهل و هشتم

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذ اصعد العباسی اعدوا

صبر مروان ادرج ملک بنی العباس یعنی وقتیکه بالا رود عباسی بر چو بهای منبر مروان منقرض میشود ملک بنی عباس (این از بنی عباس است که بموت او قیام قائم ^{شود})

۴۱۳

حَدِيثُ چهل و نهم

غیبت نعمانی ص ۱۴۱ مسند از عبید بن زراره از آنحضرت روایت کرده که فرمود بنام

باسم القائم بیوتی وهو خلف المقام يقال له قد نودی باسمک فما ننظرتم یوم ^{خدا}

بیده بیایع — قال قال لی زرارۃ الحمد لله قد کنا نسمع ان القائم علیه السلام

بیایع مستکرها (مکرها) فلم نکن نعلم وجه استکراهه فعلمنا انه استکراه لآ

تم فيه یعنی ندا کرده میشود بنام قائم علیه السلام پس آمده میشود و حال

آنکه آنحضرت در پشت مقام ابراهیم است و به او گفته میشود که بنام تو ندا کرده ^{شده}

است پس چه انتظار داری و دست حضرت گرفته میشود و بیعت کرده میشود —

عبید بن زراره گفت که زراره بمن گفت الحمد لله ما میشنیدیم که قائم علیه السلام

بیعت کرده میشود از روی کراهت یعنی در حالتیکه کراهت دارد از اینکه با او بیعت

کند و وجه کراهت داشتن او را نمیدانستیم پس دانستیم که این کراهتی نیست که

گناه داشته باشد بلکه هیچ گناهی در آن نیست ^و

۴۱۴

حَدِيثُ چهل و دهم

در بعاد محمد بن ابان

(۴۹)

غیبت نغانی ص ۱۴۱ مندا از محمد بن راشد بجلی از آنحضرت روایت کرده که فرمود
أَمَّا إِنَّ النَّدَاءَ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَبَيِّنٌ فَقُلْتُ فَأَيْنَ هُوَ أَصْلَحَ اللَّهُ
فَقَالَ طَسْمُ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ قَوْلُهُ إِنْ نَشَاءُ نُنزِلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ
أَعْيُنُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ قَالَ إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتَ أَصْبَحُوا وَكَأَمَّا عَلَى رُؤُسِهِمُ الطَّيْرُ
يَعْنِي آگاه باشید که ندای اسمانی بنام قائم علیه السلام در کتاب خدا یعنی قرآن
هر اینها واضح است پس گفتم اصلحک الله در کجای قرآن است فرمود در سوره طسم تلك
آیات الكتاب المبين در اینجا که فرموده است پس صبح میکند در حالتیکه سرهاشان برای
آن آیت بزرگ افتاده است و ترسانند فرمود چون صدای ایشان در داخل در صبح میشوند

بنویسد گو با بالای سرهای ایشان مرغ مرگ نشسته است

حَدِيثٌ چهل و نهم

۱۴۵

غیبت نغانی ص ۱۴۱ مندا از محمد بن صامت از آنحضرت روایت کرده میگوید گفتم بن
حضرت که ای نشانهای نیست پیش از این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام فرمود چرا گفتم
چیتان ان نشانه فرمود هلاك العباسی و خروج السفیانی و قتل النفس الزکیة و الخنق
بالبداء و الصوت من السماء فقلت جعلت فداك اخاف ان يطول هذا الامر فما
لا انما هو كظام الخرز يتبع بعضه بعضا

يَعْنِي فرمود نشانه آن هلاک خلیفه عباسی و بیرون آمدن سفیانی و کشته شدن
نفس زکیه یعنی محمد بن الحسن و فرود رفتن لشکر سفیانی بر زمین در بداء و صدای آسمانی

هفتاد و یکمین باب

پس گفتم فدایت شوم میترسم از اینکه این امر طول بکشد فرمود نه آنها مانند مهر فکیده شده بعضی از آنها در بنال بعضی دیگر است

حَدِيثُ پَنَاهِمُ

٤١٩

غیبت نغالی ص ١٣٩ مندا از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت نزد ابی عبد الله

علیه السلام بودم شنیدم مردی از همدان با حضرت میگفت که این جماعت عامه به ما

سزانش میکنند و بما میگویند شما چنین گمان میکنید که ندا کننده از اسمان بنام صاحب

این امر ندا میکند - حضرت بکیه کرده بود پس غضبناک برخواست و فشت پس از آن فرمود

لَا تَرَوْهُ وَعَنِّي وَارَوْهُ عَنْ أَبِي وَلَا جَرِحَ عَلَيْكُمْ فِي ذَلِكَ أَشْهَدُ أَنِّي قَدْ سَمِعْتُ أَبِي عَلَيْهِ

السَّلَامُ يَقُولُ وَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ حَيْثُ يَقُولُ أَنْ نَشَأَنَّ عَلَيْهِمُ

مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلَّا خَضَعَ

وَذَلَّتْ رِقَبَتَهُ لَهَا فَيَوْمَئِذٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا سَمِعُوا الصَّوْتِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا أَنْ الْحَقِّ فِي

عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَشَيْعَتِهِ قَالَ فَإِذَا كَانَ مِنَ الْعَدُوِّ صَعْدًا يَلْبَسُ فِي الْهَوَاءِ حَتَّى يَتَوَارَى عَنِ

الْأَرْضِ ثُمَّ يَنَادِي إِلَّا أَنْ الْحَقِّ فِي عُمَانَ بْنِ عَفَّانٍ وَشَيْعَتِهِ فَإِنَّهُ قَتَلَ مَظْلُومًا فَأَطْبَعُوا

بِدَمِهِ قَالَ فَبَيَّنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَلَى الْحَقِّ وَهُوَ النَّدَاءُ الْأَوَّلُ وَيُرْتَابُ

يَوْمَئِذٍ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمَرَضُ وَاللَّهُ عَدَاؤُنَا فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَّبِعُونَ مَنَّا وَيَتَنَادَوْنَ

فَيَقُولُونَ إِنَّ الْمُنَادِيَ الْأَوَّلَ سِحْرٌ مِنْ سِحْرِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ ثُمَّ نَادَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَأَنْ يَرُوا آيَةَ يَرْضَوْنَ وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ

رابعاً في حرمنا

(٥١)

یعنی روایت نکند انرا از من و روایت کند انرا از پدرم و باکی بر شما نیست و
اینکه از پدرم روایت کنید گواهی میدهم که شنیدم از پدرم علیه السلام که میفرمود
بذات خدا تم است که این نشانه در کتاب خدای عزوجل بیان شده در آنجا که میفرماید
اگر بخواهم فرود میفرستم بر ایشان نشانه ای از آسمان پس صبح میکنند در حالتی که گردنشان
ایشان ذلیل و ترسانند پس در آنروز باقی بمانند در روی زمین احدی مگر اینکه
میرسد و گردن او ذلیل میشود برای آن نشانه پس ایمان میاورند همه اهل زمین و قسماً
آن صدرا میشوند از آسمان که آگاه باشید که حق در علی بن ابیطالب و شیعیان او است
فرمود پس چون فردای آنروز شود شیطان در هوا ببالا برود تا اینکه از زمین پنهان
شود پس ندانید که حق در عثمان پسر عفان و شیعیان او است زیرا که مظلوم کشته
شد پس طلب کند خون او را فرمود پس ثابت میگردد خدا آنها را که ایمان آوردند
بگفتن ثابتی بر حق و آن ندای اول است و قبلت میافند در آنروز آنها را که در دنیا
مرض است و مرض بذات خدا تم است که دشمنی کردن با ما است پس در آن هنگام برآید
مچو نینداز ما و میگردد ما را بدگویی و میگویند که خدا کند اول جادویی است از
جادوهای اینخانواده پس تلاوت فرمود حضرت علیه السلام این آیه را و آن بود
ایة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر یعنی و اگر ببینند نشانه ای از نشانه های خدا را دو

میگردانند و میگویند که این جادو نیست که دنباله دار است

حدیث پنجاه و یکم

۴۱۷

هفتم ابرگها بخیر در حیا

غیبت نغانی ص ۳۴ مسند از داود بن سرجان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود العام الذی فیہ الصیحة قبله الایة فی رجب قلت وما هی قال وجره یطلع فی القمر بدء بارزة - یعنی سالی که در آن صدای اسمانی واقع میشود پیش از آن نشانه ای در ماه رجب واقع خواهد شد گفتم آن نشانه چیست فرمود روئی است که در ماه دیده میشود و دستی است که ظاهر شود

۴۱۸ حدیث پنجاه و دوم

غیبت نغانی ص ۳۳ مسند از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان قد ام قیام القائم علامات بلوی من الله للمؤمنین قلت وما هی قال ذلك قول الله عز وجل ولنبلونکم بشئ من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين قال لنبلونکم یعنی المؤمنین بشئ من خوف ملک بنی فلان فی آخر سلطاهم والجوع بغلاء اسعارهم ونقص من الاموال فساد التجارات وقلة الفضل فیها والانفس قال موت ذریع والثمرات قلة ریح ما بزرع وقلة بركة الثمار وبشر الصابرين عند ذلك يخرج القائم (علیه السلام) ثم قال لی یا محمد هذا ناوله ان الله عز وجل یقول وما یعلم ناولیه الا الله والراسخون فی العلم

یعنی پیش در آمد قیام قائم نشانه هائست که امتحان است از جانب خدا برای مؤمنین گفتم چیست ان امتحانات فرمود ان گفته خدای عز وجل است که مپز ما ید و هر اسیه امتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مالها و نفسها و مهوه ها و خرد

رَبِّعَلَامِ الْبُرْجَانَا

(۵۳)

بده ای پیغمبر صبرکنندگان را فرمود یعنی میازمایم شما مؤمنین را بچیزی از ترس از
ملک و حکومت بنی فلان یعنی بنی عباس در آخر سلطنت ایشان و گرسنگی بگوان
شدن نوحهای شما و گم شدن مالها از جهت فاسد شدن تجارتها و گم شدن سؤ
و زیادتى ان و گم شدن نفسها که مراد از ان مرگهای با شتاب و سرعتی است که مردم مان
را فرود گیرد و گم شدن ریح و برکت زراعتها و میوه ها و مرده بده صبرکنندگان در ان
زمان از بیرون آمدن قائم علیه السلام پس فرمود ای محمد اینست تاویل ان بدرستی که
خدای عز و جل میفرماید و نمیداند تاویل ان را مگر خدا و رسوخ دارندگان در علم

حَدِيثُ بِنَاءِ قِسْمِ

۴۱۹

کامل الزیارة تالیف جعفر بن قولویه طبع نجف ص ۳۳۳ در ضمن حدیثی که حلبی از حضرت رضا
علیه روایت کرده که از جمله فرمایشات حضرت اینست که میفرماید فلا ترون فرحاً حتى
يقوم قائمکم فی شیءٍ صدورکم ثابجا بکة حلبی بدحضرت عرض میکند جعلت فدا لى
متى انتم و نحن فی هذا القتل والخوف والشدّة فقال حتى یأتی سبعون فرحاً
اجواب و یدخل وقت السبعین فاذا دخل وقت السبعین اقبلت الرايات ترى
كانها نظام من ادرك ذلك الوقت فرقت عينه

لَعْنَةُ فَرَجٍ در اینجا بمعنای علم و پرچم است و احتمال می رود که فوج بوده و بضمف
شده باشد و ان بمعنای جماعت و گروه زیاد است و اجواب بمعنای اقطاع است و
ان جمع جواب است بمعنای قطع و شاید در اینجا مراد این باشد که این علمها و پرچمها

هفتاد و یکمین باب بجایگاه جانشانی

از همدیگر جدا باشند و با همدیگر متصل نباشند و جویه بمعنای فجوه میان خانه ها و در
میان ابرها و کوهها را گویند

یعنی جلی بحضرت عرض کرد فدایت شوم ناکی شما و ما در معرض قتل و خوف و شدت
باشیم فرمود تا وقتیکه هفتاد پرچم مختلف برافراشته شود که آنها از هم بریده و جدا باشند یعنی

هر کدام از آنها از جانی بلند شود و وقت برافراشته شدن این هفتاد پرچم داخل میشود در
میا و رند پرچمهای پی در پی که با اینک با هم متصل نیستند گو با منظم و بهم پیوسته اند کییکه

درک کند چنین زمانی را قرار و آرام میگیرد با خنک میشود چشم او که اشاره بر راحتی و روشنی
آن باشد **مؤلف گوید** که اینچند پست درینست اشاره بچند جهانی متصل بفرج

حَدِيثُ بِنَاءِ وَجْهَامُ باشد و الله العالم

سپزدهم بخار ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل ایمان از حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده که فرمود لا یكون ذلك حتى یخرج خارج من الابی سفیان یملك سعة شهر

کحل المرثه ولا یكون حتى یخرج من ولد الشیح فیسیر حتى یقتل بطن النجی فوالله کانی انظر

الی رماهم و سیوفهم و امنعتهم الی حایط من جطان النجف یوم الاثنین و یستشهد

یوم الاربعاء

یعنی نمیشد این امر یعنی قیام مهدی علیه السلام تا اینکه بیرون آید خروج

کنده ای از الابی سفیان یعنی سفیانی و مالک ملک شود مدت نرماه بقدر حمل

البعلاء الخ زمانا

(۵۵)

یکون و میباشد قیام سفیانی نا اینک بیرون اید از فرزندان شیخ پس سیر کند نا اینک در میان نجف کشته شود پس بذات خدا قسم است گو با میبینم نزهها و شمشیرها و متاعهای ایشان بوی دیواری از دیوارهای نجف یا فضائی از فضاهاى آن در روز و شبهای و شهید میشود در روز چهارشنبه آن

۱۲۴۰

حَدِيثُ نَجَّارِ بَجْبُ

سیردهم نجار ص ۷۵ اسناد از ابی بصیر و اینک کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام از ماه رجب فرمود شهرکانت الجاهلیة تعظمه و کافوا یتونه الشهر الاصح قلت شعبان قال تشعبت فيه الامور قلت رمضان قال شهر الله تعالى و فيه ینادی باسم صاحبکم و اسم ابیه قلت فتوال قال فيه یشول امر القوم قلت فذوالقعدة قال یقعدون فيه قلت فذوالحجة قال ذلك شهر الدم قلت فالحرم قال یحرم فيه الحلال و یحل فيه الحرام قلت صفر و ربیع قال فیها خزی عظیم فضع و امر عظیم قلت جمادی قال فیها الفتح من اولها الى اخرها **یعنی** فرمود ماه رجب ماهیست که در جاهلیت بزرگ میشمردند آنرا و از ماه اصم مینامند گفتم ماه شعبان فرمود شعبه شعبه میشود در آن کارها گفتم ماه رمضان فرمود ماه خدای تعالی است و در آن ندا کرده میشود بنام صاحب شما یعنی قائم علیه السلام و نام پدر او گفتم پس شوال فرمود در آن بلند و یا مختلف میشود امر قوم گفتم پس ذی القعدة فرمود باز مینشینند در آن گفتم پس ذوالحجة فرمود آن ماه خونریزی است گفتم محرم فرمود حرام کرده شود در آن حلال و حلال کرده شود در آن حرام گفتم صفر و

هفتاد و نهمین باب بختی و جبار صفا

ربیع فرمود در آن است خواری شکست ز رنده و کار بزرگی گفتم جمادی فرمود در آن است

فتح و گشایش از اول آن تا آخر آن

حدیث پنجاه و نهم

۴۲۲

سپزدهم بخار ص ۱۷۴ مسند از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود الله اجل و اکرم

اعظم من ان یتزک الارض بلا امام عادل قال جعلت فداک فاخرجنی بما استخرج الیه قال

یا ابا محمد لیس بری امة محمد فرجاً ابداً ما دام لولد بنی فلان ملک حتی ینقرض ملکهم

فاذا انقرض ملکهم افاح الله لامّة محمد برجل منا اهل البیت یشیر بالتقی و یعمل بالهدی

ولا یأخذ فی حکم الرشا والله الخ لا عرفه باسمه و اسم ابیه ثم یأتینا الغلیظ القصر

ذو الخال و الشامین القائم العادل الخافظ لما استودع یملاها عدلاً و قسطاً کاملاً

ان تجار ظلماً و جوراً

یعنی خدا بزرگوار تر و گرامی تر و بزرگتر است از اینکه واگذار دزمین را بدون امام عالی

گفت گفتم به آنحضرت فدایت شوم پس خبر ده مرا بچیزیکه طلب راحتکم بسوی آن فرمود ای

ابا محمد (کنیه ابو بصیر است) هرگز امت محمد فرج را نمی بینند تا زمانی که برای پسر بنی فلان یعنی

بنی عباس ملکی است تا اینکه منقرض شود ملک ایشان پس وقتیکه ملک ایشان منقرض شد

مهیّا میکند خدا برای امت محمد استراحت را ببرد بکه از ما اهل بیت است که اشاره میکند

بنقوی و پرهیزکاری با سبب میکند پرهیزکاری و عمل میکند بهدایت و راستی و در حکومت

خود رشوه نمیگیرد و بذات خدا قسم است که هر اینه می شناسم نام او و نام پدر او را پس از آن

در اعلام و اخبار زمان ما

(۵۲)

میاید برای ما مردی سخت گیر با سطر قوی هیکل یا کوفته گردن یا سال دیده که صاحب خال و دو علامت است و آن امام قائم عادی است که حفظ کننده است آنچه را که بودیعت بر او سپرده شده بر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه بر کرده باشد از صاحبان جور و از ظلم و جور

حدیث پنجاه و هفتم

۴۲۳

الزام الناصب ص ۱۷۱ از کتاب صراط المستقیم روایت کرده که سئل الصادق علیه السلام من ظهوره فقال اذا حكمت في الدولة الخصيان والنسوان واخذت الامارة الشبان والصبيان وخرب جامع الكوفة من العمران وانقضت الحجران فذلك الوقت زوال ملك بني عتي العباس وظهور قائمنا اهل البيت

یعنی پس سیده شد از صادق علیه السلام از ظهور آنحضرت یعنی قائم علیه السلام پس فرمود زمانیکه حکومت کند در دولت که آنیکه مردی ندارند و زنها و گرفتند فرمان داری و فرمانفرمایی را جوانان و کودکان و ویران شد مسجد کوفه از آبادی و بهم بستگی پیدا کردند همسایگان پس آنوقت زایل شدن ملک پسران عموم عباس و ظهور قائم ما اهل بیت رسالت است **از این** حدیث شریف چند علامت فهمیده میشود اول حکومت کردن خواجگان و زنان در ممالک اسلامی دوم مصدر و فرمانفرما و زمامدار کارهای مملکتی شدن جوانهای کم تجربه و کودکان سوم خراب شدن مسجد جامع کوفه و از آبادانی افتادن چهارم پیمان و عهد بستن دولتهای همسایه با یکدیگر ظاهر شدن اینها علامات انقراض دولت و مملکت از بنی عباس و پس از آن قیام قائم آل محمد علیهم السلام

بصیرت از ابان و غیره

بخش پنجم در جیبا صبا

۴۲۳

کمال الدین و تمام النعمه در باب علامات ظهور از عمر بن یزید روایت کرده که گفت قال لی ابو عبد الله الصادق صلوات الله علیه انک لو رأیت السفیان رأیت اخبث الناس اشقرهم ازرق يقول یا رب ثاری ثاری ثم النار ولقد بلغ من خبثه ان یدفن ام ولد له و هی حیه تخاف ان تدل علیه یعنی گفت برای من ابو عبد الله صادق صلوات الله علیه که اگر تو میدیدی سفیانی را میدیدی خبیث ترین مردم را سرخ مو و سرخ رو و کبود چشم است میگوید ای پروردگار من خون خود را بگیرم خون خود را بگیرم پس از آن در آتش بسوزم و از خباثت بجائی رسد که کبیر ام ولد خود را زنده دفن میکند از ترس آنکه مردم را به او درگذارد

حدیث پنجاه و نهم

۴۲۴

کمال الدین و تمام النعمه در همان باب از ابی بصیر روایت کرده که گفت سؤال کرد مردی از اهل کوفه از حضرت صادق علیه السلام که چند نفر با نام بیرون میاید صلوات الله علیه زیرا که میگویند که خارج میشود با او مانند عدداهل بدر سپید و سپرده مرد فرمود ما یخرج الافی اولى قوة وما یكون اولى القوة اقل من عشرة الاف یعنی بیرون میاید مگر با صبا

قوتی و نمباشند صاحبان قوت کمتر از ده هزار
حدیث شصتم

۴۲۵

کمال الدین در همان باب از عبد الله بن عجلان روایت کرده که گفت که باید کردیم خروج قائم صلوات الله علیه را نبرد ابعبد الله علیه السلام پس گفتم چگونه برای ما علم بر آن حاصل شود فقال بصری احدکم و تحت راسه صحیفه علیها مکتوب طاعة معروفة و روی

رابعاً علامه حرز ما

(۵۹)

انه يكون في راية المهدي الرفعة (البیعة) یعنی پس فرمود صبح میکند هر یک از شما در حالتیکه در زبر سر او صحیفه ایست که بالای آن نوشته شده فرمانبرداری است شناخته شده و روایت شده است که در پرچم مهدی بلندی است یا بیعت است یعنی رفتن زبر پرچم

مهدی باعث رفعت مقام است یا بیعت کردن با پرچم او سزاوار است

حَدِيثُ شَكِّ يَكْرُ

۴۲۶

كمال الدين درهان باب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود لا يكون هذا الامر حتى يذهب ثلثا الناس فقلنا فاذا اذهب ثلثا الناس فما بقى فقال صلوات الله عليه اما ترصون ان تكونوا من الثلث الباقي

یعنی مہیا شدن این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام تا اینکه دو ثلث مردم از بین بروند پس

گفتم پس چقدر باقی میماند یا کسی باقی میماند فرمود ایا خشود نیستید که شما از ثلث باقیماند

باشید - این فرمایش موجب امیدواری است برای شیعیان و دوستان اهل البیت علیهم السلام

حَدِيثُ شَكِّ رُومِ

۴۲۷

كمال الدين درهان باب از سلیمان بن خالد روایت کرده که فرمود در پیشروی قائم دو مرك

است موت احمرو موت ابيض حتى يذهب من كل سبعة خمسة الموت الاحمر السيف والموت

الابيض الطاعون یعنی مرك سرخ و مرك سفید تا اینکه از هر هفت نفر پنج نفر آنها بروند و مرك

سرخ شمشیر است و مرك سفید طاعون است

حَدِيثُ شَكِّ سُوْرِ

۴۲۸

هفتی از کتاب بخش در حیا صیاد

سینه هم بخارا از مجالس شیخ طوسی بسند خود از سد پر صیرفی روایت کرده که گفت در نزد حضرت
 صادق علیه السلام بودم با جماعتی از اهل کوفه پس حضرت رو به آنها کرد و فرمود بایشان
 که حجوا قبل ان لا تحجوا قبل ان يمنع البرجانبه حجوا قبل هدم مسجد بالعراق بین نخل و انهار
 حجوا قبل ان تفلح سدره بالزوراء علی عروق النخلة التي اجنت منها ميرم علیها السلام
 رطباً جنياً فعند ذلك تمنعون الحج وینفض الثمار وتمد البلاد ویتبلون بغلاء الاسعاب
 وجور السلطان و یتظهر فیکم الظلم والعدوان مع البلاء والوباء والجوع وتظلم الفتن
 من جمیع الافاق فویل لکم یا اهل العراق اذا جاءکم الرایات من خراسان وویل لاهل
 الری من النک وویل لاهل العراق من اهل الری وویل لهم من الشط قال سدید فقلت
 یا مولای من الشط قال قوم اذا بهم کاذان الفار صغرا (صفراء حرد) لباسهم الحدید کلام
 کلام الشیاطین صغارا الحدق مردجرد استعیدوا بالله من شرهم اولئک یفتح الله علی
 ایدیهم الذین ویکونون سبباً لامرنا

یعنی حج بگذارید پیش از اینکه از حج گذاردن منع کرده شوید بواسطه نا امانی
 اطراف و جوانب بیابان یعنی پیش از آنکه بیابان از شدت فتنه طرفان خوفناک^{شد} بیابان
 که نتوان رفت یا اینکه بنا بر نسخه دیگر البرجانبیه باشد که ان معرب برتانیای یعنی رویا^{مها}
 وانگلیسها باشند که صنفی از عربها باشند که چه معنای اول اولی و اقرب است بدلیل
 بعضی از اخبار دیگر بقبر سینه جمله و البحر زا کبه یعنی در باهم را کب خود را از رفتن محج منع کند
 حج بگذارید پیش از اینکه مسجدی که در عراق میان نخلها و نهرها ساخته شد خراب

وَابْعَثْنَا زَيْدًا

(۶۱)

شود که مراد از آن مسجد بر اثنا باشد که در میان بغداد و کاخین واقع است و قبلاً در
 عداد اخبار نبویه در جزو اول و اخبار علویه در جزو دوم این کتاب شرح داده شد و
 حج بگذارید پیش از آنکه درخت سدری که در بغداد بالای ریشه های نخل است که مریم علیها
 السلام رطب تازه از آن چید در آن وقت منع میکنند رفتن حج را و گم میشود میوه ها و شهر
 محدود شود و مبتلا بگرانی خوار و بار و نرخیها و جور و ستم سلطان خواهید شد و ظاهر
 شود در میان شما تمگری و دشمنی با بلاء و ویاء و گرسنگی و سایر بندگان شما را قضا
 از همه گزایندهای زمین پس وای بر شما ای اهل عراق و قتی که بر چپهای خراسان بسوی شما
 بپاید و وای بر اهل رقی که مراد طهران باشد از ترک که شور و یها با چینیها باشد و وای بر
 عراق از رقی و وای بر ایشان پس وای بر ایشان از سبط سدری که گفتیم ای کولای من سبط
 کیت فرمود گروهی هستند که گوشهای آنها مانند گوشهای موش کوچکت یازد است و
 لباسهای ایشان آهنی است و سخن گفتن ایشان مانند سخن گفتن شایطین است حدیثها
 چشمهای ایشان کوچکت و صورتهاشان صاف و پیوسته است پناه ببرد بخدا از شر ایشان
 خدا بدست این جماعت دین خود را گشایش دهد و اینها سبب شوند برای امر ما یعنی ظهور

مهدی علیه السلام

حَدِيثُ شَيْخِ جَمَاهِرِ

۴۲۹

وای مجلد سوم کتاب روضه ص ۱۱۱ از روضه کافی بسند خود از حران روایت کرده که گفت قال
 ابو عبد الله علیه السلام و ذکر هؤلاء عنده و سوء حال الشيعة عندهم فقال اني سرت مع ابی جعفر
 المنصور وهو في موکبه وهو على فرس و بين يديه خيل و من خلفه خيل و انا على حمار الى جانبها

هبة من اكر اقلية بحسن ورحا صيا

فقال لي يا ابا عبد الله قد كان ينبغي لك ان تقرح بما اعطانا الله من القوة وفتح لنا من العز
ولا تجر الناس انك احق بهذا الامر منا واهل بيتك فتعز بنا بك وبهم قال فقلت ومن رفع
اليك هذا عني فقد كذب فقال لي ان خلفت على ما تقول قال فقلت ان الناس سمحة يعني يحبون
ان يفسدوا قلبك على فلا مكتهم من سمعتك فانا اليك احوج منك الينا فقال لي تذكر يوم
سألت هل لنا ملك او تراه لنا فيها فقلت نعم طويل عريض شديد فلا تزلون في مهلة من امركم
وفنتي من دنياكم حتى تصبوا مناد ما حراما في شهر حرام في بلد حرام فعرفت انه قد حفظ الحديث
فقلت لعلى الله ان يكفك فاني لم اخصك بهذا واما هو حديث روينه ثم لعل غيرك من اهل بيتك
يقول ذلك فسكت عني فلما رجعت الى منزلي انا في بعض مواليها فقال جعلت فداك والله لقد راء^{تلك}
في موكب ابي جعفر وانت على حمار وهو على فرس وقد اشرف عليك بكمك كانت تحته فقلت بيني و
بين نفسي هذا حجة الله على الخلق وصاحب هذا الامر الذي يقضى به وهذا الاخر يعيل بالجور
ويقتل ولا دال ببناء ويفك السماء في الارض بما لا يحب الله وهو في موكب وانت على حمار
فدخلني من ذلك شك حتى خفت على ديني ونفسي قال فقلت لو رأيت من كان حولى وبين يدي
ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة لا احقرته واحقرت ما هو فيه فقال الان سكن
قلبي ثم قال الى متى هؤلاء يملكون اومتى الراحة منهم فقلت اليس تعلم ان لكل شيء مدة قال بل
فقلت هل ينفعك علمك ان هذا الامر اذا جاء كان اسرع من طرف العين انك لو تعلم حالهم عند
الله تعالى وكيف هي كنت لهم اشد بغضا ولو جهدت اوجه اهل الارض ان يدخلوهم في اشد ما
هم فيه من الائمة لم يقدروا فلا يستغفرك الشيطان فان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكن

را بعلاد الخیر ما

(۳۳)

المنافقین لا یعلمون الا تعلم من انظر امرنا وصبر علی ما یری من الادی والحق وهو غدا
فی زمردنا

یعنی فرمود ابو عبد الله علیه السلام وباد کذا بنگروه یعنی بنی عباس در نزاع و ^{شد} ^{بندگی}

حال شیعیان در نزد ایشان پس فرمود که من سپر کردم با ابی جعفر منصور و او در میان سواران

و لشکر بان را سینه خود بر آسی سوار بود و سواران از پیش رو و عقب سر او در حرکت بودند و من

بر خری سوار بودم در پهلو او پس من گفت ای ابا عبد الله سر و راست که تو خوشحال

یابی به آنچه از توانائی و قوتی که خدا با عطا کرده و فتح و غلبه ای که ما داده و جزنده مردم را که

تو سزاوارتری با بن امر یعنی خلافت و اهل بیت تو از ما ناما را بخودت و ایشان مهربان کنی فرمود

پس گفتم کسی که این خبر را از من بشنود دروغ گفته است گفت ای اتم مجوری به آنچه که میگوئی گفتم

مردم جا و گرد میخوانند فاسد کنند دل تو را با من پس ممکن نکن از اینکه بشنوی این حرفها را

از ایشان زیرا که ما بقو محتاج تریم از تو به ما پس من گفت که با داری روزی را که از تو پرسید

آیا برای ما ملک و سلطنت هست و میدینی روزی که ما صاحب ملک شده باشیم گفتی اری ملک

طولانی پر پهنائی بسیار سخت و همیشه مهلت داده میشود در خلافت و سلطنت خودتان

و دینای شما در گناهی است نا اینکه بر بزید از ما خون حرامی را در ماه حرامی در شهر

حرامی (اشاره بکشتن نفس زکاة است در مسجد الحرام یا نوزده روز پیش از ظهور قائم علیه السلام

در میان رکن و مقام) پس دانستم که حدیث را حفظ کرده است گفتم امید است که خدا

باز دارد تو را زیرا که من خصوصیت ندادم تو را بر این کار و این حدیثی است که من روا

کردم انرا شاید غیر تو از خانواده تو این کار را بکند پس ساکت شد از خستی که بر من ^{است}

هفتاد و نهمین باب در حساب صیاد

یا از سخن گفتن با من پس چون برگشتم بمبزل خود بعضی از دوستان من آمدند بنزد من و گفتند فدایت شوم بذات خدا قسم است که دیدم تو را در موکب ابی جعفر که بر خری سوار بودی و او براسی سوار بود و مشرف و مستولی بر شما بود با تو سخن میگفت و تو زبردست او بودی پس در پیش نفس خود گفتم که این حجت خداست بر خلق و صاحب امر خلافت است که به او افتد کرده میشود و آن دیگری یعنی منصور بستمگری کار میکند و میکشد فرزند پسران را و خونهای بناحق دهر روی زمین میریزد بخوبی که خدا دوست نمیدارد و تویی امام صادق که حجت خدائی بر خری سواری و او در میان موکب خود است پس شکی در دل من وارد شده تا اندازه ای که بردن و جان خودم ترسیدم فرمود حضرت پس گفتم که اگر میدیدی کسان را که در اطراف و مقابل رو و پشت سر و طرف راست و چپ من بودند از فرشتگان او را و موکب او که در آن است حضرت و کوچک میدیدی پس گفت حال دل من قرار گرفت پس گفت تا کی این گروه یعنی بنی عباس مالک ملکند یا راحتی خوشی چه وقت است از شرافشان پس گفتم ای پادشاه ای که هر چیزی مدتی دارد گفت چرا گفتم ای نفع میدهد تو را دانستن تو که این امر وقتی آمد سرعت آن بیشتر از یکم بود است اگر بدانی حال ایشان نزد خدای تعالی که چگونه است بغض تو در حق ایشان سخت خواهد شد و اگر بگوشی تو با کوشش کننده اهل زمین که آنها را وارد کنند در چیزی از گناه که سخت تر از این گناهی که در آنند باشد نمیتواند پس سبک و خوار نکند و از جا نکند و از دین بیرون نکند تو را شیطان زیرا که غلبه مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است

رَبِّهِمْ لَعَلَّ الْبَنَاتِ

(٤٥)

ولیکن منافقان نمیدانند یا ندانند ای کسی که منتظر امر ما باشد و صبر کند بر آنچه که
میپسند از اذیت و ترس او فردا در زمره مال محمد خواهد بود

فَاذْأَرَأَيْتَ الْحَقَّ قَدَمَاتٍ وَذَهَابَ هَلْهَ وَرَأَيْتَ الْجُورَ قَدْ شَمِلَ الْبِلَادَ وَرَأَيْتَ

الْفِرَانَ قَدْ خَلِقَ وَأُحْدِثَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ وَوَجَّهَ عَلَى الْأَهْوَاءِ وَرَأَيْتَ الدِّينَ قَدْ

انْكَفَى كَمَا يَنْكُفَى الْمَاءُ الْإِنَاءُ وَرَأَيْتَ لَهْلَ الْبَاطِلِ قَدْ اسْتَعْلَوْا عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ وَرَأَيْتَ

الشُّرَطَاءَ هَرَّ الْأَبْهَى عَنْهُ وَيَعِذُّ رَأْسِي بِهِ وَرَأَيْتَ الْعُنُقَ قَدْ ظَهَرَ وَانْكَفَى الرِّجَالَ

بِالرِّجَالِ وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَرَأَيْتَ الْمُؤْمِنَ صَامِتًا لَا يَقْبَلُ قَوْلَهُ وَرَأَيْتَ الْفَاسِقَ

يَكْذِبُ وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِ كَذِبَهُ وَفَرِيضَتَهُ وَرَأَيْتَ الصِّغَرَ يَحْتَمِرُ بِالْكَبِيرِ (يَحْتَمِرُ الْكَبِيرُ) وَ

رَأَيْتَ الْأَرْحَامَ قَدْ نَقَطَتْ وَرَأَيْتَ مَنْ يَمْتَدِحُ بِالْفُسُوقِ يَضْحَكُ مِنْهُ وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِ

قَوْلَهُ وَرَأَيْتَ الْعَلَامَ يُعْطَى مَا لَيْسَ لَهُ وَرَأَيْتَ النِّسَاءَ يَتْرُكْنَ بِالنِّسَاءِ وَرَأَيْتَ

الشُّاقِدَ كَثْرَ وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَنْفِقُ الْمَالَ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَلَا يَنْفَعِيهِ وَلَا يُوْخِذُ عَلَيْهِ

وَرَأَيْتَ النَّاطِرَ يُعَوِّذُ بِاللَّهِ مِمَّا يَرَى الْمُؤْمِنَ فِيهِ مِنَ الْأَجْتِهَادِ وَرَأَيْتَ الْجَارَ

يُوْذِي جَارَهُ وَلَيْسَ لَهُ مَانِعٌ وَرَأَيْتَ الْكَافِرَ فَرِحًا لِمَا يَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِ مَرِحًا

لِمَا يَرَى فِي الْأَرْضِ مِنَ الْفَسَادِ وَرَأَيْتَ لِحْمُورَ تَشْرَبُ عَلَانِيَةً وَيَجْتَمِعُ عَلَيْهَا مَنْ

لَا يَخَافُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَأَيْتَ الْأَعْرَابَ بِالْعُرُوفِ ذَلِيلًا وَرَأَيْتَ الْفَاسِقَ فِيمَا لَا

يُحِبُّ اللَّهُ قُوًى مَجْهُودًا وَرَأَيْتَ أَصْحَابَ الْآيَاتِ يَحْتَمِرُونَ (الْأَثَرُ يَحْتَمِرُونَ)

هفتاد و یکمین باب بِحَسْبِ رَجُلٍ جِائِزًا

وَيَحْتَقِرُ مِنْ حَيْبِهِمْ وَرَأَيْتَ سَبِيلَ الْحَزْمِ مَنْقَطًا وَسَبِيلَ الشَّرِّ مَسْلُوكًا وَرَأَيْتَ بَيْتَ
اللَّهِ قَدْ عَطَلَ وَيَوْمَ تَبَرَّكَهُ وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُهُ وَرَأَيْتَ الرَّجَالَ
يَتَمَنُّونَ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءَ لِلنِّسَاءِ وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ مَعِيشَتَهُ مِنْ دُبُرِهِ وَمَعِيشَةَ
الْمَرْئَةِ مِنْ فَرْجِهَا وَرَأَيْتَ النِّسَاءَ يَتَخَذْنَ الْمَجَالِسَ كَمَا يَتَخَذُهَا الرَّجَالُ

یعنی پس وقتیکه دیدی حق مُرد و اهل حق رفتند وقتیکه تمام شهرها را
جور و ستم فرو گرفت و دیدیکه قرآن کهنه شد یعنی بران عمل کرده نشد و احد
کردند در آن چیز پر اکر در آن نیت و به رُایها توجیه کرده شد و دیدیکه دین
سرنگون شد همچنانکه ظرف آب سرنگون شود و دیدیکه اهل باطل بر اهل حق
بلندی جستند و دیدیکه شر و بدی اشکار شد و کسی از آن هنی و جلو گیری
نکند و صاحبان شر عذر خواهی کرده شوند و دیدیکه فسق اشکارا شد و مُرد
در فسق و فجور بردها اکتفا کردند و زینها بزینها یعنی لواط و سحاق در میان نشان شایع
شد و دیدیکه مؤمن ساکت است و اگر سخن گوید سخن او را نپذیرند و دیدیکه
فاسق دروغ گوید و کسی دروغ واقراء او را بر او رد نکند و دیدیکه کوچکها
بزرگان را حقیر و ناچیز شمردند و دیدیکه خویشاوندیها بریده شد و دیدیکه
کسیکه بفسق مدح کرده شود از جهت او خنده کرده شود و او را رد نکند و
دیدیکه سپرد هدایا را که زن میدهد یعنی لواط و دیدیکه زینها با هم جفت

رابعاً في الحرام

(٦٧)

شوند یعنی برای مساحقه و دیدیکه ثنا و مدح گفتن بسیار شد و دیدیکه
مرد مال را در غیر طاعت خدا یعنی در راه معصیت انفاق کند و کسی او را هنی
نکند و دست او را نگیرد و دیدیکه ببیند پناه سپرد بخدا از آنچه که از مؤمن
میبیند از کوشش در طاعت و بندگی کردن و دیدیکه همسایه همسایه خود را از
کند و کسی او را منع نکند و دیدیکه کافر خوشحال و شاد شود از آن دو همی که در
مؤمن میبیند از جهة فسادیکه در روی زمین واقع میشود و دیدیکه مسکرات
اشکارا اشامیده شود و مردم بر آسایشیدن آن جمع شوند از کسانیکه از حد
عز و جل نمیترسند و دیدیکه امر معروف کننده ذلیل شد و دیدیکه فاسق در
کردن کارها بیکه خدا دوست میدارد توانا و ستایش کرده شد و دیدیکه اصحاب
آیات یعنی اهل قرآن و با اصحاب آثار یعنی اهل احادیث در نظر مردم حقیر و کوچک
شدند و کسانی هم که ایشان را دوست میدارند کوچک شدند و دیدیکه راه خیم
بریده شد و راه شر پیچیده شد و دیدیکه خانه خدا معطل ماند و کسی بیح نزود
و مردم بزیفتن حج امر کرده شوند و دیدیکه مردم به آنچه که میگویند میکنند و دیدیکه
که مرده ها خود را فریب کنند برای مجور با مرده ها و زنها نیز برای مجور با زنها و دیدیکه
که گذران و معیشت مرد از دُبر او یعنی لواط دادن او باشد و گذران و معیشت
زن از فرج او یعنی زنا دادن باشد و دیدیکه زنها مانند مرده ها مجلسها گیرند

بِحِسْرِ رَجُلٍ صَدِيقٍ

وَرَأَيْتُ الثَّابِتَ فِي وُلْدِ الْعَبَّاسِ قَدْ ظَهَرَ وَاطَّهَرَ وَالْحَضَابَ وَامْتَشَطُوا كَمَا مَتَشَطَ
 الْمَرْءُ لِرُؤُوسِهَا وَأَعْطُوا الرِّجَالَ الْأَمْوَالَ عَلَى مَرْوَجِهِمْ وَتَوَفَّرَ فِي الرِّجْلِ وَتَغَايَرَ عَلَيْهِ
 الرِّجَالُ وَكَانَ صَاحِبًا لِلْمَالِ اعْتَمَدَ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَكَانَ الرِّبَا ظَاهِرًا لَا يُعْتَبَرُ وَكَانَ الرِّبَا يَمْتَدِّجُ
 بِهِ النِّسَاءَ وَرَأَيْتُ الْمَرْءَ يُضَاعَفُ زَوْجَهَا عَلَى بَيْعِ الرِّجَالِ وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ النَّاسِ وَجَرِبْتِ
 مِنْ بَيْعِ عَدْلِ النِّسَاءِ عَلَى فَتَاهُنَّ بِوَرَأَيْتُ الْمُؤْمِنَ مَحْزُونًا مَخْفِرًا ذَلِيلًا وَرَأَيْتُ الْبِدْعَ وَ
 الرِّبَا قَدْ ظَهَرَ وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَعْتَدُونَ بِشَاهِدِ الزُّورِ وَرَأَيْتُ الْحَرَامَ يُجَلَّلُ وَرَأَيْتُ
 الْحَلَالَ يُجْرَمُ وَرَأَيْتُ الدِّينَ بِالرَّأْيِ وَعَطَلَ الْكِتَابَ وَأَحْكَامَهُ وَرَأَيْتُ الْوَلَاةَ يَقْبُورُونَ
 أَهْلَ الْكُفْرِ وَيُبَاعِدُونَ أَهْلَ الْحَيْزِ وَرَأَيْتُ الْوَلَاةَ يَرْتَوُونَ فِي الْحُكْمِ وَرَأَيْتُ الْوَلَاةَ
 قِبَالَ مَنْ زَادَ (أَرَادَهُ) وَرَأَيْتُ ذَوَاتِ الْأَرْحَامِ يَنْكُرْنَ وَيَكْفِي بَيْنَهُنَّ وَرَأَيْتُ الرِّجْلَ
 يَقْتُلُ عَلَى الْمِظَنَّةِ وَيَتَغَايَرُ عَلَى الرِّجْلِ الذَّكَرِ فَيُذَلُّ لِرَفْضِهِ وَمَالِهِ وَرَأَيْتُ الرِّجْلَ
 يَجْعَرُ عَلَى آيَاتِ النِّسَاءِ وَرَأَيْتُ الرِّجْلَ بِأَكْلِ مَنْ كَسَبَ أُمَّرَأَةً مِنَ الْفُجُورِ فَيَعْلَمُ ذَلِكَ وَ
 يَقِيمُ عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ الْمَرْءَ نَفَقَهُ زَوْجَهَا وَنَقَلَ مَا لَا يَشْتَهِي وَشَفَقَ عَلَى زَوْجِهَا وَ
 رَأَيْتُ الرِّجْلَ يَكْرِي أُمَّرَأَةً وَجَارِبَةً وَيَرْضَى بِالذَّقِّ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ وَرَأَيْتُ
 الْإِيمَانَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَثِيرَةً عَلَى الزُّورِ وَرَأَيْتُ الْفَسَادَ قَدْ ظَهَرَ وَرَأَيْتُ الشَّرَابَ تَبَاعَ
 ظَاهِرًا لَيْسَ عَلَيْهِ مَانِعٌ وَرَأَيْتُ النِّسَاءَ يَبْذُلْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَرَأَيْتُ الْمَلَأَةَ
 قَدْ ظَهَرَتْ يَمْرُ بِهَا لَا يَمْنَعُهَا أَحَدًا وَلَا يَجْزِي أَحَدًا عَلَى مَنَعِهَا وَرَأَيْتُ الشَّرِيفَ

را بَعَدَ مِنْ حِرْمَانِهَا

(٦٩)

سَيِّدَ لَهُ الَّذِي يَخَافُ سُلْطَانَهُ وَرَأَيْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى الْوَلَاةِ مَنْ يَمْتَدِحُ بِشَيْئِنَا
 أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَأَيْتُ مَنْ يَجْنُبُ زَوْجًا لَا يَقْبَلُ شَهَادَتَهُ وَرَأَيْتُ الزَّوْرَ مِنَ الْقَوْلِ يَتَنَا
 فِيهِ وَرَأَيْتُ الْقُرْآنَ قَدْ ثَقَلَ عَلَى النَّاسِ اسْتِمَاعَهُ وَخَفَّتْ عَلَى النَّاسِ اسْتِمَاعُ الْبَاطِلِ
 وَرَأَيْتُ الْجَارِيكَمَ الْجَارِ خَوْفًا مِنْ لِسَانِهِ وَرَأَيْتُ الْحَدَّ وَقَدْ عَطَلَتْ وَعَمَلُ فِيهَا بِالْأَهْوَى
 وَرَأَيْتُ الْمَسَاجِدَ قَدْ زَحِزَحَتْ وَرَأَيْتُ أَصْدَقَ النَّاسِ عِنْدَ النَّاسِ الْمَقْتَرَى الْمَكْذِبَ
 وَرَأَيْتُ الشَّرْقَ قَدْ ظَهَرَ وَالسُّعْيَ بِالنِّمَّةِ وَرَأَيْتُ الْبَغْيَ قَدْ فَشَا وَرَأَيْتُ الْعَيْبَةَ تَمْلُحُ وَ
 يَبْشُرُ بِهَا النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَرَأَيْتُ طَلَبَ الْحَيْجِ وَالْجِهَادِ لِعَبْرَةِ اللَّهِ

يَعْنِي و دید بیکه صفت زنی در پیران عباس ظاهر شد و خطاب کردن را ظاهر کرد
 و گیسوان خود را شانه زنند همچنانیکه زن برای شوهرش گیسوان خود را شانه میزند
 و همردان مال الهاد هند برای فرجه اشان یعنی نابالیشان لواط و زنا کند و رعبت کرده
 شود در مردها برای فحور کردن با ایشان عُبرت کشیده شود و صاحب مال عزیز تر از
 مؤمن شود و معامله ربا اشکار شود و توییح و ملامت کرده نشوند و زینهارا به
 زنا دادن مدح کند و دید بیکه مرثیه یعنی زن شوهر خود را بکار بگیرد برای لواط کردن
 با مردها و دید بیکه بیشتر از مردمان و بهتر خانه خانه است که مساعتت کند برای
 فاسق شدن زنان و دیدی مؤمن را که محزون و خوار و ذلیل باشد و دید بیکه عدت
 گذاردینها و زنا اشکارا شد و دید بیکه مردمان مهیاس شدند برای شهادت دروغ
 دادن و دید بیکه حرام حلال کرده شود و دید بیکه حلال حرام کرده شود و دیدی که

هفتمت احوال وفتن بخش در احوال خاصه

احکام دین را تبدیل برای کند و قرآن و احکام آن معطل ماند یعنی بر آن عمل نکند و
دید یک حکام و کارکنان اهل کفر را بخود نزدیک کند و اهل جن را از خود دور کند و
دید یک حکام در حکم رشوه گیرند و دید یک حکومت را بکسی دهند که رشوه زیاد تر دهد
و دید یک با محرمهای خود نکاح کند و به آنها اکفا کند و دید یک مرد بنظر رگان
کشته شود و دید یک مرد بر سر خجور کردن یا مرد غیبت کشتد و مال و جانش را در راه
او بذل کند و دید یک مرد سر زدن کرده شود بعلت پیش زن رفتن و با او جمع شدن
و دید یک مرد از کسب زن خود بزنا دادن روزی خورد و بداند که زنتش این عمل را دارد
و بر آن ایستادگی داشته باشد و دید یک زن چیره و ناچار کند شوهر خود را و عمل
کند بچیزیکه شوهرش میخواهد و نفقه شوهر خود دهد و دید یک مرد زن و کبر نادخت
خود را کراهت دهد و راضی شود بچیز پستی از خوردنی و استامپدنی و دید یک
ایمان بجای عز و جل بسیار شود بدروغ و دید یک فساد اشکارا شود و دید
که شراب اشکارا فروخته شود و کسی منع از آن نکند و دید یک زنها خودشان را
بکفار بذل کنند و دید یک آلات لهو و اسکار شود بچونیکه مردم بگذرند بر آن
و کسی کسی را منع نکند و جرئت نکند که از آن منع کند و دید یک شریف و سید
را ذلیل کند کسی که از سلطه و قدرت او میترسد و دید یک مقربترین مردمان
در نزد حکام و ولات کسی است که مدح کرده شود بدگویی کردن از ما اهل بیت
و دید یک کسی که ما را دوست میدارد با او تزویر کرده شود و گواهی او را نپذیرند

رَأْيُ الْعَلَامِ الْبَرِّ مَا

(۷۱)

و دیدیکه در دروغ گفتن رغبت کرده شود و دیدیکه شنیدن قرآن بر گوشها
مردم گران آید و شنیدن باطل بر گوشهای مردم سبک آید و دیدیکه همسایه
همسایه را اکرام کن از توس زبانش و دیدیکه حد و الهیه معطل شد و در آن
بهوای نفس عمل کرده شود و دیدیکه مسجدها زینت کرده شد و دیدی که
راستگوترین مردم اشخاص افراط بندند و تکذیب کننده باشند و دیدیکه شر و بد
ظاهر و پیش ظالم بنمای و سخن چینی سعایت کرده شد و دیدیکه ستمگری و بیعتی
وزنا زیاد شد و دیدیکه عیب گویی کردن در پیش مردم مایع و نمکین شد و مرده
میدهند بدان بعضی از مردم بعضی دیگر را و دیدیکه طلب کردن حج برای غیر خدا

وَرَأَيْتَ السَّلْطَانَ يَذُلُّ لِلْكَافِرِ الْمُؤْمِنَ وَرَأَيْتَ الْخَرَابَ قَدَادِيلَ مِنَ الْعِمْرَانِ وَ
رَأَيْتَ الرَّجُلَ مَعِيشَتَهُ مِنْ بَحْسِ الْمِكْيَالِ وَالْمِيزَانِ وَرَأَيْتَ سَفْكَ الدَّمَاءِ فَيَتَخَفُ بِهَا
وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَطْلُبُ الرِّيَاسَةَ لِمَخْرُجِ الدُّنْيَا وَيُشْهِرُ نَفْسَهُ بِحَثِّ اللِّسَانِ لِيَسْتَعْرِضَ
وَيَتَشَدَّدَ (تَشَدُّدًا) إِلَيْهِ الْأُمُورَ وَرَأَيْتَ الصَّلَاةَ قَدِ اسْتَحْفَ بِهَا وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ عِنْدَ
الْمَالِ الْكَثِيرِ لَمْ يَزَلْ مِنْهُ مَلِكٌ وَرَأَيْتَ الْمَيْتَ بَشْرًا مِنْ قَبْرِهِ وَيُؤْذِي وَيُبَاعِ أَكْفَانَهُ
وَرَأَيْتَ الْهَرَجَ قَدِ كَثُرَ وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ بِسْمِي فِتْوَانًا وَيُصْبِحُ سُكْرَانًا لَا يَهْتَمُّ بِمَا لِلنَّاسِ فِيهِ
وَرَأَيْتَ الْبَهَامَ تُنْكِحُ وَرَأَيْتَ الْبَهَامَ نَفْسًا بَعْضُهَا بَعْضًا وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَخْرُجُ إِلَى
مُصَلَّاهٍ وَلَا يَسْئَلُهُ شَيْئًا مِنْ ثِيَابِهِ وَرَأَيْتَ قُلُوبَ النَّاسِ قَدِ قَسَتْ وَجَدَتْ أَعْيُنَهُمْ
وَتَقَلَّ الذِّكْرُ عَلَيْهِمْ وَرَأَيْتَ السَّمْحَ قَدِ ظَهَرَ بَيْنَهُمْ فِيهِ وَرَأَيْتَ الْمُصْطَلَى إِذَا مَاصِلَى

بِحُشْرَةِ كِبَارِ قُلُوبِهِ

لِرَأْيِهِ النَّاسَ وَالْفَقِيهَ يَنْفِقُهُ لِغَيْرِ الدِّينِ يَطْلُبُ الدُّنْيَا وَالرِّيَاسَةَ وَرَأَيْتُ النَّاسَ
 مَعَ مَنْ غَلَبَ وَرَأَيْتُ طَالِبَ الْحَلَالِ يَذْمُ وَيُعْتَرُ وَطَالِبَ الْحَرَامِ يَمْدَحُ وَيُعْظَمُ وَرَأَيْتُ
 الْحَرَمَانَ يَجْعَلُ فِيهِمَا بِنَاءً لِأَجْلِ اللَّهِ وَلَا يَمْنَعُهُمْ مَانِعٌ وَلَا يَجُولُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْعَمَلِ الْفَتِيحِ
 أَحَدٌ وَرَأَيْتُ الْمَعَارِفَ ظَاهِرَةً فِي الْحَرَمَيْنِ وَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ وَ
 يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَتَوَمَّ إِلَيْهِ مِنْ يَنْصَحُهُ فِي نَفْسِهِ فَيَقُولُ هَذَا عَلَيَّ مَوْضِعٌ
 وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَيَقْتَدُونَ بِأَهْلِ الشَّرِّ (الشُّرُورِ) وَرَأَيْتُ
 مَسَلَكَ الْحَيْرِ وَطَرِيقَهُ خَالِيًا لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ وَرَأَيْتُ كُلَّ عَامٍ يَحْدُثُ فِيهِ مِنَ الْبِدْعَةِ
 وَالشَّرِّ أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ وَرَأَيْتُ الْخَلْقَ وَالْمَجَالِسَ لَا يَنْابِعُونَ إِلَّا الْأَغْنِيَاءَ وَرَأَيْتُ
 الْمَحْتَاجَ يُعْطَى عَلَى الضَّحْكِ بِهِ وَيُرْحَمُ لِغَيْرِ وَجْهِ اللَّهِ وَرَأَيْتُ الْآيَاتِ فِي السَّمَاءِ فَلَا
 يَفْرَعُ لَهَا أَحَدٌ وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَتَسَاءَلُونَ كَمَا تَسَاءَلُ الْبَهَائِمُ وَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَنْفِقُ
 الْكَثِيرَ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ وَيَمْنَعُ الْيَسِيرَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَرَأَيْتُ الْعَفْوَقَ قَدْ ظَهَرَ اسْتَحْفَافًا
 بِالْوَالِدِينَ وَكَانَ مِنْ أَسْوَأِ النَّاسِ خَالًا عِنْدَ الْوَالِدِ وَيَفْرَحُ بِأَنْ يَفْتَرِيَ عَلَيْهِمَا

يَعْنِي

و دید یک سلطان برای خاطر کافر مؤمن را ذلیل و خوار کند و دیدی
 که خرابی بر آبادی غلبه پیدا کند و دیدی که مردم معیشت او از کم فروستی در کیل و
 وزن باشد و دیدی که در ریختن خونها استخفاف شود و دیدی که مردم طلب ریاست
 کند برای دنیا و مشهور کند خود را بید زبانی تا مردم از او بترسند و کارها به او
 شود و دیدی که بنماز استخفاف کرده شد و دیدی که مردم نزد او مال بسیار ^{مشتند} ^{ست} است

درباره نماز

(۷۳)

و از آنوقتیکه مالک شده زکوة انرا نداده است و دیدی مرده را که بیرون آورده شود از قبرش و ازتیت کرده شود و کفنهای او فروخته شود و دیدی که آدم کشتن بنا بسیار شد و دیدی که مرد روز را شب میکند در حالت مستی و شب را صبح میکند در حالت مستی و اهتمام ندارد با آنچه مردم در آنند و دیدی که چهار پاپان نکاح کرده شوند یعنی مردان با حیوانات و طی کنند و دیدی که بعضی از حیوانات بعضی دیگر را پاره کنند و دیدی که مرد هر دو در جای نماز خود و بر میگردد در حالتیکه چیزی از جامه های او با او نیست یعنی جامه های او را از دیده اند و دیدی که دلهای مردم سخت شد و اشک چشمهای ایشان خشک شد و یاد خدا کردن برایشان گران شد و دیدی که خوردن حرام در ایشان ظاهر شد و بخوردن آن را غیب شدند و دیدی که نماز گزار برای نمازش دادن مردم نماز گذارد و دیدی که فقیه فقه را برای عزیز بنیاد گرفت بلکه برای دنیا طلبی و ریاست باشد و دیدی که مردم با هر طرفی که غلبه است به آن طرف میل کنند و دیدی که طلب کننده حلال مذمت کرده شود و او را ملامت و سرزنش کنند و دیدی که طلب کننده حرام مدح کرده شود و او را بزرگ شمارند و دیدی که در مکه و مدینه عمل کنند بچیزیکه خدا دوست نمیدارد و کسی نباشد که آنها را منع کند و میان ایشان و کار زشتیشان احدی مانع نشود و دیدی که انواع سازها و نوازها در مسجد الحرام و مسجد مدینه ظاهر شود و دیدی که اگر مردی بچیزی از حق سخن گوید کسی بر خیزد و پیش نفس خود چنین بپردازد که او را

بعضی از جایزات

نصیحت میکند میگوید این تکلیف از تو برداشته شده و دید یک مردم بعضی
 دیگر نگاه کند و به اهل شر و بدیها اقتدا کند و دید یک راه خیر و خوبی خالی مانا
 و کسی در آن راه نرود و دید یک بمرده استهزاء کند و کسی برای او فرغ نکند و
 دید یک در هر سالی بدعت تازه ای گذارده شود و شر و بدی بیشتر از آنکه بود باشد
 و دید یک مردمان و اهل مجالس متابعت از مژ و تمندان کند و دید یک محتاج
 برای خدا چیزی داده نشود بلکه برای خندیدن و غیر از جهت خدائی داده شود
 و دید یک آیات و نشانه های اسمائی که علامت عذابت ظاهر شود و احدی نرسد
 از آنها و فرغ نکند و دید یک مردم مانند چهار پایان روی یکدیگر روند و کسی از
 ترس مردم انکار منکری نکند و دید یک مرد انفاق کند مال بسیار را در غیر طاعت
 خدا و کسی از آن را در راه خدا انفاق نکند و دید یک نافرمانی کردن فرزندان نسبت
 بپدران و مادران خود و از ار کردن بایشان زیاد شود و پدران و مادران خود را
 سبک و خوار کنند و آنها نزد فرزندان از حیث حال بدترین مردم باشند و فرزندان
 خوشحال شود باینکه افترائی به ایشان بسته شود

وَرَأَيْتَ النَّسَاءَ قَدْ غَلَبْنَ عَلَى الْمَلِكِ وَغَلَبْنَ

عَلَى كُلِّ امْرٍ وَايُؤْنِي الْأَمَالَ هُنَّ فِيهِ هَوَى وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يَفْزِي عَلَى
 أَبِيهِ وَيَدْعُو عَلَى وَالِدِيهِ وَيَفْرَحُ بِمَوْتِهِمَا وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ إِذَا مَرَّ بِيَوْمٍ وَ
 لَمْ يَكِبْ فِيهِ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ مِنْ فُجُورٍ أَوْ بَحْسٍ مَكِيلٍ أَوْ مِيزَانٍ أَوْ عَشِيَانٍ حَرَامٍ

رَأَيْتُ الْجَمْعَ فِي النَّاسِ

(٧٥)

أَوْ شَرِبَ مُتَّكِرًا خَرِينًا يَحْسَبُ أَنَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلَيْهِ ضَيْعَةٌ مِنْ عَمْرِهِ وَرَأَيْتُ السَّلْطَانَ يَحْتَكِرُ
الطَّعَامَ وَرَأَيْتُ أَمْوَالَ ذَوِي الْقُرْبَى تَقْتَمُ فِي الرُّقْرِ وَيُقَامَرُ بِهَا وَيُشْرَبُ بِهَا الْحَمُورَ وَرَأَيْتُ
الْحَمِيرَ مِذَاوَى بِهَا وَتُوصَفُ لِلْمَرِيضِ وَيُتَشْفَى بِهَا وَرَأَيْتُ النَّاسَ قَدَاسْتَوَوْا فِي تَرْكِ الْأَمْرِ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَرَكَ الَّذِينَ بِهِ وَرَأَيْتُ رِيَّاحَ الْمَنَافِقِينَ وَاهْلَ النِّفَاقِ دَائِمَةً
وَرِيَّاحَ أَهْلِ الْحَقِّ لَا تَحْرُكُ وَرَأَيْتُ الْأَذَانَ بِالْأَجْرِ وَالصَّلَاةَ بِالْأَجْرِ وَرَأَيْتُ الْمَسَاجِدَ
مَحْتَشِيَةً مَنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ مَجْمَعُونَ فِيهَا لِلْغَيْبَةِ وَكُلَّ لِحُومِ أَهْلِ الْحَقِّ وَهُوَ أَصْفُونَ فِيهَا
مِثْرَابَ الْمُسْكَرِ وَرَأَيْتُ السُّكْرَانَ يَصَلِّي بِالنَّاسِ فَهُوَ لَا يَعْقِلُ وَلَا يَشَانُ بِالسُّكْرِ وَإِذَا
سُكِرَ أَكْرَمَ وَاتَّقَى وَخِيفَ وَتَرَكَ لَا يَأْقُبُ وَلَا يَعْدُرُ سُبُكْرَهُ وَرَأَيْتُ مَنْ أَكَلَ أَمْوَالَ
الْيَتَامَى يَحْدِثُ بِصِلَاحِهِ وَرَأَيْتُ الْقَضَاةَ يَقْضُونَ بِخِلَافِ مَا أَمَرَ اللَّهُ وَرَأَيْتُ
الْوَلَاةَ يَأْتُمُونَ الْخُوفَةَ لِلطَّعْمِ وَرَأَيْتُ الْمِيرَاثَ قَدْ وَضَعَتْهُ الْوَلَاةُ لِأَهْلِ الصُّوقِ وَالْحِجْرَةِ
عَلَى اللَّهِ بِأَخْذُونَ مِنْهُمْ وَيَجْلُوهُمْ وَمَا يَشْتَهُونَ وَرَأَيْتُ الْمَنَابِرَ يُؤْمَرُ عَلَيْهَا بِالنُّقُوصِ
وَلَا يَعْمَلُ لِقَائِلِهَا بِمَا يَأْمُرُ وَرَأَيْتُ الصَّلَاةَ قَدَاسْتَحَفَّ بِأَوْقَاتِهَا وَرَأَيْتُ الصَّدَقَةَ
بِالشَّفَاعَةِ لَا يَرَادُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ وَتُعْطَى لَطَبِ النَّاسِ وَرَأَيْتُ النَّاسَ هُمْ بِطُورِهِمْ
وَفَرَجِهِمْ لَا يَبَالُونَ بِمَا أَكَلُوا وَبِمَا نَكَلُوا وَرَأَيْتُ الدِّينَ مُقْبِلَةً عَلَيْهِمْ وَرَأَيْتُ
أَعْلَامَ الْحَقِّ قَدْ دَرَسَتْ فَكُنْ عَلَى حَذَرٍ وَاطْلُبْ مِنَ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ النِّجَاةَ وَاعْلَمْ أَنَّ النَّاسَ
فِي سَخَطِ اللَّهِ عِزَّ وَجَلَّ وَإِنَّمَا يَمْهَلُ لَهُمْ لَمْ يَرَادْ بِهِمْ فَكُنْ مَتَرَقِّبًا وَاجْتَهِدْ لِيُرَاكَ اللَّهُ

بِفَهْمِ ابْنِ أَبِي شَيْبَةَ بِحَسَنِ رَأْيِ صَاحِبِهَا

تَعَالَى فِي خِلَافِ مَا هُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّ نَزَلَ بِهِمَا الْعَذَابُ وَكُنْتُ فِيهِمْ عَجَلْتُ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَإِنْ آخَرْتُ لَتَبَلَّوْا وَكُنْتُ قَدْ خَرَجْتُ مِمَّا هُمْ فِيهِ مِنَ الْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

بِعَنِي و دیدیکه زینهار بر ملک غالب شدند و بر هر امری غالب شدند و بجای

آورده نشود مگر آنچه میل و خواهش آنهاست و دیدیکه مرده بر پد خود در روع

بندد و در حق پدر و مادر خود نفرین کند و بمرک آنها خوشحال شود و دیدیکه مرده

اگر بکر و زبیرا و بگذرد و در آن روز گناه بزرگی نکند از فجور یا کم فروستی در کپل با ورن

با جماعت کردن حرام یا استامیدن مستکر محزون و افسرده باشد و چنین پندارد

که این روز از عمرش ضایع شده و دیدیکه سلطان احکام کرد خورد سپهارا و

دیدیکه مالهای خویشا و ندان پیغمبر را در باطل تمت کند و بدان قمار بازی کند

و شرابها بیا شامند و دیدیکه مہنکرات مداوا شود و انرا از برای مریض توصیف

و تعریف کند و بدان استشفاء کرده شود و دیدیکه مردم در امر معروف و نهی از

منکر با هم یکسان شدند و مثلین بدان نشدند یعنی انرا ترک کردند و دیدیکه

باد بر پرچم منافقین بوزد و پرچم اهل نفاق دایم در جنبش باشد و اهل حق بر پرچم

بادی نوزد و حرکت نکند و دیدیکه اذان گفتن و نماز خواندن به اجرت و مزد با

و دیدیکه مساجد پر شود از کسانی که از خدا نترسند و برای غیبت کردن و عیب

گوئی از یکدیگر در آنجاها جمع شوند و گوشت اهل حق را بعینیت کردن بخورند

در بعلت مستی از مسکرات کند

(۷۷)

و در اینجا تعریف و توصیف از مسکرات کند و دیدیکه مست نماز بگذارد با مردم
و حال آنکه عقل او بعلت مستی زائل شده باشد و مستی را چیزی نگردد و چون مست
شود گرامی تر باشد و مردم از او بترسند و او را بحال خود گذارند و عقوبت نکند و
او هم عذر خواهی از مستی خود نکند (پایان بر نسخه دیگر لا یغزب لکم الله یعنی تغزب کرده نشود
بسبب مستی او) و دیدی کسیکه مالهای یتیمها را بخورد و از صالح دانست و صلاحیت
او را برای یکدیگر حدیث کند و دیدیکه قاصبها و دادرستانها بخلاف آنچه که خدا گفته
حکم کند و دیدیکه ولایة و حکام برای طمع خیانتکاران را امین خوانند و دیدی
که هیئت خاکه میراث را برای اهل فسق و فجور وضع کردند و برخدا جرئت کرده میگردند
ارث را و بر خود حلال میدانند و آنچه که خواستش و میل آنها است انجام میدهند و دیدی
که بالای منبرها امر بتقوی و پرهیزکاری کند مردم را و خود گویندگان بگفته‌های
خود عمل نکنند و دیدیکه وقفهای نماز را سبک شمارند یعنی اعتنائی بشان اوقات
نماز خود ندارند و نمازهای خود را ناوقت نماز تنگ نشود بخوانند و دیدیکه بشفا^{عت}
صدقه دهند نه برای خدا بلکه بطلب کردن مردم صدقه دهند و دیدیکه برای سگها
خوردت گماشتند و برای فرجهای خود و باکی ندارند از آنچه که میخورند و آنچه را که
نکاح میکند و دیدیکه دنیا به ایشان رواورد و دیدیکه نشانه‌های حق گفته
و مندرس شد پس در چنین هنگامی بترس و از خدا بجواه نجات را و بدانکه در آنحال
مردم مشمول سخط و غضب خدای عزوجل میباشند و جز این نیست که خدا بر ایشان

بِحَسْرِ رَجَائِصِهَا

مهلت مبد هد برای امریکه اراده کرده پس منتظر باش و کوشش کن که ببیند تو را خدای
 تعالی در خلاف آنچه که ایشان برآند پس اگر برایشان عذاب نازل شد و تو در میان
 ایشان باشی شتاب کرده ای برحمت خدا و اگر باقی مانده برای امت که امتحان و
 آزموده شوی و بیرون رفتن ای از آنچه که ایشان درآند از جهت جرئت کردن بر خدا
 تعالی بدرستی که خدا ضایع نمیکند اجر و مزد نیکوئی کنندگان را

حَدِيثُ سَيِّدِ الْخَبَرِ

۴۳۰

عقائد ایمان در شرح دعای عدله نالیف عالم ربانی مرحوم ملا حبیب الله کاشانی
 ص ۹۴ در ضمن بیان حقیقت اسلام گفته که در حدیث وارد است که زمانی بر امت نیاید
 که از اسلام جزاسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز درسی باقی نماند و در بعضی از
 کتب است که شخصی از صحت این حدیث از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد حضرت
 فرمود صحیح است عرض کرد که ای من در آن زمان خواهم بود فرمود نه و لکن شبیه آن زمان
 را خواهی دید راوی گفت که چند روزی گذشت که عبورم بصحرای اماناد تشکی بر من
 غالب شد بستانی بنظرم آمد در غایت خضرت و نصارت چون نزدیکشدم در آن
 درختهای پر میوه ای مشاهده کردم که بسیار با طراوت و حسن منظر بود مکی از آن
 میوه ها را چیده چون پاره کردم پراز کرم بود میوه دیگری چیدم چنین بود متحیر
 گشتم ناگاه مرغان چند دیدم در کمال خوش ترکیبی و لکن بر سر مرداری نشسته از آن

رَبْعَةُ الْحَرَامِ

(٧٩)

میخورد حیرت من زیاده شد ناگاه سیلی عظیم جاری دیدم که تمام آبش گل الود بود
 و نهنگ عظیمی آمد و تمام آن سیل را نوشید و در عقب آن نهنگ ماهیان بزرگی
 بودند که آنچه از آن نهنگ زیاد میآمد مینوشیدند و در عقب ماهیان بزرگ
 ماهیان کوچکی بودند که آنچه از آب که از ماهیان بزرگ زیاد میآمد مینوشیدند
 در عجب شدم و خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام رسیدم و آنچه را
 دیده بودم عرض کردم فرمود این میوه هاست شبهاهل آن زمان است که در ظاهر مؤمن
 و در باطن کافر و منافقند و آن مرغها شبیه علمای آن زمان است و امر ذار اموال
 پستیان و امانت مردمان و رشوه محتاجان است و آن سپل گل الود مالهای
 حرام آن زمان است و آن نهنگ پادشاه العصر است و آن ماهیان بزرگ امراء
 و وزراء و ماهیان کوچک رعیت آن پادشاهند که این جمله مال حرام خواهند
 خورد آنچه از پادشاه زیاد آید نصیب امراء و وزراء است و آنچه از آنها زیاد

آید نصیب سایر مردمان خواهد بود

حَدِيثُ سِتِّينَ وَ سِتِّينَ

۳۳

غیبت نغانی ص ۶۳ اخلاص صانع از آنحضرت روایت کرده که فرمود السفیان فی لابت
 منه ولا یخرج الا فی رجب فقال له رجل یا ابا عبد الله اذا خرج فما حالنا قال
 اذا كان ذلك فالینا یعنی ناچار است از اینکه سفیانی خروج کند یعنی پیش از میان
 قائم علیه السلام و خروج نمیکند مگر در ماه رجب پس مردی عرض کرد یا ابا

بعثت ابا جباراً قبله بجيش من حياصيا

وقتيکه برون آمد پس حال ما چگونه خواهد بود فرمود وقتی چنین شد بیاید ^{ما} _{دو}

حدیث شصت و هفتم

غیبت نغانی ص ۱۶۴ مسند از هشام بن سالم از آنحضرت روایت کرده که فرمود
اذا استولى السفیانی علی الکور الحمر فعدّ واه له فتعة اشهر وزعم هشام ان الکور
الحمر دمشق وفلسطین والاردن وحمص وحلب

یعنی زمانیکه اسفیلانیفت سفیانی بر شهرهای پنجگانه پس شماره کند نه ماه را
یعنی مدت استیلاء او نه ماه زیادتر نمیشود و هشام گمان کرد که آن پنج شهر دمشق

وفلسطین وارّدن وحمص وحلب است

حدیث شصت و هشتم

غیبت نغانی ص ۱۶۵ مسند از ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود لما التقی

امیر المؤمنین صلی الله علیه واهل البصره فشر الرایة رایة رسول الله صلی الله علیه

والله فرزت (فرزلت) اقدامهم فما اصفرت الشمس حتی قالوا امنا یا بن ابیطالب

فعدت ذلك قال لا تغلوا الاسراء ولا تجزوا علی جرح (الاسری) وتجزوا الجرحی (و)

ولا تتبعوا مولیا ومن التقی سلاحه فهو امن ومن اغلق بابه فهو امن ولما کان

یوم صفین سألوه فشر الرایة فاجبی علیهم فمخلوا علیه بالجحین والحین علیهما السلام و

عمار بن یاسر رضی الله عنه فقال للحسن یا بنی ان للموم مدة یلغونها وان هذرة

لا یشرها بعدی الا القائم صلوات الله علیه

رابعاً بعد من حذر الزمان

(۸۱)

یعنی چون امیر المؤمنین علیه السلام تلاقی کرد با اهل بصره و باز کرد پرچم مخصوص
که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و اله بود قدمهای ایشان یعنی اهل بصره لغزید با مژگان
شد پس افتاب زرد نشد یعنی نزدیک غروب کردن نشد که گفتند ایمان آوردیم ای پسر اجداد
طالب در آنوقت فرمود اسیران را نکشید و حجر و چرخه نزنید و کسانیکه پشت کردند
دنبال نکند و کسیکه اسلحه خود را انداخت این است و کسیکه داخل خانه شد و در را
بر روی خود بست این است و چون روز صفین یعنی جنگ با معاویه و اصحابش روی
دار از آنحضرت خواست کردند که پرچم را باز کند آنحضرت ابا کرد حسن و حسین علیهما السلام
و عمار بایسر رضی الله عندهم را و اذن کردند که واسطه باز کردن پرچم شوند بحسن علیه السلام
فرمود که این گروه مدتی دارند که باید امدت برسد و برسند بدان و این پرچم بعد از
من باز نخواهد شد و باز نکند انرا بعد از من مگر قائم صلوات الله علیه

حدیث شصت و هشتم

۴۴

غیبت نعمانی ص ۶۶ اسناد از ابی بصیر از آنحضرت روایت کرده که فرمود لا یخرج
القائم علیه السلام حتی یكون نكلمة الحلقة (فی مثل الحلقة) قلت و كم تكلمة
الحلقة قال عشرة آلاف جبرئیل عن مبینة و میكائیل عن یساره ثم یهین الرأیة
الغلبة و یربها فلا یبقی احد فی المشرق و لا فی المغرب الا لعنها و هی رایة رسول
صلی الله علیه و اله و سلم نزل بها جبرئیل یوم بدر ثم قال یا ابا محمد ما هی و الله
قطن و لا كنان و لا قین و لا حریر قلت فمن ای شیء قال هی من ورق الجنة نشرها

هفتمین کتاب است بجشن روز جابری

رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر ثم لفتها ودفعها الى علي عليه السلام فلم ين
 عند علي عليه السلام حتى اذا كان يوم البصرة فشرها امير المؤمنين عليه السلام ففتح
 الله عليه ثم لفتها وهي عندنا هناك لا ينشرها احد حتى تقوم القائم عليه السلام
 فاذا هو قام فشرها فلم يبق في المشرق والمغرب احدا لا لعنها وبسر الرعب قد امها (و
 خلفها وامامها) شهر ووراثها شهر وعن ميمها شهر وعن يارها شهر ثم قال يا ابا
 محمدا نخرج موقرا غضبان اسفا لغضب الله على هذا الخلق عليه فبصر رسول الله
 صلى الله عليه وآله الذي عليه يوم احد وعمامة السحاب ودرع رسول الله صلى الله
 عليه وآله السابغة وسيف رسول الله ذو الفقار مجر السيف على عاتقه ثمانية
 اشهر يقبل هرجا فاقل ما يبدء بني شيبة فيقطع ابد يهد ويعلقها في الكعبة وينادي
 مناديه هو لاء سراق الله ثم يتناول قرشا فلا ياخذ منها الا السيف ولا يعطها
 الا السيف ولا يخرج القائم حتى يقتر كتابان كتاب بالبصرة وكتاب بالكوفة بالبر
 من علي عليه السلام

يعني بيرون نمشاید قائم نا وقتیکه حلقه با ما نند حلقه تکمیل شود گفتم عدد
 تکمیل حلقه چقدرند فرموده هزار نفر جبرئیل از طرف راست و راست و میکائیل
 از طرف چپ او است پس مچنانند پرچم غالب شوند را و سیر میکند بان پس با تھے
 نممانند در مشرق و نیز در مغرب مگر اینکه لعن میکند او را وان پرچم پرچم رسول خدا
 صلى الله عليه وآله وسلم است که جبرئیل در روز بدر از او فرود آورد پس فرمود

را بجدد در جز الزمانا

... (۱۳) ...

ای ابا محمد بنبت ان پرچم بذات خدا قسم از پنبه و نه کتان و نه ابریشم خام و نه بریشم
نافته گفتم پس از چه چیز است فرمود از برگهای بهشت است که باز کرد انرا در سجده
صلی الله علیه و اله در روز بدر پس بچید انرا و به علی علیه السلام داد و همیشه
در نزد علی بود تا روز بصره که باز کرد انرا امر مؤمنان علیه السلام و خدا
کتابش و فتح به او داد پس بچید انرا و ان نزد ما است در انجا احدی باز نمیکند انرا
تا اینکه قیام کند قائم علیه السلام پس چون قیام کند باز میکند انرا در انجا
باقی ممانند در مشرق و مغرب احدی مگر اینکه لعن میکند ان پرچم را و ترس
از پیش روی او سپر میکند بقدر یکماه راه و از پشت سر او بقدر یکماه و از طرف
راست او بقدر یکماه و از طرف چپ او بقدر یکماه پس فرمود ای ابا محمد بدر سینه
بیرون میناید در حالتیکه خون کشته خویش را نیافته باشد و غضبناک باشد و متأسف
باشد بر این خلق که مورد غضب خدا واقع شده باشند و بر او است پیراهن پیغمبر خدا صلی
علیه و اله ان پیراهنیکه در روز احد پوشیده بود و عامه او را که سحاب نام دارد و زره
صلی الله علیه و اله را که سابعین نام دارد و شمشیر رسول خدا را که ذوالفقار نام دارد برهنه
میکند شمشیر را بر دوش خود میگذارد و ناهشت ماه میکشد کشتن زیادری و ابتداء کشتن
را از بنی سبیه که کلید داران خانه کعبه اند شروع میکند و دستهای ایشان را قطع میکند
و در کعبه میاویزد و منادی او ندا میکند که این گروهند دزدان خدا پس از ان میگردد
قریش را و نمیکرد از انها مگر شمشیر را و نمیدهد به انها مگر شمشیر را یعنی زد و خورد میکند
با شمشیر و بیرون مینماید قائم تا اینکه دو نوشته خوانده شود نوشته ای در بصره و

بِحَسْبِ الْبِرِّ اجْرَاءُ

نوشتاری در کوفه بپزاری جستن مردم از علی علیه السلام

۴۳۵

حَدِيثُ شَصْتِ نَهْمٍ

غیبت نغانی ص ۱۶۷ مندا از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کرده که گفت شنیدم
 از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود کافی انظر الى القائم على نجف الكوفة عليه السلام
 (دراعته . جواحه) من استبرق بلبس درع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فاذا
 البسها انقضت به (انقضت به انفاضة) حتى تستدر عليه ثم يركب فرسًا له
 ادهم ابلق بين عينيه شراخ بين مفرق راسه رسول الله صلى الله عليه واله قلب مخبوء
 او يوثق بها (هم يوثق) قال بل ياتيه بها جبرئيل عودها من عمد عرش الله و
 سائرها من نصر الله لا يهوى بها الى شي الا اهلكه الله يهبط بها تسعة الاف ملك
 وثلثمائة وثلثة عشر ملكا فقلت له جعلت فداك كل هؤلاء معه قال نعم هم الذين كانوا
 مع نوح في السفينة والذين كانوا مع ابراهيم حيث القي في النار وهم الذين كانوا مع
 لما فلق البحر والذين كانوا مع عيسى لما رفع الله اليه واربعة الاف مسومين كانوا مع
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وثلثمائة وثلثة عشر ملكا كانوا معه يوم بدر
 ومعهم اربعة الاف يصعدون السماء (صعدوا الى السماء) ينأمرون (ينادون)
 في القتال مع الحسين عليه السلام فهبطوا الى الارض وقد قتل منهم عند قبره تسعت
 غير يكونوا الى يوم القيمة وهم ينظرون خروج القائم عليه السلام

يَعْنِي كَوْنِ كَوْفَرِكُمْ بِرَأْسِ رُؤُوسِ اسْتِزْأَتِ

وَابْعَلَاةً زَاكِاتٍ

(۱۵)

یا جامه فراخی از استبرق یا زرهی میپوشد زره پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
پس چون بپوشد آنرا میگردد اطراف آنحضرت را و دور میزند بر آنحضرت پس آنجناب سوار
بر استبی که سیاهی آن بر سفیدی آن غالب باشد و دستها و پاها را آن سفید باشد
و میان دو چشم آن نیز سفید باشد و با او خواهد بود پرچم رسول خدا صلی الله علیه و اله
گفتم در نزد آنحضرت مخفی است آن پرچم یا آورده میشود برای او فرمود بلکه جبرئیل
میاورد آنرا و آن چوبش از پایه های عرش خداست و سایر چیزهای آن از نازک
کردن خداست میل نمیکند حضرت به آن بسوی چیزی مگر اینکه خدا نایب میکند آن
چیز را با آن فرود آید نه هزار و سبصد و سپرده فرشته پس عرض کردم فدایت
شوم همراستها با آن هستند فرمود اری ایشان انکسائی هستند که با نوح در کشتی
بودند و انکسائی هستند که با ابراهیم بودند زمانیکه در آتش انداخته شد و ایشان
کسانی هستند که با موسی بودند و قبتکه دریا شکافته شد و انکسائی هستند که با
عیسی بودند و قبتکه خدا او را به آسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشاندند
با پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بودند و سبصد و سپرده فرشته که در روز قیامت
با او بودند و با ایشانست چهار هزار فرشته که به آسمان بالا میروند برای طلب
فرمان با اذن خواستن در قتال با حین علیه السلام پس بر زمین فرود آمدند و
که آنحضرت کشته شده بود و ایشان نزد قبر او ژولیده و گرد آلود گردانیدند تا روز قیامت
صغری و ایشان انظار دارند خروج قائم علیه السلام را

بِحَسْبِ مَا جَاءَ فِيهَا

٤٣٦

حَدِيثُ هَقَارَتِهِمْ

غابت بغمانى ص ١٦٢ مسند الزابان بن تغلب اذا انحضرت روايتكده كه فرمود
 كاتى انظر بالقائم (الى القائم) فاذا استوى على ظهر الخيف لبس روع رسول الله
 صلى الله عليه واله وسلم ابيض فنتفض هو بها فتشد بر عليه فبخشاها بخداعة
 من استبرق وبركب فرسا لادهم ابلق بين عينيه شراخ فنتفض بر انفاضة
 لا يبقى اهل بلد الا وهم يرون انه معهم فى بلدهم وينشرون ان رسول الله صلى الله
 عليه واله وسلم عودها من عمد عرش الله وسايرها من نصر الله ما يهوى بها
 الى شئ الا اهلكه الله فلت محبونه هي ام يوتى بها قال بل ياتى بها جبرئيل عليه
 السلام فاذا هزها لم يبق مؤمن الا صار قلبه اشد من زبر الحديد واعطى قوه
 اربعين رجلا ولا يبقى مؤمن ميت الا دخلت عليه تلك الفرخة فى قبره وذلك
 حيث تراورون فى قبورهم وينباشرون بقيام القائم عليه السلام وتخط
 (ويخطه) عليها ثلاثة عشر الفا وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكا قال فقلت كل
 هؤلاء كانوا مع احد قبله من الانبياء قال نعم وهم الذين كانوا مع نوح فى السفينة
 والذين كانوا مع ابراهيم حيث القى فى النار والذين كانوا مع موسى حيث فلق البحر
 والذين كانوا مع عيسى حين رفع الله اليه واربعه الاف كانوا مع النبي صلى الله
 عليه واله وسلم مردقين وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكا كانوا يوم بدر واربعه الاف
 هبطوا يريدون القتال مع الحسين عليه السلام لم يؤذن لهم فى القتال فرجعوا

را بعلام و الحزبنا

... (۱۷) ...

فی الاستیمار فهبطوا وقد قتل الحسین علیه السلام فھم عند قبره شعث عین
بیکونه الی یوم القیامۃ و رئیسہم ملک یقال لہ منصور فلا یزورہ زائر الا استقبلوہ
ولا یودعہ مودع الا شیعوہ و لا یرضی الا عادوہ و لا یموت الا صلوا علیہ ^{استغوا}
لہ بعد موتہ فکل هؤلاء ینظرون قیام القائم فضلی اللہ علی من ھذہ منزلہ و مرتبہ
و محلہ من اللہ عزوجل و بعد اللہ من ادعی ذلک لغیرہ من لا یتحققہ و لا ہواھل لہ
و لا رضالہ و اکرمنا ہوا لاتہ و جعلنا من انصارہ و اشیاعہ برحمۃ و مننہ

یعنی گو یا مبینم قائم را رمانیکہ قرار گرفتہ باشد بر پشت نجف کہ پوشیدہ است
زورہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ سفید رنگ است و دور بزندان اطراف او
و فروگرد او را با جامہ دو تہ کردہ پیچیدہ شدہ از استبرق یعنی سرخ رنگ سطر و سور
شدہ باشد بر اسب سیاہ و سفیدی کہ سیاہی ان از سفیدی ان بیشتر و دستھا و پاھا
ان سفید و میان دو چشم ان سفید باشد پس دور زندہ ان دور زدن باقی نمیند
اہل شہری مگر آنکہ میبینند آنحضرت را کہ با ایشان در شہر ایشان است و باز میکند
پرچم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را کہ چوب ان از پایه ہامی عرش خدا و باقی
ان از بصر و پاری خدا است کہ با ان میل نمیکند بوی چیزی مگر اینکہ نابود میکنند
انرا خدا گفتہ ان پرچم مخفی است یا آنکہ آوردہ میشود ان فرمود بلکہ جبرئیل مہاورد
انرا وقتیکہ جنابیند انرا باقی مینماند مؤمنی مگر اینکہ دل او سخت تر از پارہ آهن شود
و بہ او عطا کردہ شود توانائی چہل مرد و باقی مماند مؤمن مردہ ای مگر آنکہ

هفتی از اوقات بخش رحمت خاصه

وارد شود بر او این سرور و شادی و این وقتی است که هد بگردان زیارت کنند و درها
خود و مرثیه بیکد بگردند بقیام قائم علیه السلام و اطراف آنحضرت را بگردند و
هزار و سیصد و سیزده فرشته گفت (ابان) پس گفتم هم این فرشتگان با کسی پیش از او
از پیغمبران بوده اند فرمود آری و ایشان انکسائی بودند که با نوح در کشتی بودند و
انکسائی بودند که با ابراهیم بودند زمانیکه در آتش انداخته شد و انکسائی بودند که
با موسی بودند و قتی که دریا برای او شکافته شد و انکسائی بودند که با عیسی بودند
و قتی که خدا او را بسوی خود بالا برد و چهار هزار ملائکه مرد فین بودند که با پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم بودند و سیصد و سیزده فرشته ای بودند که در روز
بد رحا حاضر شدند و چهار هزار فرشتگانی بودند که فرود آمدند که بسیاری حسین
علیه السلام آمدند تا به راه آنحضرت قنال کنند و آنجناب بر ایشان اذن نداد پس
برگشتند برای فرمان خواستن از خدا و فرود آمدند و قتی که حسین علیه السلام
کشته شده بود پس ایشان نزد قبر آنحضرت ماندند در حالتیکه ژولیده و غبار آلودند
و گریه میکنند برای آنحضرت تا روز قیامت یعنی قیام قائم علیه السلام و رئیس ایشان
فرشته ایست که منصور نام دارد پس زیارت نمیکند آنحضرت را زیارت کشته ای مگر آنکه
او را استقبال میکنند و وداع نمیکند آنحضرت را زاری و وداع کننده مگر آنکه او را بد
میکند و نه مرصی از زائرین مگر آنکه او را عیادت میکند و همپه زاری مگر آنکه
بر او نماز میگذارند و برای او استغفار میکنند بعد از مردنش و هم این ملائکه

رابعاً بعد من الزمان

(۱۹)

انظار میکنند قیام قائم علیه السلام را — پس رحمت فرسند خدا بر کسیکه این است منزلت و مرتبه و محل او از خدای عز و جل و دور بگرداند خدا کسیکه ادعا کند این مقام را برای غیر او یعنی غیر قائم علیه السلام از کسانی که مستحق این مقام نیستند و اهلیت آنرا ندارند و خشودی برای آنحضرت نیست و گرامی دارد ما را بدوستی او و قرار دهد ما را از باران و شیعیان او بر حمت خود و منت و احسان خود

هفتاد و نهم

۴۳۷

غیبت نجفی ص ۱۶۹ مسند از مفضل بن عمر از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذنا الاما دعی الله باسمه العزلی فایتحت له صحابه (فانتخب له اصحابه خدا فانتخب له صحابته) الثلثاء و الثلاثة عشر فرغ كقرع الخريف فم اصحاب الالوية منهم من يفقد عن فرشته ليلاً فيصبح بمكة و منهم من يرى يسيرة السحاب نهاراً يعرف باسمه واسم اميه و حليته و نسبة قلت جعلت فداك ايهم اعظم (ايهما اعظم) ايماناً قال الذي يسير في السحاب نهاراً و هم المفقودون و فيهم نزلت هذه الآية ايما تكونوا يات بكم الله جميعاً

یعنی زمانیکه اذن داده شد امام بقیام کردن میخواند خدا را بنام عزلی او پس آماده میشوند برای او اصحابش یا آنکه بکوشش و شتاب فناده میشوند برای الهنک بسوی او بارانش با انتخاب کرده میشوند یعنی سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص انجنا مانند پاره های ابرنازی که در فضل یا نیز در هوا منفرق میباشند و بهر یک سیصد و سیزده پس ایشان پرچدارهای حضرتند بعضی از ایشان شبانه از خوابگاه خود گم میشوند

هفتاد و نهمین باب در فضیلت حج

در شب و صبح میکنند در مکه و بعضی از ایشان کمی است که سیر میکنند در آن روز که شناخته میشود بنام خود و نام پدرش و زیور و حسب و کنی که دارد گفته فدایت شو کدام یک از این دو از حیث ایمان بزرگتر میباشد فرمود آنکه در آن سیر میکند در روز و ایشان گشتگانند و در حق ایشان نازل شده است این آیه که ایمانت کونوا بآیات حکم الله

جمیعاً یعنی هر کجا که باشید میآورد خدا همه شمارا

هفتاد و نهمین

۴۳۸

غیبت نغانی ص ۱۷۰ مسند از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت با جعفر بن محمد علیهما السلام در مکه بودم و او دست مرا گرفته بود پس فرمود ای ابان سیاحتی الله بسلاما و ثلاثه عشر رجلا فی مسجدکم هذا یعلم اهل مکه انکم یخلق ابائهم و لا اجدار هم بعد علیهم السیوف مکتوب علی کل سیف اسم الرجل و اسم ابیه و حلیته و نسبه ثم یأمر منادیا فینادی هذا المهدی یقضى بقضای او و سلیمان لا یسئل علی ذلك بیته

یعنی زود باشد که میآورد خدا سیصد و سپرده نفر را در مسجد شما همین مسجد که بدانند اهل مکه که هنوز خلق نشده اند پدران و اجداد ایشان یعنی هنوز بدینا نیامده اند و بعد از این بوجود میآیند - بر شمشیرهای ایشان نوشته شده است بر هر شمشیری اسم امیر و اسم پدرا و وحلیه و نسب او پس امر فرماید ندا کنند ابرا که ندا میکند اینست مهدی که حکم میکند بحکم داود و سلیمان و برای حکم کردن شاهد بخواند

هفتاد و سومین

۴۳۹

رابعاً علامه الزين

﴿ ٩١ ﴾

غيبت نغانی ص ۱۷۰ سند از ابان بن تغلب از آنحضرت روایت کرده که فرمود سبعت
الله ثلاثاً وثلاثين عشر إلى مكة يعلم أهل مكة أنهم لم يولدوا من آبائهم ولا أجدانهم
عليهم سيوف مكتوب عليها الف كلمة كل كلمة مفتاح الف كلمة وسبعت الله الريح
من كل وارد نقول هذا المهدى بحكم داود ولا يريد بدنة

یعنی زود باشد که برانگیزد خدا سپید و سپرده نفر را بمکه که اهل مکه بدانند
انها زائیده نیده اند از پدران ایشان و نه اجداد ایشان یعنی از نژاد عرب نیستند و بر
ایشان است شمشیرهایی که نوشته شده است بر آنها هزار کلمه که هر کلمه از آن کلید هزار
کلمه است و بر میانگزارند خدا باد را از هر دره ای که بگوید اینست مهدی که بحکم داود

حکم میکند و شاهد میخواهد

فما چها

۱۴۰

غيبت نغانی ص ۱۷۱ سند از آنحضرت روایت کرده که فرمود بینا شباب الشيعة
على ظهور سطوحهم بنيام از توافقی لیل و واحد علی غیر میخار فیصرون بمکه
یعنی در حالیکه جوانان شیعه در پشت بامهای خود خوابیده اند در یک شب هم آنها
بدون اینکه باهم وعده ای کرده باشند صبح میکنند در مکه هستند

فما و بچها

۱۴۱

غيبت نغانی ص ۱۷۲ سند از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان صاحب هذا
الامر محفوظ له اصحابه لو ذهب الناس جميعاً اتي الله باصحابه وهم الذين قال الله

بِحَبْرِ الْجَاهِلِيَّةِ

عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ فَاَنْ يَكْفُرْ بِهَا هُوَ لَا يَفْعَدُ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوْا بِهَا بِكَافِرِيْنَ وَهُمْ
الَّذِيْنَ قَالَ اللهُ فِيْهِمْ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَ اِذْ لَعَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ
اِعْزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِيْنَ

یعنی بدرستی که صاحب این امر اصحاب او حفظ کرده میشوند هر چند هر مردم
بروند یعنی بپرند خدا اصحاب او را نبرد او میاورد و ایشانند کسانی که خدای عزوجل
در حق ایشان فرموده که اگر کافر شوید به آیات الهیه انجاعت پس از رو تحقیق ما و اگر
میکنیم به آن آیات قوم را که آنها کافر بنهند - و ایشانند کسانی که خدا در باره ایشان
فرموده پس زود باشد که بیاورد خدا گروهی که دوست میدارد ایشان را و دوست
میدارد ایشان او را که دل نرم و مهر یابانند بر مؤمنان و سخت دلها هستند بر کافران

هَفْتًا وَشِثْرًا

۱۴۲

غیبت نجفی ص ۱۷۲ مسند از آنحضرت روایت کرده که فرمود آن اصحاب طالوت
ابنلوا بالنهر الذی قال الله تعالی نسبنا لکم بنهر و ان اصحاب القائم یبتلون
بمثل ذلک - یعنی بدرستی که اصحاب طالوت مبتلا و امتحان شدند بنهری که خدا
تعالی فرموده است زود باشد که شمار از ما پیش و امتحان کنیم بنهری و بدرستی که

اصحاب قائم همانند آن امتحان میشوند

هَفْتًا وَهَفْتًا

۱۴۳

غیبت نجفی ص ۱۷۲ از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا قام القائم خرج من هذا
خرج^۹

رابعاً عن الزبير بن العوام

(۹۳)

الأمر من كان يرى أنه من أهله ودخل فيه شبه عبدة الشمس والقمر
يعنى وقتیکه خروج کند قائم (علیه السلام) خارج میشود از این امر کسی که خود را
از اهل آن میدانند و داخل میشود در او شبهه های افتاب و ماه پرستان

هفتم

۴۴۴

غیبت نعمانی ص ۱۷۳ مسند از ابی الصباح کناخی روایت کرده که گفت نزد ابی عبد الله
علیه السلام بودم که داخل شد بر او مردی پیر و گفت پسر من مرا نافرمانی و ارار میکنی
پس ابو عبد الله علیه السلام فرمود او ما علمت ان للحق دولة وللباطل دولة
ذلیل فی دولة صاحب من اصابته دولة الباطل اقصر منه فی دولة الحق

یعنی ایانداشنه ای که از برای حق دولتی است و از برای باطل دولتی مرد و از اینها در
دولت صاحب خود ذلیل و خوارند پس کسیکه دولت باطل به او مصیبتی وارد کند در دولت

هشتم

۴۴۵

حق و قضا خواهد شد از جهت او
غیبت نعمانی ص ۱۷۳ مسند از محمد بن جعفر بن محمد زید بن زکوانش علیه السلام
روایت کرده که فرمود اذا قام القائم بعث فی اقالیم الارض فی کل اقلیم رجلاً یقول عهد
فی کفک فاذا ورد عليك ما لاتفهم ولا تعرف القضاء فيه فانظر الى کفک واعلم بما
فیها فال وبعث جندا الى القسطنطينة فاذا بلغوا الى الخلیج کتبوا علی اقدامهم شياً و
مشوا علی الماء فاذا نظر الیهم الرقوم یمشون علی الماء قالوا هؤلاء اصحابه یمشون

بِحَسْبِ هَيْئَتِكُمْ أَجْرًا قَلْبًا

على الماء فكيف هو فعند ذلك يفتحون لهم ابواب المدينة فيدخلونها فيحكون فيها ما يريدون

یعنی چون قیام کند قائم بر میانگزارند در اقلیمهای زمین در هر اقلیمی مردی را و میگوید فرمان تو در کف دستت هر گاه وارد شد بر تو چیزی بگو مبنی بر آن و نمیدانی حکم کردن در آنرا بکف دست خود نگاه کن و عمل کن با آنچه که در آن است فرمود و مفرسند لشکری را بسو قسطنطنیه چون بخلیج دربارسند مینویسند بر قد خود چیز را و بر روی آب مبروند پس چون در میهای دیدند که آنها روی آب راه مبروند میگویند که این گروه یاران او یعنی یاران قائم اند که بر روی آب راه مبروند پس چگونه است او در آن هنگام درهای شهر را بر روی آنها باز میکنند پس داخل میشوند و در آنجا حکم میکنند به آنچه که میخواهند

هشتم

و ۴ ع

و اتی فی بعض جرودوم کتاب حجة ص ۱۰۹ باب الوقایع التي تكون عند ظهور الامام عليه السلام ان كافي مسند از ربیع شامی روایت کرده که گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود آن قائمنا اذا قام مد الله لسبعينا في اسماعهم و ابصارهم حتى لا يكون بينهم وبين القائم برید يكلمهم فيمعون و ينظرون وهو في مكانه **یعنی** بدرستی که قائم ما وقتی که قیام کند میکشاند خدا برای شیعیان مادر گوشهای ایشان و چشمهای ایشان فامیان ایشان و میان قائم قاصد و پیغام آور

در بعلا و خبر ابن ابی

(۹۵)

سخن میگوید آنحضرت با ایشان می‌شوند و می‌بینند و حال آنکه آنحضرت در کتاب خود

هستایکم

۴۳۷

وافی از کافی جزو دوم همان کتاب ص ۶۱ مسند از منصور ^{صیقل} روایت کرده که گفت

یا منصوران هذا الامر لا یاتیکم الا بعد یاس ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمسوا

ولا والله حتی یشتی من یشتی و یبعد من یبعد

یعنی ای منصورید رستبکه این امر یعنی قیام قائم علیه السلام نمی‌آید شما را مگر بعد

از ما پوس شدن و نه بخدا قسم تا اینکه تمیز داده شوید و نه بخدا قسم تا اینکه امتحان کرده

شوید و نه بخدا قسم تا اینکه شقی شود هر که شقی میشود و سعید شود هر که سعید میشود

هستادوم

۴۴۱

صحیفه ابی براء نالیف بر محمد تقی حجة الاسلام تبریزی ما مقالی ^{ص ۳۰} روایت کرده

از حسین بن حمدان حنفی در کتاب خود که موضوع است برای احوال امه علمایم

السلام و دلایل ایشان پسند خود روایت کرده از مفضل بن عمر حدیث مفصلی از

حضرت صادق علیه السلام که محتوی است بر شطری از علامات ظهور حضرت یقین

الله عجل الله تعالی فرجه و قسمتی از حالات رجعت و بعضی از فضائل نادره طریقه

مفیده که منضمین بعضی از نکات و اسرار و دقائق است که بعضی از انها مربوط بموضوع

این کتاب میت لکن خوش ندارم که این حدیث شریف را نقطع کنم لذا تمام حدیث

را در این جزو مینگارم که فائده ان تام و عامه ان عام باشد و از خداوند متعال

هفته از اخبار اهل بیت بجای از اخبار اصحاب

توفیق نقل احادیث و اخبار و قصه کردن آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام را میطلبم
و پیش از نقل آنچه در مکتب میبینم که بعضی از مصادر نقل آنرا که بر خورد نموده
 خاطر نشان نمایم و بعد بنقل اصل حدیث و شرح آنچه از آن که محتاج به شرح است پردازم
از جمله کتابی که آنچه در نقل فرموده غوامس بحار اخبار اهل بیت علیهم السلام
 علامه مجلسی اعلی الله مقامه است در کتاب غیب بحار الانوار (مجلد سیزدهم) ص ۲۰۳
 طبع طهران در باب ما بکون عند ظهوره بروایة المفضل بن عمر گفته است که میگویم روایت
 کرده است در بعضی مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان حنفی بسند خود از مفضل
 بن عمر از آن حضرت **و از جمله** است تلمیذ او شیخ عبدالله بحرینی که در کتاب عوالم
 نقل نموده **و از جمله** است محدث خیر و ناقد بصیر سپید نعمت الله جزائری در کتاب
 انوار بغایبه در جزو دوم ص ۱۱ طبع اخیرترین در ضمن نور کفایت رجعت آنحضرت که از
 صاحب منتخب البصائر بسند معتبر از مفضل روایت کرده **و از جمله** است صاحب
 کتاب نسی السمر اء بنام تزییح شیخ احمد حسائی در شرح زیارت جامعه و آن کتاب عتیقی
 است که مرحوم مجلسی در بحار و صاحب عوالم در عوالم از آن بنام کتاب عتیقی نقل فرموده اند
و از جمله حجة الاسلام تبریزی ما مقای در کتاب صحفة الابرار و جمعی بسیار در کتب
 عربی و فارسی خود نقل نموده اند **و مؤلف غیر** زمان اقامت خود در نجف اشرف
 در سال یک هزار و سیصد و چهل و هفت قمری در کتابخانه مرحوم شیخ محمد سماوی در
 مؤلف کتاب ابصار العین در ترجمه انصار حسین علیه السلام کتاب خطی عتیقی از حیث

راجع علم الزمان

(٩٧)

کاغذ و خط که تاریخ کتابت آن چهاردهم جمادی الاولی سال هفتصد و هشت هجری بود
بنام کتاب فی احوال الائمة و دلائلهم و ان کتاب مجہبی بود در باب احوال الحجۃ علیہ السلام
این حدیث را ابیط و اطول از آنچه در بخارا است نقل و روایت نموده بود چون دارای خبری
و فوائدی بود پس از استبذان از سماوی مومی الیه در ظرف مدت سه روز در منزل
ایشان رفته استناخ نمودم بعد از آن که بکتاب صحیفۃ الابرار ظفر یافته ام ان نسخہ را با
نسخہ صحیفۃ الابرار موافق یافته ام و ان حدیث اینست

روى الحسين بن حمدان المحضني في كتابه الموضوع لحوال الائمة عليهم

السلام و دلائلهم قال حدثني محمد بن اسمعيل و علي بن عبد الله الحسينان عن ابي

شعب محمد بن نصر عن عمر بن الفرات عن محمد بن الفضل عن الفضل بن عمر قال سئل

سيد ابا عبد الله الصادق عليه السلام هل للمأمول المنظر المهدي اليه السلام و

موقت يعلم الناس فقال الصادق عليه السلام حاشا لله ان يوقت له وقت له و

يوقت له شعبنا قال قلت يا مولاي ولم ذلك قال لانه هو الساعة التي قال الله عز

وجل يسئلونك عن الساعة ايان مرسها و قوله يسئلونك عن الساعة قل انما

عليها عند ربي لا يجلبها لوفتها الا هو ثقلت في السموات و الارض لا تايتكم الا

بعثة يسئلونك كأنك خفي عنها قل انما عليها عند الله ولكن اكثر الناس لا يعلمون

وقوله و عنده علم الساعة ولم يقل عند احد و قوله هل ينظرون الا الساعة

ان تايتهم بعثة فقد جاء اشرطها فاني اهلهم اذا جاءتهم ذكراهم و قوله امرت

بعیت از ائمه و حجرات

الساعة والحق القم وقوله وما يدريك لعد الساعة تكون قريبا يتجل بها الذين لا يؤمنون
 بها والذين آمنوا يثقفون منها ويعلمون انها الحق الا ان الذين يمارون في الساعة في ضلال
 بعيد قلت يا مولاي ما معنى يمارون قال يقولون متى ولد ومن رأى واين هو واين
 يكون ومتى يظهر كل ذلك استعجالا لامر الله وشكافا في قضائه اولئك الذين خسروا الدنيا وال
 الآخرة وان للكافرين لشرباب

یعنی

روایت کرده است حسین پسر خندان حضرت در کتاب خودش که موضوع است برای
 احوال ائمه علیهم السلام و دلیلهای امامت ایشان گفته است حدیث کرد مرا محمد پسر اسمعیل
 و علی پسر عبدالله از ابی شعیب محمد پسر یزید از عمر پسر فرات از محمد پسر مفضل از مفضل بن عمر
 که گفت پرسیدم از اقایم ابی عبدالله صادق علیه السلام که آیا از برای امامی که از او کرد شد
 است ظاهر شدن او و مهنگی او که انظار کشیده میشود ظاهر شدنش که بر او باد تحت و درود فرستادن
 وقت معینی هست که مردم بدانند پس حضرت صادق علیه السلام فرمود معاذ الله از اینکه
 وقتی برای آن قرار داده باشد با شیعیان ما وقت برای آن فرار دهند گفت گفتم ای مولای من
 چرا برای آن وقتی قرار داده نشده فرمود برای آنکه مراد از ساعتی که خدای عز و جل فرمود
 به پیغمبرش که میپرسند از تو از ساعت که کی واقع خواهد شد بگو علم آن نزد پروردگار من
 یعنی خدا میداند ظاهر نمیکرد اندازد در وقتش مگر اینکه سنگین و گران آید در آسمانها و زمین
 نمیآید شمارا مگر بطور ناگهانی میپرسند از تو و چنین پندارند که تو ذاتی از وقت آن
 بگو چرا این نیست که علم آن نزد خداست یعنی خدا میداند که چه وقت خواهد بود ولیکن

رابعاً في حرم الزمان

(٩٩)

بیشتر از مردمان میدانند و فرمایش خدا که فرموده است نزد خداست از آن ساعت ظهور
و فرموده است که نزد احدی غیر از او است و فرموده که با نظر دارند مگر ساعت ظهور را که تیار
ایشان را ناگهان پس تحقیق که آمده است و میاید ایشان را نشانه ها و شرطهای آن پس از کجا میدا
یعنی آن نشانه ها که آمد هنگام پند گرفتن ایشان خواهد بود و فرموده او است که نزدیک
ساعت و شکافند شدم ماه و فرموده او است که چه چیز دانا میکند تو را امید است ساعت
نزدیک باشد بشتاب و عجله میخواهند از آن کسانی که نمیدانند و نمیکروند و بدان ایمان نمیشاوردند
و آنها بیکه ایمان آورده اند بیشتر بسند از آن و میدانند که آن راست است آگاه باشید کسانی که
شات میکنند در آن هر بنه در گمراهی دوراند - گفتم ای مولای من معنای کلمه بیارون چیست
فرمود یعنی میگویند مهدی کی زایده شده و کی او زایده است و در کجا است و در چه مکان
است و کی ظاهر میشود همه اینها از روی عجله و شتاب است که برای امر خدا دارند و از جهت
شکی است که در قضا و حکم الهی دارند اینجاست کسانی هستند که زبان کرده اند در دنیا و
در آخرت و بدستیکه اشخاص کافر و ناسپاس گویند با نرا بازگشت بدی خواهد بود در آخرت

قال المفضل

قلت يا مولاي فلا يوقت لها وقت - قال يا مفضل لا يوقت فانه من وقت لمهدينا
وقنا فقد شارك الله في علمه و ادعى انه اظهر على سره و ما لله سرا لا وقد وقع الى
هذا الخلق المغوس الضال عن الله الراغب عن اولياء الله و ما لله خزائنه هي احسن سره
عندهم اكثر من جهلهم به و انما الفى اليهم ليكون لله الحجة عليهم

بِحَسْبِ فَتْرَةٍ اجْتِصَابًا

مُفَضَّلًا گفت گفتم ای مولای من پس وقتی برای ساعت یعنی ظهور مهدی علیه السلام قرار داده نشده است فرمود ای مفضل وقتی قرار داده نشده است پس کسبک وقتی برای ظهور مهدی ما قرار دهد خود را در علم خدا شریک قرار داده و ادعا کرده است بر ظاهر کردن ستر خدا و نیست هیچ ستری برای خدا که واقع شود بر این خلق خواب زده ست ذای نجی پایه و ما به گمراه روگردان از خدا و از دوستان و اولیاء خدا و نیست جز برای خدا اسوار ترو نگاه دارنده تر برای سزا و نزد ایشان بیشتر از نداشتن ایشان جز آن سزا و جز این نیست که رسیده است با مرسا نام به ایشان تا اینکه برای خدا حجت باشد بر ایشان

قَالَ الْمَفْضَلُ

یا مولای فکیف بد و ظهور المهدی الیه التسلیم - فقال یا مفضل بظہر فی شہة لیستین امره ویعلو ذکره وینادی باسمه وکینه ونبه ویکر ذلک فی افواه المحققین و المبتلین و الموافقین و المخالفین لیلزمهم الحجۃ بمعرفتم به علی انما قد قضنا و دلنا علیه ونبناه وسمیناه وکیناه وقلنا ستمی جدہ رسول الله صلی الله علیه ووالله و کینه لئلا یقول الناس ما عرفنا له اسما ووالله لیتحقق الا یضاح به و باسمه و بکینه علی السنن حتی یکون لیسیمته بعضهم لبعض کل ذلک للزوم الحجۃ علیهم و یظہر الله کما وعدہ جدہ رسول الله صلی الله علیه ووالله فی قول الله عز من قائل هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظہره علی الدین کلہ ولو کره المشرکون

مُفَضَّلًا گفت ای مولای من پس ابتداء ظهور مهدی علیه السلام چگونه خواهد

وَابْعَادُوا الزُّمَانَا

﴿ ۱۰۱ ﴾

بود پس فرمود ای فضل ظاهر میشود در حالیکه مردم در شبهه باشند تا واضح شود امر او بلند شود ذکر او و ندا کرده شود بنام او و کینه او و نسب او و زیاد شود انهاد در دهان اهل حق و اهل باطل و اشخاص موافق و مخالف تا حجتی باشد که ملزم کند ایشان را بشناختن ایشان آنحضرت را بنا بر آنچه پیش از ظهور آنجناب قصه میکنم و دلالت میکند بر او و نسبت میکنم او را بر نسب و نام و کینه او و میگویم هنام و هم کینه است با جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله تا اینکه نگویند مردم که ما پیشناختیم و نام او را نمیدانستیم و بذات خدا قسم است که هر این محقق و واضح شناخته میشود بنام و کینه و نسبتها و برزبانیهای ایشان تا اندازند که بعضی ایشان برای بعضی دیگر او را نام میبرند همه اینها برای لزوم حجت است بر ایشان و ظاهر میگردد اند خدا او را همچنانکه وعده فرموده است انرا جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفته خدا بیکه غالب و غر بزر است او است انچنان خدا بیکه فرستاد فرستاده خود را با هادی و راهنا و دین راست ثابت تا ظاهر کند برای استعلاء و بلند کردن همه آن دین و هر چند مکروه خاطرهای مشرکین و کفار باشد

قَالَ الْمُفَضَّلُ

قَالَ يَا مَوْلَايَ مَا نَاوِيلُ قَوْلِهِ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ قَالَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَإِن لَّوَهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنَّ مَفْضَلَ لِمَنْفَعِدِ الْمَلَلِ وَالْأَدْبَانَ وَالْأَرَءَاءَ وَالْإِخْتِلَافَ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ وَاحِدًا كَمَا قَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَقَوْلُهُ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

بِحَسْبِ مَرَدِّهَا خَاصَاتُ فِتْنَةٍ

مُقَضَّ كَفْتُ گفتم ایولای من چیست تاویل گفته خدا بظهور علی الدین کله

فرمود ان گفته خدای عز و جل است که فرموده فَاَلُوْهُم حَتَّى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ وَ يَكُوْنَ

الدین کله لله یعنی بکشید و قتال کنید با کفار و مشرکین و منافقین تا اینکه فتنه و

فساد و دینهای مختلفه باقی نماند و هر دین فقط برای خدا باشد چنانچه فرموده ^{است}

ان الدین عند الله الاسلام یعنی دینی که خدا راضی شده است که بندگان او متدین

به ان دین باشند فقط دین اسلام است و فرموده او است که ومن یتبع غیر الاسلام

دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین یعنی کسیکه میل کند بدینی غیر از

دین اسلام هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود

عنه پس بذات خدا قسم است ایفضل هر اینکه گم خواهید کرد البته البته ملتها و دینها

و زاینها و اختلافها و هر دینها یکی شود صحیح

قَالَ الْمُفَضَّلُ

فَلْتِ بِأَسِيدِ فَال دین الذی اتی به ادم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله

علیه و آله و علیهم هو الاسلام قال نعم من اوله الی الآخرة و هذه الآية منه ان الدین عند

الله الاسلام و قوله جل ثناؤه ملذابکم ابراهیم هو ستماک المسلمین و قوله فی قصه

ابراهیم و اسمعیل و اجعلنا مسلمین لک و من ذرینا امة مسلمة لک و قوله فی قصه

فرعون حتی اذا درک الخرق قال امنت انه الذی امنت به بنو اسرائیل و انا من

المسلمین و قوله فی قصه سلیمان و بلقیس حیث یقول ایتکم یا نبی بعرشها قبل ان

رَبِّهِمْ لِيُزِيلَ

(۱۰۳)

يَأْتُونِ مُسْلِمِينَ وَقَوْلِ بَلْعِيسَ وَأَسْلَمْتَ مَعَ سَلِيمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَوْلِ عِيسَى
وَإِذْ قَالَ عِيسَى لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ
وَاشْهَدْنَا بِآثَانِ الْمُسْلِمِينَ وَقَوْلِهِ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ وَلَهُ اسْلَمَ مِنَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا
وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَقَوْلِهِ فِي قِصَّةِ لُوطٍ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
وَلُوطٍ قَبْلَ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْلِهِ قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا إِلَى قَوْلِهِ لَأَنْفِرَنَّ بَيْنَ
أَحَدِهِمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَقَوْلِهِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِلَى قَوْلِهِ
إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

مفضل گفت ای آقای من پس دینیکه آورد انرا آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم السلام است فرموداری از اول ان تا آخر
ان و این اید از ان است (که فرموده) بدرستی که دین نزد خدا دین اسلام است و فرموده
او که بزرگ است ثنای او ملت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمانان نامیده است
و فرموده او در قصه ابراهیم و اسمعیل (که فرموده است) و قرار داده ما را دین مسلمانان برآ
برای خود و از ذریه ما امتی را که مسلمان باشند برای تو و فرموده در قصه فرعون
(که فرموده) نادر که کرد او را غرق شدن گفت ایمان آوردم باینکه نسبت خدائی مگر
ان خدا بیکه ایمان آوردند بر او بی اسرئیل و من از مسلمانانم و فرموده او در قصه سلیمان
(که فرموده) با بلعِیس زمانیکه میگوید و اسلام آوردم با سلیمان مخصوص برای خدا بیکه
پروردگار جهانیا است و قول سلیمان که فرموده کدام یک از شما قضا و را میاورد برای من

بِحَسْبِ حَبَابِهَا

پیش از اینکه بیابند مرا در حالتیکه اسلام آورند گانند و فرموده عیسی که فرموده است و
 باید کن یا محمد عیسی را زمانیکه بشاگردان خود گفت کیانند یاران من بسوی خدا شاگردان
 گفتند ما هم یاران خدا ایمان آورده ایم بخدا و گواهی داده باینکه ما مسلمانان هستیم و
 فرموده است آن گوینده ای که عزیز و غالب است یعنی خدا و از برای او اسلام میاورند گانند
 که در آسمانها و زمین انداز روی رغبت و کراهت و بسوی او باز گردیده خواهید شد
 و فرموده او در قصه لوط که نیافتم مادران شهر بجز خانهای از مسلمانان و لوط پیش
 از ابراهیم بوده و فرموده او (که گفته است) بگوئید ایمان آوردیم بخدا و آنچه که فرستاده
 شده است بسوی ما تا آنجا که میفرماید جدائی نمائید ازیم در میان احدی از ایشان و ما
 برای او اسلام آورند گانیم و فرموده او یا بودید گواهان زمانیکه مرا یعقوب کرد
 رسید تا آنجا که فرموده است خدا بتر که بگانه است و ما از برای او اسلام آورند گانیم

قَالَ الْمُفَضَّلُ

يَا سَيِّدِي كَرِمِ الْمَلِكِ قَالَ يَا مُفَضَّلُ رُبِعَةٌ وَهِيَ الشَّرَائِعُ قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا سَيِّدِي كَرِمِ الْمَجُوسِ لِمَ
 سَمَّوُا الْمَجُوسَ قَالَ لِأَنَّهُمْ تَمَجَّبُوا فِي السِّرَانِيَّةِ وَادَّعَوْا عَلَى آدَمَ وَشَيْثِ بْنِ آدَمَ وَهُوَ
 هَبَّةٌ اللَّهُ أَنَّهُمَا أَطْلَقَا لَهُمُ نِكَاحَ الْأُمَّهَاتِ وَالْأَخَوَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالنَّخَالَاتِ وَالْعَمَّاتِ وَالْحَيَّاتِ
 مِنَ النِّسَاءِ وَأَنَّهُمَا أَمْرَاهُمُ أَنْ يَصَلُّوا إِلَى الشَّمْسِ حَيْثُ وَقَفَتْ مِنَ السَّمَاءِ وَلَمْ يَجْعَلْ لَصَلْوَتِهِمْ
 وَأَمَّا هُوَ فَزَلَّ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ عَلَى آدَمَ وَشَيْثِ

مُفَضَّلُ كَفَتْ أَيِ الْفَايِ مِنْ مِلَّتِهَا چندان فرمود امی فضل چهارند و اینها است شرعیها

وَابْعَثْنَا رِجَالًا مِنْهُمْ

(۱۰۵)

گفت مفضل ای آقای من چرا مجوس مجوس نامیده شده اند فرمود برای اینکه مجوسی شدند
در سریانی بودن و ادعا کردند باینکه بر دین آدم و شبت هبته الله پس آدم هستند و ایشان را
ورها کردند برای آنها نکاح کردن مادرها و خواهرها و دخترها و خالهها و عمهها و زنان
با ایشان محرمند و آدم و شبت امر کردند آنها را که نماز گذارند در هر وقت که افتاب در
آسمان بایستد و از برای آنها وقتی برای نمازشان قرار دادند و جز این نیست که این در
دین بر خدا و بر آدم و شبت است

قَالَ الْمَفْضَلُ بِاسْتِدْيِ وَاِسْمِ قَوْمِ مُوسَى الْيَهُودِ قَالَ لَقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
هُدًى نَا إِلَيْكَ اِيْ اِهْتَدَيْنَا اِلَيْكَ قَالَ الْمَفْضَلُ فَلِمَ سَمِيَ النَّصَارَى نَصَارَى قَالَ لَقَوْلِ عِيسَى
لَهُمْ يَا بَنِي اِسْرَائِيلَ مِنْ اِنصَارَى اِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِجُونَ نَحْنُ اِنصَارُ اللَّهِ فَمَوَّ النَّصَارَى لِنَصْرِ
دِينِ اللَّهِ قَالَ الْمَفْضَلُ بِاسْتِدْيِ فَلِمَ سَمُوا الصَّابِئُونَ الصَّابِئِينَ قَالَ بِاِسْمِ مَفْضَلِ لَاهِم
صَبَّوْا اِلَى نَعْتِ اِلَى اَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِ وَالمَلَلِ وَالشَّرَائِعِ وَقَالُوا اَكْلَ مَا جَاءَ وَاِبَهُ بَا طَلِ فَجَدَّ
تَوْحِيدَ اللَّهِ وَنُبُوَّةَ اِلَى اَنْبِيَاءِ وَرِسَالَةَ الرَّسُلِ وَوَصِيَّةَ الْاَوْصِيَاءِ فَهَمَّ بِاِسْمِ شَرِيحَةٍ وَلا كَمَا
وَلا رَسُوْلٍ وَهَمَّ مَعْطَلَةَ الْعَالَمِ

مفضل گفت ای آقای من چرا قوم موسی را یهود میگویند فرمود برای گفته
خدا از قول ایشان که گفتند ما هدایت کرده شدیم بسوی تو یعنی قبول راه منای تو را
کردیم مفضل گفت پس چرا نصاری نصاری نامیده شدند فرمود برای گفته عیسی با ایشان
که گفت کیا نند یاران من که بسوی خدا توجه کنیم شاگردان او گفتند که ما یاران خدا هستیم
پس با بیعت نصاری نامیده شدند برای یاری کردن دین خدا مفضل گفت ای آقای من

بِحَسْبِ مَدْرَجَاتِهَا

پس چرا صابون را صابون نامند فرمود ای مفضل برای آنکه از کفش بیرون رفتند و انکار کردند پیغمبران و فرستادگان خدا و ملتها و شریعتها را و گفتند همه اینها بیک پیغمبران او کردند باطل و ناجز است پس انکار کردند یکانه دانستن خدا را در ذات و صفات و افعال و عبادات و نبوت پیغمبران را و رسالت پیغمبران مرسل را و وصیت اوصیاء را پس ایشان شریعت و کتاب و پیغمبری ندارند و معطله یعنی منکر صانع عالمند

قَالَ الْمُفَضَّلُ سَجَانَ اللَّهِ فَمَا أَجَلَ هَذَا مِنْ عِلْمٍ قَالَ نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ وَالْقِيَامَةَ إِلَى شَيْعَانَا لَوْلَا يَشْكُوا فِي الدِّينِ قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا سَيِّدُ فَقِي آيَ بَقْعَةٍ يَظْهَرُ الْمَهْدُ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَرَاهُ عَيْنٌ فِي وَقْتِ ظُهُورِهِ إِلَّا رَأَتْهُ كُلَّ عَيْنٍ مَنْ قَالَ لَكُمْ غَيْرَ ذَلِكَ فَكَذَّبُوهُ **مَفْضَلُ كَفْتُ** مِنْهُ وَبِإِذْنِكَ اسْتَخَذَ بِنِجْدٍ حَقَّقَ رُبْرُكَةَ اسْتَأْنَسَ عِلْمَ فَرْمُودِ أَرِي آيَ

مفضل و بینداز این سخن را در دهان شیعیان ما تا در دهن شلت نکند گفت مفضل ای آقای من پس در کدام بقعه ای ظاهر میشود مهد فرمود صادق علیه السلام بنید هیچ چشمی و را در وقت ظهورش مگر اینک دیده باشد او را هر چشمی پس کسیکه بگوید برآنها غم از این را او را تکذیب کند یعنی بگوید دروغ میگوید

قَالَ الْمُفَضَّلُ قُلْتُ يَا سَيِّدُ وَلَا يُرَى وَقْتُ وِلَادَتِهِ قَالَ بَلَى وَاللَّهِ إِنَّهُ لَبُرِيَ مِنْ سَاعَةِ وِلَادَتِهِ إِلَى أَوْفَاتِ أَبِيهِ سِتِّينَ وَسَبْعَةَ أَشْهُارٍ وَلَهَا وَقْتُ الْفَجْرِ لَيْلَةَ الْحَجَّةِ لِمَثَانِ لَيْالِ خَلْوٍ مِنْ شَعْبَانَ مِنْ سَنَةِ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ إِلَى يَوْمِ الْحَجَّةِ لِمَثَانِ تَخْلُوٍ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ مِنْ سَنَةِ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ وَهُوَ يَوْمُ وِفَاتِ أَبِيهِ مِنْ شَهْرِ مِنْ سَنَةِ

ابعلاء و الخزانة

(۱۰۷)

یرى بالمدينة التي تبني بشاطئ دجلة بناها المتكبر الجبار المسمى بابي جعفر الجبار الغناب
الملقب بالمتوكل وهو المتأكل لعنه الله وهي مدينة تدعى سمر من رأى وهي ساء من رأى
یرى شخصه المؤمن الحق ولا يراه المشكك المنكر المزاب وینفذ فیها امره ونهیہ و یغیب
عنها فظهر بالقصر بشاريا بجانب المدينة بحرم جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله فلقا
هناك بالقصر من یبعده الله بالنظر الیه ثم یغیب فی الخریوم من سنه ست وستین و
ماتین فلا تراه عین واحدة حتی تراه کلّ عین

مفضاکت گتم ای افای من در وقت ولادتش دیده میشود فرمود چرابذات
خدا تم است هر چند دیده میشود از ساعت ولادتش تا زمان وفات پدرش دو سال و
هفت ماه اول وقت ولادتش وقت طلوع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دو
پنجاه و هفت هجری است تا روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول از سال دو بیت و شصت
و انروز روز وفات پدر او است از همان ماه و همان سال دیده میشود در شهر بکه
بنا کرده میشود در کنار دجله که بنا میکند انرا متکبر جبار بکه نام گذارده شود بابی جعفر
جبار بسیار غتاب کننده که لقب او متوکل است و او مرد بیت خونخوار خدا لعنت کند او را
و ان شهریت که انرا سمر من رأى گویند (یعنی شاد شود هر که انرا ببیند) و ان شهر سنا
من رأى است یعنی بداید و بد حال شود هر که انرا ببیند - ببیند شخص انحضرت را
هر که مؤمن اهل حق باشد و ببیند او را شخص شک آورنده انکار کننده ای که اهل
شک و ریب باشد - و جاری میشود در انجا امر او و لغی او و غیبت میکند از انجا

بخش هفتم در اجاصات

پس ظاهر میشود در قصر بشار یا بطن مدینه در حرم جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله پس ملاقات میکند در اینجا او را هر کی که سعادت دهد خدا او را بنظر کردن بگو او پس غائب میشود در آخر روز از سال دو بیت و شش و شش پس بپیدا او را چندی نازمانیکه بپیدا او را هر چندی یعنی زمان ظهور آنحضرت بعد از غیبت کبری

مواقف حقیر گوید

ولادت حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه بنا بر مشهور در روز جمعه یا نهم ماه شعبان سال دو بیت و پنجاه و پنج هجری بوده و این اشهر اقوال و روایات است و بعضی دو بیت و پنجاه و شش گفته اند بعد کلمه نور بحساب محل و بعضی ولادت آنجناب را در هشتم ماه شعبان نقل کرده اند و از آنجمله است همین حدیث مفضل که بصریح بدان شده و سال ولادت را دو بیت پنجاه و هفت گفته و از هنگام ولادت آنحضرت تا وفات پدر بزرگوار او دو سال و هفت ماه بصریح کرده و این قول برخلاف مشهور است و بنا بر مشهور وقت رحلت پدر بزرگوارش پنجاه ساله بوده و غیبت کبری آنجناب در سال سیصد و بیست و نه

هجری واقع شده چنانچه در صفحه هشتم از جزو اول این کتاب شرح داده شد

قال المفضل قلت يا سيدي فمن يخاطبه ولمن يخاطب قال الصادق

عليه السلام تخاطبه حتى تراه كل عين من الملائكة والمؤمنون من الجن ويخرج امره ونهيته الى ثقافته ووكلائه ويقعد بابه محمد بن بصير البصري في يوم غيبته بشاريا ثم يظهر بمكة والله يا مفضل فكلاني انظر اليه وقد دخل مكة وعليه بردة رسول الله

رَجَدَ مِنْ حَرِّ مَا

(۱۰۹)

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَعَلَى نَاسِهِ عِمَامَةٌ صَفْرَاءُ وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ الْمُخْصُوفَةَ وَفِي يَدَيْهِ هَرَاوُتْرٌ لِيُوقَ بَيْنَ يَدَيْهَا عِزْرًا عَجَافًا حَتَّى يَقْبَلَ بِخَوَابِئِهَا
وَلَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَعْرِفُهُ وَيُظْهِرُهُ وَهُوَ شَابٌ عَرَبُونَ قَالَ الْمَفْضَلُ يَعُودُ شَابًا أَوْ يُظْهِرُهُ
شَبَابَةً فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ يَا مَفْضَلُ وَهَلْ يَغِيبُ عَلَيْهِ أَنْ يُظْهِرَ كَيْفَ شَاءَ وَبَاتَى صَوْرَةً
بِشَاءٍ إِذَا جَاءَ الْأَمْرَ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ

مَفْضَلُ كَفْت گفتم ای آقای من پس کی با او خطاب میکند و او با کی خطاب میکند
فرمود صادق علیه السلام خطاب میکند و زانا اینکه ببیند او را هر چندی از فرشتگان و
مؤمنان آنجن و بیرون میاید امر او و نفی او بسوی نقیبهها و وکیلها و او می نشیند باب او
محمد بن بصری در روز پنهان شدن و غیبت او در صاریا پس ظاهر میشود در مکه
بذات خداستم است ای فضل گو با ببینم او را که در مکه داخل شده است در حالتیکه بر سر
رسول خدا صلی الله علیه و اله را پوشیده باشد و پرسر او عمامه زردی است و در پاهای
او است نعلین و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و اله و در دست او است چوب دستی او میاید
در پیش روی خود بزهای لاغر پرا نا اینکه میاید بطرف خانه خدا و بیت کسی که او را شناسد
و ظاهر میشود در حالتیکه جوان است و اول جوانی او است مفضل گفت بر میگردد
در حالت جوانی یا ظاهر میشود در حالت پیری پس فرمود منزه است خدا ای مفضل
ایا دور است بر او که ظاهر شود بهر کیفیتی که بخواهد و بهر صورتیکه بخواهد وقتی که
امر از جانب خداست بزرگت ذکر او برسد

بخش هفتم از اخبار اقباله

مؤلف گوید این خبر صحیح است در عدم وقوع روایت برای احد بعد از تاریخ کوفه که سال دویت و هفتاد هجری باشد ولی دانسته باد که این خبر نهایت غرابت را دارد بعلمت اینکه مخالف است با اخبار معتبره ای که دلالت بر وقوع مشاهده دارد بعد از این تاریخ در زمان غیبت صغری برای جماعتی از شیعیان که از ایشان است محمد بن عبد ^{الله} مروزی است حدیث او در کتاب غیبت شیخ طوسی را که دیده است آنحضرت علیه السلام را در سال دویت نمود و سه و از جمله کسانی که آنحضرت را دیده است یوسف بن احمد جعفی است بروایت شیخ طوسی در کتاب غیبت و راوندی نیز در کتاب خراج که دیده است آنحضرت را در سال سصد و نه هجری و از جمله ایشان است ابو نعیم محمد بن احمد نزاری چنانچه در غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق و دلائل طبری بسندها و طریقه های متعدد روایت شده که دیده است آنحضرت را در روز ششم ذیحجه سال دویت و نمود سه و از جمله ایشان است علی بن مهزیار بنا بر روایت شیخ طوسی در غیبت و دلائل طبری و کمال الدین صدوق که بعد از تاریخ مذکور حضرت را دیده که مضمون آن حدیث اینست که علی بن مهزیار گفت بیست حج بجا آوردم که در همه آنها خواهمش من دیدن امام علیه السلام بود نا اینکه خدمت آنحضرت مشرف شدم و از جمله ایشان است یعقوب بن یوسف غسانی است که حدیث او در غیبت شیخ و دلائل طبری روایت شده که در سال دویت هشتاد و یک بشرف زیارت آنحضرت نائل شده و همچنین جماعت دیگری که آنحضرت را دیده اند - پس این خبر مفضل مقاومت با اخبار معتبره دیگر نمیکند بلکه بر

ابجد اعلام الزمان

(۱۱۱)

از غیبت کبری هم اشخاص زیادی انحضرت را دیده اند و شناختند در حال دیدن یا پس از آن که حکایات آنها در کتب بسیار مذکور است و از آنجمله است کتاب بحال الدین و تمام النعمه و سیزدهم بحار الانوار و کتاب وافی فی فضیله و غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی و جنة المآوی و دارالسلام و پنجم الثاقب حاجی نوری و دارالسلام عراقی و بعضی از کتب سید مرتضی^{علیه السلام} جزائری و کتابهای شیخ علی اکبر نهاوندی و بسیاری از کتب متقدمین و متأخرین از فارسی و عربی و خبر توفیق مبارک که برای علی بن محمد سمری بیرون آمده که فرموده است و سیاتی شیعی من یدعی المشاهدة الا من ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو كاذب مغتر محمول است بر ادعای مشاهده بعنوان نیابت خاصه و سفارت خاصه نظر نواب اربعه چنانچه علامه مجلسی علیه الرحمه و بعضی دیگر از علماء اعلام رفع الله تعالی مقامهم همین احتمال را داده اند پس هرگاه کسی بعد از غیبت کبری انحضرت و قبل از خروج سفیانی و ظهور صیحه اسمانی ادعای سفارت و نیابت خاصه از انحضرت کند مغتری و کذاب و مشمول لعنت خواهد بود چنانچه بعضیها ادعا کرده اند و هم اکنون هم بعضی این ادعا را دارند و از جمله ادعا کنندگان در عصر غیبت صغری و اوایل غیبت کبری انحضرت محمد بن نصیر نهمی بصری است که ادعای باینت انحضرت را نموده مانند ابی الخطاب ملعون و شلمغانی و حلاج و ابی محمد شریعی و احمد بن هلال عجمی نانی کرخی و ابی طاهر محمد بن علی بن بلال و محمد بن علی بن ابی غرافر شلمغانی نامبرده است و حلاج حسین بن منصور است چنانچه شرح حالات آنها در کتب نعمانی و شیخ مفید و شیخ طوسی

بِحَسْبِ إِذَا قُلْتُمْ

وكمال الدين صدوق وكاف في وداني فخص وسيزدهم بحار وعوالم وكتب بوزي وكتب رجال
والزام الناصب وغيرها بها از كتب عربيته و فارسيته نقل شده است

قال المفضل يا سيدي فمن يظهر وكيف يظهر فقال يا مفضل يظهر وحده ويايته

الى البيت وحده وبلجاء الى الكعبة وحده وحين عليه الليل وحده فاذا نامت العيون و

غسق الليل نزل اليه جبرائيل وميكائيل والملائكة صفوفاً فيقول له جبرائيل يا سيدي

قولك مقبول وامرنا جار فمسيح يده على وجهه ويقول الحمد لله الذي صدقنا وعده

واورثنا الارض نبوءاً من الجنة حيث نشاء فنعلم اجر العالمين ثم يقف بين الركن

والمقام فصرخ صرخة يقول معاشر نقبائي واهل خاصتي ومن ذخرهم لظهوري على

وجه الارض اتوني طابعين فرد صيحة عليهم وهم في محاربيهم وعلى فرشتهم

في شرق الارض وعزبها فني معونة صيحة واحدة في اذن رجل واحد فيجيئون نحوها

ولا يمضي لهم الا كلمته بصبر حتى يكونوا بين يديه بين الركن والمقام فبامر الله عز وجل

النور فني عموداً من الارض الى السماء فيستضيء به كل مؤمن على وجه الارض و

يدخل عليه نور في جوف بيته فتفرج نفوس المؤمنين بذلك النور وهم لا يعلمون

بظهوره قائماً عليه السلام ثم يصبح ونقبائهم بين يديه وهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً

بعد اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله في يوم بدر

مفضل قلت اي افاي من درميان چه كسائي ظاهر ميشود (يعني مهدي)

و چگونه ظاهر ميشود فرمود ايمفضل ظاهر ميشود بنهائي و ميآيد در خانه خدا بنهائي

در بیان حرمات

(۱۱۳)

و پناه مبرد بکعبه بنهائی و پوشد بر او شب فرو گیرد او را بنهائی پس وقتکه چشمها
بجواب رود و تاریکی شب فرو گیرد جبرئیل و میکائیل و فرشتگان بر او نازل شوند درحالی
که صف ارائی کرده باشند پس جبرئیل با حضرت گوید ای آقای من گفتار تو پذیرفته است
و فرمان تو رواست پس حضرت دست خود را بر روی خود میکشد و میگوید حمد خدای را
که وعده خود را بر ما راست کرد و ما را وارث زمین گردانید که جای پریم از بهشت اینجا
را که میخواهیم پس نیکو است مزد کارگران پس مپایند در میان رکن و مقام و فریاد
میزند فریاد زنی و میفرماید ابرو و نقبای من و مخصوص من و کسانیکه ذخیره کرده
است خدا آنها را برای ظهور من در روی زمین بیاید بوی من در حالتیکه اطاعت
کنند گانند پس آن فریاد و صدا همه آنها میرسد در حالتیکه در محرابها و درختها
خودشانند در مشرق و مغرب زمین گویا همه ایشان یکصدایک گوش میشوند
پس میایند نزد حضرت بقدریک چشم به زمین در مقابل او میرسند در میان رکن
و مقام پس امر میفرماید خدای عزوجل نور بر او که مانند ستونی شود از زمین تا آسمان
که روشن شود به آن نور هر مؤمنی که در روی زمین است و داخل شود بر او نور
در داخل خانه اش پس در آن حال شاد شود نفسهای اهل ایمان به آن نور و میداند
که قائم ما علیه السلام ظاهر شده پس آنحضرت صبح میکند شب در حالتیکه سیصد
سپرده نفر نقبای او که بعد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اند در روی
بدر در مقابل او بید

تفصيلاً إذا جازاً

قال المفضل فلت يا سيدي فالاثنان وسبعون رجلاً اصحاب ابي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام يظهرون معهما قال يظهر فيهم ابو عبد الله الحسين بن علي في اثني عشر الف صديقي من شيعة وعليه عمامة سوداء

مفضل كفت كفت اى افاى من بين هفتاد ودرم كه اصحاب ابي عبد الله حسين بن علي عليهما السلام انبظا هر ميشوند با ايشان فرمود ظاهر ميشود درميان ايشان ابو عبد الله الحسين بن علي عليهما السلام بادوازده هزار صديقي از شيعة او و بر

اوست عمامه سياه

قال المفضل فلت يا سيدي فقباء القائم عليه السلام بايعوا له قبل قيامه

قال يا مفضل كل بيعة قبل ظهور القائم فبيعه كفر ونفاق وخديعة لعن المبايع لها والمبايع له بل يا مفضل سيند القائم عليه السلام ظهر الى الكعبة البيت الحرام و يمد يده المباركة فترى بيضاء من غير سوء فيقول هذه يد الله وعن الله وبامر الله ثم يلو هذه الاية ان الذين بايعونك انما بايعون الله يد الله فوق ايديهم فمن نكث فاما ينكث على نفسه ومن اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيما فيكون اول من يقبل يده جبرئيل ثم بايعه وتبايعه الملائكة ونجباء الجن ثم القبا و يصبح الناس بمكة فيقولون من هذا الرجل الذي بجانب الكعبة وما هذه الخلق الذي معه وما هذه الاية التي رايناها في هذه الليلة ولم ير مثلها فيقول بعضهم لبعض هو صاحب الغزوات ثم يقول بعضهم لبعض انظر واهل

رَبِّ الْعَالَمِينَ

(۱۱۵)

تَعْرِفُونَ أَحَدًا مِنْ مَعَهُ فَيَقُولُونَ لَا نَعْرِفُهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَأَرْبَعَةٌ مِنْ
أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَهُمْ فُلَانٌ وَفُلَانٌ يَعْتَدُونَ بِأَسْمَاءِهِمْ وَيَكُونُ هَذَا أَوَّلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ
مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَإِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ أَبْضَتِ صَاحِصًا فِي الْخَلَائِقِ مِنْ عَيْنِ الشَّمْسِ
بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مَبِينٍ يَمِيعٍ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ هَذَا مُحَمَّدٌ
ابْنُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالرُّسُلُ بِسْمِ اللَّهِ بِأَسْمِ جَدِّهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ
وَكَتَبْتُهُ وَنَسَبْتُهُ لِأَبِيهِ الْحَسَنِ الْحَادِي عَشَرَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
فَاتَّبَعُوهُ تَهْنِدُوا وَلَا تَخَالَفُوا أَمْرَهُ فَتَضَلُّوا فَأُولَئِكَ مِنْ بَلِيٍّ نَدَانَهُ الْمَلَائِكَةُ ثُمَّ الْجَنَّةِ
ثُمَّ النَّبِيَّاتِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَلَا يَبْقَى ذِرَاءٌ مِنْ الْخَلَائِقِ إِلَّا سَمِعَ ذَلِكَ
النِّدَاءَ وَتَقَبَّلَ الْخَلَائِقُ مِنَ الْبَدْوِ وَالْحَضَرِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِحَدِيثِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا وَيَسْتَفْهَمُ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا تَمَّا سَمِعُوهُ نَهَارَهُمْ كُلَّهُ فَإِذَا رَمَتِ الشَّمْسُ بِالْغُرُوبِ صَرَخَ صَارِخٌ مِنْ
مَغْرِبِهَا يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ قَدْ ظَهَرَ رَبُّكُمْ بِالْوَادِيِ الْيَاسَنِ مِنْ أَرْضِ فِلِسْطِينَ وَهُوَ عَمَّا
بْنُ عَبَّاسَةَ الْأَمْوِيِّ مِنْ وَلَدِ بَزْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ فَاتَّبَعُوهُ تَهْنِدُوا وَلَا تَخَالَفُوا
عَلَيْهِ فَتَضَلُّوا فَتَرَدُّ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَالْجَنَّةُ وَالنَّبِيَّاتُ قَوْلَهُ وَيَكْذِبُونَهُ وَيَقُولُونَ
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَلَا يَبْقَى ذِرْوَشَكٌ وَلَا فَرْثَابٌ وَلَا مَنَافِقٌ وَلَا كَافِرٌ إِلَّا ضَلَّ بِالْبُتْدِ

الثاني

مُفَضَّلًا كُفْتُ

لَقَدْ كُنْتُ أَيُّهَا الْقَائِمُ مِنْ بَنِي نَبِيَّاتٍ قَائِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيْتِشِ انْ
قِيَامِ او بِيْعِتِ مِيْگِرِنْدِ بَرَايِ او فَرْمُودِ اِمْفَضَلِ هَرِ سَبْعِي بِيْتِشِ اِرْظَهْوَرِ قَائِمِ بِيْعِتِ

بخش هفتم در احیاء ائمه

کفر و نفاق و خدعه است لعن کرده شده است بیعت کننده برای اینها و بیعت کرده شده برای او بلکه ای فضل بکیه میدهد قائم علیه السلام پشت خود را بکعبه که بیعت الحرام است و میکشد دست مبارک خود را پس دیده میشود سفید درخشانده از عطر بدی پس میگوید اینست دست خدا و از جانب خدا و با مر خدا است پس تلاوت میکند این آیه را بدرستی که انکسائیکه بیعت میکنند با توحش این نیت که بیعت با خدا میکنند دست خدا بالای دستهای ایشان است پس کسیکه بشکند بیعت خود را جز این نیت که میشکند بر ضرر نفس خود و کسیکه وفا کند با آنچه که عهد و پیمان بسته است بر آن با خدا زود باشد که بدهد و اخذ فرزدی بزرگ پس اول کسیکه دست آنحضرت را میبوسد جبرئیل است پس از آن بیعت میکند با آنحضرت و بیعت میکند با او فرشتگان و نجباء جن پس از ایشان نقیاء که اصحاب خاصه آنحضرتند و چون شب را صبح کنند اهل مکه گویند که این مرد کیت که بجانب کعبه آمده است و این مردمان بمانند که با او هستند و این نشانه و علامت که مادر این شب دیدیم چیت که مثل آن دیده نشده پس بعضی از ایشان بعضی دیگر گویند که این صاحب بزرهاست و بعضی از ایشان بعضی دیگر گویند که ببینید از کسانیکه با او هستند یکی را میشناسید گویند که میشناسیم از ایشان مگر چهار نفر را که از اهل مکه اند و چهار نفر را که از اهل مدینه اند و ایشان فلان و فلان اند که میشارند ایشان را با مها ایشان و این عمل اول طلوع آفتاب آنروز صورت میگیرد پس چون سفیدی آفتاب در آمده

را بَعْلَامُ الزَّمَانِ

(۱۱۷)

فریاد کننده ای فریاد میکند در میان خلایق از چشمه افتاب بزبان عربی واضح که
 میشود انصار هر که در آسمانها وزمین است که انگروه خلایق این است مهدی
 ال محمد صلی الله علیه و آله و نام میرد او را بنام حدش رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و کنیز او و کتاب او را پدرش حسن امام یازدهم که از فرزندان حسین بن علی بن ابی
 طالب است میدهد پس متابعت کنید او را تا هدايت یابید و مخالفت نکنید فرمان
 او را که گمراه میشود پس اول کسیکه او را اجابت میکند فرشتگانند پس از آن جنیان
 پس از آن نقبائند که اصحاب خاص انحضرتند و میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و باقی
 نماند صاحب گوشتی مگر اینکه میشود این ندارد و مردمان رومیان و رند از حاضرین
 و بادیه نشینان و بیابانها و دریاها و بعضی از آنها برای بعضی دیگر حدیث میکنند
 و بعضی از بعضی دیگر میپرسند و استفهام میکنند در امروزه روز را انصدائیکه
 شنیده اند پس چون نزدیک غروب افتاب شود فریاد زننده فریاد میکند از سمت
 مغرب آن که ای گروه خلایق تحقیق که ظاهر شد پروردگار شما در وادی پارس یعنی
 بیابان نجف اب و علف از زمین فلسطین و او عثمان پسر عیبه است از بنی امیه از
 فرزندان بزید بن معاویه لعنت کند خدا او را پس پیروی از او کنید تا هدايت یابید
 و مخالفت نکنید او را که گمراه میشود پس فرشتگان و جنیان و نقباء قول او را
 رد میکنند و تکذیب میکنند او را و میگویند شنیدیم و نافرمانی کردیم و باقی نماند
 صاحب شک و ریبی و نه منافقی و نه کافی مگر اینکه بنیای دوم گمراه میشوند

بِحَسْبِ خَبْرٍ خَاصٍّ

انها انما انزل الله

وَيَسِّنُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ الْآ

مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَشَيْئَ فِيهَا أَنَا آدَمُ وَشَيْئَ الْآمِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ

وَسَامٍ فِيهَا أَنَا نُوحٌ وَسَامٌ الْآمِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَاسْمَعِيلَ فِيهَا أَنَا إِبْرَاهِيمَ

وَاسْمَعِيلَ الْآمِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَيُوشَعَ فِيهَا أَنَا مُوسَى وَيُوشَعَ الْآمِنْ

أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَشَمْعُونَ فِيهَا أَنَا عِيسَى وَشَمْعُونَ الْآمِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى

مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِيهَا أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

الْآمِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فِيهَا أَنَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ الْآمِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ

إِلَى الْأُمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فِيهَا أَنَا هُمْ فَلْيَنْظُرْ إِلَى وَلِيِّسْتَلْنِي فَإِنِّي

أَنْبَأُ بِمَا بِنَبْوَاهُ وَمَا لَمْ يَنْبَأُ بِهِ الْآمِنْ كَانَ يَفْرُ الْكُتُبَ وَالصَّحُفَ فَلْيَسْمَعْ تَمَّ بِبَيْدٍ

بِالصَّحْفِ الَّتِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَشَيْئَ فِيهَا فَيَقُولُ أُمَّةَ آدَمَ وَشَيْئَ هَذِهِ وَاللَّهُ

الصَّحْفَ حَقًّا وَلَقَدْ فَرَّأْنَا هَا لَمْ نَكُنْ نَعْلَمُهُ مِنْهَا وَمَا كَانَ خَفِيَ عَنَّا وَمَا كَانَ اسْقَطَ

وَبَدَّلَ وَحَرْفٍ وَبِقَرِّ صَحْفِ نُوحٍ وَصَحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَالتَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ

فَيَقُولُ أَهْلَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ هَذِهِ وَاللَّهُ صَحْفِ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ حَقًّا وَمَا اسْقَطَ

مِنْهَا وَبَدَّلَ وَحَرْفٍ مِنْهَا هَذِهِ وَاللَّهُ التَّوْرَةَ الْجَامِعَةَ وَالزَّبُورَ التَّامَ وَالْإِنْجِيلَ الْكَامِلَ

وَأَنَّهَا اصْطَفَى مَا قَرَأْنَا مِنْهَا ثُمَّ يَبْلُغُ الْقُرْآنَ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ هَذَا وَاللَّهُ الْقُرْآنَ حَقًّا

الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا اسْقَطَ مِنْهُ حَرْفٌ وَبَدَّلَ لَعْنُ اللَّهِ

عَلَيْهِ

وَتَكِيهِ مِيدِرْ هَدُ قَائِمٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْتَحُونَ رَأْيَ كَعْبِهِ وَمِيكَوْنُ يَدَا يَكْرِوهُ

رابعاً عن الزمان

﴿ ۱۱۹ ﴾

خلاق اگاه باشید کیسه میخواهد ادم و شیت را ببند پس اگاه باشید منم ادم و شیت
اگاه باشید کیسه میخواهد نوح و سام را ببند منم نوح و سام اگاه باشید کیسه
میخواهد ابراهیم و اسمعیل را ببند منم ابراهیم و اسمعیل اگاه باشید کیسه میخواهد
موسی و یوشع را ببند منم موسی و یوشع اگاه باشید کیسه میخواهد عیسی و
شمعون را ببند منم عیسی و شمعون اگاه باشید کیسه میخواهد محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله را ببند و امیر المؤمنین زامنم محمد و امیر المؤمنین اگاه باشید
کیسه میخواهد حسن و حسین را ببند منم حسن و حسین اگاه باشید کیسه میخواهد
امامهای که از اولاد حسین اند هر یک را بعد از دیگری ببند منم ایشان پس را ببند
و از من پرسد بد رستیکه من خبر میدهم آنچه را که خبر به آن دادند و آنچه را که خبر به آن
ندادند اگاه باشید هر کیسه کتابها و صحیفه های اسمانی را میخواند پس باید از من
بشنود پس ابتداء میکند بخواندن صحیفه ها بکے بر ادم و شیت نازل شده و خدا فرستاده
است آنها را و میخواند آنها را پس امت ادم و شیت میگویند اینست بذات خدا قسم صحف
ادم و شیت از روی حق و راستی و درستی که ما خوانده ایم انرا و میند انتم بعضی از انرا
و آنچه که از ما پنهان بوده و آنچه را که از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده و میخواند
صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را پس اهل تورات و انجیل و زبور میگویند
اینست بذات خدا قسم صحف نوح و ابراهیم از روی حقیقت و راستی و درستی و آنچه
که از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده از ان این است تورات جامع و زبور تمام

بصفتی از کتاب اقبال بخش در خباصات

و انجیل کامل و اینها چندین برابر از انجیزیت که ما میخواندیم پس از آن میخواند قرآن را
پس مسلمانان میگویند اینست بذات خدا قسم قرآن راست درستی که خدا بر محمد صلی الله
علیه و آله فرستاده و چیزی از آن نپناده از حروف و تبدیل شده است لعنت کند
خدا کسی را که از او نداخته و تبدیل و تحریف کرده است انرا

ثُمَّ نَظَرَ الدَّابَّةُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَتَكَلَّمَ فِي وَجْهِ الْمُؤْمِنِ مِنْ مَوْجِنٍ وَفِي

وَجْهِ الْكَافِرِ كَأَنَّمْ يَقْبَلُ عَلَى الْقَائِمِ رَجُلٌ وَجْهَهُ إِلَى قَفَاهُ وَقَفَاهُ إِلَى صَدْرِهِ وَنَظَرَ

بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ يَا سَيِّدِي أَنَا بَشِيرٌ مِنْ مَلَكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَّ الْحَقَّ بِكَ وَأَبَشْرُكَ بِهَلَا

سَرَايَا السَّيْفِيَانِ بِالْبَيْدَاءِ فَيَقُولُ لَهُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا قَصَصْتَ وَقَصَّةَ أَخِيكَ تَدِينُ

فَيَقُولُ الرَّجُلُ كُنْتُ وَأَخِي نَذِيرٌ فِي جَيْشِ السَّيْفِيَانِ فَأَخْرَبْنَا الدِّيَارَ مِنْ دِمَشْقَ إِلَى الزُّوْرَاءِ

وَأَخْرَبْنَا الزُّوْرَاءَ وَتَرَكْنَا هَاجِمًا وَأَخْرَبْنَا الْكُوفَةَ وَأَخْرَبْنَا الْمَدِينَةَ وَرَأَيْتُ بَعَالَنَا

فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَرَجْنَا مِنْهَا وَعَدَدْنَا زَهَابًا ثَلَاثًا مِائَةَ أَلْفٍ

رَجُلٌ نَزِيدُ مَكَّةَ لِأَخْرَابِ الْبَيْتِ وَقُتِلَ أَهْلُهُ فَلَمَّا صَرْنَا بِالْبَيْدَاءِ عَرَّسْنَا بِهَا فِصْحًا بِنَا

صَاحِبِ بِالْبَيْدَاءِ أَبِيدِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ فَأَنْفَجَتْ الْأَرْضُ فَأَبْلَعَتْ كُلَّ الْجَيْشِ فَوَاللَّهِ

مَا بَعَثَ عَلَى الْأَرْضِ عَقَالَ نَافِئًا مِثْلَ سِوَاهِ غَيْرِي وَغَيْرِ أَحْيٍ فَذَا نَحْنُ بِمَلِكٍ قَدْ صَرَفَ وَجْهَنَا

إِلَى وَرَائِنَا كَمَا تَرَى وَقَالَ لِأَخِي وَيْلَكَ يَا نَذِيرُ امْضِ إِلَى الْمَلْعُونِ السَّيْفِيَانِ بِدِمَشْقَ

وَأَنْذِرْهُ بظهور مهاد محمد صلی الله علیه و آله وان الله قد اهلك جيشه بالبيداء

وقال لي يا بشر الحق بالمهد بمكة فبشره بهلاك القوم الظالمين وتب على يده فانه

رابعاً في حرم الزمان

(۱۳۱)

يقبل توبتك فيم القام يده على وجهه فيرده سويًا كما كان فيبايعه معهم ويكون معه
پس ظاهر ميشود ذابنه درميان ركن ومقام ومينويسيد در روی مؤمن
که این مؤمن است و در روی کافر که این کافر است پس رومی آورد بسوی قائم مردی
که روی او در عقب و پشت سیر او بطرف سپنه او است و میایستد در برابر و پیش روی
او پس میگوید ای آقای من منم مرده دهنده امر کرد مرا فرشتهای از فرشتگان که بق
ملحق شوم و مرده دهم تو را بهلاک شدن لشکر سفیانی در زمین بیداء پس قائم بر او
میگوید قصه توحیت و قصه برادرت نذر چگونه است پس امر میگوید من با برادرم
نذر در لشکر سفیانی بودیم خراب کردیم دمشق را تا بغداد و خراب کردیم بغداد را
و آنجا را ترک کردیم در حالیکه صاف و هوای کردیم و خراب کردیم کوفه را و خراب کردیم
مدینه را و سرگین انداختند قاطرهای ما در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیرون
آمدیم از آنجا در حالیکه شماره جمعیت ما نزدیک سیصد هزار مرد بود نذر داده کردیم
که بمکه برویم برای خراب کردن خانه خدا و کشتن اهل آنجا و قتیکه به بیداء رسیدیم
متحیر و سرگردان شدیم در آنجا پس صبح زنده ای بها صبحی زد که ای بیابان هلاک کن
اینهارا که گروهی ستمکارانند پس زمین شکافتند و تمام لشکر را بجود فرو برد پس
بذات خدا قسم است که باقی نماند در روی زمین زانو بند شری و آنچه غیر از آن بود
بجز من و برادرم که در آنحال ناگاه فرشتهای روهای ما را بعقب برگرداند همچنان
که میبینی و برادرم گفت وای بر تو ای بیم دهنده برو بنزد سفیانی ملعون در دمشق

هفتاد و پنجمین باب

و بهم ده اورا بظهور مهدی ال محمد صلی الله علیه و اله و اینکه خدا شکر او را در سبدا
 هلاک کرد و بمن گفت ای مرده دهنده خودت را برسان بمهدی در مکه و مرده بده
 او را بهلاکت گروه ستمکاران و بدست او توبه کن زیرا که او میپذیرد توبه نورانی
 دست خود را بروی تو میکشد و انرا بر میگردد اند بحالت اول درست شده پس بیعت میکند
 با ایشان و با آنحضرت خواهد بود

قال المفضل قلت یاسیدی و تظہر الملائکة و الجن للناس قال ای و الله یا

مفضل و یجالطونهم كما یكون الرجل مع خاصته (حاشینده) و اهل بینه قلت یا
 سیدی و یسرون معہ قال ای و الله یا مفضل و یترلن ارض الهجرة و ما بین
 الکوفة و النجف و عدة اصحابه چند سته و اربعون الف من الملائکة و ستم الاف
 من الجن بهم نصر الله و یفتح علی یدیه

مفضل گفت گفتم ای آقای من و ظاهر میشود فرشتگان و جنیان برای

مردم فرموداری بذات خدا قسم است ای مفضل و امیرش میکند با ایشان همچنانکه
 مرد با مخصوصین یا اطرافینهای خود و خانواده خود امیرش میکند گفتم ای آقای من
 و با او سب میکند فرموداری بذات خدا قسم است ای مفضل و فرود میآیند در زمین
 هجرت یعنی کوفه و در میان کوفه و نجف و شماره اصحاب آنحضرت در آن روز چهل و شش
 هزار نفر از فرشتگان و شش هزار نفر از جنیانند که خدا به ایشان یاری میکند آن
 حضرت را و بدست او فتح و گشایش میدهد

را بعله خرد زمانه

(۱۳۳)

قال الفضل قلت يا سيدي فماذا يصنع باهل مكة قال يدعوهم بالحكمة والمو
الحكمة فيطيعونهم ويتخلف عليهم وجلا من اهل بيته ويخرج يريد المدينة قال الفضل
يا سيدي فما يصنع بالبيت قال ينقضه ولا يدع منه الا القواعد التي هي اول بيت وضع
للناس بكة في عهد ادم والذي رفعه ابراهيم واسماعيل منها وان الذي بنى بعدهما
لم يبنه نبي ولا وصي ثم يبينه كما يشاء وليعفن اثار الظلمة بمكة والمدينة والعراق
وسائر الاقاليم وليهد من جامع الكوفة وليبينه على بناء الاول وليهد من الفضل
العتيق ملعون ملعون من بناء

مفضل قلت كفتم اي اقاى من پس چه ميكند باهل مكة فرمود میخواهد اثار
بدرستی ودرشکاری ودرست رفتاری وپند دادن نیکو پس طاعت میکند وراوردی
از خانواده خود را جانشین خود قرار میدهد برای ایشان و بیرون میرود و اراده میکند
رفتن نمیدهد پس را مفضل گفت ای اقاى من با خانه کعبه چه میکند فرمود خراب میکند
انرا و نمیکند از ان مگر فاعده هائیرا که در اول برای خانه بنا گذارده شده برای مردم
در کعبه در عهد ادم و ان هائیرا که ابراهيم واسماعيل با لا برده اند از ان و بدرستی که آنچه
از انرا که بعد از ان بنا گذارده شده و پیغمبری یا وصی پیغمبری بنا نکرده است انرا خراب
میکند و دو مرتبه بنا میکند بهر طور که میخواهد و اثار ستمکاران را محو و نابود میکند
در مکه و مدینه و عراق و سایر اقلیمها و هر اینه خراب میکند مسجد جامع کوفه را و بنا
میکند انرا ببنائیکه اول بنا شده و هر اینه خراب میکند قصر کهنه ملعون را که ملعون بنا
کرده

هَفِيْمَةُ اِرْدَا اِقْتَبَا بِحَسْبِ رَجَائِ صَا

قال المفضل يا سيدي فيقيم بمكة قال لا بل يا مفضل يتخلف فيها رجلا من اهل

فاذا سار منها واثوا عليه فيقتلون فخرج اليهم فثابتون مقتني رؤسهم يكونون يتضرعون

ويقولون يا مهدي ال محمد التوبة فيعظمهم وبنذرهم ويحذرهم ثم يتخلف عليهم خليفة و

يبرئون عليه بعده فيقتلون فردد عليهم اضراره من الجن والنساء ويقول لهم

ارجعوا فلا تقوا بشرا الا من وسم وجهه بالايمان فلو لا ان رحمت الله وسعت كل

شيء وان تلك الرحمة لرجعت اليهم معكم فقد قطعوا الاعذار بينهم وبين الله وبنى و

بينهم فرجعون اليهم فوالله لا يئلم من الماء منهم واحدا والله ولا من الالف واحدا

مفضل كفت اي اقاى من پس مى استدمهد درمكه فرموده بلکه امفضل

خليفة اى فرار میدهد در انجا از كان خود پس از انجا برون رود چنين ميكند بر الخلفه

و او را ميكشند پس حضرت بر مىگردد بسوى ايشان و انها ميآيند بنزد او در حالتيكه سرها

خود را برافكنده و گريه و زارى ميكند و ميگويند ايمهدي ال محمد توبه كرديم پس حضرت

ايشان را موعظه ميكند و بيم میدهد و ميترسانند ايشان را و خلفه ديگرى برايشان نصب

و برون ميرود باز قيام ميكند بر خلفه آنحضرت بعد از رفتن او و او را ميكشند پس بر

ميگردانند برايشان آنحضرت ياران خود را كه از جن هستند با نقتاء و فرمان ميدهد ايشان

را كه برگردند بمكة و باقى نگذاريد در انجا بشري را مگر كسانيكه سيماي ايماني دارند و اگر

نبود كه رحمت خدا وسعت داشت هر چه بپراومد ان رحمت هستم بر ميكنم بسوى ايشان

باستما زیرا كه ايشان رسته عذر را بريند يعنى جاي عذر خواهى براى خود درميانند

در بعلال و اهل بیت

(۱۲۵)

خودشان و میانند خدا و میانند من و خودشان باقی نگذارند پس بر میگرددند انصار
جن و اهل انحضرت و بذات خدا قسم است که سالم بمانند از صد نفر ایشان یک نفر نه
بذات خدا قسم و نه از هزار نفر یک نفر

قال المفضل قلت یا سیدی فاین تگون دارالمهدی و مجمع المؤمنین قال دار

ملکة الکوفة و مجلس الحکم جامعها و بیت ماله و مقسم غنای المسلمین مسجد السهلة
و مواضع خلوات الزکوات البیض من الغریب

مفضل گفت ای آقای من خانه مهدی و گروه مؤمنین بعضی جای جمع

شدن ایشان در کجا خواهد بود فرمود خانه ملک و سلطنت او در کوفه و محل نشستن

او برای حکم کردن مسجد کوفه و بیت المال و جای قسم کردن غنیمت‌های مسلمانان

در مسجد سهله و جاهای خلوت کردنیهای انحضرت زکوات بیض یعنی رنگهای سفید

غریب یعنی نجف اشرف

قال المفضل یا مولای کل المؤمنین بکونون بالکوفة قال ای والله یا مفضل

لا یبقی مؤمن الا کان بها و حوالیها و یبلغن مریط شاه الف درهم و بودن کثیر من

الناس لو ان اشتروا شبرا من ارض السبع بشیر من ذهب و السبع خطه من خطط هذان

و لتصیرن الکوفة اربعة و خمین میلا و لحوین فصورها بکربلا و لیسیرن کربلا معفلا

و مقاما یعکف فیها الملائکه و المؤمنون و لیکونن لها شان عظیم و لیکونن فیها

من البرکات ما لو وقف فیها مؤمن فدعا ربه لا عطاء بدعوة مثل ملک الدنیا

هفتاد و نهم بخش در جبال صفا

الف مرة ثم تنفس ابو عبد الله عليه السلام

مفضل گفت ایولای من همه مؤمنین در کوفه میباشند فرموداری بذات

خدا تم است ایفضل باقی نماز مؤمنی مگر اینکه در اینجا و اطراف آن خواهد بود و

هر اینجای بتن پلک گو سفند در اینجا قیمت آن بهر درهم میرسد و بسیاری از مردمان

دوست دارند البتة البتة که بکوی از زمینهای سببع را بکوی از طلا خریداری کند

و سببع زمینهای با بری ای است از زمینهای همدان و مساحت کوفه چهل و پنج میل که

پانزده فرسخ باشد خواهد شد و قصرهای آن بکر بلا متصل میشود و هر اینجای کربلا را

پناه گاه و جایگاهی قرار میدهند که جای گیرند فرشتگان و مؤمنین در اینجا و از برای

آن شای بزرگ خواهد بود و چنان بر کتهائی در اینجا ظاهر شود که اگر مؤمنی در اینجا

توقف کند و بخواند خدای خود را که بدعای بر او عطا کند هزار برابر مانند ملک دنیا

را بر او عطا میکند پس حضرت ابوعبدالله یعنی صادق علیه السلام اهی کشید و

قال یا مفضل ان بقاع الارض تفاخرت ففخرت الكعبة البيت الحرام علی

البيعة بکربلا فاحی الله ایها اسکتی کعبة البيت الحرام فلا تقهری علیها فانها

البقعة المباركة التي نودی موسى منها من الشجرة وانها الرقوة التي اوتت ایها

مریم والمبح وانها الراية التي غسل فيها رأس الحسين عليه السلام وفيها غسلك

مریم عیسی واعنتک بعد ولادتها وانها خير بقعة عرج رسول الله عیسی منها

فی وقت (حین ج) عیبته لتکونن لسبعنا فیها خیرا لی ظهور قائمنا

در بقاء و احوال زینب

(۱۲۷)

وَقَرْمُونِ ایمفضل بدرستی که بقعه های زمین فخر کردند پس کعبه که بیت الحرام است فخر کرد بر بقعه کربلا پس وحی کرد خدا بوی آن که ساکت باش یا آرام بگیری کعبه بیت الحرام و فخر نکن بر بقعه کربلا زیرا که آن بقعه مبارک است که ندا کرده شد موسی از آنجا از درخت معهود یعنی در اول زمان بعثت او برسالت و آن زمین بلندی است که جای گرفت در آنجا مریم با صبح و آن پشته بلندی است که در آنجا غسل داده شد یعنی شسته شد سرچین علیه السلام و در آنجا غسل داده شد عیسی مریم غسل داد او را و در آنجا غسل کرد مریم پس از زنا شدن او و آنجا بهترین بقعه است که پیغمبر خدا علیه از آنجا به آسمان بالا رفت در وقت پنهان شدنش هر آنکه میباشد برای شیعیان مآخز و خوبی در آنجا تا وقت ظاهر شدن قائم ما (علیه السلام)

قَالَ الْمَفْضَلُ قلت یاسیدی ثم بیرو المهدی الی این قال الی مدینه جدی رسول الله صلی الله علیه و آله فاذا هو ووردها کان له بها مقام عظیم عجیب نظیر
فیه سرور المؤمنین وخری الکافرین

مَفْضَلُ كَفْت گفتم ای افای من پس از آن مهتد بکجا میرود فرمود مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون وارد مدینه شود از برای او در آنجا مقام بزرگی است عجب آورنده که ظاهر میشود در آنجا سرور و شادی برای مؤمنین و خواری و ذلت برای اشخاص کافر

قَالَ الْمَفْضَلُ قلت یاسیدی و ما هو ذلك قال یرد الی قریحه رسول الله

هفتاد و یکمین باب بجسرتی صاحبان

صلی الله علیه و آله فیقول یا معشر الخلائق هذا قبر جدی رسول الله فیقولون نعم یا مهدی
ال محمد فیقول ومن معه فی القبر فیقولون ضعیفاء وصاحباه ابوبکر وعمر فیقول
هو بهما العلم ومن الخلق جمیعاً ومن فلان وفلان وکیف دفنا من بین الخلق مع جدی
رسول الله وعسی المدفون غیرهما فیقول الناس یا مهدی ال محمد ما ههنا غیرهما و
انما دفنا لانهما خلیفنا رسول الله صلی الله علیه و آله و ابواز وجیهه فیقول
للخلق بعد ثلاث اخرجوهما من قبرهما فیخرجان غضیبین طرفین لم یتغیر خلقهما و لم
تتعب الوا لانهما فیقول هل فیکم من یعرفهما فیقولون یا مهدی ال محمد عرفهما بالضم
ولیس صبیحاً جسدک غیرهما فیقول هل فیکم احد یقول غیر هذا ویشک فینما فیقولون
لا فیاخر اخرجهما ثلاثه ایام ثم ینشر الخبر فی الناس و یاتوا مفتبین من الالهة
بذلک الحدیث و یجتمع الناس و یحضر المهدی و یکشف الجدران عن القبر و یقول
للقباء ابعثوا عنهما و انبشوهما فینجثون بایدیهم حتی یصلوا الیهما فیخرجان غضیبین
طرفین کهيئة صورتهما فی الدنیا فیکشف عنهما اکفانیهما و یامر برفعهما علی دو
یابسة نخرة فیصلبان علیها فتحتی الشجرة و ترتفع و تورق و یطول فرعها فیقول
المرتابون من اهل و لایتهما هذا والله الشرف حقاً و لقد فرنا بحبتهما و لایتهما
و یخبر من اخفی نفسه ممن فی نفسه مقیاس حبه من محبتهما و لایتهما فیخبر و هما
و یروینهما و یفتنون بهما و ینادی مناد المهدی علیه السلام کل من احب صاحبی
رسول الله صلی الله علیه و آله و ضعیفه فلیفره جانباً فیتجرع و الخلق جزین موال

أبعدهم عن الزنا

﴿ ١٢٩ ﴾

لها ومتبرع منها فيعرض المهدي عليه السلام على وليائهما البرائة منهما فيقولون يا
مهدي الرسول الله صلى الله عليه واله نحن لم نتبرع منهما ولكننا نعلم ان لها عند الله
وعندك هذه المنزلة وهذا الذي قد بدالها من فضلها لا نتبرع الساعة منها وقد رأينا
منها ما رأينا في هذا الوقت من بضارتها وغضاضتها وحيوة الشجرة لها بل والله
نتبرع منك ومن امن بك ومن لا يؤمن بهما ومن صلبهما واخرجهما وفعل لهما ما فعل
فيا مهدي عليه السلام رجا سوداء فتهب عليهم فجعلهم كاعجاز نخل خاوية ثم يأمر
بانزالها فينزلان اليه فيجيبهما باذن الله تعالى ويأمر الخلائق بالاجتماع ثم يقص
عليهم قصص فعالها في كل كور ودور حتى يقص عليهم امر قتل هابيل بن ادم عليه
السلام وجمع النار لبراهيم عليه السلام وطرح يوسف في الحب وحسن يوسف في
بطن الحوت وقتل يحيى عليه السلام وصلب عيسى عليه السلام وعذاب جرجس ودايا
وضرب سلمان الفارسي واشعال النار على بابا مهرا المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين
عليهم السلام لآحراقهم بها وضرب يد الصديقة الكبرى فاطمة بالسوط ورفس بطنها و
اسقاط محبينها وسم الحسن عليه السلام وقتل الحسين عليه السلام وذبح اطفاله و
بني عمه وانصاره وسبي ذراري رسول الله صلى الله عليه واله وارافة دما ال محمد
عليهم السلام وكل دم سفك وكل فرج نكح حراما وكل خبث وفاحشة واثم وظلم وجور
وغشم منذ عهد ادم عليه السلام الى وقت قيام قائمنا كل ذلك يعده عليه السلام
عليهما ويلزمهما آياه فيعترفان به ثم يأمر بهما فيقتص منهما في ذلك الوقت بمطالمة

هفتاد و یکمین بخش در خلاصه

من حضرت یصلبهما علی الشجرة و با مرزبان را تخرج من الارض فخرقهما و الشجرة ثم یامر ویجا
فتنفها فی الیم نسفاً

مُضَّاكَفْتُ گفتم ای آقای من چیتان مقام بزرگی که عجیب است و ظاهر میشود

در آن شادی مؤمنین و خواری کافیرین فرمود و وارد میشود بوی قبر جدش رسول خدا

صلی الله علیه و آله پس میگوید با پرورد خلاق اینست قبر جد من رسول خدا صلی الله علیه

و آله میگویند آری ای مهدی محمد بن کیت در قبر نا او گویند و نفر هجواب او و

بایران او ابو بکر و عمر پس میگوید در حالتیکه داننا ترا زهر خلق است بفلان و فلان که این

دو نفر در میان خلق چگونه ایجاد فن شدند با جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله

و شاید غیر از اینها هستند که در ایجاد فن شده است پس مردمان میگویند ای مهدی

ال محمد در اینجا غیر از این دو نفر کی دفن نشده و جز این نیت که دفن شدن ایشان در

اینجا برای اینست که دو نفر خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو نفر پدر زنهای آنحضرت

بوده اند پس بعد از سه روز دیگر مردم میفرمایند که این دو نفر را از قبرهای ایشان بیرون

بیاورید پس بیرون آورده میشوند در حالتیکه بدنهای ایشان تر و تازه است و تعبیر

در خلقت ایشان روی نداده و رنگ ایشان برنگشته پس میفرماید ای ادرمیان شما که

ایشان را میشناسد میگویند ای مهدی ال محمد ایشان را بوصف میشناسیم و هم ^{مضج}

با جدت غیر از این دو نفر نیستند پس فرمود ای ایاکی هست که غیر از این سخن گویند

و شک داشته باشد در ایشان میگویند نه پس ناخیر میندازد آنحضرت بیرون آوردن

اعلام و اخبار

(۱۳۱)

ایشان را تا سه روز پس از پنجشنبه در مردمان منتشر شده و فتنه گران در نزد دوستان ایشان
خبر چینی میکنند باین خبر نازه و مردم جمع میشوند و مهد حاضر میشود و دیوارها را از
این دو قبر بر میدارند و بقبای خود میفرمایند کاوش کنید و خاکها را بعقب ریزید و نقش
کنید این دو قبر را پس با دستهای خود خاکها را بعقب پریزند تا آنکه مهرسند مجید
این دو نفر و بیرون میاورند آنها را در حالیکه تر و نازه باشند بهمان صورتیکه در
دنیا بوده اند پس کفنهای ایشان را دور میکند و امر میفرماید آنها را بر شاخه درخت
خشک شده پوسیده ای میاورند درخت مرده زنده میشود و بالا میرود و برگ میاورد
و شاخه های آن دراز میشود پس دوستان ایشان که از اهل شک و ریبند میگویند
این است شرف حقیقی بذات خداستم و هر آنچه دستکار شدیم بسبب محبت و دوستی ای
که به ایشان داریم و به آنچه در باطن ایشان مخفی و پنهانست جز میدهند هر چند بقدر
دانه ای از محبت و دوستی ایشان باشد پس حاضر میشوند در نزد ایشان و مبینند
ایشان را و آزمایش و امتحان کرده میشوند بدین آنها ایشان را و منادی مهدی
ندا میکند که هر که این دو نفر باریان رسول خدا را دوست میدارد که با او هم مضمح اندکی
بایستد پس مردم دو دست میشوند دوستان ایشان در یکطرف و آنها نیکه هزاران
ایشان در یکطرف مایشند پس مهدی علیه السلام بدوستان این دو نفر عرض
میدارد بپزیری جنتن از ایشان پس میگویند ایمه کال رسول خدا ما از ایشان پزیری
نمیجویم و میند انستیم که این دو نفر در نزد خداوند توانمزلت و مقام را دارند و این

هفتم از اوقات بجستن رجا صا

فضیلتی است که برای ایشان ظاهر شد مادری ساعت بزاری از ایشان میجویم و حال آنکه دیدیم از ایشان آنچه را که دیدیم در این وقت از تو نازنه بودن جدهای ایشان و زنده شدن درخت بسبب ایشان بلکه بذات خداست که بزاری میجویم از تو و از کسیکه ایمان بتو آورد و به ایشان ایمان نیاورد و کسیکه ایشان را بردار او نجات و بیرون آورد بدنه‌های ایشان از قبر و کرد به ایشان آنچه را که کرد پس امر میفرماید مهد علیه السلام باد سیاهی را که بوزد بر ایشان و آنها را بگرداند مانند بچه‌های خرما بی که از جا کنده شده باشد پس امر میفرماید این دو بدن را فرو میاورند نزد آنحضرت و زنده میکند آنها را بادی خدای تعالی و امر میفرماید تا مردمان جمع میشوند پس قصه میفرماید بر ایشان کارها ایشان را که در گردش شبها و روزها در هر دوره ای از ایشان سر زده تا اینکه قصه میکند بر ایشان داستان کشتن فابله‌ها بیل را که هر دو پسران آدم بوده اند و جمع کردن آتش را برای سوزاندن ابراهیم علیه السلام و انداختن یوسف را در چاه و حبس شدن یونس در شکم ماهی و کشته شدن یحیی علیه السلام و بردار او یحیی علیه السلام و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و آتش زدن برخانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای سوزاندن ایشان و نازنه زدن بردست صدیقه کبری فاطمه و لکد زدن بر شکم او و سقط کردن محسن او و زهر دادن حسن و کشتن حسین علیه السلام و سر بریدن کودکان او و برادران او و پسر عموهای او و یاران او و اسیر کردن ذریه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریختن خونهای

وَابْعَلِّمُوا النَّاسَ

... (۱۳۳) ...

ال محمد عليهم السلام وهر خونیکه بجرام ریخته شده و هر فرجی که بحرام مکاح شده و هر عمل پلید و زشت و گناه و ظلم و جور و ستمکاری که از زمان آدم علیه السلام تا وقت قیام قائم ما روی داده و میدهد میثماد انرا انحضرت برایشان و انهارا ملزم میکند با عتراف بر انهارا و ایشان اعتراف میکنند بکردن انکارها پس از ان ان فرمان قصاص کردن از ایشانرا میدهد در انوقت بظلمها سیکه بحاضرین از انهارا کرده اند پس ایشان را به دار میزنند و امر میفرماید الهی را که از زمین بیرون اید پس ایشان را با درخت میسوزاند پس امر میفرماید بادی را تا انکه خاکشرا ایشان را در دربار بیزد

مُوعَلَفٌ نَاجِرٌ كَوَيْدٌ

ریختن شدیدی

از ظاهر این حدیث چنین برمیاید که آنچه از گمراهی و ضلالت و ظلم و جور و و تعدی و تجاوز و ستمگری و جنایت و فسق و فجور و آدم کشی و خونریزی بناحق و ناروا و هتک حرمت از زمان آدم ابوالبشر تا زمان قیام قائم علیه السلام در روی زمین روی داده و میدهد از کارها و کرده های این دونفر است که حضرت برای اختبار و امتحان و جدا شدن حق از باطل در زمان ظهور و قیام خود باذن و فرمان خدای متعال انهارا زنده و ملزم میکند تا اعتراف کنند بکرده های خود در دنیا تا مبرزاده شود خبیث از صیبت و حق از باطل و سعید از شقی تا هلاک شود هر که هلاک میشود بجهت و دلیل و زنده ماند هر که زنده میماند بجهت و دلیل و **وَمَا** **أَيُّمَقَامٍ** آنچه که سزاوار است شرح داده شود اینست که اعتراف کردن ایشان به

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کرده های خود پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله تا زمان ظهور و قیام
 حضرت بقیه الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء باندک تأملی وجه آن معلوم و واضح
 است باین تقریر که اگر ایشان نقض عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله را نکرده بودند
 و بوسیلت آنحضرت عمل میکردند و عهد شکنی و غضب حق امیر المؤمنین علی علیه السلام
 را نکرده بودند و گذارده بودند که آنحضرت بمسند خلافت که حق طلق او بود قرار گیرد
 هر ایند حکومت حقه آنحضرت پرچم حق و عدالت حقیقی در اهتزاز و جنبش میبود و باطل
 و آثار آن نابود میشد و چنانچه خداوند متعال امر فرمود بعدل و داد و احسان و نیکی
 و مودت ذوی القربی و دادن حقوق ایشان و حق هر صاحب حق علی میشد و پرچم ظلم
 و عدوان و فحشاء و منکر و بخی همچنانکه خدا از آنها هنی فرموده پیچیده میگردد و
 با احکام قرآن و سنت خاتم پیغمبران و منهاج دوازده نفر امامهای منصوص و اصحاب
 مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و اله هر کدام بعد از دیگری عمل کرده میشد و نظام جهان
 منظم و نظم عالم مختل نمیکردند و احدی نسبت به احد ظلم و ستم نمیکرد و زندگانی بشر
 همیشه در عیش و خوشی و فراخی و رفاه برگزار میگردد و مردم در مهد امن و امان
 میآسودند - و شکی نیست که کارهای این دو نفر سبب شد تا کافر شود هر که کافر
 شود و گمراه شود هر که در گمراهی افتد و ظلم و ستم کند هر که ظلم و ستم میکند و جنابای و
 فسق و فجور سرزند از هر که سر میزند فلعنهما الله لما جنیا و غونا و ضللا و اضللا فلو
 لم یعملا ما عملا ولم یفعلوا ما فعلوا ولم یرتکبا ما ارتکبا لکان امیر المؤمنین علی علیه السلام

ابعد من جرح البصا

(۱۳۵)

مع اقتداره واستیلاؤه و غزارة علمه و بسطیده بمنع جمیع ذلك

و اگر گویند ای بگویند که چرا امیر المؤمنین علیه السلام پس از آنکه بر آنکه

خلافت ظاهره قرار گرفت و زمام خلافت را در دست داشت مبادرت با این کار نکرد
و دست کفر و نفاق و جور و بیداد را کونا نه نمود **جواب این است** که

ایشان در زمان خود چنان مبایع کفر و نفاق و جور و طغیان را محکم کرده بودند که بر

حسب جریان عادی ممکن نبود که حضرت از سیره و رفتار و روش و آثار ایشان جلوگیری

کند بلکه بعضی از حکام و عمال ایشان را که اراده عزل آنها را میفرمود صداهای مخالف

بلند میشد و مخالفت با آنحضرت قیام میکردند به شهادت تواریخ شریفها و غریبها فضلا

از تواریخ و سیر مسلمانان که نمونه ای از آن داستان عزل کردن آنحضرت است شرح قاضی

از قضاوت و دادها و فریادهای مردمان بلند شدن و بیورش در آمدن و پرچم

مخالفت افراشتن ایشان چنانچه علاوه بر تواریخ و سیر از نصیحات و تلویحات و مطویات

و قریایات خود آنحضرت و سایر ائمه علیهم السلام مستفاد میشود

و اما الزام قائم علیه السلام ایشان را به گردن خود گرفتن و اعتراف کردن ایشان

بجنايات و ضلالات و اضلالات و ظلمها و ستمها و خیانتها و فتنها و فسادها و فسقها

و فجورها و خونریزیها و هتک حرمتها پیشین از زمان آدم تا رحلت خاتم الانبیا صلی

علیه و اله بعثت راضی بودن ایشان است بفعلهای آنها و دلیل راضی بودن ایشان

بفعلهای آنها کارهای ایشان است بر طبق کارهای آنها که اگر نه آن کارها راضی ^{بود}

هفتاد و نهم بخش در جفا و...

هرگز مثل آنها را نمیگردند و هر کس که بفعل کسی راضی شود مثل آن اشک انفعال
 را خودش بجا آورده باشد چنانچه دلالت بر آن دارد آیات و اخبار و احادیث
 بسیاری ایانداشته ای که خدای متعال نسبت داده است فعل پدران یهود را
 بخود ایشان و مذمت کرده است ایشان را بر ارضی شدن ایشان بکارهای پدران ایشان
 و بنی امیه قاطبه لعنت کرده شدند بعلت راضی بودن ایشان بافعال پدران
و نیز گوئیم طینت سجیئی ایشان نقطه مقابل طینت علی بنی ال محمد علیهم السلام
 است همچنانیکه ارواح طیبه ال محمد صلوات الله علیهم مؤید هر یک از انبیاء و رسل
 و اوصیاء آنها بوده اند در هر عصری از اعصار گذشته و معین ایشان بوده اند
 در خیرات و حای ایشان بوده اند در رفع کربات و دفع کردن خطرات چنانچه از خود
 مبارک امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده است که من با انبیاء سیرا
 و در پنهانی همراه بوده ام و با خاتم الانبیاء در پنهان و آشکار هر دو و امثال این
 احادیث رجوع شود بکتاب معتبره از قبیل کافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و
 کتب فضل بن ساذان و مناقب ابن شهر آشوب و غیر اینها از کتب خاصه و کتب احمد بن
 حنبل و محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه و حلیه الاولیاء و پناهیع الموده و ابن
 حجر و بعضی از صحاح سنه و جمع بین الصحیحین و غیر اینها از کتب عامه **همچنین**
 ارواح خبیثه آنها هم از باب مقابله ضدین در سر و باطن با استقیاسا لعین همراه بوده
 و مؤید و معین ایشان بوده باشد و در ظاهر و باطن با استقیاسا زمان خود همراه باشند

رابعاً عن ابن عباس

احتمال بعیدی بیت بلکه برای شخص منظمن متبع کمال قرابت دارد و وجهی است
وجیه فتدبرجیداً والله اعلم بحقایق الامور

قال عليه السلام

ثم يسير المهدي الى الكوفة وينزل ما بين الكوفة والنجف وعدد اصحابه في ذلك اليوم
واربعون الفا من الملائكة وستة الاف من الجن والقباء ثلاثمائة وثلاث عشر قال
المفضل يا سيدي فكيف يكون دار الفاسقين الزوراء في ذلك الزمان الوقت خرج
قال في لعنة الله وسخطه وبطشه تخرب بها الفتن وتزكها اجزاء فالويل لها ولمن بها
كل الويل من الرايات الصفراء ومن رايات المغرب ومن كلب الجزيرة ومن الرايات
التي تسيير اليها من كل مرتب وبعيد والله ينزل بها من صنوف العذاب ما لم ينزل
بما را الامم المتمردة من اول الدهر الى اخره وينزل بها من العذاب ما لا عين
ولا اذن سمعت بمثله ولا يكون طوفان اهلها الا بالسيف الويل عند ذلك لمن اخذ
مسكناً فان المقيم بها يثقي بمقامه والخارج منها برحمة الله

پس مهدی بجانب کوفه می رود و فرود می آید در میان کوفه و نجف و عدد اصحاب انجینا
در آن روز چهل و شش هزار از فرشتگان و شش هزار از جنیان و سیصد و سیزده نفر

تقیابند
مفضل گفت ای آقای من در آنوقت خانه فاسقها زوراء یعنی بغداد
چگونه خواهد بود فرمود در لغت خدا و خشم او و سخت گیری او خواهد بود فتنها

هفتم از آداب بخش در جیاب

انجا را خراب کند و باقی گذارد انرا در حالتیکه صاف و هموار شده باشد پس وای بر آن
 و بر کسیکه در آن ساکن است همه گونه وای از پرچمهای زرد و از پرچمهای مغرب وای
 سبک جزیره و از پرچمهاییکه در انجا بلند شود و بیاید از هر نزدیک و دوری بذات خدا
 قسم است که در انجا فرود آید از هر گونه عذاب و شکنجه ای که بر سایر امتهای پیش فرود
 نیامده باشد از گناهیکه از حق ترمز کردند از اول روزگار تا آخر آن و هر آنکه بر آن
 عذاب نازل شود البته البته که هیچ چستی ندیده باشد و هیچ گوشتی نشنیده باشد
 بماندان و نمیشد مرگ بشتاب و سرعت برای اهل آن مگر بشیر وای بر کسی که در
 آن زمان انجا را برای خود مسکن گیرد زیرا که مقام کسند در انجا بواسطه استیادن در
 انجا بید بختی اند و بیرون روند از انجا در رحمت خدا باشد

یا مفضل لئن اهلها فی الدنیا حتی ليقال اننها هی الدنیا وان دورها
 وقصورها هی الجنة وان نساءها هن الحور العين وان ولدانها هم الولدان و لظنن
 الناس ان الله لم يقسم رزق العباد الا بها وليظهرت فيها من الاثر على الله و
 رسوله والحكم بغير كتابه ومن شهادات الزور وشرب الخمر وركوب الفسق و
 اكل السحت وسفك الدماء ما لا يكون في الدنيا الا دونه ثم ليجزيها الله تبارك
 وتعالى بذلك الفتن والترابيات حتى ليمر عليها النار فيقول ههنا كانت الزوراء
يا مفضل هراين رغبت وميل کنده اهل انجا بدنيا تا اینکه گفته شود که در
 انجا است و خانه ها و قصرهای انجا بهشت است و زندهای انجا حور العين اند و پسران ان

در اعلام و اخبار النبی

(۱۳۹)

پیران بستی هستند و هر ایندگان میکنند مردمان که قمت نکرده است خدا روزی
بندگان را مگر در اینجا و هر ایند اشکار میکنند در اینجا دروغ بستن بر خدا و رسول او را
و حکم کردن بغير حکم کتاب خدا و اشکار میکنند گواهیهای دروغ و اشامیدن نوشتا
های مستکنده و مرتکب شدن فسق و فجور و خوردن حرام و ریختن خونهارا و ان
کارهای زشت و ناروایی که در دنیا باشد مگر در اینجا پس خراب و ویران میکند خدا
اینجا را به این فتنها و پرچهها تا اندازه ای که چون گذرنده ای از اینجا بگذرد بگوید بعد

اینجا بوده است
قال المفضل ثم ماذا یاسید قال ثم یخرج الحنی الصبیح الذی من نحو

الذیل یصبح بصوت له فصبح یا ال احمد اچیو الملهوف و للمنادی من حول الضیح

فتجیه کوز الله بالظالقان کوز و ای کوز لیت من فضة و لا من ذهب بل هی حال

کوز الحدید علی البرازین الشهب بأیدیهم الحراب یغاورون شوقا الی الحرب کما

تغاور الذئاب امیرهم رجل من تمیم یقال له شعیب بن صالح فمقبل الحنی فیهم و وجهه

کدائرة القمر یروع الناس جمالا انفا فبقی علی اثر الظلمة یاخذ سفی للصغر و البکر

و الوضیع و العظیم ثم بانی تلك الرايات کلها حق یرد الکوفه (ولم یرزل یقتل الظلمة

حتى یرد الکوفه و قد صفا اکثر الناس) فیحمله معفلا فیتصل به و یاصحابه خیر المهدک

مفضل گفت پس چه میشود ای افای من فرمود پس بیرون میاید حنی و ان

جوان خوشروئی است که از طرف دیلم (که ظاهرآ بلاد کوهستانی مازندرانست) قیام میکند

هفتم ابراهیم بخش در خباصت

و بصدای فصیح فریاد میکند که ای ال احمد اجابت کنید دلسوخته ستم دیده را و ندا
کننده از اطراف ضریح ندا کند پس اجابت میکند او را گنجهای خدا که در طالق هستند
و چه گنجهای که نه از نقره است و نه از طلا بلکه آنها مردانی هستند مانند پاره های
اهن که بر اسبهای قوی که سیاهی آنها بر سفیدی آنها غالب است و در دست ایشان
است حریمها ناخت و تاز و فریاد میکند مانند دویدن و فریاد کردن گرگان یا شتران
شکاری سر لشکر ایشان مردی است از قبیله تمیم که شعب پر صالح گفته میشود پس حسنی
رو میاورد در میان ایشان در حالتیکه روی او مانند ماه شب چهاردهم است بشکفت
میاورد مردم را از بیانی و شتاب کردن او پس دنبال میکند ستمکاران را و شمشیر خود را در
دست میگیرد برای کوچک و بزرگ و مردمان پست و با عظمت پس میاید با پرچمهای خود
بکوفه و پیوسته میکند ستمکاران را تا وارد کوفه شود و بسیاری از زمین را صاف
میکند و کوفه را پناهگاه خود قرار میدهد پس جز مهدی و اصحاب آنحضرت به او میرسد

و يَقُولُونَ يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ مِنْ هَذَا الْمُهَدِّي الَّذِي أَنْزَلَ بِنَا حُنَّا فَيَقُولُ **أَخْرَجُوا**
بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى نَنْظُرَ مِنْ هُوَ وَمَا يَرِدُ وَهُوَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْمُهَدِّي وَأَنَّهُ لَيَعْرِفُهُ وَلَمْ يَرِدْ بِنَا
أَمَّا لَا يَعْرِفُ أَصْحَابَهُ مِنْ هُوَ فَيُخْرِجُ الْحَسَنِي فَيَقُولُ أَنْ كُنْتُ مَهْدِيًّا لِمُحَمَّدٍ فَأَبْنِ هَرَاةَ
جَدِّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالرَّوْحَانَةَ وَبَرْدَتَهُ وَدَرْعَةَ الْفَاضِلِ وَعَمَّا
التَّحَابِ وَفَرْسَهُ الْيَرْبُوعَ وَنَاقَتَهُ الْعَضْبَاءَ وَبَغْلَتَهُ الدُّدُلَ وَنَاجِحَهُ وَحِمَارَهُ الْيَعْفُورَ
وَنَجْبِيَهُ الْبَرَّاقَ وَمَصْحَفَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِي جَمَعَهُ جَدُّكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ تَبْدِيلِ

رابعاً عن حجر البصا

ولا تغیر قال فیختر المهد السقط الذي فيه جميع ما طلبه

وَمَيكُونِيْد ای پسر رسول خدا کیت این مَهْد که در ناحیه ما فرود آمده پس

میگوید بیرون بیاید با ما تا بنزد او رویم بیینم کیت او چه میگوید و با چه میخواند

او یعنی حسنی بذات خدا تم است که میداند او مهدی است و پیشناسد او را و اراده نمیکند

از این کار مگر برای اینکه بشناساند به یاران خود که آن حضرت کیت پس بیرون میاید

حسنی و میگوید اگر تو مهدی ال محمدی کو چوب دستی جدت رسول خدا صلی الله علیه

والله وانگشرا و برد او و وزه او که فاضل نام دارد و عمامه او که سحاب نام دارد و ^{اسب}

او که ربوع نام دارد و ناقه او که عَضْبَا (یعنی بی نقطه) نام دارد و استر او که دُلْدُل

نام دارد و ناج او و خرا او که یعمور نام دارد و نجب او که براق نام دارد و قرآن که انرا

امیر المؤمنین جدت جمع کرده بدون تبدیلی و تغیری فرمود پس حاضر میکند مَهْد

سقطی را که در آن است همه آنچه هائیکه حسنی طلب کرده است

قال المفضل یا سیدی وهذا كله في السقط قال ای والله في السقط ما

مفضل و ترکات جميع البیتین حتی عصا ادم والله نوح و ترکه هود و صالح و جمع ابراهیم

و صاع یوسف و مکيال شعيب و میزانه و عصا موسى و الثابوت الذي فيه بقية ما

ترك ال موسى و ال هرون و حلة الملائكة و درع داود و عصا رسول الله و خاتم سليمان

و ناجه و رخل عيسى و مبرات البیتین و المرسلین فی ذلك السقط فنقول الحسنى حسنی

یا بن رسول الله بعض ما قد رأيت و الذي أسئلك ان تعزها و اوة رسول الله

هفتاد و یکمین باب بجز در حساب است

و جَدَّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ لَا يَرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَرَى أَصْحَابَهُ فَضِلَّ الْمَهْدَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَطِيعُوهُ وَيُنَافِقُوهُ وَتَغْرَزَهَا فِي هَذَا الْحَجْرِ الصَّلْدِ وَنُشِلَ اللهُ أَنْ
 يَنْتَهَاهُ فِيهِ وَهُؤُلَاءِ يَنْظُرُونَ فَخَرَجَ الْمَهْدُ جَمِيعَ مَا طَلَبَهُ مِنْهُ وَيَأْخُذُ الْمَهْدُ الْهَرَاوَةَ
 بِيَدِهِ وَغْرَزَهَا فِي الْحَجْرِ فَتَبَّتْ وَتَعَلَوُ وَتَفَرَّعَ وَتَوَرَّقَ حَتَّى ظَلَّتْ عَسْكَرَ الْمَهْدِ وَعَسْكَرَ
 الْحَسَنِ فَيَقُولُ الْحَسَنُ اللهُ أَكْبَرُ مَدِيدًا بِأَبْنِ رَسُولِ اللهِ حَتَّى يَبَايَعَكَ فَيَبَايِعُهُ وَيَبَايِعُهُ
 سَائِرَ الْعَسْكَرِ إِلَّا أَرْبَعِينَ الْفَاعِلِ الْمَصَاحِفِ الْمَعْرُوفُونَ بِالزُّبَيْرَةِ فَأَلْفَمَ يَقُولُونَ مَا
 إِلَّا سِحْرٌ عَظِيمٌ فَيُخَلِّطُ الْعَسْكَرَانَ فَيَقْبَلُ الْمَهْدُ عَلَى الطَّائِفَةِ الْمُنْحَرِقَةِ فَيُعِظُهُمْ وَيَدْعُوهُمْ
 ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَلَا يَزْدَادُونَ إِلَّا طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَيَأْمُرُ بِقَتْلِهِمْ فَيَقْتُلُونَ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ
 لَا تَأْخُذُوا بِالْمَصَاحِفِ وَدَعُوهَا تَكُونَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً كَمَا بَدَّلُوا هَؤُلَاءِ وَغَيْرَهُمَا وَحَرَّفُوا هَؤُلَاءِ وَلَمْ

يعلموا بما فيها

مفضل گفت

ای آقای من همه اینها در سفظ است فرموداری بذات خدا قسم در سفظ
 است ایفضل و متروکات همه پیغمبران حتی عصای آدم و الت تجاری نوح و ترکه هود و
 صالح و جمع ابراهیم و صاع یوسف و پیمانہ و ترازوی شعیب و عصای موسی و صندوق
 که در آنت باقیمانده آنچه که باقی گذاردند خانواده موسی و خانواده هرون که فرشتگان
 آنرا بر میدارند و زره داود و عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله و مهر سلیمان و تاج
 او و داخله عیسی و میراث همه پیغمبران و مرسلین در این سفظ است پس حسنی میگوید
 پس است مرا ای پسر رسول خدا بعضی از اینها را که دیدم و آنچه که از تو میخواهم اینست که

وَابْعَلَاكُمْ فِي الْبِرِّ الْمُنَانَا

(۱۴۳)

که بکاری چوب دستی جدت رسول خدا را و از این کلام مقصودی ندارد جز اینکه فضل
 مهنگ را بیاران خود بنماید تا او را اطاعت کند و با او الفت گیرند (عرض میکند بکار آنرا
 در این سنک سخت و از خدا بخواه که آنرا بر و بیاورد و این جماعت بیندیشی بیرون میاورد
 جمیع آنچه را که حنی از او مطالبه کرده و میگیرد مهنگ چوب دستی را بدست خود و میکار
 در سنک پس مبروید و بلند میشود و شاخه و برکت میاورد تا اینکه سنا به میندازد بر سر
 تمام لشکر مهدی و لشکر حنی پس حنی میگوید یا الله اکبر دست خود را دراز کن ای پسر
 رسول خدا تا با تو بیعت کنم پس با آنحضرت بیعت میکند و لشکر او هم همه با او بیعت میکنند
 مگر چهل هزار نفر از آنها که همه قرآن با خود دارند و همه زیدی مذهب شناخته شده
 زیرا که میگویند بنیت آنها مگر جادوی بزرگی پس دو لشکر با هم مخلط میشوند پس
 مهنگ با این طایفه کج رفتار و آنها را موعظه میکند و دعوت بحق مینماید تا سه روز
 آنها نپذیرند و زیاد نمیکند مگر سرکشی و کفر را پس حضرت امر بکشتن ایشان میکند
 و همه آنها را میکشد پس حضرت بیاران خود میفرماید که قرآنهارا از ایشان دور کنید
 و بگذارید با ایشان باشد تا حضرتی باشد برای ایشان همچنانکه انرا تعجب دادند و نند
 کردند و تحریف نمودند و عمل نکردند با آنچه که در آن است

قال المفضل یا مولای ثم ماذا یصنع المهنگ قال علیه السلام ینور سر الباه

الی السقیانی الی دمشق فیاخذونه فیذبحونه علی الصخرة ثم یظهر الحکین علیهم

فی اثنی عشر الف صدیق و اثنین و سبعین رجلا من اصحابه یوم کربلا فی اللک عند

هفتمین آیه قرآنی بجشن احباب صید

مِنْ كَرَّةٍ زَهْرَاءُ وَرَجْعَةٌ بِيضَاءُ ثُمَّ يُخْرِجُ الصَّدِيقَ الْاَكْبَرَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
 يُنْصَبُ لَهَا الْقَبَّةَ الْبِيضَاءَ عَلَى الْجَنَفِ وَتَقَامُ اَرْكَانُهَا رُكْنٌ بِالْجَنَفِ وَرُكْنٌ لِهَجْرٍ وَرُكْنٌ بِنَصْبِهَا
 وَرُكْنٌ بِالرَّضِ طَيِّبَةٌ وَهِيَ مَدِينَةُ الرَّسُولِ لَكَانِ انْظُرْ بِصَاحِبِهَا تَشْرِقُ فِي السَّمَاءِ
 وَالْاَرْضِ كَاصْوَاءٍ مِنَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ فَعِنْدَهَا تَبْلَى السَّرَائِرُ وَتَذْهَبُ كُلُّ مَرَضَةٍ عَمَّا رَضَعَتْ
 وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسَكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ
 شَدِيدٌ ثُمَّ يُظَاهِرُ السَّيِّدَ الْاَكْبَرَ مُحَمَّدَ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي انْضَارِهِ وَالْمَهَابِ
 اِلَيْهِ وَمَنْ اٰمَنَ بِهِ وَصَدَّقَهُ وَاسْتَشْهَدَ مَعَهُ وَجُحِّضَ مَكْتَبُوهُ وَالشَّاكُونَ فِيهِ وَ
 الْمَكْفُرُونَ لَهُ وَالْقَاتِلُونَ فِيهِ اِنَّهٗ سَاحِرٌ وَكَاهِنٌ وَمَجْنُونٌ وَمَعْلَمٌ وَشَاعِرٌ وَنَاطِقٌ عَنِ
 الْهَوَىٰ وَمِنْ حَارِبٍ وَفَانِلَةٍ حَتَّىٰ يَبْقُضَ مِنْهُمْ بِالْحَقِّ وَبِجَازِ وَاِبَافِعَالِهِمْ مِنْذُ وَقْتِ
 رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالدَّالِي وَقْتِ ظُهْرِ الْمَهْدِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ اِمَامِ
 اِمَامٍ وَوَقْتِ وَقْتِ وَيَحْتَقِ نَاوِيلَ هَذِهِ الْاٰيَةِ وَزَيْدَانَ مَنْ عَلَى الذِّبْرِ اسْتَضَعُوهَا فِي
 الْاَرْضِ وَبَجَلِهِمْ اُمَّةً وَبَجَلِهِمُ الْوَارِثِينَ وَنَمَكْنَ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَنَزَى فِرْعَوْنَ وَ
 هَامَانَ وَجَنُودَهُمَا مِنْهُمَا مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ

مفضل گفت ای مولای من پس از آن چرمی کند مهد فرمود انحضرت علیه السلام
 بر میانگردد اندک خود را بطرف سفینای بجانب دمشق پس او را میگیرند و بالای صخره
 سنگی سر میپزند پس از آن ظاهر میشود حکین علیه السلام باد و از ده فرار صدق
 و هفتاد و دو نفر اصحاب او که در کربلا بودند و شهید شدند در آنوقت تعجب خواهی

در جعد مرزها

(۱۴۵)

از برگشتی درخشنده و بازگشتی چون افتاب تابنده پس بیرون میاید صدیق اکبر
امیر مؤمنان علیه السلام و نصب کرده میشود برای او قبه سفید بالای نجف
و بر پامی ایستد رکهای آن یکرکن آن در نجف است و یکرکن آن در هجر است و آن شهری
است در یمن که میان آن و عشر از طرف یمن یک شبانه روز راه است و هجر اسمی است بر آن
هر زمین بحرین و یکرکن آن بصنحای یمن است و یکرکن آن بر زمین مدینه پیغمبر
صلی الله علیه و اله است گویا مبین چرخهای افرا که تابان است در آسمان و در
تابنده تر از افتاب و ماه در آنوقت ظاهر میشود آنچه در باطن و سریره های مردم است
و غافل میشود هر زن شیر دهنده ای از آنچه که شیر داده و میگذارد هر صاحب حمل خود
را و مبینی مردمان را بحالت مستها در حالتیکه مست نیستند و لیکن عذاب خدا سخت
پس ظاهر میشود آفای بزرگتر از همه آفایان جهان میان محمد رسول خدا صلی الله علیه
و اله با یاران خود و کسانی که هجرت کردند بسوی او و کسانی که بر او ایمان آورده اند
و صدیق کرده اند رسالت او را و کسانی که با او بوده و شهید شدند و حاضر کرده
شوند تکذیب کنندگان او و آنها نیک گویندگان بودند در حق او که آنحضرت سنا
و کاهن و جن زده و تعلم داده شده و شاعر و گوینده از روی هوای نفس است
و کسانی که با او جنگ و قتال کردند تا اینکه قصاص کنند از ایشان برستی و درستی
و پاداش داده شوند بکارهایشان از وقت ظهور و بعثت رسول خدا صلی الله
علیه و اله تا وقت ظهور مهدی علیه السلام در هر وقتی و با هر امامی در آنوقت

هفتم از ابراهیم بخش چهارم

راست و درست شود تاویل ابر شریفی که فرموده است و میخواهم اینکه منت
گذاریم بر کسانی که ضعیف و ناتوان شده بودند در روی زمین و قرار دهیم ایشانرا
پیشوایان روی زمین و بگردانیم ایشانرا وارثهای علم و قدرت و صفات خود و تمکین
دهیم مراتب انرا در روی زمین و بنمایم فرعون و هامان و لشکریان ایشان را از
آن پیشوایان از آنچه که بهتر رسیدند

قال المفضل قلت یا سید من هامان و فرعون قال فلان و فلان یثبران
و یحییان قال المفضل قلت یا سید فرسول الله و امیر المؤمنین این یکونان قفا
ان رسول الله و امیر المؤمنین لا یندان یطئا الارض ای و الله حتی ما وراء قاف
ای و الله و ما فی الظلمات و ما فی قعر البحار حتی لا یبقی موضع قدم الا و طئاه
و اما فیہ الدین الواصب لله لکان فی یا مفضل انظر الینا معاشر الامة و نحن بین
یدی جدنا رسول الله صلی الله علیه و اله نشکوا لیه ما نزل بنا من الامة بعدہ
و ما نالنا من التکذیب و الرد علینا و سبنا و لعنا و تخوفینا بالقتل و قصد طوا
الولاه لا مورهم من دون الامة ترحلنا عن حرمه الی ديار ملکهم و قتلهم ایتانا
بالتم و الحس فنبکی رسول الله صلی الله علیه و اله و یقول یا بنی ما نزل بکم
الا ما نزل بجدکم قبلکم و لو علمت طوا غیبتهم و ولا یثم ان الحق و الهدی و الایمان
و الوصیة و الامامة فی غیرکم لطلبوه
مفضل گفت ای آقای من هامان و فرعون کیانند فرمود فلان و

وَابْعَادُوا خِزْيَانًا

... (۱۴۷) ...

فلان یعنی اول و دوم که بیرون آورده میشوند و زنده کرده میشوند گفت مفضل گفت
 ای آقای من پس رسول خدا و امیر المؤمنین در کجا میباشند فرمود ناچار راست از اینکه رسول
 و امیر المؤمنین پانزند در روی زمین اری بذات خدا قسم است حتی آنکه در پشت کوه قاف
 هم بروند اری والله و جاها بشک در ظلمات و تیره در پاهای است مهر و ندنا انکه نماز جا
 که قدم در اینجا نگذارند و دین ثابت حق را در اینجا برپا نکنند ای مفضل گویا من میبینم ما گروه
 امه را که در برابر جد ما رسول خدا صلی الله علیه و اله شکایت میکنیم بوی او از آنچه که
 بر ما وارد شده بعد از رحلت او و تکذیبهای که از ما کردند و رد کردن آنها بر ما و
 دادن بر ما و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما از کشتن و قتل کردن و ایها و خاکهای
 که بمنزله بنهای ایشان بودند کارهای خودشان را از برای خیر خواهی امت بکوح دادن
 ما از حرم پیغمبر گزهای ریاست و حکومت خود و کشتن ایشان ما را بزهر دادن و زند
 کردن پس گریه میکند رسول خدا صلی الله علیه و اله و میفرماید ای پسران من وارد
 شد است بر شما مگر آنچه که بجد شما وارد شده پیش از شما و اگر میدانستند بنها
 ایشان و والیان امور ایشان که حق و هدایت و ایمان و وصیت و امامت در غیر آل محمد
 است هرگز این طلب میکردند او را

وَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

ثم تبندی فاطمة عليها السلام تشكو ما نالها

من ابی بکرو عمر من اخذ فدك منها و مشيها اليهم في مجمع المهاجرين و الانصاف
 و خطابها لابی بکر في امر فدك و ما رد عليها من قوله ان الانبياء لا تورثوا و

هفتاد و یکمین خطبه

احتجاجها عليه بقول الله عز وجل في قصة زكريا ويحيى هب لي من لدنك وليا يرثني
 ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضيا وقوله في قصة داود وسليمان وورث سليمان
 داود وقول عمر لها في صحيفتك التي ذكرت ان اباك رسول الله كتبها لك على فدا
 واخراجها الصحيفة واخذ عمر باها منها ونشره اياها على رؤوس الاسفار من قرين
 والمهاجرين والاضار وسائر العرب وتقلده فيها وعركها لها وتمزيقها اياها وبكا
 ورجوعها الى قرايبها باكية حزينة شتى على الرضا قد اقلصتها واستغاثها بالله
 وبابها رسول الله صلى الله عليه واله وتمثلها بقول رقيه بنت صفية

قد كان بعدك ابناء وهبته	لو كنت شاهدها لم يكر الخطب
انا فقدناك فقد الارض وابلها	واختل اهلك فاشهدهم وقد
ابدى رجال لنا مخوي صدورهم	لما نابت وحالك ونك العجب

قرآن في الهداية

قد كان جبرئيل بالآيات يؤنسنا	فغاب عنا فكل الخبز محجب
تهضمنا رجال واستخف بنا	لما مضيت وحالك ونك اللثب
يا سيد يا رسول الله لو نظرت	عينك ما فعلت في لك الصخب
وكل قوم لهم قرين ومنزلة	عند الاله على الادين مقرب
يا ليت قبلك كان الموت حل بنا	اما اناس ففازوا بالذي طلبوا

وتقص عليه قصة ابوبكر وانفاذه خالد بن الوليد وقفذه وعمر بن الخطاب

أبَعْلَامُ حُرِّ النَّبِيِّ

(١٤٩)

جمع معاهم واخراج امير المؤمنين عليه السلام من بيته الى البيعة في سقينة
بني ساعدة واشتغال امير المؤمنين عليه السلام بوفات رسول الله صلى الله عليه
واله وضم ازواجه وتغزيبهم وجمع القرآن وثاليفه وقضاء دينه وانجار عدائهم
وهي ثمانون الف درهم باع فيها ثلثه وطارفه وقضاها عن رسول الله صلى الله
عليه واله وقول عمر اخرج يا علي الى ما اجتمع عليه المسلمون من البيعة لا بي بكر
فما لك عما اجتمعوا به فان لم تفعل فقتلناك وقول فضة جارية فاطمة عليها السلام
ان امير المؤمنين عليه السلام عنكم مشغول والحق له لو انصفتموه وانصتتم الله و
رسوله وسب عمر لها وجمعهم المحط بالجزل على الباب احراق امير المؤمنين وفاطمة
والحسن والحسين وزينب وكلثوم عليهم السلام واضرامهم النار على الباب وخروج
فاطمة عليها السلام اليهم وخطابها لهم من وراء الباب وقولها ويحك يا عمر
ما هذه الجريرة على الله ورسوله افتر يد ان تقطع نبله من الدنيا وبقيته ونظفي
نورا لله والله متم نوره وانثاره لها وقوله كفى يا فاطمة فليس محمد حاضرا ولا
الملائكة نائبة بالامر والنهي والوحي من عند الله وما على الاكاحد من المسلمين
فاختارى ان شئت خرج لبيعة ابى بكر واحراقكم جميعا وقولها يا شقي يا عدوي
هذا رسول الله لم يتبل لرقيب في قبره ولا من الثرى اكنانه **قالت**
وهي باكية اللهم اليك اشكو فقد نبئك ورسولك وصفيك وارثاد امتك
علينا ومنعهم ابانا حقنا الذي جعله لنا في كتابك المنزل على نبئك وبلساننا

هفتمة ابراهيم
بخبر خبار

وانتهار عمر وخالدين لوليد لها وقوله دعي عنك يا فاطمة حمات النساء فلم يكن الله
 ليجمع لكم النبوة والخلافة واخذ النار في حشب الباب ادخال قنفذيده يريد فتح الباب
 وضرب عمر لها بسوط ابي بكر على عنقها حتى صار كالدملج الاسود المحترق وابتنها
 من ذلك وبكائها وركب عمر برجله الباب حتى اصاب الباب بطنها وهي حامل
 بحسن بسنة اشهر واسقاطها اياه وصرختها عند رجوع الباب عليها وهجوم عمر و
 قنفذ وخالدين الوليد وشفقة عمر خذها حتى بدا قرطاهما من تحت خاها وهي
 تجهر بالبكاء وتقول والابناء وارسل الله ابنتك فاطمة تكذب وتضرب وتقتل
 جنين في بطنها ويلكم يا ابناه قد كسف ما كنت اصون من نيم الهوا وان يصل اليه
 من فوق الخمار وضربها بيدها الى الخمار لتكشفه وترفع ناصيتها الى السماء تستعد
 الى الله وخروج امير المؤمنين عليه السلام من داخل البيت محمرا العينين والود^{حين}
 حاسرا حتى التي ملأه عليها وضمها الى صدره وقوله لها يا بنت رسول الله قد علمت
 ان اباك بعث رحمة للعالمين فانه الله ان تكسفي خمارك وترفعي ناصيتك فوالله يا
 فاطمة ان فعلت ذلك لا ابقي الله على الارض من يشهد ان محمدا رسول الله ولا موسى
 ولا عيسى ولا ابراهيم ولا نوح ولا داود ولا دابة تمتشي على الارض ولا طائر يطير في السما
 الا اهلكه الله ثم قال يا ابن الخطاب لك الويل وكل الويل من يومك هذا وما بعده وما
 يليه اخرج قبل ان استهرسبني فانتني غابرا لامة فخرج عمر وخالد وقنفذ وعبد الرحمن
 بن ابي بكر فصاروا من خارج الدار وصاح امير المؤمنين عليه السلام لفضة يا فضة

رابعاً من حرج النساء

(۱۵۱)

اليك مولائك فاقبلوا منها ما قبله النساء وقد جاءنها المخاض من الرقصة ورد البنا
فاسقطن محناً وعرفت امير المؤمنين عليه السلام فقال لها والله يا فضة لقد عرفني
رسول الله وعرفت فاطمة والحسن والحسين بهذا اليوم وهذا الفعل ونحن في نور الاطله
انوار اعين العرش فواريري في قعر البيت فانه لا حق بحجده رسول الله ويشكوا اليه

امير المؤمنين عليه السلام فرمود

پس ابتدا میکند فاطمه علیها السلام بشکایت کردن و شکایت میکند آنچه را که به او
رسیده از ابوبکر و عمر از گرفتن فدک از او و رفتن آن بزرگوار بنزد ایشان در میان جمعیت
مهاجرین و انصار و خطاب کردن او به ابوبکر در امر فدک و آنچه را که در جواب او گفت
از گفته خود که پیغمبر آن ارث از خود باقی نمیگذارند و احتجاج کردن آنحضرت بر او بگفته
خدای عز و جل در قصه زکریا و یحیی که زکریا گفت خدایا بخش برای من از نزد خود
ولپی را که ارث مرا ببرد و ارث ال یعقوب را ببرد و او را خشنود گردان و فرموده او
در قصه داود و سلیمان که و ارث شد سلیمان داود را و گفتن عمر به او که بیاور
نوشته ای را که میگوئی از پدر خود رسول خدا داری که نوشته است برای تو که فدک
را بقدره و بیرون آوردن آنحضرت نام خود را و گرفتن و باز کردن عمر از آن در میان
جمعیتی که شاهد و حاضر بودند از قریش و مهاجرین و انصار و سایر عرب و اب و انصار
در آن نوشته انداختن عمر و درهم مالیدن و پاره کردن آن و گریه کردن فاطمه و باز
گردیدن آنحضرت بسوی قبر پدر بزرگوار خود با چشم گریان و حالت حزن و اندوه

بجستار اخبار قتله

میرفت بالای رپگهای گرم سوزان که بقلق واضطراب انداخته بود او را واستغاث
 میکرد بخدا و بپدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و بشعرها بیکه رقیه دختر خیمه
 گفته بود مثل محبت که مضمون آن شعرها اینست بعد از رفتن تو خیزها و فتنه
 و آشوب بسیار روی داد که اگر حاضر میبودی اینها نمیبود از میان ما ناپدید
 شدی مانند ناپدید کردن زمین باران خود را و اهل بیت تو مختل و پویشان شدند
 شاهد و گواه باش که آنها را بازی گرفتند مردانی چند از امت تو ظاهر کردند
 کینه های سینه های خود را پس از رفتن تو از میان ایشان و پنهان شدن تو چیزی
 بد آوردن آیات قرآنی همیشه مودت ما بود تو ناپیدا شدی و هر خبرها از ما پوشیده
 شد گروهی بر ما ترس روئی کردند و بعد از رفتن تو ما را سبک و خوار شمردند و
 زمین را بر ما شک گرفتند ای آقای من ای رسول خدا اگر میدید چشمهای تو که چه
 کردند در حق اهل بیت تو هر گروهی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلتی بود
 بگمانگان آنها را احرام میکردند بغیر از ما انکاش پیش از رحلت تو ما مرده
 بودیم اما جمعی از مردمان بدانچه در طلب آن بودند رسیدند و دستگارش شدند
 و قصه میکند بر آنحضرت قصه ابو بکر و فرستادن او خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن
 الخطاب و جماعتی را که با ایشان بودند و بیرون آوردن امیر المؤمنین را از خانه
 او برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده و مشغول بودن امیر المؤمنین علیه
 السلام بوفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و جمع کردن زینهای او و تغزیت

بَعْدُ مِنْ بَيْعَةِ بَنِي نَضْلَةَ

(۱۵۳)

گفتن برینها و جمع کردن قرآن و تالیف آن و اداء کردن قرض پیغمبر و وفا کردن به وعده های او و قرض پیغمبر هشناد هزار درهم بود که دو مزرعه خود تلید و طارفا فروخت و قرض پیغمبر را داد و گفتن عمر که بیرون بیاینا علی برای بیعت کردن همان طوریکه مسلمانان بران بیعت کردند با ابوبکر پس چه میگوئی یا بیعت کن و اگر نه تو را میکشیم و گفتن فضاة کبیرة فاطمة علیها السلام که امیر المؤمنین علیه السلام از شما مشغول است و حق خلافت با او است اگر انصاف بدهد او را و برسد از خدا و رسول او و دشنام دادن عمر فضاة را و جمع کردن ایشان هیزم بسیار پر برد در خانه برای سوزانیدن امیر المؤمنین و فاطمة و حسن و حسین و زینب و کلثوم علیهم السلام و التی زدن در خانه را و بیرون آمدن فاطمة علیها السلام بسوی ایشان و خطاب کردن برایشان از بیت در و گفتن او که وای بر تو ای عمر این چه جرأتی است که بر خدا و رسول او کرده ای ایامیخواهی نسل او را از دنیا قطع کنی و باقیمانده گان او را نابود کنی و نور خدا را خاموش کنی و از زدن عمر زهرا را و گفتن عمر بر او که باز دار خود را ای فاطمة محمد حاضر بیت و ملائکه دیگر بنزد او میآیند که امر واهی و وحی از جانب خدا بیاورند و علی بیت مگر مانند یکی از مسلمانان پس اختیار کن یکی از این دو چیز را اگر میخواهی علی بیرون بیاید برای بیعت کردن با ابوبکر و اگر نه هیزم را میسوزانیم و گفتن او که ای بد بخت عدوی هنوز تری پیشانی پیغمبر در قبرش خشک نشده و خاک کفنهای او را مس نکرده پس فرمود فاطمة در حالیکه گریه میکرد

هفتاد و نهمین باب از کتاب بخش در جواب اصدا

ات

خدا با بوی تو شکایت میکنم از نایاب شدن پیغمبت و فرستاده شده ات و برگزیدن
 و از دین خود برگشتن امت و و قیام کردن ایشان به اذیت و آزار کردن به ما و
 عصب کردن ایشان حق ما را و منع کردن ایشان از مباح حق را که تو برای ما قرار
 دادی در کتابیکه فرستادی برای پیغمبت و بزبان او - و از زدن عمر خالد بن
 ولید را که آزار کند فاطمه را - و گفتن عمر فاطمه را که نادانهای زنان را بکار بگذار
 خدا بنوت و خلافت را برای شما جمع نکرده است - و التماس گرفتن در خانه
 و داخل کردن فنند دست خود را برای باز کردن در - و ناز زبانه زدن عمر
 فاطمه را بناز بانه ابوبکر بر بازوی او تا اینکه مانند بازو بند سیاه سوخته شده
 بازوی آنحضرت بر آمدگی پیدا کرد - و بلند شدن فریاد و ناله آنحضرت در
 اثر ضرب ناز بانه و کوبه کردن او - و لگد زدن عمر بر پای خود بر در بطوریکه
 بر شکم فاطمه رسید در حالتیکه شش ماهه محسن حامل بود - و سقط کردن او
 محسن را - و فریاد زدن او نزد در خانه وقتیکه در بر روی او برگشت - و هجوم
 آوردن عمر و قنفذ و خالد بن ولید - و سپلی زدن عمر بر روی فاطمه بنحویکه
 گوشواره های او از پر مقلعه و سر پوش او ظاهر شد و بصدای بلند گریه کرد و گفت
 ای بابا ای رسول خدا دخترت فاطمه تکذیب کرده و زرده میشود و طفلی که در شکم
 دارد کشته میشود و ای بر شما ای بابا آنچه را که من از بیم هوا حفظ میکردم
 یعنی صورتم را که هوا به آن نرسد از بالای مقلعه و چادر کشف کرده شد -

وَابْعَدُ بِمِرْجَانِهَا

﴿ ۱۵۵ ﴾

و دست زدن او بمقتعه خود که از سر بردارد و رو به آسمان کند و نفرین کند و از
خدا طلب ناری کند - و بیرون آمدن امیر المؤمنین علیه السلام از داخل خانه
با چشمهای سرخ شده و رگهای قرمز شده سر برهنه و انداختن چادر روی فاطمه
و چسباندن او را بسینه خود و گفتن بر او که ای دختر پیغمبر خدا تو دانستی که پدرت
نیز آنکجه شد بر سالت که رحمت باشد برای جهانیان پس برای خدا برای خدا مباد
سر برهنه کنی و سر بلند کنی برای نفرین کردن بذات خدا قسم است که اگر این کار را
بکنی باقی نمگذارد خدا بر روی زمین کسرا که شهادت دهد باینکه محمد رسول خدا
است و فرکی که شهادت دهد بر سالت موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و داود و
باقی نمگذارد جنبنده ابراهیم که بر روی زمین راه رود و نه مرغی که در هوا پرواز کند
مگر آنکه آنها را هلاک و نابود میکند - پس فرمود ای پسر خطاب همه عذابها بر
تو باد برای کاربکه امروز از تو سر زد و بعد از این روز و بعد از آن از تو سر زدند
از خانه بیرون رو پیش از اینکه شمشیر بکشم بد رستبکه من باقی مانده این امم پس
بیرون رفت عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن پسر ابوبکر و پشت درخت
و امیر المؤمنین علیه السلام فطره را صدازد و فرمود ای فطره در باب فاطمه را
و بید پرواز او آنچه را که زنها سپید بر بند که درد زاسدن به او دست داده از سر
لگد و برگشتن در بروی او زیرا که محسن سقط شد و حال خود را به امیر المؤمنین
علیه السلام شناسانید پس آنحضرت بعضه فرمود بذات خدا قسم ای فطره

هفتاد و نهمین باب بجای خجانه

سقط شدن محسن را رسول خدا صلی الله علیه و اله میدانست و فاطمه و حسن و حسین هم چنین روز را میدانستند و ازین کار خبر داشتند از وقتیکه ما در عالم نور اطلال عرش نورهای بودیم از جانب راست عرش پس محسن را دفن و پنهان کن در گودی و تهِ خانه زیرا که او ملحق شونده است بجد خود رسول خدا و شکایت میکند بسوی او

مؤلف حقیر گوید

خدا را شاهد میگیرم که در حال نوشتن این قصه جانم و مصیبت دل گذار چنان عنان اختیار را از دست دادم که قلم از حرکت افتاد و اشک چشم مجال تحریر را از دستم گرفت و قطرات اشک از دیدها هم جاری و رخساره صغیر کتاب سید کرد که ناچار بعبوض کردن صفحه شدم و بچشم دل پریشانی حال مولا هم امیر مؤمنان علیه السلام را در آن حال در نظر گرفتم و بخاطر آوردم قسمتی از سخنان ابن زکوان را که در هنگام بودن آنحضرت از خانه بیرون و توقف کردن آنجناب اثناء فرموده که کاشف از عظم مصیبت و اندوه حضرت بوده سرا وارد بدم هر چند از موضوع این کتاب خارج است چون نسخه آن در دست رس عامه نیست بواسطه نایاب بودن کتابی که این سخنان را در آن نقل کرده و نسخه آن مخطوط و مختصر بفرستاد در اینجا نقل کنم - نگارنده در سال یکم هزار و سیصد و چهل و هفت هجری که در نجف اقامت داشتم و در ظل توجهات اسناد اعظم و پدر روحانی معظم شیخ اجازه خود التی الله عظمی حضرت آقای سید ابوالحسن موسوی صفهائی صاحب کتاب سید النجاة در

راغب اصفهانی در التمام

(۱۵۷)

منزل شخصی ایشان مورد الطاف و مشمول عنایات خاصه ایشان بودم اعلى الله
مقامه الشریف بر حسب امر مبارك امر حرم ما مورس شدم كه فهرست كتب كتابخانه
شوش را بنوشته و مرتب بصورت كتابی بنویسم در ضمن باز دید كتب بر حوزم
بنسخه كتابی خطی بنام كتاب صوارم الحاسمة فی تاریخ احوالات الزهراء فاطمه كه
تالیف محمد الرضا ابن ابی القاسم بن فتح الله بن نجم الدین الحنبلی الكمالی ^{دی} الاشرفی
بود و این كلمات را در كتاب یافتم كه از كتاب كشف اللثالی شیخ ابن العزندی
نقل کرده بود چون در كتابهای دیگر ندیده بودم انرا استنساخ کردم اکنون ^{عین}
عبارت انرا بدون زیاده و کم در این كتاب از خود بنیادگار میگذارم

قَالَ لَمَّا وَقَفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَكَلَّمَ فَقَالَ **أَيْتَهَا** الْغَدْرَةَ الْعَجْرَةَ

وَالنَّفْطَةَ الْقَدْرَةَ الْمَذْرَةَ وَالْبَهِيمَةَ السَّامَةَ نَهَضْتُمْ عَلَى أقدامكم وشمتم

لِلضَّلَالِ عَنْ سَاعِدكم تَبْعُونَ بِذَلِكَ النِّفَاقِ وَتَجْتَوُونَ مِرَاقِبَةَ الْجَهْلِ وَالسُّقَا

أَفْظَنْتُمْ أَنْ سُبُوفكم مَاصِيَهُ وَنَفُوسكم وَأَعْيَةَ الْأَسَاءِ مَا قَدَّمْتُمْ أَنْفُسكم أَيْتَهَا

الْأَوْقَةَ الْمَشْتَنَةَ بَعْدَ جَمَاعَتِهَا وَالْمَحْدَةَ بَعْدَ مَشْقَاعِهَا وَأَنْتُمْ غَيْرُ مِرَاقِبِينَ وَ

لَا مِنْ اللَّهِ بِخَائِفِينَ أَجَلٌ وَاللَّهُ ذَلِكَ أَعْرَابُ رُزْنِهِ ضَمَائِرُكُمْ وَأَضْرِبَتْ عَنْكُمْ

حَبْثَ سُرَائِرُكُمْ فَاسْتَبِقُوا أَنْتُمْ الْجِذْلَ بِالْبَاطِلِ فَتَنَدَمُوا وَتَسْتَبِقُونَ الْحَقَّ فَيَهْدِي

رَبَّنَا سَوَاءَ السَّبِيلِ وَنَجْزِلُنَا مَا وَعَدْنَا مِنَ الصَّبْرِ الْجَمِيلِ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ

لِلْعَبِيدِ فَدَخُّوا دَخًّا وَسَوْهَةٌ سَوْهَةٌ لِنَفُوسكم الَّتِي رَغِبْتَ بِدُنْيَا

هفتم آیه اقبال بخش در خلاصه

طال ما حذرکم رسول الله عنها فغلقتم باطراف قلوبها ورجتم متسا لیلین و
 جدیدیها زهدت نفوسکم الامارة فی الآخرة الباقية ورجعت نفوسنا
 فیما زهدتم فیہ والموعود قریب والرب نعم الحاکم فاستعددوا للمسئلة جوابا
 ولظلمکم لنا اهل البیت احتسابا او تضرب الزمراة نهارا ویؤخذ منا حقنا
 قهرا وجررا فلا یضرب ولا یجر ولا یسعد ولا یسجد فلیت ابن ابی طالب مات
 قبل یومہ فلا یری الکفرة الفجرة فذازد حوا علی ظلم الطاهرة البرة قبتا
 تبا وسحقا سحقا ذلك امر الی الله مرجعه والی رسول الله مدفعه فقد
 عز علی ابن ابیطالب ان یؤد ما من فاطمة ضربا وقد عرف مقامه وشوهدت
 ایامه فلا یثور الی عقبلنه ولا یصدرون حلیلنه فالصبر بمن واجل و
 الرضا بما رضی الله افضل لکلا یزول الحق عن وقرة ویظهر الباطل من
 وکره حتی القی ربی فاشکو الیه ما اریکم من غصبکم حتی و تماظلمکم
 صدردی وهو خیر الحاکمین وارحم الراحمین وسبحنی الله الشاکرین والحمد
 لله رب العالمین ثم سکت علیه السلام

لُعْتُ غَدْرَ صَدْرٍ وَفَا وَالْعَدْرَةَ كَسَابِرًا كَوَيْدِكَ حَقًّا رَاثِرًا كَسَدَ الْفَجْرَةَ كَسَانِي
 هَتَنْدَكِهِ بَرَانِكِيخْتَه مِي شُونَد بَرَايِ بَجَا اُورْدَن كَارِهَائِي حَرَامِ وَمَنَافِي غَفْتِ وَكَنَاهَا
 اللَّطْفَةَ بَفَتْحِ نُونِ وَطَاوَفَاءِ اَهْلِ عَيْبٍ وَشَرِّ وَفَسَادِ وَبَيْتِ كَسَدِ كَانِ بَجَقِ وَاكْرِ
 بَكْرِ طَا، بَاشَد بِمَعْنَايِ اَهْلِ بَلِيدِيهَا وَكَانِي كِهْ اَهْلِ شَكِّ وَرِيْدِنْدِ الْقَدْرَةَ بَفَتْحِ

رابعاً في حروف الميم

(١٥٩)

فان و ذال و زاء كساينرا گویند که اهل صلح و سازش و الیتام نیستند و مايل بحور
 سَمَّندُ الْمَذْرَّةِ اهل جنابت و فساد البهيمه چهار پايان چه خاکی باشند يا ابي
 السائمة چرنده گان ماضيه فرورونده و برنده و اعينه يعنى سخت الاوقه بفتح
 هزه و سکون و او وقاف مفتوحه بمعناى جماعت الملحده كالى را گویند که برکت
 کنده گان از حق و ميل کنده گان با بطل و مرء و جدال کنده گان با اهل حق و ستر
 قرار دهندگان برای خدای تعالی و اهل جور و ستم باشند قنبر استن با لارد
 انتقاع غنیمت بردن و پذیرفتن غنیمت اضراب بمعنی اعراض و روگردانیدن و روگردان
 شدن محض خالص بودن و اگر بصادق نقطه باشد بمعناى از نمودن استباق پیشی
 گرفتن جدل شادمان شدن انجام زو و اکردن حاجت و وفا کردن بوعده دحض
 بمعناى لغزیدن است شوهه زشت روشن قطيعه بروزن سفینه بردن خویش
 و گستن پیمان برادری جدیة باز داشتن و برزدان بردن و هلاک کردن نهر سزفت
 کردن و بانگ برزدن و از این باب است گفته خدای تعالی و اما السائل فلا تنهر مسعد
 یارحی دهنده تنایعی هلاکی با داورا و ان منصوب است بر اصناف فعل ای الرمه
 الله خسرانا و هلاکاً - سحقا ای بعداله بحق بمعناى دوریت تور و ثور و ثوران
 برجستن و برانگیخته شدن و برجواستن عقيلة بروزن سفینه زن کریمه و مخدره
 گرامی قبله و مهنر قوم صر فریاد کردن و قر و قرأ بفتح قاف جای خود نشستن و کر
 یا سثان در آمدن تماطل در نك کردن در ادای وام و درهم بچیدن

معنی

هفتمین باب از اخلاص بخش در خباثت

گفت راوی چونکه باز داشته شد علی علیه السلام سخن گفت پس فرمود ای کرم و بیوفایان که حق را ترک کرده اید و کسانی هستید که بر آن گنجه میثوب شده اید برای بجای آوردن کارهای حرام و منافق عفت و گناهان و اهل عیب و شر و فساد و پشت کنندگان بحق با اهل پلیدها و پشت و ربیب و کسانی که اهل صلح و سازش و انیام نیستید و مایل به نظام و جورید و اهل خباثت و فساد میباشید و مانند چهار پاپان چراگنده بروی پا های خود برخواسته اید و استپنهای خود را برای گمراهی و میل کردن بنفاق و دورویی با لازمه اید و دوست میدارید که نگهبانی کنید نادانی کردن و دشمنی نمودن و نفاق انداختن را ایاهچنین گان میکنید که شمشیرهای شما فرو رونده و بران است و نفسهای شما سخت و بیباکت آگاه باشید که بد چیزی پیش فرستاده است نفسهای شما ایگر و هیکه بعد از جمع شدن و گرد آمدن با یکدیگر مشغول شدید و از حق برکشید و باطل میل کردید و بمخاصمه و مزاء و جدال پرداختید و برای خدا بیغالی شریک قرار دادید و اهل جور و ستم شدید بعد از بریدن نفوس شما غنیمتها پرا و مراقبت و نگهبانی حق را نکردید و از خدا ترسیدید اری هدایت خدا قسم است که آن کاری بوده است که باطنهای شما برورداد انرا و پلیدی سر برده های شما داخل کرد شما را در اعراض کردن و روگردان شدن از حق خالصین پیشی بگیرد شما ثادمان شدن باطل را تا آنکه پشیمان شوید و پیشی میگیرم ما بوی حق ثابت پس هدایت میکند پروردگار ما را راه راست و وفا کند

در اعلام الزمان

... (۱۶۱) ...

برای مابه آنچه که وعده داده است ما را از جهت صبر کردن پاکیزه و نیت پروردگار
توسم کنده در حق بندگان پس این چه لغزشی است این چه لغزشی است و چه روستا
است چه روستایی است که بار آورده اید برای نفسهای خودتان که میل کرده است بدین
که چقدر طول کشید که برسانید شمار را رسول خدا از آن که دست او بر شما شد برای بد
و کستن پیمان برادری و برگشتن شما در حالتیکه قبول سازش کرده اید پیش از باز
داشتن و هلاک کردن آن نفسهای اماره شما بر کار کرد شمار از آخرت باقی و
میل کردن نفسهای ما در آنچه که شما از آن بر کار شدید و وعده گاه نزدیک است
و پروردگار نیکو داری کننده است پس مهیا باشید برای جواب دادن پرستشها
و حساب کشیدن از شما برای ظلم و ستمیکه در حق ما اهل بیت رسالت کرده و میکنند
ایا زده میشود زهراء از روی سر زشت کردن و بابت بر او زدن یعنی با کار شما
بجائی رسیده که زهراء را میزنند پس از سر زشتها و صداها بیکر بر روی او بلند
میکند و ایا حق ما بقهر و غلبه گرفته میشود و از روی جبر و ستم حق ما را میگیرند
پس هیچ نیاری کننده ای نیت که ما را باری کند و هیچ نیاری دهنده و دلاوری
نیت که ما را باری دهد و دلاوری و دلبری کند پس کاش پسر اهل بیت پیش از
این روز مرده بود و نمیدید کافرهای زشت کردار را که از دحام کنند و هجوم بیاورند
برای ستم کردن در حق زهراء که پاک و پاکیزه و نیکو زنی است پس خدا آنها را ملأ
بهلاك و زبان کند هلاک کردنی سخت و زبان کردنی بزرگ و دور کند از رحمت خود

هفتمین ایستادگی بخش در حیات مبارک

ابن‌نوفل در کتب خود از آن عملی که کردید امری است که بازگشت آن بوی خداست
 و پاداش دادن آن بارسول خداست بسیار مشکل و دشوار است بر بسیاری طالبان
 که پشت فاطمه از زدن نازبان و لکد سپاه کرده شود و حال آنکه مقام او یعنی مقام
 علی علیه السلام دانسته شده است و روزهای اظهار کردن پیغمبر عظم و بزرگوار
 او را دیده شده است و قوت بار و دلاوری او در جنگها دیده شده که از جای خود
 جستن نکند برای دفاع از ظلم و ستمی که بر هراه شده که همسر گرامی او است و فریاد نکند
 برای دفع دشمن از روجه محله خود ولی صبر کردن برای او و من آوردن و پاکیزه ترا
 و خشنود بودن به آنچه که خدا به آن خوشنود شود و فضیلت آن بیشتر است تا حق
 از جای خود بر نخیزد و زایل نشود و باطل از ایشان خود بیرون رود تا اینکه
 ملاقات کم پروردگار خود را و شکایت کم از آنچه که شما مرتکب شدید از جهت
 غصب کردن شما حق را یعنی خلافت را و درهم بچیدن و تبتک آوردن شما سپهر را
 و او بهترین حکم کنندگان است و رحم کننده ترین رحم کنندگان است و زود باشد
 که پاداش و مزد دهد شکر کنندگان را و کل سناش مخصوص پروردگار ^{نا} حقا
 است — پس از بیان این سخنان آنحضرت ساکت گردید

بازگشت بفرمایش حضرت صادق

بفضل بن عمر قال علیه السلام و حجل امیر المؤمنین علیه السلام لها فی سواد
 اللیل والحین والحسن وزینب وام کلثوم الی دور المهاجرین والانصار بزرگم

را بَعْدَ حَرْزِ الزَّمَانِ

... (۱۶۳) ...

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَعَهْدِهِ الَّذِينَ بَايَعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَبَايَعُوهُ إِلَيْهِ فِي أَرْبَعِ مَوَاطِنَ فِي
حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَلَّيْهِمْ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فِي جَمِيعِهَا
فَكَلَّ بَعْدَهُ النَّصْرَ فِي يَوْمِهِ الْمَقْبَلِ فَلَمَّا أَصْبَحَ فَقَدَ جَمِيعَهُمْ عَنْهُ

يَعْنِي وَشَكَاتِ مَبْكَدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِيَدِ بَرَزْكَوَارِ خُودِ از حَمَلِ كَرْدَنِ

امیر المؤمنین علیه السلام اور ادرسیاھی شب با حسن و حسین و زینب و ام کلثوم

بسوی خانہ های مهاجرین و انصار کہ یاد اوری کنذ ایشان را بخدا و رسول او و

عہد بکہ گرفتہ بود از ایشان کہ بیعت کردند با خدا و رسول او و بیعتی کہ با او کردند در

چهار جا در زمان حیات پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلام کردن ایشان بقلب امیر ^{مؤمنین}

در همان جاها پس ہم مهاجرین و انصار و عہد دادند باری کردن آنحضرت را کرد

روز بعد او را باری کنند پس چون شب صبح شد ہما اینها از نظر امیر المؤمنین علیہ

السلام پنهان و نایاب شدند

ثُمَّ لَيْشَكُوا إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَحْنُ السَّبْعَةَ الَّتِي آمَنُوا

بِهَا بَعْدَهُ وَنَقَضَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ بَعْثَهُ وَقَوْلُهُمْ لَمَّا نَزَعَتْ قَرَيْشٌ فِي

الْإِمَامَةِ وَالْخِلَافَةِ قَدْ مَنَعَ عَلِيٌّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ حَقَّهُ فَاذْأَمْنَعُ فَمَنْ أَوْلَىٰ بِهِ

مَنْ قَرَيْشٌ الَّذِينَ أَرَادُوا قَتْلَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَبَّوْهُ فِي دَارِهِ فِي فَرَاشِهِ حَتَّىٰ أُخْرِجَ

مِنْهُمْ هَارِبًا إِلَى الْغَارِ وَمِنَ الْغَارِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَوْبَاهُ وَبِضْرَاهُ وَقَالَ الْمُهَاجِرُونَ

أَنْحُنْ أَوْلَىٰ بِهِ هَاجِرْنَا إِلَيْهِ حَتَّىٰ قَالَ مِنَ الْخَزْبِ مَنَا أَمِيرًا وَمِنْكُمْ أَمِيرًا فَأَقَامَ عَمْرًا

هفتاد و یکم از کتاب بخش خبر حیات صادق

بن الخطاب اربعین شاهدًا صیاما شهدوا علی رسول الله زورا و بهتانا ان رسول
 الله قال لامته من قریش فاطبعوهم ما اطاعوا الله فان عصوا فالجوا الحاخد بالقضب
 فرمى القضب من بده فكانت اول شهادة زور شهدت فی الاسلام علی رسول الله
 صلی الله علیه و الله ثم ردوا الامر الی ابی بکر ثم جاءوا و ایدعونی الی بیعة ابی بکر
 فامشغت و فاخترت و لقد علم الله و رسوله لو نضرت سبعة من سائر المسلمین
 لما وسعونی فی القعود فوثبوا علی و فعلوا بائینک یا رسول الله ما شکرت لیک
 و انت اعلم به و جاء و لی فاخرجونی من بیتی مکرها و لیبونی و کانت قضتی الیک
 معهما قضته هر و ن مع بنی اسرائیل و کان قولی کقولہ موسیٰ یا بن ام ان القوم
 اسضعفونی و کادوا یقتلوننی فلا تسمت فی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین
 و کقولہ یا بن ام لا ناخذ بلجبتی و لا براسی انی خشیت ان نقول فرقت بیتی و بنی
 اسرائیل و لم ترقب قولی فصبرت محتسبا و سلمت راضیا و کان الحجز علیهم فی خلافتی
 و نقضهم عهدی الذی عاهدتهم علیه یا رسول الله و احمکت ما لم یحتمل و صحی
 نبی من سائر الاوصیاء و من سائر الامم حتی قتلونی بضربة عبد الرحمن بن ملجم
 و کان الله الرقیب علیهم فی نقضهم بیتی و خروج طلحة و الزبیر بغایثه الی مکة
 یظهر ان الحج و العمرة و سبهم بها ناقضین لبیتی الی البصرة و خروجی الیهم و نحو
 آیاهم الله و بما جئت به یا رسول الله من کتاب الله و مقامهم علی حربی و قتالی
 و صبری علیهم و اعداری و انذاری و هم یابون الا السیف فحاکمهم الی الله بعد

وَابْعَدُكُمْ حَرِّ الزَّمَانِ

... (۱۶۵) ...

أَنَّ الرِّفْثَةَ الْحِجَّةَ فَتَضْرِبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ يَهُوَّانَ قَتْلًا كَابِرًا مِنْ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالنَّابِعِينَ بِأَحْسَانٍ وَأَهْرَبَتْ دِمَاءَ عَشْرِينَ الْفَامِنِ الْمُسْلِمِينَ وَقَطَعَتْ سَبْعُونَ كَفًّا عَلَى زَمَانٍ الْجَلِّ كَلِمًا قَطَعَتْ كَفَّ قَبَضَتْ عَلَيْهِ أُخْرَى

یعنی پس از آن شکایت میکند نبوی و امیر المؤمنین علیه السلام از امتحانها که هفتگانه ای که به آن امتحان کرده شد بعد از رحلت او و شکستن مهاجرین و انصار بیعت او را و گفتن ایشان وقتیکه منازعه واقع شد در میان قریش در باب امامت و خلافت که منع کرده شد بر صاحب ابن امر حق او پس چون او را از حفش منع کردند مهاجرین و انصار گفتند که ما سزاوارتریم به این کار از قریش زیرا که ایشان کسانیکه هستند که میخواهند پیغمبر را بکشند و بناگاه در خانه پیغمبر وارد شدند در جای خوابگاه او نا اینکه از ایشان فرار کرد و بغار نور رفت و از غار هم بطرف مدینه رفت پس ما او را جادادیم و ما او را پاری کردیم و مهاجرین گفتند که ما سزاوارتریم به این کار زیرا که ما مهاجرت کردیم نبوی و نا اینکه کلام خود را به اینجا کشانیدند که گفتند این امر در میان دود سنده انصار و مهاجرین باشد امیری از مهاجرین و امیری از انصار باشد پس عمر چهل نفر شاهد فامه کرد که گواهان هم ایشان روزه بودند و بدروغ شهادت دادند و اقراء و تهمت بر پیغمبر بستند و گفتند که رسول خدا فرمود امامان از قریشند پس فرمانبرداری کنند ایشان را تا زمانیکه اطاعت و فرمانبرداری کنند خدا را پس اگر نافرمانی کردند انکار کنند چوب در دهان او زیند پس عمر

هفتاد و یکمین باب بجای هر خباثت

چوب دستی خود را از دست انداخت و این اول شهادت دروغی بود که در اسلام
شهادت داده شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس رد کردند امر خلافت را
به ابوبکر پس از آن آمدند و مراد عورت کردند برای بیعت کردن با ابوبکر و من
امتناع کردم و بناچار مذاختم و هر اینه خدا و رسول خدا مپنداسند که اگر هفت نفر از
سایر مسلمانان با من همراه بودند جای نشستن من در خانه نبود پس چون مرا آنها
دیدند بر من جتن کردند و کردند با دخترت ابر رسول خدا آنچه را که بتو شکایت کرد
و تو بهتر میدانی و آمدند بجانب من و با اکراه مرا از خانه نام بیرون کشیدند و گریبان
مرا گرفتند و جامه مرا بگردنم بچیدند و قصه من با ایشان بسوی تو ماند قصه هرون
با بنی اسرائیل شد و گفتار من با تو ماند گفتار هرون با موسی بود که گفت ای پسر مادری
من این گروه مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند پس دشمنان را بثمانت
کردن بمن وادار مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده و مانند گفته او که گفت ای
پسر مادری من ریش مرا بگیر و سر مرا بگیر من ترسیدم که تو بگوئی چرا احدائی انداختی
میان من و بنی اسرائیل و گفته مرا مراقبت نکردی پس صبر کردم با امید خرد و تو او خدا
و تسلیم شدم و بتخل این جور و ستمها راضی شدم و همین حجتی است بر ایشان در محاکمه
کردن ایشان با من و شکستن عهد بکه تو با ایشان بستى بران یعنی خلافت و امامت
من با رسول الله و بتخل کردم آنچه را که بتخل نکرد هیچ وصتی پیغمبری از ساپرا و اصیبا
و از ساپرامتها نا اینکه مرا بضرت عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشند و خدا نگه

در بعلا و ایشانا

... (۱۶۷) ...

برایشان بود در حال شکستن ایشان بیعت حرام - و شکایت میکنم از بیرون شدن طلحه و زبیر با عایشه بطرف مکه بعنوان حج و عمره بجا آوردن و رفتن ایشان در حالی که شکسته بیعت من بودند بجانب بصره و بیرون آمدن خود بسوی ایشان و ترسانیدن من ایشانرا از خدا و بد آنچه آوردی انرا ابرسول خدا از کتاب خدا و ایستادگی کردن ایشان برای جنگ کردن با من و کشتن و کشته شدن و صبر کردن من برایشان و عذر آوردن و بیم دادن من و آبا کردن ایشان از صلح و پذیرفتن سخنان من مگر بشیر پس محاکمه ایشانرا بسوی خدا بردم پس از آنکه حجت را برایشان تمام کردم پس خدا مرا برایشان یاری داد به کشتن بزرگان از مهاجرین و انصار و پیروان ایشان با اسلحی و ریخته شد حتی نهایی بیست هزار نفر از مسلمانان و بریده شد هفتاد دست که زمام شرع عایشه را گرفته بودند و چنان بود که هر دستی که جدا میشد دست دیگری انرا میگرفت

م لَقِيتُ من ابن هند معاوية بن صحرا دهی و امرت ما لقيت في غزواتك يا رسول الله و بعدك من اصحاب الجبل علي ان حربا الجبل كان من اشنع الحروب التي لقيتها و اهولها و اعظها بلاء فبرزت من دار هجرتي بالكوفة الى حرب معاوية و معي تسعة من انصاري و اربعة الاف رجل ممن دونته في ديواني و زها ستين الف رجل من اهل العراقين الكوفة و البصرة و اخلاط الناس فكان يعين الله و علمات يا رسول الله جهادي لهم و صبري عليهم حتى اذا ذهبوا و نازعوا

هفتمه اصحابي
بجيش من جبايلك

وتفاسلوا بك يا صحابي بن هند وشانك لا تبرع وورفا المصاحف على السنة
وناديا يا اخواننا اهل الشام ندعوكم الى كتاب الله والى الحكومة بما نزل الله فيه
وان ثبت من اثبه هذا الكتاب ونسقط من اسقطه ورضون دماءنا ودماءكم
فاصغى اهل الشبهات والشكوك والطودة ومن في قلبه مرض من اصحابي الى ذلك
وقالوا يا جمعهم الى لا يجل لنا قال من دعانا الى كتاب الله فقلت لهم ما قد علمت
انت يا رسول الله اعلمتبه من علم الله ان القوم لم يرفعوا المصاحف الا عند ربهم
وظهورنا عليهم فاجي المنافقون من اصحابي الا الكف عنهم وتركناهم فوعظتهم
وحرضتهم وخوفتهم وبيئت لهم امرهم وانها جيلة عليهم فرموا اسلمتهم واجتمعوا
اصحاب معاوية في زهاء الف وعشرين الف وقالوا الى كلمة رجل واحد دعنا
نحاكم القوم الى كتاب الله فقلت لهم انا احكم به ومعاوية فقال معاوية لا يحكم علي
ولا احكم انا فانه لا يرضى ولا ارضى ولا يسلم الي ولا اسلم اليه فقلت ابي الحسن
ضرورة لا اتى شككت في نفسي وفضلت ابي علي فقالوا ابنتك انت وانت ابنتك
فقلت عبد الله بن العباس فقال لا يحكم بيننا مضران واخثاروا علي ولي الاختار
عليهم وتحكموا وانا الحاكم وقالوا ان لم ترض بان تحكم غيرك من نشاء ولا اخذنا
الذي فيه عينيك ثم اخثاروا ان يكتوا الى عبد الله بن قيس الاشعري وهو مغرل
عنا فيروه وقد موه وتركوا معاوية قد حكم عمر وارضاهم بعبد الله بن قيس الاشعري
فحكما بما ارادوا وواضعوه بالعقد والحيلة فاظهر عبد الله بن قيس عبارة عن مكر

در اعلام و اخبار انبیا

(۱۶۹)

عمر و به و ما کانت الامواتة و خدیجة اظهر عمر و عبد الله فر عمو ان عبد الله
خلعتی وان عمر اثبت معاوية فالزمونی عند قعود جمعهم عنی واجتماعهم و اهل
الشام ان کتبت بیتی و بین معاوية الی رجل معلوم و انکفیت مغضبا غیر مطاع
الی الکوفة و اظهر معاوية لعنی علی منابر الشام و سایر اعماله و انبیک یا
رسول الله و الحسن و الحسین و عبد الله بن العباس و عمار بن یاسر و مالک الاشتر
الف شهر من ایام بنی امیه کلتها علی المنابر و فی جوامع الصلوة و مساجدها
و فی الاسواق و علی الطرق و المسالك جهرا لاسرا

یعنی پس از آن دیدم از معاویه پسر هند و پسر صخر بلاتی سخت تر و منکر تر از آنچه که
در جنگهای تو دیدم یا رسول الله و بعد از تو از اصحاب جنگ دیدم با اینکه جنگ جنگل
از رشتن تزیین جنگها بود که دیده ام انهارا و از هولناک تر و بزرگترین بلاها بود پس
از دارالهمزة خود که مدینه باشد بیرون رفتم بطرف کوفه بجنگ معاویه و با من بودند
بهنصد نفر از باران من و چهار هزار نفر کسانیکه نامهای ایشان را در دیوان خود ثبت
کرده بودم و نزدیک شصت هزار مرد از عرافین کوفه و بصره و جمعیتهای مختلط از مردی
که خدا میدید و تو میدانستی یا رسول الله جهاد کردن مرا با ایشان و صبر کردن مرا بر
اذیت و آزارهای ایشان تا اینکه رفتند و با ایشان شازع کردند و کاهلی و سستی کردند
بواسطه توبه اصحاب من پسر هند یعنی معاویه و پسر دشمن و بدگوی تو یعنی عمرو بن العاص
که دنباله او قطع شد و قرآنها را بر سر نيزه ها بلند کردند و صد از دند کرای برادران

هفتاد و یکمین باب بخش در خباصت

شاهی میخواستیم شمارا بسوی کتاب خدا بسوی حکومت کردن با آنچه که فرزندان است خدا در آن و اینکه ثابت بداریم کسی که این کتاب را ثابت بدارد و بیندازیم کسی را که آنرا بیندازد و حفظ کنیم خونهای خود و خونهای شمارا پس آنها شبکه اهل شبهه ها بودند به آن گوش دادند و همچنین آنها شبکه اهل شکوک و سرگردانی بودند و کسانی که درد لهاشان مرض و بیماری بود از یاران من به انجمنان گوش کردند و همه آنها گفتند که حلال نیت برای ما قتال و جنگ کردن با کسیکه ما را بکتاب خدا دعوت میکند پس بایشان گفتم آنچه را که تو دانستی ای رسول خدا و مرادانا کردی به آن از علم خدا که این گروه فراتر از بلند نکردند مگر در حال شکی که داشتند و نزد ظاهر شدن ما بایشان پس منافقین از اصحاب آبا کردند مگر اینکه دست از قتال با آنها بردارند پس موعظه و تخریب کردم ایشان را و ترسانیدم ایشان را و امر آنها را برایشان روشن کردم و بایشان جمله آنها را بفرمایند پس نپذیرفتند و سلاخها خود را انداختند و با هم جمع شدند و اصحاب معاویه قریب صد و بیست هزار نفر بودند و همه ایشان تکلمه واحد گفتند که ما با این گروه محاکمه میکنیم بکتاب خدا پس گفتم بایشان که من حکم میکنم به آن با معاویه معاویه گفت علی بن ابی طالب حکم کند و من هم حکم نمیکنم زیرا که او بحکم من راضی میشود و من هم بحکم او راضی نمیشوم او قلم من نمیشود من هم قلم او نمیشوم پس گفتم فرزندانم حسن حکومت کند بضرورت آنکه من شکی در نفس خود ندارم و برتری میدهم پس را بر خودم پس گفتند پس تو خودت تو است

را بعلل و الزمان

(۱۷۱)

و تویست هستی پس گفتم عبدالله بن عباس حکومت کند معاویه گفت نه حکم
دو نفر از قبیله مضر باشند و آنها را بر من اختیار کردند و حال اینکه من اختیار دار بودم
بر ایشان و بر من حکم کردند و حال آنکه من حاکم بودم و بمن گفتند که اگر راضی شوی
با اینکه غیر خودت را حکم قرار دهی از کسانی که ما میخواهیم میگیریم آنچه را که در آن است
چشمهای تو یعنی سرت را از بدن جدا میکنم پس این رأی را اختیار کردند که بنویسند
عبدالله بن قیس یعنی ابو موسی اشعری که در آنوقت کتافه گری کرده بود از ما و
او را سپردند و مقدم داشتند او را بر ما و او گذاردند معاویه را که حکم قرار دهد
عمرو بن العاص را و راضی گرداندا ایشان را عبدالله بن قیس اشعری پس این دو نفر
با آنچه که میخواهند حکم کردند و موافقت کردند در رای دادن بر میان بستن و
حیله پس عبدالله بن قیس فریب مکر عمرو را خورد و آن بنود مکر از روی موافقت و این
خدعهای بود که عمرو و عبدالله کردند پس مردم بجان کردند که عبدالله را خلع کرد و عمرو
اثبات کرد خلافت معاویه را و وقتیکه عقب نشینی کردند گروهی از ایشان از من و با
اهل شام مجتمع شدند الزام کردند مرا که بنویسم در میان خود و میان معاویه که
دانسته شده و من برگشتم بکوفه در حالتیکه مورد غضب ایشان واقع شده بودم
و از من اطاعت نکردند و ظاهر گردانید معاویه لعن کردن بر من را با لای مبهرها
شام و اطراف آن و بتوجیه میدهیم با رسول الله و حسن و حسین و عبدالله بن
عباس و عمار بن یاسر و مالک اشتر هم خبر میدهند که بنی امیه هزار ماه که ایام

هفتم از اوقات بخش در جیاضار

حکومت ایشان بود بالای منبرها و در نمازهای جمعه و جماعتها و مسجدها و در بازارها و راهها اسکارانه در پنهانی مرا لعن میکردند

مخرج علی المارقون اصحابی المطالبون بالتحکیم یوم المصاحف فقالوا

قد کفرت و غیرت و بدلت و خالفت الله فی ترکنا و تراشنا و اجابتک لنا الی ان

حکما علیک الرجال و کان لی و لهم بحر و اموافق و قفت فیہ لهم و انظر لهم حولا

کاملا ثم خرجت بعد انقضاء الهدنة اريد معاوية من اطاعني من المسلمين فخرج

اصحابی المارقون علی بالنهر و ان فلفوا رجلا من صلحاء المسلمین و عبادهم و من

قاتل معی یوم الجمل و صفین یقال له عبد الله بن جناب فذبحوه و روجبه و طفله

علی دم خیر ذبحوه قبله و قالوا ما ذبحنا لهؤلاء و لهذا الخیر ترا لا واحد و هذا

فعلنا بعلی و سبنا ترا صحابه حتی بفر انه کفر و بدل و غیرت ثم بتوب فقتل توبته فعدت

الیهم و خاطبه بالنهر و ان و اجتمعوا علی و اجمعت علیهم فكان احتجاجهم

باطلا و احتجاجی حقا

یعنی پس بیرون آمدند بطرفیت کردن با من مارقون یعنی کسانی که از دین

بیرون رفتند از اصحاب من یعنی خوارج نهر و ان همانها بیکه مطالبه میکردند از

من حکم قرار دادن را در روزیکه فر اینها را بلند کردند اصحاب معاویه پس گفتند کافر

شدی و تغییر و تبدیل دادی و مخالفت کردی خدا را در ترک ما و آنچه که ما از پیش رسیده

و اینکه اجابت کنی ما را تا اینکه بر تو حکم فرادادیم مردانزل - و بود برای من و

را بعلاء و الزمانا

... (۱۷۳) ...

برای ایشان در حرور اگر دهیت در کوفه و خواجه مسنوب به استند) توقفگاهی
 که در اینجا واقف شدم برای ایشان نایکسال و مهلت دادم ایشان را یکسال تمام پس
 بیرون رفتم بعد از منقضی شدن زمان صلح بطرف معاویه و با پاران خود کسانیکه
 اطاعت میکردند مرا از مسلمانان پس بیرون رفتند بیرون روندگان از دین که
 از اصحاب من بودند برای قیام کردن بضر من بجانب نهر و آن و بر حوزد کردند
 همردی از شایستگان مسلمانان و عبادت کنندگان از ایشان و آن کسی بود که
 در جنگ جل و صفین با من بود و نام او عبدالله بن جناب بود و او را سر بریدند
 بازن و بچه اش بالای خون خنبریکه قتل او را سر بریده بودند و گفتند سر بریدند
 ما این جماعت یعنی علی و اصحاب او را با سر بریدن این خنبر نیست الا اینکه مانند
 هم است و همین کار را با علی و اصحاب او خواهیم کرد تا اینکه علی اقرار بکفر خود
 و اقرار کند با اینکه دین را تبدیل و تغییر داده و برگردد توبه کند تا اینکه توبه او را
 بپذیریم - پس برگشتم بجانب ایشان و آنها را در نهر و آن مورد خطاب خود قرار
 دادم و جمع شدند بر ضر من و با ایشان احتجاج کردم و احتجاج ایشان باطل بود
 و احتجاج من بر حق بود

قال الصادق عليه السلام

للمفضل بن عمر ثم يقول امير المؤمنين عليه السلام والله يا رسول الله ما
 رضوا بتكذبي ونقض بيعتي والخلاف علي وقتالي واستحلال دمي ولعني

هبة من ابراهيم عليه السلام بخبر من رجا صار

حتى قد فوني بالتي انا امرت الامة بما امرتني به من تبريع الاضافر ونهيتهم عن تدويرها
فذكروا التي انا رتبعتها لاني استلق على مشارب ازواجك يا رسول الله فاتي منهن
الفاحشة وكنت ابيع الخمر بعهدك وبعثك وكنت اعلى كفك في جميع غزواتك واشدد
به دونك ودون المسلمين ولم يبقوا عصية ولا سبة ولا فاحشة الا سبواها
التي فرعوها التي لو استحققت الخلافة لما قدمت على في حيوتك ابا بكر في الصلوة
ولقد علمت يا رسول الله ان عايشة امرت بلا الاوانت في وعك مرضك وقد
نادى بالباب الصلوة فاسرعت اليه كاذبة عليك يا رسول الله فقالت ان رسول
الله يا امران يتقدم ابوبكر فراجع بذلك بلال وكل يقول مثل قولها الاول فراجع
بلال الى المسجد فقال اني محبر بخبري عن رسول الله انه امر بتقديمك يا ابا بكر في الصلوة
فرجبت عايشة الى الباب وبوجهه تنكر فقال لها رسول الله وبيك يا حميراء
ما الذي جئت امرت عني بتقديم ابيك في الصلوة فقالت قد كان بغض ذلك
يا رسول الله فمت ويدك اليمنى على يدي اليسرى ومعك الفضل بن عباس معجلا
لا تستقر قدمك على الارض حتى دخلت المسجد ولحقت ابا بكر قد قام في مقامك
في الصلوة فاخرجته وصليت بالناس فوالله لقد تكلم المنافقون بتفضيلك
حتى تقدم للصلوة وبعثك يا رسول الله واجتجت عليهم ثم اظهروا ذلك بعد
وفائك فلم ادع لهم فيه اعتلا ولا مذهبا ولا حجة ينطقون بها قلت ان زعمتم
ان رسول الله امر بتقديم ابي بكر في الصلوة لانه كان افضل الامة عندهم

الاعلام والاشياء

(١٧٥)

فلم يخرج عن فضل نذبه اليه — ان زعمتم ان رسول الله صلى الله عليه واله
احد ذلك وهو مشغل عن الهضة فلما وجد الخفة سارع ولم يبعه القعود فالتجته
عليكم في سقوط فضل ابى بكر — وان زعمتم ان رسول الله صلى الله عليه واله
اوقفه عن يمينه اول الصفوف فقد كان رسول الله وابو بكر امامى المسلمين
في وقت الصلاة وهذا ما لا يكون — وان زعمتم انه اوقفه عن شماله فقد كان
ابو بكر امام رسول الله لان الامام اذا صلى برجل واحد فامه عن يمينه لا عن
شماله — وان زعمتم انه اوقفه بينه وبين الصف الاول فقد كان رسول
الله امام ابى بكر وابو بكر امام ساير المسلمين وهذا ما لا يجوز ولا يقوم رجل
مفردا في الصلاة الا امام الصلاة — فان زعمتم انه في الصف الاول مسمعا
فيه التكبير في الصلاة لانه كان في حال ضعفه من العلة لا يسمع سائر من في المسجد
فقد كفرتم ابابكر واجبطتم عمله لان الله عز وجل يقول يا ايها الذين امنوا لا
ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبى ولا تجهروا بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط
اعمالكم وانتم لا تشعرون فوالله ما ذلك الا اننى لم اجد ناصرا من المسلمين على
نصر دين الله ولقد دعوتهم كما احببتكم لموافقته فاطمة اننى حملتها وذريتها
الى دور المهاجرين والاضار اذ كرههم بايام الله وما اخذت عليهم بارسول الله
بامر الله من العهد والميثاق لى فى اربع مواطن وقتلهم على بامرة المؤمنين
بعهدك فيعدونى النصر ليدا ويقعدون عني نهارا حتى اذا جاشتى تقار اجما

هفتم از کتاب اقبال بخش چهارم جصاص

با کین یسئنهضون و یقولون انهم انصاری علی اظهار دین الله امتحنهم بحلق
 رءوسهم و اشهار سیوفهم علی عواقبهم و مصیرهم الی باب داری فتاخر جمیعهم
 عنی و ما صح لی منهم الا ثلاث و اخر لم یتیم حلق رأسه و لا اشهار سیوفهم و الله
 اخیارهم و نجباء اصحابک و هم سلمان و المقداد و ابودر و عمارة الذی لم یتیم حلق رأسه
 و لا اشهار سیوفهم و لقد اخرجت مکرها الی سقیفة بنی ساعده افاذ الیها کما نفا
 طیبة الابل فلم ار لی معینا و لا ناصر الا الزبیر بن العوام فانه شهر سیوفی و سطهم
 و عض علی نواجذ و قال و الله لا غمده او تقطع یدی اما ترضون ان غصبت علیا
 حقه و نقضتم عهد الله و میثاقه حتی جئتم به لیبایعکم فوثب الیه عمر و خالد بن
 الولید و تمام اربعین رجلا کل مجتهدون فی اخذ السیف من یده فلما انتهوا الی
 عتیق و ردت علیه مرده لم یسعی معہ السکوت بعد ان کلمت غیظی و حفظت نفسی
 و ربطت جاسی و قلت للناس جمیعا اما انا فرضیت برضی الله و رسوله علی الامم
 فاذا نقضت عهد الله و رسوله و خالفنی الامم لم یکن علی ان ادعوه الی طاعنی
 ثانیة و مالی فیهم ناصر و لا معین و صبرت کما ارانی الله بما اراک به یا رسول الله
 فی قوله و اصبر و ما صبرک الا الله و حق و الله یا رسول الله تاویل هذه الایة الی
 انزلها الله فی الامم من بعدک فی قوله عز ذکره و ما محمد الا رسول قد خلت
 من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن
 ینظر الله شیئا و سنجزی الله الشاکرین

را بعلل من الزمان

... (۱۷۷) ...

بِعَنْ راوی گفت که فرمود صادق علیه السلام بمفضل بن عمر پس میگوید
امیر المؤمنین علیه السلام که بذات خدا قسم است ای رسول خدا که اینجاعت را حقی
نشند بتکذیب من و شکستن بیعت من و برخلاف من قیام کردن و مقابله با من و حلال
داشتن خون من و لعن کردن بر من تا اینکه مرا متهم کردند باینکه من امت را امر کردم
به آنچه که امر کردی مرا به ان از چهار شقه کردن گیسوان بافته و لپی کردی ایشا نواز
دور دادن ان و گفتند که من چهار شقه کردم گیسوان خود را در راه و زینهای تو بر
مرتب شدن فاحشه و گفتند که من در زمان تو شراب میفروختم و همچنین بعد از تو و اینکه
در همه جنگها من با دست تو بودم و من سخت قوی و استوار بودم بچنگ کردن غبار
تو و سایر مسلمانان و باقی نگذارند در باره من هیچ عَصَبَتی و نه هیچ دشنامی و ناسزا
گفتی و نه کلام زشتی را مگر اینکه انرا من نسبت دادند و چنین گمان کردند که اگر من
مستحق خلافت بودم تو در زمان زنده بودن خود ابو بکر را در نماز خواندن بر من
مقدم میداشتی و هر آنکه تو میدانی پر سول خدا که عایشه امر کرد بلال را در وقت
که مرض تو شدت داشت هنگامیکه بلال آمد در ب خانه و ندای نماز داد عایشه
بشاب بوی او آمد و بر تو دروغ بست پر سول الله و بلال گفت که رسول خدا
میفرماید که ابو بکر پیش بر ایستد و نماز بگذارد پس بلال بر گشت بمسجد و خبر ابو بکر
و مردم رسانید همچنانکه عایشه گفته بود که ای ابو بکر پیغمبر امر فرموده که تو پیش
بایست و نماز بگذارد پس عایشه بر گشت بجانب در و روی پیغمبر را منکر و متغیر دید

هفتم از کتاب بخش هر جبار صناد

پس رسول خدا فرمود وای بر نوای همپراء (لقب عایشه است) چه جنابتی بود کردی
امر کردی که پدرت پیش بایستد برای نماز گفت ان از روی کینه ای بود ابرسول خدا
پس برخواستی و دست راست تو در دست چپ من بود و با تو بود فضل بن عباس
و چنان بشتاب مبرفتی که قدمهایت بر روی زمین قرار نداشت تا داخل مسجد شد
و خود را بر ابوبکر رساندی در حالیکه در جای تو بنماز ایستاده بود او را بیرون
کردی و با مردم نماز گذاردی پس بذات خدا قسم است که منافقین سخنانی کردند
بفضلت دادن ابی بکر تا اینکه مقدم ایستاد در نماز و بعد از تو هم در فضلت او سخن
گفتند و من با ایشان احتجاج کردم پس اظهار کردند بعد از وفات تو و من نگذاردم برا
ایشان علی و نه روشی و نه حجتی که بران سخن گویند بایشان گفتم که چنین گمان نکنید
که رسول خدا امر فرمود به پیش ایستادن ابوبکر در نماز که او افضل امت است نزد شما
اگر چنین بود چرا بیرون کردی غیر او را از فضلتی که بران بخت و متوجه نمود او را بران
اگر گمان میکنید که رسول خدا صلی الله علیه و اله امر کرد او را با بن کار از جهت
سنگینی مرض و قتیکه مرض او سبک شد بشتاب مسجد آمد و جای نشستن در خانه
برای او نبود پس این حجت بضر شماست از جهت ساقط شدن فضل ابوبکر -
و اگر گمان میکنید که رسول خدا صلی الله علیه و اله او را در اول صفها در طرف
راست خود قرار داد پس رسول خدا و ابوبکر هر دو امام مسلمین بودند در وقت
نماز خواندن چنین چیزی نمیباشد - و اگر گمان میکنید که آنحضرت او را طرف

رابعاً عن النبي

(۱۷۹)

چپ خود قرار داد پس ابو بکر امام پیغمبر بوده زیرا که امام وقتیکه نماز گذارد با
 بگرد او را طرف راست خود قرار میدهد نه طرف چپ - و اگر چنین کار نمیکند
 که او را میان خود و میان صف اول قرار داد پس رسول الله امام ابو بکر بود و ابو بکر
 امام مسلمانان بود این هم از چیزهاست که جا بر نیت زیرا که بگرد نهاد در عبادت
 نمیاستد مگر امام - و اگر کار نمیکند که ابو بکر در صف اول مگر بود که صدای
 بگیرد در نماز مردم برساند زیرا که پیغمبر در حال ضعف بود از جهت علت مرضی که
 داشت گمانیکه در مسجد بودند صدای او را نمیشنیدند پس تکفیر کرده ابد با بکر
 را و عمل او را باطل و ناپسندیده کردید زیرا که خداوند عز و جل میفرماید ای کسانی که ایمان
 آورده اند بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و جوهر صدای خود را
 در گفتار ظاهر نکنید ^{ند} ما بلند گفتن و ظاهر کردن بعضی از شما صدای خود را برای
 دیگران زیرا که عملهای شما باطل میشود و شما شعور از آن دارید یعنی نمیدانید پس
 بذات خدا قسم است که نبود آن ساکت نشستن من مگر آنکه یاوری نیافتم از مسلمانان
 برای یاری کردن دین خدا و هر اینکه ایشان دعوت کردم چنانچه جز دادم شمارا
 برای موافقت فاطمه که او را با ذریه اش حاکم کردم بر در ب خانه های مهاجرین و
 انصار و آنها را یادآوری کردم بروزهای خدا و آن عهد و پیمانی که با من خدا از ایشان
 گرفت پس رسول خدا بفرمان خدا در چهار جا و سلام کردن ایشان بر من بلفظ امیر
 المؤمنین در زمان حیات خودت پس بمن وعده یاری کردن دادند در شب باز

هفتم از اخبار قبلی بخش در حجاب صناد

نشستند از پار بگردن بمن در روز نا اینکه آمدند مرا موثقین اصحاب من در حالتیکه
 گریان بودند و از من میخواستند که قیام کنم و میگفتند بمن که ما باری کشته گانیم پس
 خدا را پس انهارا امتحان کردم بتر استیدن سرهای ایشان و برهنه کردن شمشیرهای ایشان
 و روی شانهای خود گذاردن و آمدن ایشان بر در خانه من پس همه ایشان عقب
 نشینی کردند از باری من و صبح نشد برای من گفته های ایشان مگر از سه نفر و یک نفر
 دیگر از ایشان که تمام سر خود را تراشیده بود و شمشیر خود را تماما از غلاف بیرون
 بناورده بود و ایشان بذات خدا قسم است که از آخیا و نجباء اصحاب تو بودند ای
 رسول خدا و ایشان سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بودند و عمار بود که سر خود را تمام
 تراشیده بود و شمشیر خود را تمام بیرون نکشیده بود و هر اینها از روی کراهت بیرون
 کشیده شدم از خانه نبوی سقیفه بنی ساعده بجز و قهر کشیده میشدم مانند کشیده
 شدن شتریکه میخواهند از آنجا بکشند و برای خود پار و پاروری میبندیدم مگر زیر پیر
 عوام را که شمشیر خود را کشیده بود در میان ایشان و سرانگشتهای خود را بدندان
 خود میگردید و میگفت بذات خدا قسم است که شمشیر خود را غلاف نمیکم مگر اینکه در
 بریده شود ایا بغصب کردن حق علی و شکستن پیمان او را رضی نشدید و شمارا پس
 نا اینکه او را آورده اید که با شما بیعت کند پس عمر و خالد بن ولید و تمام چهل نفر
 از جای خود برخاستند و کوشش کردند که شمشیر را از دست زیر بگیرند پس وقتی که
 فرزند اراد شده یعنی ابو بکر بردند و رد کرده شد بر او سخافش و از برای من مجال سکوت

رابعاً من أحوال النبي

(١٨١)

کردن نماند بعد از آنکه خشم خود را فرو خورد و نفس خود را نگاه داشت و از جای
آنجا نرفت و گفتم همه مردم که من خشنودم بخشنوی خدا و رسول او بر امت پس وقتیکه بمان
خدا و رسول او شکسته شد و امت با من مخالفت کردند بر من نسبت کردند و مرتبه
آنهارا بطاعت خود دعوت کنم در حالتیکه در میان ایشان یار و یاور می برای من باشد
و صبر کردم همچنانیکه خدا بمن نماند آنچه را که بتو نماند ای رسول خدا در گفته خود
که فرمود و شکبائی کن ای پیغمبر و نسبت شکبائی کردن تو مگر برای خدا و راست
است بذات خدا تم تاویل این آیه که خدا فرستاده است در حق امت بعد از رحلت تو
در گفته خود که غالب است ذکر او نیت محمد مگر اینکه فرستاده شده است که پیش از
او پیغمبری گذشته اند ایا پس اگر بپزد با کشته شود بر میگردد بدشما بر عقبهای خود
یعنی مرتد و کافر می شوید و کسیکه برگردد بر پاشنه خود و مرتد شود پس هرگز ضرری
نمیرساند خدا را چیزی و زود باشد که جزاء میدهد خدا سپاس گذارانگان را

قال المفضل بن عمر

للصادق عليه السلام ما ناويل قول الله عز وجل افان مات او قتل انقلبتم على
اعقابكم فان كثيرا من الناس يقولون كان الله يعلم موت محمداً او يقتل وبعضهم

يقولون فان مات محمداً او قتل علياً

قال الصادق عليه السلام لو ردوا ما الا يعلمون البنا ولم

يفتروا فيه الكذب ولا يتأولوه من عند انفسهم ليتنا لهم الحق فيه يا مفضل

هفتمین از کتب اربعه بخش دهم در جبا صناد

اتما الله عالم لا يعلم واما ناويل هذه الاية فان مات محمد او قتل بما يموت به العالم
فانهما مبتتان لا ثالث لهما ان الموت بلا قتل والقتل بالسيف ربما يقتل به من سائر
الاشياء او ماترى ان الامة ارتدت ونقضت وغيرت وبدلت فهذا موت رسول الله
وقتل امير المؤمنين ثم جرى الاحزون على ما استس عليه الاولون

يعنى گفت مفضل بن عمر بحضرت صادق عليه السلام چيست ناويل گفته خدا
تعالى عز وجل افان مات او قتل انقلابم على اعقابكم زیرا که بسیاری از مردم میگو
ند که خدا میداندست که محمد میبرد یا کشته میشود و بعضی از ایشان میگویند پس اگر میبرد
محمد یا کشته شود علی **فرمود** صادق علیه السلام اگر مردم رد میکردند
آنچه را که میداندند از بسوی ما و دروغ در آن نمی بستند و از پس خودشان ناويل
نمیکردند هر اینه ما حق را واضح میکردیم برای ایشان ای فضل جز این نیست که خدا
دانا بست که از کسی چیز بزرگتر گرفته و جز این نیت که ناويل این است که اگر محمد مرد
یا کشته شد چیزی که میبرد بسبب آن عالم زیرا که مردن دو بخواست و سوئی ندارد
موت بدون قتل و قتل با شمشیر و بنا آنکه قتل با هر چیزیها واقع شود ایا نذاشتی
که امت مرتد شدند و نقض عهد کردند و تغییر دادند و تبدیل کردند کتاب خدا و سنت
رسول خدا را پس اینست مرتد رسول خدا و کشته شدن امیرالمؤمنین پس این روش جاری
شد در حق امامهائی که بعد بودند بنا بر آنچه در پیشینان بنیاد گذارده شد

قال وبقوم الحسنة علیها السلام

وَابْعَدُكُمْ فِي الرِّمَاءِ

(۱۸۳)

الْحَيَّ جَدَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ فَيَقُولُ يَا جَدَّاهُ كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي دَارِ هَجْرَتِهِ
بِالْكُوفَةِ حَتَّى اسْتَشْهَدَ بِضْرَةَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ مَلْجَمٍ فَوْضَانِي بِمَا وَصَّيْتُهُ بِهِ يَا جَدَّاهُ
بَلَّغْ مَعَاوِيَةَ قَتْلَ أَبِي فَأَنْفَذَ اللَّعِينُ الدَّعْيَ زَبَادًا إِلَى الْكُوفَةِ فِي مِائَةِ أَلْفٍ وَخَمْسِينَ
أَلْفًا مَقَاتِلَ وَأَمَرَ بِالْقَبْضِ عَلَى وَعَلَى أَخِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَائِرِ أَخَوَتِي وَأَهْلِ
بَيْتِي وَشِيعَتِنَا وَمَوَالِينَا وَإِنْ يَأْخُذْ عَلَيْنَا جَمِيعًا الْبَيْعَةَ لِمَعَاوِيَةَ مِنْ يَأْبَى مَنَا ضَرْبَ عُنُقَةٍ
وَسِيقَ إِلَى مَعَاوِيَةَ بِرَأْسِهِ فَلَمَّا عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِ مَعَاوِيَةَ خَرَجْتُ مِنْ دَارِي وَ
دَخَلْتُ جَامِعَ الصَّلَاةِ بِالْكُوفَةِ فَرَفِئْتُ الْمَبْرَأَ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَوْضِعٌ قَدِيمٌ
فِي الْمَسْجِدِ وَتَكَثَّرَ حَتَّى رَكِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

بِعَنِي كَفْتُ انْخَضْتُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِرِجْلِ زَيْنِ عَدِينٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِوِي جَدَّ خُودِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ وَيَكُونُ يَا جَدَّاهُ مِنْ بَابِ دَرَمٍ فِي مَجْلِ هَجْرَتِ أَوْ دَرَمٍ كُوفَةٍ بُوَدِيمِ تَأْوِ
كِهْ دَرَمٍ بِضْرَتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَلْجَمٍ شَهِدَ مِنْ وَصِيَّتِ فَرَمُودِ بَابِ نَجْمِ كِهْ تَوْبَةٍ أَوْ وَصِيَّتِ
فَرَمُودِ بُوَدِي يَا جَدَّاهُ وَخَبْرُ كَشْتِ شَدْنِ دَرَمٍ مَعَاوِيَةَ رَسِيدِ فِي الْمَلْعُونِ زَبَارَاتِ
سِرْ خَوَانِدِ زَبَادِ رَا بَكُوفَةِ وَرَسْتَادِ بَا صَدُ وَبِجَاهِ هَزَارِ نَفَرِ مَقَاتِلِ وَأَوْرَامَا مَوْرَكَرْدِ بَكِ
مَنْ وَبَرَادِ دَرَمِ حِينِ وَسَائِرِ بَرَادِرَانِ وَخَانِقَادِهِ أَمْرًا بِأَشْيَعِيَانِ وَدَرُوسْتَانِ مَا وَنَسْكَ
بِكِبَرِ دَرَمِ مَعَاوِيَةَ وَهَرَكِهْ بَا كَسْرِ بَيْعَتِ كَرْدِنِ أَوْزْدِ شُودِ وَفَرَسْتَادِ
شُودِ سِرَاوِ بَرَايِ مَعَاوِيَةَ چُونِ دَانَسْتُمْ كِهْ مَعَاوِيَةَ مِچْوَاهِدِ بِنِ كَارِ رَا بَكِزِ دَرِ خَانِزَامِ
بِيرُونِ أَمْدَمِ وَدَاخِلِ مَسْجِدِ جَامِعِ كُوفَةِ شَدْمِ بَرَايِ نَمَازِ وَبِرِ مَبْرَأِ لَارْفَتُمْ وَبِرِ دَرَمِ جَمْعِ شَدْمِ

هفتمین آیه قرآنی بخش پنجم در جواب ستاد

نا اندازه ای که جای قدمی در مسجد نبود و مردم بعضی روی بعضی دیگر هجوم آورده بودند

فَحَدَّثَ اللَّهُ وَأَنْتَبُّ عَلَيْهِ

وَقَلتَ مَعاشِرَ النَّاسِ عَفَتَ الدِّيارَ وَمَحَتِ الأَثارَ وَقَلَّ الأَصْطَبارَ فَلَا تُرِى عَلَی
هَمَزاتِ الشَّیاطینِ وَحِكمَ الخائِینِ السَّاعَةَ وَاللَّهُ وَضَحَتِ البَراهِینَ وَتَفَصَّلَتِ الأَیاتُ
وَبانَتِ المَشکَلاتُ وَلَقَدْ تَأَنُّوْعا مَما هَذا الأَیةُ بِنائِیلِها قالَ اللهُ جَلَّ مِنْ فائِلِ
وَمَما عَجَدَ الأَرسولَ فَدَخَلتَ مِنْ قَبْلِهِ الرِّسَلُ أَفانِ مَاتَ أوقَلَ نَقَلتَ عَلَی اَعقابِکَ
وَمَنْ یَنْقَلِبُ عَلَی عَقِبِیهِ فَلَنْ یُضِرَّ اللهُ شَیْئاً وَسِجِّزِی اللهُ الشاکِرینَ فَقدَّمَ اللهُ
جَدَّی رَسولَ اللهِ وَقَتَلَ ابِی امیرَ المُؤمِنینَ وَصاحِبَ الوَسوایِ مِنَ الخِناصِ وَدَاخلَ الشُّکَ
قُلُوبِ النَّاسِ وَنَغَقَ ناعِقَ الفِتنَةِ وَخالَفَتِ السَّنَةَ فیالِها مِنْ فِتنَةٍ صَماءُ بِکِماءِ
عَمیاءِ لا یَمِیعُ لِداعیِها وَلا یَجابُ مَنادِیَها وَلا یخالفُ وِالیَها ظَهَرَ کَلِمَةُ النِّفاقِ وَ
ذَایاتُ اهلِ الشُّقااقِ وَکالِبَتِ جِوشَ اهلِ المِراقِ بَینَ السَّامِ وَالعِراقِ هَلَمُوا
بِرحِمَکَ اللهُ اِلیَ الاِیضاحِ وَالنورِ الواضِحِ الوَضاحِ وَالعِلمِ الحِجَّاحِ وَالنورِ الَّذِی لا یَطْفِئُ
وَالحَقِّ الَّذِی لا یخْفِی

یعنی پس سنایش کردم خدایرا و ثنا گفتم او را و گفتم ای گروه مردم ناپدید گردید
خانه ها و نابود شدند نشانه ها و کم شد شکبائی کردن پس هیچ قرار و ارا می نیست
دیوانه گیها و اغواهای شیطانها و حکم کردن خیانتکاران در این ساعت بذات خدا
ستم است که روشن شد حجتها و تفصیل داده شدند نشانه ها و زیاد شد مشکلهای او

در تعبیر امر از زمانها

(۱۱۵)

هر این بودیم ما که انتظار می‌دیدیم تمامیت این ایراد با تاویل آن که بزرگ است از حدی که گویند انت که فرموده و بنیت محمد مگر فرستاده شده ای که گذشته اند پیش از او پیغمبر این ایامی که مردم یا کشند شد بر میگردید شما پیاپی شده های خود و کسیکه برگردد بر پیاپیهای خود هرگز ضرر نمی‌سازد خدا بر چیزی وزود باشد که خرد هد خدا سپاس گزاران را پس از روی تحقیق مردم بذات خدا قسم است جد من رسول خدا و کشند شد پدر من امیر المؤمنین و صدابند کرد و سوسه کننده شیطان و داخل کرد شک را در دلهای مردمان و فریاد زد فریاد زنده فتنه و مخالفت کردید سنت را پس عجب فتنه گر کننده گنگ کننده کور کننده ایت که گوش داده نمیشود خواننده آن و جواب داده نمیشود ندا کننده آن و مخالفت نمیکند ولایت دارنده آن ظاهر شد کلمه نفاق و سپرداده شد بر چهرهای عداوت و دشمنی و سگ طبیعی پیش گرفتند لشکرهای کسانی که از دین بیرون رفتند در میان شام و عراق بیابند خدار حمت کند شمارا بسوی روشن کردن کار و امر واضح بسیار روشن کننده و نشان بهنو

بزرگتر و انجمن نوری که خاموش نمیشود و حقی که مخفی نمیند

ایها الناس **بِقِطْوَانِ رِقْدَةِ الْغَفْلَةِ** وَمِنْ نَهْرَةِ الْوَسْفَةِ وَمِنْ تَكْلِيفِ الظِّلَّةِ وَمِنْ نَفْضَانِ الْهَمَّةِ فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ السَّمَةَ وَخَرَقَ الْبَعَثَ لَئِن قَامَ إِلَىٰ مِنْكُمْ عَصَبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَنِيَّاتٍ مُّخْلِصَةٍ لَا تَكُونُ فِيهَا شُوبُ نِفَاقٍ وَلَا بَيِّنَةٌ أَفْرَاقٍ لَا جَاهِدَنَّ بِالسَّيْفِ قَدَمًا قَدَمًا وَلَا صَبْرًا

هفمن اكر اقله بخس من جيا صناد

من السيوف جوانبها ومن الرماح اطرافها ومن الخيل سناكبها فتكلموا
رحمكم الله فكانما الجواب لجام الصمت عن اجابة الدعوة الا عشر من رجلا
منهم قاموا منهم سليمان بن صرد وبنو الجارود ثلاثة وعمرو بن الحق الحراعي و
حجر بن عدى الكندي والطرماح بن عطار السعدي وهاني بن عروة السدي
والمختار بن ابي عبيدة الثقفي وشداد بن عياب الكاهلي ومحمد بن عطار
الباهلي وتمام العشرين من همدان فقالوا يا بن رسول الله ما نملك غير سبوا
وانفسنا فها نحن بين يديك لامر طاعون وعن رايك عبر صناد بن مرثبان
شئت فنظرت يمينه وشيرة فلم ارا احدا غيرهم فقلت لهم لى اسوة بجدي رسول
الله صلى الله عليه واله حين عبد الله سرا وهو يومئذ في تسعة وثلاثين رجلا
فلما اكمل الله له الاربعة صار في عدة واظهر امر الله فلو كان معي عدتهم
جاهدت في الله حتى المجاهدة ثم رفعت راسي نحو السماء فقلت اللهم اني
قد دعوت وانذرت وامرت ونهيت وكانوا عن اجابة الداعي غافلين وعن
نصرتهم قاعدون وعن طاعنته مقصرون ولا عداوة ناصرين اللهم فانزل عليهم
رجزك وباسك وعذابك الذي لا يرد عن القوم الظالمين ونزلت عن المنبر
وامرت موالي واهل بيتي فشدوا على رواحلهم وخرجت من الكوفة راخلا
الى المدينة هذا يا جداء بعد ان دعوت سائر الامم وخاطبتهم بعد قتل
امير المؤمنين الى ما دعاهم اليه امير المؤمنين وخاطبهم به يا رسول الله

رابعه من احوال بني اسرائيل

(١٨٧)

جاءوا على سنتك ومنهاجك وسنن امير المؤمنين ومنهاجه في الموعظة
الحسنة والرفق والمخاطب الجميل والتخويف بالله والتخدير من سخط الله
والترغيب في رحمته ورضوانه وصفيحة وغفرانه لمن وافى بما عاهد عليه الله
ورغبناهم في نصرة الدين وموافقة الحق والوقوف بين امر الله ونهيه فوايت
انفسهم مريضة وقلوبهم قاسية ونياباتهم فاسدة قد غلب الان عليهم
فجاءوا في يقولون معاوية اسرى سراياه الى نواحي الابرار والكوفة وشق غار الله
على المسلمين وقتل منهم من لم يقابل وقتل النساء والاطفال فاعلمتهم الفهم
لا وفاء لهم ولا نصرة فيهم وانهم قد ارادوا الدعة واخذوا الى الرفاهية
احبوا الدنيا وتناسوا الآخرة فقالوا معاذ الله يا ابن رسول الله ان نكون كما
يقول فادعوا الله لنا بالسداد والرشاد فانفذت معهم رجلا وجوشا وعرفتهم
انهم يتجيبون لمعاوية وينقضون عهدي ويبغى ويلعبون بالخطر اليسير
فيقتلون منهم الدنيا بالثقليدات وينزعون انهم لا يفعلون ثم ما مضى منهم
احدا لا فعل ما خبرتهم به واخذ رشي معاوية وثقليدته وتقدم اليه غازيا
فصار مخالفا فلما كثرت غارات معاوية في اطراف العراق جاءوا في فعاهدوا
عهدا مجددا وبيعة مجددة وسرت معهم من الكوفة الى المدائن بشاطي دخله
فدس معاوية الى زيد بن سنان بن اخي جبر بن عبد الله مالا ورشاه اياه على
قتلي فخرج الى ليلا وانا في فسطاط اصلي والناس ينامون فاني بجربة فابنتها

هفتاد و یکمین باب بجشن رجب استار

فی جسد فنیته العسکرو را و الحجریه ثابته تهتر فی اعضائی و امرت بطلب
 زید لعنه الله فخرج الی الشام هاربا الی معاویه فرجعت جریجا و خرجت عند
 تفرق الامه عنی الی المدینه الی حرمت یا جداه فلیقت من معاویه و سائر بنی
 امیه و اعوانهم ما اسئل الله ان لا یضیع لی اجره و لا یجر منی ثوابه ثم دس
 معاویه الی جعدة بنت الاسعث بن قیس لعنهما الله فبذل لها مائة الف درهم و ضمن
 لها اقطاع عشر ضیاع و انفذ الیها ستمائة الف درهم

بجی بیدار شوید از خواب غفلت و از توسعه و گشایش یافتن خراحت و زخم و
 بمشقت افنادن از پیره گی و از کم شدن همت پس قسم به انکسیکه سگافنه و پیشکافدانه
 را و افزیده و میافزیند بندگان را و ردای بزرگی بخود گرفته هر اینه اگر قیام کند بسوی من
 از شما چند نفری بادلها ی صاف و نپنهائی پاک که در اینها نفاق و دورویی نباشد
 و قصد جدائی و افراق نداشته باشند هر اینه جهاد میکنم البتة با شمشیر قدم بقدم
 و هر اینه رنک میکنم از شمشیرها اطراف و جواب انرا و از پیره ها گوشه و کنار انرا و از ان
 جاهای ستم گذاردن انهارا پس سخن گوید خدا رحمت کند شمارا (از شنیدن این سخنان)
 گوید آه نه سکوت و خاموشی بردهنهائی ایشان زده شد از جواب گفتن دعوتی که کرده
 مگر ده نفر از ایشان که از جای برخاستند که از ایشان بود سلیمان بن صرد و سه نفر
 پیران جارود و عمرو بن حنیف خراعی و حجر بن عدی کندی و طرماح بن عطار سغدی
 و هانی بن عروه سندی و مختار بن ابی عبیده ثقفی و شداد بن عیاب کاهلی

رابعاً در حیرت زمانه

(۱۱۹)

و محمد بن عطار در باهلی و تمام این بیت نفر از قبیله همدان بودند پس گفتند ای پسر
رسول خدا ما مالک نیستیم غیر از شمشیرهای خود و نفسهای خودمان را آنگاه باش که طا
در پیش روی تو مطیع و فرمانبردار امر تویم و از رأی تو روگردان نیستیم ما را فرمان ده
به آنچه که میخواهی پس از طرف راست و چپ نگاه کردم کسی را غیر از ایشان ندیدم پس
به ایشان گفتم که برای من است ناستی کردن بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که خدا را در پنهانی پرستش میکرد که در آن روز سی و نه نفر مرد یاور داشت پس وقتیکه
عدو چهل نفر برای او تکمیل شد با انچه قیام کرد و امر خدا را اسکار نمود اگر ما
بقدر آن عده بودند جهاد میکردم در راه خدا حق جهاد را پس سر خود را بلند کرد
بطرف آسمان و گفتم خدایا من دعوت کردم و ترسانیدم و امر و لطفی کردم و از اجابت
من غفلت کردند و از بار بگردن من عقب نشینی نمودند و از فرمانبرداری من کوتاهی
کردند خدا پس فرو فرست بر ایشان عذاب و بیم و سختی خود را از آسمان و انچه از عذاب
که رد کرده نشود از گروه ستمکاران و فرود آمدم از منبر و امر کردم غلامان و اهل بیت
خود را که بارهای خود را بکشند بر راحله های خود و بیرون رفتم از کوفه در حالیکه
کوچ کننده بودم بسوی مدینه و این حرکت کردن من تا جداه وقتی بود که سایر
امت را دعوت کردم و آنها را طرف خطاب خود قرار دادم بعد از کشته شدن امیر
المؤمنین با آنچه که دعوت کرده بود ایشان را به ان امیر المؤمنین و مخاطب ساخته بود
به ان ایشان را بر رسول خدا جریان امر من برستت و روش تو و سننهای امیر المؤمنین

هفتم از ابراهیم بخش رخصت

در ویش او در پند دادن نیکو و مدارا کردن و خطا بکردن پاکیزه و ترسانیدن بخدا
و ترساندن از خشم خدا و رغبت دادن در رحمت و خشودی او و در گذشتن از گناه
و امرزش او برای کسانی که وفا کنند با آنچه که خدا بران عهد گرفته و میل دادن ایشان
بیار بکردن دین و موافقت کردن حق و واقف شدن در مقابل امر و نهی خدا پس
دیدم که نفسهای ایشان بیار است و دل‌های ایشان سخت است و نیت‌های ایشان
فاسد و تباه است و غلبه کرده است تن اسانی بر ایشان پس آمدند مرا و گفتند معاوی
سیر داده است جنگ‌های خود را در نواحی آنبار و کوفه و از هر طرف غارتگریها میکند بر
مسلمانان و میکشد کسانرا که کسی را نکشند و میکشد زن‌ها و بچه‌ها را پس آنها
را اعلام کردم که وفائی برای ایشان نیت و عاطفه پار بکردن ایشان نیت و اراده
ایشان آرامش و تن پروری و راحت طلبی و گسایش و فراخی است و همیشه رفاهت خود
را میخواهند محبت دنیا را در دل گرفته اند و آخرت را فراموش کرده اند پس گفتند جا
پناه بردن بخدا است ای پسر رسول خدا که ما چنین با شماستیم که تو میگوئی پس خدا را میخوا
ما را محکم بدارد و راهنمائی کند پس فرستادم با ایشان جمعیت و لشکریا و به ایشان
فهمانیدم که اجابت معاوی را خواهند کرد و عهد و بیعت مرا خواهند شکست و باز
خواهند کرد با جنبش کی و بگردن می‌نهند دنیا را از روی تقلیدها و گمان میکنند
که این کارها را نمیکند و پستی گرفتند بسوی او و برفت بسوی او احد مگر آنکه آنچه
را که با ایشان خبر داده بودم کردند و گرفت رشوه معاوی را و از او تقلید کرد

ابعد من حرج زمانا

(۱۹۱)

و پیش رفت بطرف او در حالیکه خنک کننده بود پس مخالف من شد و چون غارتگری معاویه در اطراف عراق بسیار شد آمدند نزد من و با من عهدنامه بستند و مجدد بیعت کردند و با آنها از کوفه بمذابن رفتم کنار دجله پس معاویه در پنهانی دسپه ای کرد و رشوه و مالی بزید پسر سان پراخی جز پسر عبدالله داد که مرا بکشد شبانه بسوی من آمد در حالیکه من در حبه نماز میگذاردم و مردم خواب بودند حر به ای بجانب من انداخت که در حبه من فرو رفت پس لشکر را بیدار کردم دیدند حر به در حبه من ثابت است و در اعضای من بجنش است امر کردم که بطلب زید روند که لعنت خدا بر او باد و او فرار کرد بشام رفت و من مجروح برگشتم و پی از آنکه تفرقه در امت افتاد و از من جدا شدند بیرون آمدم بطرف مدینه بسوی حرم تو با جداه پس دیدم از معاویه و ساپربنی امیه و باران ایشان چیز ترا که که از خدا میخواهم که ضایع نکند برای من فرزندان را و محروم نگرداند مرا از ثواب ان پس معاویه به پنهانی صد هزار درهم برای جده دختر اشعث بن قیس لعنها الله بذل کرد و ضامن شد برای او که ده قطعه مزرعه به او بدهد و ستمی بسوی او فرستاد

و او مرا به ان ستم مسموم کرد

بِسْمِ تَقْوَمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَخْضَبًا بَدْمَانَةً فَتَقَبَّلْ

اثنی عشر الف صدیق کلهم قد قتلوا فی سبیل الله من ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و من شیعتهم و موالیهم و انصارهم و کل مضر حین بدما بهم

هفتاد و یکمین باب بجای خضاب

فاذراعاهم رسول الله صلى الله عليه واله بكى وبكى لبكائه اهل السموات والارض
وتصرخ فاطمة سلام الله عليها فترزلا الارض ومن عليها ويقف امير المؤمنين و
الحسن عليهما السلام عن يمينه وفاطمة عن شماله ويقبل الحسين عليه السلام ^{فصحة}
رسول الله صلى الله عليه واله في صدره ويقول يا حسين فديت بك قرت عيناى
وعيناك فيك وعن يمين الحسين اسد الله حمزة وعن شماله جعفر بن ابى طالب الطيب
وامامه ابو عبد الله بن الحريث بن عبد المطلب ويأتى محسن خضبا محمولا ثم يخذل بحجر
بنت خويلد وفاطمة ابنة اسد امير المؤمنين عليه السلام وهما جدناه وامه هانئ
وجانه عمته ابنا ابى طالب واسماء ابنة عيسى الخثعمية صارخات ايديهن على
خدودهن ونواصيهن منشرة والملائكة تسرهن باجتهن وفاطمة امه تبكى و
تضع وتقول هذا يومكم الذى كنتم توعدون وجبرائيل يصيح محسنا ويقول انى
مظلوم فانصرفاخذ رسول الله محسنا على يديه رافعا له الى السماء وهو يقول
الهي وسيدى صبرا فى الدنيا احتسابا وهذا اليوم الذى تجد كل نفس ما عملت من
خير محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا

بجای پس بر میچیزد حسین علیه السلام در حالتیکه بخون خضاب شد با
پس میایند دوازده هزار صدیق که همه آنها در راه خدا کشته شده باشند از
ذریه رسول خدا و از شیعیان و دوستان ایشان و یاران ایشان و همه اعشیره
اند بخونهای خود پس چون میبیند ایشان را رسول خدا گریه میکند و گریه میکند

رابع علم حر الزمان

(۱۹۳)

بگره او اهل آسمانها و زمین و فریاد میزنند فاطمه سلام الله علیها پس بلرزه در میاید زمین و هر که بر روی آنت و میایستد امر المؤمنین و حسن علیهما السلام از طرف راست او و فاطمه از طرف چپ او و پیش میاید حسین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بسینه خود میچسباند و میفرماید یا حسین فدای تو شوم چشمهای من و چشمهای تو در حق تو روشن و باقرار و سکون باد و از طرف راست حسین است شهر خدا حمزه و از طرف چپ او است جعفر طیار پسر ابوطالب و در جلو و پیش روی او است ابو عبد الله پسر حرث بن عبد المطلب و میآورد یا او را می شود محسن در حالتیکه بخون خضاب شده باشد و محل کرده شده باشد محل میکند او را خدیجه دختر خود بلد و فاطمه دختر اسد مادر امر المؤمنین علیه السلام که هر دو جدّه های او هستند و اسماء دختر عیسیٰ خنثیه و امّ هانی و جانّه دختران ابوطالب در حالتیکه هر ایشان شپون میکنند و دستهایشان بر گونه های ایشان است و موهای پشانی ایشان اشقند و پریشان است و ملائکه آنها را میپوشانند با بالهای خود و مادر او فاطمه کریمه میکند و صبحه میزنند و میگویند اینست آن روزیکه شما وعده داده شده بودید و محسن بجزیر سبل صبحه میزنند و میگویند که من مظلوم پس پاری کن انگار رسول خدا محسن را میگیرد بر روی دودست خود و او را بجانب آسمان بلند کند و گوید خدای من و آقای من ماصبر کردم در دنیا برای خدا و امروز روزی است که میباید هر نفسی آنچه را که عمل کرده است از تنگی در حالتیکه حاضر کرده شده است

هفتمین ایام فتنه بخش هر جنبان صادق

و هر آنچه از عمل بدی که کرده ارزومیکند که ایگاش میانه او و میانه انفل مسافتی دور بود یعنی ایگاش نکرده بود ان کار را

قال فبکی الصادق علیه السلام حتى اخضلت لحيته بالدموع ثم

قال لا رفات عين لا تبكي عند هذا الذكر فقال المفضل للصادق عليه السلام يا

موالای ما فی الدموع من ثواب قال ما لا یحصی اذا کان من محق فبکی المفضل طوبی

و یقول یا بن رسول الله ان یومکم فی القصاص لا عظم من یوم محنتکم فقال له الصادق

علیه السلام ولا یموم محنتنا بکربلاء وان کان یوم السقیفة و احراق النار علی باب

امیر المؤمنین و الحسن و فاطمة و الحسین و زینب و ام کلثوم و فضة و قتل محسن

بالترفیة اعظم و ادهی و امر لانه اصل یوم العذاب

یعنی گفت مفضل و گریه کرد صادق علیه السلام تا اینکه ترشید و تشو

به اشکها پس فرمود خشک نشود چشمکه گریه نکند وقت باید کردن این مصیبتها

پس مفضل گفت بجزت صادق علیه السلام که ای افای من این اشکها چه ثوابی

دارد فرمود ثواب ان شماره نمیشود هر گاه گریه کنده از اهل حق یعنی از شیعیان و

دوستان باشد پس مفضل گریه کرد مدتی طولانی و میگفت ای پسر سو و خداروز

قصاص کردن شما بزرگتر است از روز محنت و اندوه شما پس حضرت صادق به او فرمود

روزی مانند روز محنت مادر کربلاء بیت هر چند روز سقیفه و سوزا بیدن آتش

در رب خانه امیر المؤمنین و حسن و فاطمه و حسین و زینب و ام کلثوم و فضة را و کتن

وَابْعَدُكُمْ خَيْرَ الزَّمَانِ

(۱۹۵)

محسن بضر بکد سخت ترود شوارتر و منکرتر و تلخ تر است زیرا که ریشه و بنیاد عذاب از آن روز بوده

قَالَ الْمَفْضَلُ يَا مَوْلَايَ اسْأَلُ قَالَ سَلْ يَا مَفْضَلُ قَالَ يَا مَوْلَايَ مَا تَقُولُ

فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ - قَالَ يَا مَفْضَلُ

تَقُولُ الْعَامَّةُ إِنَّهَا فِي كُلِّ جَنِينٍ مِنْ أَوْلَادِ النَّاسِ قَتْلٌ مَظْلُومًا قَالَ نَعَمْ يَا مَوْلَايَ

هَكَذَا يَقُولُ (يَقُولُونَ) أَكْرَهُمْ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيْلَهُمْ مِنْ ابْنِ

لَهُمْ هَذَا وَالآيَةُ فِي الْكِتَابِ خَاصَّةٌ لَنَا وَفِينَا وَهُوَ قَوْلُهُ تَقْدِسَ اسْمُهُ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ

سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ وَالْمَوْءُودَةُ أُمَّتُنَا وَفِينَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى

قُلْ لَا اسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَالْمَوْءُودَةُ أُمَّتُنَا هُوَ اسْمٌ مِنَ الْمَوَدَّةِ

فِنْ ابْنِ لِكُلِّ جَنِينٍ مِنْ أَوْلَادِ النَّاسِ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْمَوَدَّةِ وَالْقُرْبَى غَيْرُنَا

يَعْنِي مَفْضَلُ كَفَتِ أَيْ مَوْلَايَ مِنْ أَيِّ سْأَلٍ بِكُمْ فَرَمُودَ سْأَلِ كُنْ أَيْ مَفْضَلُ كَفَتِ

أَيْ مَوْلَايَ مِنْ جِهَةِ مَبْفَرِ مَا لِي فِي تَقْسِيرِ قَوْلِ خُدَايَ تَعَالَى كَرَمُودَهُ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ

سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ فَرَمُودَ أَيْ مَفْضَلُ جَمَاعَتِ عَامَّةٍ مَيَكُونُ بِذِكْرِ أَنْ فِي مَوْضِعِ

هَرِ طِفْلِ فِي رَشْمِ مَا فِيهِ اسْتِزَاؤُكَ مَظْلُومٌ كَثِيرٌ شَوْدَ عَرْضِ كَرْدِ أَيْ

مَوْلَايَ مِنْ هَيْجَنٍ مَيَكُونُ بِشَرِّ أَيْتَانِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ وَآيِ بَرَايَتَانِ

أَيْنِ تَقْسِيرِ أَيْزِ كَمَا مَيَكُونُ وَحَالِ أَنْكَ أَيْنِ أَيْ فِي رُفْرَانِ مَحْضُوصِ اسْتِ بَرَايِ مَا وَدَرِ

حَقِّ مَا اسْتِ وَأَنْ هَيْجَنِ اسْتِ كَرِ خُدَايَ كَمَا نَامِ أَوْ مَقْدِسِ اسْتِ فَرَمُودَهُ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ

بِحَسَنِ ابْنِ قَبِيلَةَ بِحَسَنِ رَجَبِ صَارِ

سَأَلْتُ بَابِي ذَنْبَ قَتَلْتِ وَجَزَائِنِ نَبِيَّتِ كَمَا مَوْعُودِهِ مُحْسِنِ اسْتِ زَيْرًا كَمَا وَازِمًا
اسْتِ وَخَدَائِ تَعَالَى دَرِ حَقِّ مَا فَرَمُودِهِ اسْتِ كَمَا قَلَّ اسْتِ لَكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا لَاحِقًا
فِي الْقُرْبَى وَمَوْعُودَةٍ اسْمِي اسْتِ اَزْمُودَةٍ بِسِ از كَجَابِرِ حَبِيْبِي اَطْلَاقِ مَبْثُودِ اَزْ اَزْمُودَةٍ
مَرْدَمَانَ اَبَا اَبْنِ اَيِدِ كَمَا دَرْمُودَةٍ وَقُرْبَى اسْتِ غَيْرَ مَا هَسْتُمْ

قَالَ الْمُفَضَّلُ صَدَقْتَ يَا مَوْلَايَ ثُمَّ مَاذَا قَالَ ثُمَّ تَضْرِبُ سَيِّدَةَ النَّسَاءِ
(نساء العالمين) فَاطِمَةَ يَدِيهَا إِلَى نَاصِيئِهَا وَقَوْلُ اللَّهِ اِنْجِرْ وَعَدَلَتْ وَمَوْعِدَكَ
لِي مِنْ ظِلِّي وَغَضَبْتَنِي وَضَرَبْتَنِي وَجَرَعْتَنِي نَكَلًا وَاوْلَادِي فِتْنَكُنَّهَا مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ
وَحُلَّةُ الْعَرْشِ وَسَكَانُ الْهَوَاءِ وَمَنْ فِي الدُّنْيَا بَيْنَ اَطْبَاقِ الرَّحَى صَانِعِينَ صَارِحِينَ
لِصِبْحَتِهَا وَصَارِحِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَلَا يَبْقَى مِنْ قَاتِلِنَا وَلَا مِنْ اَحْبِ قَاتِلِنَا اِلَّا قَتْلُ فِيهِ
ذَلِكَ الْيَوْمِ كُلِّ وَاحِدًا فِقْتَلَهُ بِذَوْقِي فِي كُلِّ قِتْلَةٍ مِنْهَا مِنَ الْعَذَابِ مَا رَأَيْتُ مِنْ الْمِ
الْقَتْلِ سَائِرًا مِنْ قَتْلِ مَنْ اَهْلُ الدُّنْيَا دُونَ مَنْ قَتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَانَّهُ لَا يَذُوقُ
المَوْتَ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا تَحْتَسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَمْوَالَهُمْ اَحْيَاءُ
عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ فَرَجَبِينَ بِمَا اَنَامَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَتَّبِعُونَ بِالذِّمَنِ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمُ
مَنْ خَلْفَهُمْ اِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

بِعَبِّي مَفْضَلُ كَفْتِ رَاسْتِ كَفْتِي اَي مَوْلَايَ مِنْ بِسِ اَزَانِ چَه مَبْثُودِ فَرَمُودِ بِسِ
مِي زَنْدِ فَاطِمَةَ بَرْزَكِ زَنَانِ جِهَانِ بَنَانِ دَسْتِ خُودِ رَا بِرِسْتِ سِرِ خُودِ وَمِي كُودِ بَارِ خُدَايَا
وَفَا كُنْ وَعَدِهِ خُودِ رَا اَوْ زَمَانِ وَعَدِهِ خُودِ رَا اَبْرَايَ مِنْ دَرِ بَارِهِ كَمَا نِيَكِهِ مِنْ سَتْمِ كَرْدَنْدِ

الْبَعْلَاءُ وَالزَّوَالِجُ

... (۱۹۷) ...

و مرا بغضب را آوردند و زدند مرا و مرا بداغ فرزندانم مبتلا کردند پس برای او گریه
 میکنند فرشتگان آسمانهای هفتگانه و بردارندگان عرش و ساکنین هوا و کسان
 که در دنیا هستند و در میان طبقات زمین ساکنند در حالیکه هر ایشان صخره
 و شیون کننده اند برای صخره زدن و شیون کردن او بوی خدای تعالی پس باقی
 مینماند کسیکه با ما مقابله کرده و نه کسیکه دوست داشته است قتال کردن با ما را
 مگر آنکه کشته میشوند در آن روز هر کدام از آنها هر مرتبه کشته شدند که میچشد
 هر کشته شدن از آن از عذاب بقدر آنچه عالم دیده اند هر کشته شدگان اهل دنیا
 غیر از کسانی که در راه خدا کشته شده اند زیرا که کشته شده در راه خدا نمیچشد
 بلکه را چنانچه خدای تعالی فرموده که گمان مکن البتة البتة که آنها نیک کشته شده
 اند در راه خدا مرده گانند بلکه زنده هائی هستند که در نزد پروردگارشان
 روزی میخورند در حالیکه شادانند با آنچه که خدا از فضل خود به ایشان داد
 و مرده میدهند به آنها نیکه هنوز عقب مانده اند و به ایشان ملحق نشده اند

که هیچ تریسی برای ایشان نیست و محزون و اندوهناک نیستند

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَإِنَّ مِنْ شِبَعَتِكُمْ مَنْ لَا يَفِرُّ بِالرَّجْعَةِ وَأَنْكُمْ تَكْرُونَ
 بَعْدَ الْمَوْتِ وَتَكْرَأُ عَذَابَكُمْ حَتَّى تَقْتَضُوا مِنْهُمْ بِالْحَقِّ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَمَا سَمِعُوا قَوْلَ جَدِّنا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَأَلْنَا مَنْ الْأُمَّةُ
 مِنْ لَمْ يَثْبُتْ أَمَامَنَا وَلَمْ يَحْقُقْ مَتَعُنَا وَلَمْ يَقِلْ بَرَجَعْنَا فَلَيْسَ مِنَّا وَمَا سَمِعُوا

هفتمین آیه قرآنی بخش چهارم جبریا صواب

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَنْ يُقْتَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَأَسْفَحًا
بِرَجْعُونَ

یعنی گفت مفضل امولای من پس بدرستی که بعضی از شیعیان شما کاف
هستند که بر جعت شما و اینکه شما بر میگردد بعد از مردن اقرار ندارند و میگویند
که دشمنان شما بر میگردند بدینا تا اینکه قضا ص کند از ایشان بحق و راستی
پس فرمود صادق علیه السلام ایانشندند گفته جد ما رسول خدا صلی الله علیه
وآله و گفته ما سا پر امامان را که گفته است و گفته ایم کسیکه ثابت نداند امامت ما را
و راست و محقق نداند منعه ما را و قابل بر جعت ما نباشد از ما بیت ایشانند
گفته خدای عز و جل را که میفرماید هر آنچه پیشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر
از عذاب بزرگتر امید است که ایشان برگردند

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَمَا الْعَذَابُ الْأَدْنَى وَمَا الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ قَالَ الصَّادِقُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَذَابُ الْأَدْنَى عَذَابُ الرَّجْعَةِ وَالْعَذَابُ الْأَكْبَرُ عَذَابُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي
يُنَادَى فِيهِ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبُرُوزَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَّارِ

مفضل گفت امولای من پس چیست عذاب نزدیکتر و چیست عذاب بزرگتر
صادق علیه السلام که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب روز قیامت
است که در آن روز این زمین تبدیل میشود بر زمینهای آسمانها و بیرون
میآید مردم از قبرها برای خدای یگانه ای که صاحب قهر و غلبه است

رابعاً في حجة الرضا

قال المفضل فما منكم واجبة عند شعيتكم ونحن بعلم انكم اختار الله في قوله
 نرفع درجات من نشاء وقوله الله اعلم حيث يجعل رسالته وقوله ان الله اصطفى
 ادم ونوحاً وال ابراهيم وال عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع
 علم قال الصادق عليه السلام يا مفضل فابن نحن في هذه الآية

مفضل قلت يا ابا عبد الله اني قد قرأت في كتابنا ما وجدنا في كتابنا من
 ما يدل على ان الله اصطفى ادم ونوحاً وال ابراهيم وال عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع
 علم قال الصادق عليه السلام يا مفضل فابن نحن في هذه الآية
 مفضل قلت يا ابا عبد الله اني قد قرأت في كتابنا ما وجدنا في كتابنا من
 ما يدل على ان الله اصطفى ادم ونوحاً وال ابراهيم وال عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع
 علم قال الصادق عليه السلام يا مفضل فابن نحن في هذه الآية

در كجای این آیه یاد کرده شده ایم

قال المفضل قول الله عز وجل ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و
 هذا النبي والذين امنوا والله ولي المؤمنين وقوله ملا ابراهيم هو سماكم
 المسلمين وقول ابراهيم واجبني وبنی ان نعبد الا صنم وقد علمت ان رسول الله
 وامير المؤمنين ما عبدوا صنماً ولا وثناً ولا اشركا بالله طرفه عين وقوله واذا ابلی
 ابراهيم ربه بكلمات فاتهم قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی قال
 لا ینال عهدی الظالمین والعهد عهد الامامة لا یناله ظالم قال یا مفضل و

هفتم از اقبال بخش هر خیا صناد

علیک بان الظالم لایناله عهد الامامة

مفضل گفت فرموده خدای عز و جل است که سزاوارترین مردم به ابراهیم

هراینه کسانی هستند که متابعت و پیروی او را کنند و این پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه

واله وکسای که ایمان آوردند و خدا ولی اهل ایمان است و فرموده او که گفته است

ملت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمانان نام گذارده است و گفته ابراهیم

که در مقام دعا عرض میکند که دور کن مرا و فرزندان مرا از اینکه بتها را پرستش کنم

و از روی تحقیق دانستم که رسول خدا و امیر مؤمنان (علیهما السلام) بت بزرگ و کوچک

را پرستیده اند و شریک برای خدا قرار نداده اند بقدر چشم هیزدنی و گفته خدا که

فرموده است و باید کن یا محمد زمانه را که امتحان کرد ابراهیم را پروردگار او بکلماتی ^{چند}

پس چون تمام کرد آنها را فرمود بد رستیکه من تو را امام قرار دهنده ام برای مردمان

ابراهیم عرض کرد و از دزپه من کسی را امام قرار میدی فرمود ستمکاران از ایشان ^{بند}

بعهد من که امامت باشد یعنی ظالم بعهد امامت نهرسد حضرت صادق علیه السلام

بمفضل فرمود که از کجا دانستی که ظالم بعهد امامت نهرسد

قال المفضل یا مولای لا تمتحنی ولا تسئلنی بما لا طاقه لی به ولا تخبرنی و

لا تبئنی من علمکم علمت ومن فضل الله علیکم اخذت

یعنی مفضل گفت ای مولای من مرا امتحان مکن و پیرس از من چیزی بپا که طاقت انرا ندانم

و از ما پیش نما و مبتلا نگردان مرا که من از علم شما دانستم و از فضل خدا بر شما فرار کنم

بَعْدَ مَرِّ الزَّيْنَابِ

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَقْتَ يَا مُفَضَّلُ وَلَوْ لَا اعْتَرَفَكَ بِعَمِّ اللَّهِ فِي ذَلِكَ
 لَمَا كُنْتَ بَابَ الْهُدَى قَابِئِينَ يَا مُفَضَّلُ آيَاتِ مِنَ الْقُرْآنِ فِي أَنَّ الْكَافِرَ ظَالِمٌ قَالَ نَعَمْ يَا مَوْلَا
 قَوْلِهِ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَقَوْلِهِ الْكَافِرُونَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَمَنْ كَفَرَ وَضُقَ وَظَلَمَ
 لَا يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ نَامًا قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ احْتَسِبْ يَا مُفَضَّلُ مِنْ ابْنِ قَلْتٍ
 بَرَجْنَا وَمَقْصَرَةٌ سَبْعُنَا نَقُولُ أَنْ مَعْنَى الرَّجْعَةِ أَنْ يَرُدَّ اللَّهُ إِلَيْنَا مَلِكَ الدِّينِ وَأَنْ
 يَجْعَلَهُ لِلهُدَى وَيَجْهَدَ مَعَنَا سَلْبِنَا الْمَلِكَ حَتَّى يَرُدَّ عَلَيْنَا قَالَ الْمَفِضَّلُ لَا وَاللَّهِ لَا سَلْبَتَهُ
 وَلَا تَلْبُونَهُ لِأَنَّ الْمَلِكَ الْبُتُوَّةَ وَالرِّسَالَةَ وَالْوَصِيَّةَ وَالْإِمَامَةَ

فَرَمُودِي حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرَامَتِ كَفْتِي اِمْفِضَّلُ وَاگر اعتراف نمی کردی

بغمتهای خدا در موضوع امامت هر چند باب هدایت نبودی پس امفضل در کجای قرآن است
 که کافر ظالم است عرض کرد اری ای مولای من اینجا بکه فرموده که کفار ایشان ستمکارانند

و فرموده او که کفار ایشانند فاسقها و کسیکه کافر و فاسق و ظالم شد خدا او را برای

مردم قرار میدهد حضرت صادق علیه السلام فرمود نیکو گفتی امفضل پس از کجا قابل

شدی برگشتن ما بدینا و طایفه تقصیر کاران از شیعیان ما میگویند که معنای رجعت

اینست که خدای ملک دنیا را بسوی ما بر میگرداند و انرا برای مهدی قرار میدهد

و ای برایشان کی ملک از ما گرفته شده است تا اینکه باز برگردد بهما مفضل گفت

نه بجز اتم است نه ملک از شما سلب کرده شده و نه شما سلب میکنید از خودتان زیرا
 که ملک عبارتست از نبوت و رسالت و وصیت و امامت

هفت من ابراً قبله
بخش من جيا صناد

قال الصادق عليه السلام لو قدر الفران شيعتنا لما شكوا في فضلنا أما
 سمعوا قول الله عز وجل واذ قال ابراهيم رب اني كيف تحيي الموتى قال اولم تؤمن
 قال بلى ولكن ليطعن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فضعهن اليك ثم اجعل على كل جبل
 منهن جزءاً ثم ادعهن يا ابتك سعيًا واعلم ان الله على كل شيء قدير فاخذ ابراهيم
 اربعة اطياف فذبحها وقطعها واخلى لحمها وعظامها وریشها حتى صارت قبضة
 واحدة ثم قسمها اربعة اجزاء وجعلها على اربعة جبال فدعاها فاجابته تلبية و
 تيقنا بوحدانية الله ورسالة ابراهيم في صورها الاولة ومثل قول الله في الكتاب
 العزيز او كالذي مر على قرية وهي خاوية على عروشها فقال اني بحسب هذه الله بعد
 موتها فاما نه الله مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت قال لبثت يوماً او بعض يوم
 قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك وشرابك لم يشتمه وانظر الى حمارك و
 لجعلك آية للناس وانظر الى العظام كيف نشرفها ثم نكسوها لحماً فلما تبين له قال اعلم
 ان الله على كل شيء قدير وقوله في طوائف بني اسرائيل الذين خرجوا من ديارهم و
 هم الوف حذر الموت الى البراري والمفاوز يحضرون على انفسهم حطائر وقالوا حررنا
 انفسنا من الموت وكانوا ثلاثين الف رجل وامرأة وطفل فقال لهم موتوا فاقوا
 كونه نفس واحدة فصاروا خبالاً (جناد لاجل) ورفانا وعظاماً منخرة فرس عليهم خزقل
 بن العجوز فناقل امرهم وناجى ربه في امرهم ففحص عليه قضيتهم قال خزقل الهى و
 سيدك قد اريتهم قدرتك في ان امتهم وجعلتهم رفاقاً ومرت عليهم الدهور

رَبِّعَلَامِ الزَّمَانِ

(۲۰۳)

فَارِهِمْ قَدْرَكَ فِي أَنْ تَحْبِبَهُمْ لِي حَتَّى ادْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَأَوْقِفَهُمْ لِلْإِيمَانِ بِكَ وَتَصِيدَهُمْ
 فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ يَا خَرِ قَبْلَ هَذَا يَوْمَ شَرِيفٍ عَظِيمٍ قَدْرَهُ عِنْدِي وَقَدْ آلَيْتَ أَنْهَ لَا يَسْتَلْنِي
 مَوْمِنٌ مِنْ حَاجَةِ الْآقْصَيْنِهَا لَهَذَا الْيَوْمِ وَهُوَ يَوْمُ نَبْرُوزِ فَخْذِ الْمَاءِ وَرَشْدِهِ عَلَيْهِمْ
 فَأَنْهَمُ بِحَيَوْنٍ بَارَادَةٍ فَرَشَّ عَلَيْهِمُ الْمَاءَ فَأَحْيَاهُمْ اللَّهُ بِأَسْرِهِمْ وَأَقْبَلُوا عَلَى خَرِ قَبْلَ مَوْمِنِينَ
 وَلِلَّهِ مَصْدَقِينَ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فَنِيمِ الْمَنْزِلِ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلُوفٌ حَذَرِ
 الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ وَقَوْلُهُ فِي قِصَّةِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مَنْ آتَى الْكُفْرَ مِنْ
 الطَّرَفِ فَأَنفَخَ فِيهِ فَيُكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَإِبْرَاهِيمَ إِسْمَ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصَ وَاجْتَبَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ
 وَأَنْبِئَكُمْ بِمَا تَاكُلُونَ وَمَا تَدْحُرُونَ فِي بَيْوتِكُمْ أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَمَوْمِنِينَ

حضرت صادق علیه السلام اگر شیعیان ما در قرآن تدبر کنند شکستگی در
 فضیلت ما نخواهند کرد ایانشندند گفته خدای عزوجل را که فرموده و یاد کن یا محمد زما
 را که ابراهیم گفت پروردگار من بمن بنما که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت ای ایمان بنارود
 گفت چرا ولیکن برای اینکه قلب من مطمئن شود فرمود پس بگیر چهار عدد از مرغ را پس پاره
 پاره کن آنها و در نزد خود بگذار پس قرار ده بالای هر کوهی چیزی از آن را پس بخوان آنها را
 که با شتاب نزد تو می آیند و بدان بد رستیکه خدا بر هر چیزی توانا است پس گرفت ابراهیم
 چهار مرغ را و سر برید آنها و پاره پاره کرد و مخلوط کرد گوشتها و استخوانها و بال و پرت
 های آنها را تا اینکه همه آنها بکفتضه و بچیز شد پس آنها را چهار قسمت کرد و بالای چهار
 کوه گذارد و آنها را یک یک صدازد پس هر یک از آنها اورا اجابت کردند از جهت تلبیس

هفتم از کتاب اقبال بخش راجع به خداوند

(۲۰۴)

و یقینی که بیگانه‌ی خدا و رسالت ابراهیم داشتند در صورتهای اولیه خود و مانند
گفته خزار در کتاب عز بن خود که فرموده ایانداشته‌ای زمانه‌ای که غیر تو پیغمبر گذشت برده‌ی
که آن افتاده بود بر سقفهایش یعنی سقفهای آن بر روی اهلس خراب شده بود و مرده بودند
پس گفت کجا و چگونه زنده میکند خدا این مردگان را پس از مردنشان پس مرا بیدار و خدا
و پس از صد سال که مرده بود او را زنده کرد و فرمود بر او که چقدر وقت است که در نیک
کرده‌ای گفت بقدر یکروز یا بعضی از روز فرمود بلکه در نیک کرده‌ای صد سال پس
مگاه کن بسوی خوردن و آشامیدن خود که بونگرفته و تغیر نیافته و فاسد نشده و نگاه
کن خرد خود را تا قورا ایت و نشان قدرت خود قرار دهیم برای مردمان و نگاه کن با سخوانتها
که چگونه آنها را از جا بلند میکنم و گوشت بران میپوشانم پس چون امر بر او روشن شد
گفت میدانم که خدا بر هر چیزی توانا است و مانند فرموده خدا راجع بطایفه‌های
از بنی اسرائیل که از خانه‌های خود بیرون رفتند و ایشان هزارها نفر بودند از نوس مردن
بجانب بیابانها و شکافهای کوه و میکندند برای خود گودالها بر او گفتند ما آزاد میکنم
نفسهای خود را از مردن و آنها قریب سی هزار نفر مرد و زن و بچه بودند پس فرمان الهی
رسید که همه بمیرند پس همه ایشان مانند بلی نفس با هم دیگر مردند و مانند سنگریزه‌ها
شدند و در زیرین و استخوانهای آنها پوسیده شد پس خرقیل پیغمبر بر آنها گذشت و در کار
آنها ناقل کرد و با پروردگار خود مناجات نمود در کار ایشان خدا قصه ایشان را بر او
کرد پس خرقیل گفت ای خدای من و آقای من قدرت خود را بر ایشان نمودی و ایشان را میزانی

رابعاً في خبر الزمان

٢٠٥

و در بزرگ گرد آمدی و روزگارهایی برایشان گذشته پس برایشان بنما قدرت
 خود را در اینکه زنده کنی ایشان را برای من تا بخوانم ایشان را بوی تو و وادار
 نمایم ایشان را به ایمان آوردن بق و تصدیق مرا کردن پس وحی فرستاد خدا بوی
 او که ابر قتل امروز و روز شریف بزرگی است که قدر آن نزد من بزرگ است و من ^{جب}
 و سزاوار کرده ام بر خود که از من نخواهد مؤمنی حاجتی را مگر آنکه بر او رم حاجت او
 را در این روز و آن روز بفرز است پس بگرا ب را و برایشان بیاسی آنرا که ایشان
 زنده میشوند به اراده من پس آن ابر برایشان پاسشد و زنده کرد خدا همه ایشان را
 و روا آوردند بوی حرق قتل در حالیکه ایمان آورنده و بخدا تصدیق کننده کان بود^{ند}
 و ایشانند آنکه خدا در حق ایشان گفته ایما نداشته ای قصه آنکه آنرا که بر^ن
 رفتند از خانه های خود و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن پس خدا به آنها
 فرمود بپسید و پس از مردن ایشان زنده کرد . و گفته خدا در قصه عیسی که گفت
 من متیافریم برای شما از گل مانند مرغ پس میدم در آن پس مرغی میشود بر آن
 خدا و خوب میکنم کور مادر زاد و صاحب لک و پسر را و زنده میکنم مردگان را باز^ن
 خدا و خبر میدهم شما را به آنچه که میخورد و آنچه که ذخیره میکند در خانه ها تا آن ^{سند}
 که در اینها همه نشانه ایت برای شما از قدرت خدا و رسالت من گرا ایمان آورنده ^{شد}
هَذَا يَوْمَ فَضَّلْنَا مَا آتَيْنَاهُ الشَّاهِدَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَشِعْنَاهُ مِمَّا بَعَثْنَا
 فِي الْكِتَابِ وَلَا يَجْهَلُونَ وَلَوْلَا يَقُولُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ فِي الدُّنْيَا وَ

هفتاد و یکم از کتاب بخشنامه در جواب کتاب

بردهم اینا و لکن مهده الحجة من الله اذا عطى ابنياته ورسوله والصالحين من
عباده فحق بفضل الله علينا اولى ان نعطي مثل ما اعطوا وتزاد عليه او ما
سمعوا ويحهم قول الله فاذا جاء وعد اوليها بعنا عليكم عبادنا اولى باس
شديد فجاؤا خلال الديار وكان وعدا مفعولا ثم رددنا لكم الكرة عليهم وامدنا
باموال وبنين وجعلناكم اكثر نفيرا قال المفضل بامولاي فما تاويل فاذا جاء
وعدا اوليها قال الصادق عليه السلام ها والله الرجعة وهي الاولى وتقوم يوم
القيمة العظي بامفضل او ما سمعوا قوله ونريد ان ممن على الذين استضعفوا في
الارض ونجعلهم امة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض ونزى فرعون و
هامان وجنودها منهم ما كانوا يحدرون والله يامفضل ان تنزل هذه في بني
اسرائيل وان تاويلها فبنا وان فرعون و هامان يتم وعدى

امفضل

این است آنچه که ما به ان شاهد فامه کردیم از کتاب خدا برای
شیعیان خود از چیزهاییکه میشناسند در کتاب انرا و جاهل به ان نیستند و با اینکه
نگویند که خدا زنده نمیکند مردگان را در دنیا ورد میکند ایشانرا بسوی ما و هر اسیر
ملزم میکنیم ایشانرا بحت از جانب خدا و برا که عطا کرده است به پیغمبران و فرستاده
شدگان خود و به شایستگان از بندگان خود پس ما بسبب فضل و فروغی که بماداد
سزاوارتریم به اینکه عطا کرده شویم ما سزا آنچه را که عطا کرده شدند و زیاده بر
وای بر ایشان ایا نشینند قول خدا را که فرموده است پس چون بیاید وعده

رابعاً من أخبار الزمان

(٢٠٧)

از دو وعده بر میانگزايم بر شما بندگاپرا که برای ما هستند که صاحبان قوت
و قدرت سخت اند پس جستجو میکند در میان خانه ها و میباشد این وعده ای که کرده شده
پس بر میگردد اینم برای شما نصرت را برایشان و مدد میکنم شما را به مالها و فرزندان و
میگردانم جمعیت شما را بیشتر از حیث شماره نفقات

مفضل گفت ای آقای من ناویل ابر و اذا جاء وعد اولئها چیت حضرت
صادق علیه السلام فرمود بذات خدا قسم است که مراد از وعده اولی رحمت است
و وعده دوم روز قیامت بزرگست ایامفضل ایا فشنیده اند گفته خدا را که فرموده است
میخواهم منت بگذاریم بر آنکسانیکه ضعیف و ناتوان داشته شده اند در روی زمین و
بگردانم ایشان را پیشوایان مردم و قرار دهم ایشان را ارت برندگان و تمکین دهم ایشان
در روی زمین و بنمایم فرعون و هامان و لشکر بان ایشان را از آنها آنچه را که از آن
بیم داشتند بذات خدا قسم است ایامفضل که تنزیل این آیه در حق بنی اسرائیلست

و ناویل ان در حق ما است و مراد از فرعون و هامان یم و عدی است

قال المفضل یا مولای فالمتعة قال المتعة حلال طلق والشاهد بها

قول الله جل شاندى النساء المزوجات بالولى والشهود ولا جناح علیکم فیما

عرضتم به من خطبة النساء او اکنتم فی انفسکم علم الله انکم سئذکروهن و

لکن لا تواعدوهن سراً الا ان تقولوا قولا معروفا ای مشهودا والقول المعروف

هو المشهود بالولى وانما اجتمع الی الولى والشهود فی النکاح لیثبت النسل و

هفتين ابراً قبله بخش من رجبا صدار

يصح النسب ويستحق للميراث وقوله وانوال النساء صدقاتهن مخلد فان طبن لكم
 عن شئ منه نفسا فكلوه هنيئا مريئا وجعل الطلاق في النساء المزوجات غير
 جائز الا بشاهدين ذوى عدل من المسلمين وقال في سائر الشهادات على
 الدماء والمزوج والاموال والاملاك واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم
 يكونا رجلين فرجل وامرئان ممن ترصون من الشهداء وبين الطلاق عز ذكره
 فقال يا ايها النبي اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة وانصروا^{الله}
 وتكلموا لا تخرجوهن من بيوتهن ولا يخرجن الا ان ياتن بفاحشة مبينة وتلك حدود
 الله ومن يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدرى لعل الله يحدث بعد ذلك امرا
 هونكة نفع بين الزوج وزوجته فطلق التليقة الاولى بشهادة ذوى عدل و
 حد وقت التليق هو اخر الفرع والفرع هو الحيض والطلاق يجب عند اخر نقطة بيضاء
 تنزل بعد الصفرة والحمرة والى التليقة الثانية والثالثة ما يحدث الله بينهما عطفاً
 او زوال ما كرهاه وهو قوله جل من قائل والمطلقات يتربصن بانفسهن ثلاثة قروء
 ولا يحل لهن ان يكمن ما خلق الله في ارحامهن ان كن يؤمن بالله واليوم
 الآخر وبعولتهن احق بردهن في ذلك ان ارادوا اصلاً ولهن مثل الذي
 عليهن بالمعروف وللرجال عليهن درجة والله عز ورحيم هذا قوله في ان
 للبعولتهن الرجعة النساء من تليقة الى تليقة ان ارادوا اصلاً وللنساء حجة
 الرجال في مثل ذلك ثم بين تبارك وتعالى فقال الطلاق مرتان فامساك بمعروف

رابعاً من جزئها

(۲۰۹)

او تریح با حسان فی الثالثة فان طلق الثالثة و بانث فهو قوله فان طلقها فلا

فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجاً غيره ثم يكون كسائر الخطاب لها

مفضل گفت ای مولای من متعه چگونه است فرمود حلال است و یا کفره

و شاهد بحلال بودن آن گفته خداست که بزرگ است شأن او در باره زنیهای تزویج

شده باذن ولی با داشتن شاهدها که فرموده است باکی نیست بر شما و گاهی نیست

در آنچه بکنا به خبر دارید به آن از خواستگاری زنان یا پنهان داشته اید در نقشهای خود ^{ندید}

خدا که زود یاد خواهد کرد ایشان را ولیکن در پنهانی ایشانرا وعده ندهید مگر آنکه

بگفتاری خوب خواستگاری کنید یعنی با حضور شاهد و قول معروف مراد شهادت داده

شده است با ولی و جز این نیست که در نکاح دائم احتیاج بولی و شهود داشتن برای

ثابت بودن نسل و صحیح شدن نسب و مستحق ارتداد شدن است و گفته خدای تعالی

و بدیند مهرهای زنان را بطیب خاطر پس اگر زنان بخوسی و از روی میل و دلخواه ^{خود}

چیزی از مهرهای خود را ب شما بخشیدند بخورید که بر شما سازگار و گوار خواهد بود

و قرارداده است خدا طلاق را در زنیهای مروجه بخوبی که جایز میباشد مگر در حضور

دو شاهد عادل از مسلمانان و در سایر شهادتها بیکه راجع بخوننها و فرجهها و ما ^{لها}

و ملکها است فرموده که استشهاد کنید به دو شاهد از مردان خود و اگر دو نفر مرد ^{شد}

بیکر دو وزن از آنها بیکه بشهادت دادن و شاهد بودن آنها خشنودید و ^{رسند}

کرده است خدا بیکه ذکر او غالب است حکم طلاق را و فرموده است که ای پیغمبر خدا

هفتمین باب از کتاب بخش در خباصت

شده چون طلاق دادید زن از پس طلاق دهید ایشان را وقت عده ایشان و ضبط
 نماید مدت عده داشتن ایشان را و پرهیزد از خدا بیکه پروردگار شماست و بیرون
 نکند ایشان را از خانه هاستان و نباید بیرون روند مگر آنکه بداید از ایشان کار
 زشتی اشکارا و اینست حد های خدا و کسیکه از حد و خدا تجاوز کند پس تحقیقا بخود
 ستم کرده است نمیدانی شاید که بدید او در خدا بعد از آن امیر این کار دشوار و ناشناخته
 است که واقع میشود میان شوهر و زن او پس دفعه اول او را طلاق میدهد در حضور و
 نفر شاهد عادل و حد وقت طلاق دادن آخر زمان عادت و حیض او است و طلاق
 واجب است که نزد آخر نقطه سفیدی باشد که بعد از زردی و سرخی از او نازل میشود
 یعنی بعد از پاک شدن از حیض و تا طلاق دوم و سوم تا زمانیکه احداث کند خدا در میان
 ایشان مهربانی یا تا وقت زایل شدن آنچه که سبب کراهت آنهاست و انت مراد از گفته
 خدا بیکه بزرگت گویند آن که گفته است و طلاق داده شدگان انتظار بدهند خود
 را مدت سه طهر یعنی سه مرتبه پاک شدن از حیض و حلال بنت ایشان را که پنهان کند آنچه
 را که در رجهای ایشان خدا خلق کرده است اگر ایمان بخدا دارند و ایمان بر روز قیامت دارند
 و شوهر هاستان سزاوار ترند بیا ز آوردن ایشان در آنوقت اگر بخواهند اصلاح و سازش
 کردن با هدیگرا و از برای زنان است مانند آنچه بزرگان بگراست بخوبی و برای مردان
 است برایشان رتبه و پایه افزونی و خدا غلبه کننده و درست کار است اینست گفته خدا
 در اینکه از برای شوهرها است رجوع کردن بزنان خود از طلاق تا طلاق اگر بخواهند

الْبَعْلَاءُ وَالزَّانِيَاتُ

(۲۱۱) ۴۰۰

اصلاح و استی کند و برای زنان است رجوع کردن بمردان در مانند آن پس واضح کرده است خدای تعالی و فرموده است پس طلاق دوم مرتب است پس از آن نگاه داشتن بجوبی است یا رها کردن بجوبی است در دفعه سوم پس اگر طلاق سوم را داد و جدائی میانشان واقع شد پس فرموده خدا اینست که مبرماید پس اگر طلاق سوم را داد حلال میشود او را بعد از طلاق سوم تا آنکه بزنی بگردد شوهر دیگری او را غیر از او پس اگر شوهر دیگر او را طلاق داد و شوهر اول خواست او را بگردد مانند سایر خواستگاران ^{هد} بود یعنی می تواند او را بان بزنی بگردد

وَمَا الْمُنْعَةُ الَّتِي أَحْتَلَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَأَطْلَقَهَا الرَّسُولُ عَنِ اللَّهِ لِسَائِرِ الْمُسْلِمِينَ هِيَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمَحْضَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَإِحْتَلَّكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا أَنْتُمْ بِمَنْهُنَّ فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَا ضَيْبْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا - الْفَرْقُ بَيْنَ الْمَرْوُوحَةِ وَالْمُنْعَةِ أَنَّ لِلْمَرْوُوحَةِ صَدَاقًا وَلِلْمُنْعَةِ أَجْرَةٌ فَتَمَنَعَ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْحَجِّ وَغَيْرِهِ وَأَيَّامِ ابْنِ بَكْرٍ وَارْبَعِ سِنِينَ مِنْ أَيَّامِ عَمْرِو حَتَّى دَخَلَ عَلَى اخْتِهَ عَفْرًا فَوَجَدَ فِي حَجْرِهَا وَلَدًا يَرْضَعُ مِنْ ثَدْيِهَا فَقَالَ يَا اخْتِي مَا هَذَا فَقَالَتْ لَرَأَيْتِ مِنْ أَحْسَانِي وَلَمْ تَكُنْ مَسْتَعْلَةً فَقَالَ لَهَا اللَّهُ فَقَالَتْ اللَّهُ وَكَشَفَتْ عَنْ ثَدْيِهَا فَنظَرَ إِلَى دَرَةِ اللَّبَنِ فِي فَمِ الْوَلَدِ فَعَضِبَ وَارْعَدَ وَارْبَدَ لَوْنُهُ وَآخَذَ الْوَلَدَ عَلَى يَدَيْهِ مَغْضَبًا وَخَرَجَ

هفتم از ابراهیم علیه السلام بجشن در خجاستان

حتیٰ اخی المسجد فرقی المنبر و قال نادوا فی الناس ان الصلوة جامعة وکان فی غیر وقت الصلوة فعلم المسلمون انه لامر یریدہ عمر فحضروا فقال معاشر الناس من المهاجرین و الانصار و اولاد فحطان و نزار من منکم یحب ان یری المحرمات علیہ من النساء و لہا مثل هذا الطفل قد خرج من احشائها و سقنہ اللبن و ہی عتبر متبعلة فقال بعض القوم ما نحب هذا یا امیر المؤمنین فقال الستم تعلمون ان ابنتی عقر بنت حنتم امی و ابی الخطاب غیر متبعلة قالوا بلی یا امیر المؤمنین قال قد دخلت علیہا فی هذه الساعة فوجدت هذا الطفل فی حجرها فناشدتها انی لک هذا فقالت ابنتی و من احشائی و رأیت درة اللبن من ثديہا فی فیدہ فقلت من ابن لک هذا قال تمتعت و اعلموا معاشر الناس ان هذه المتعة التي كانت حلاکة علی السلیین فی عهد رسول الله و بعدہ قد رأیت تحرمہا من اناھا ضربت جبینہ بالسوط فلم یکن فی القوم منکر قولہ ولا راد علیہ و لا فائل من رسول بعد رسول الله او کتاب بعد کتاب الله لا نقبل خلافتک علی رسول الله و کتابہ بل سلموا و رضوا

و اما متعہ ایگری حلال کرد خدا انرا در کتاب خود و مطلقا رسول خدا از جانب خدا برای سا پر مسلمانان حلال دانست و دلیل حلال بودن ان گفته خدا عز و جل است کہ فرموده و شوہر داران از زنان مگر آنچه را کہ مالک شد بپنہا شما یعنی کہ زنان در حوزہ شما در کتاب خدا است کہ بر شما نازل شد و حلال کرده شد برای شما آنچه کہ غیر از انست یعنی غیر از زنہای شوہر دارانست انکہ خواستگاری کنید

بَعْلَاءُ الزَّوْجِ

(۲۱۳)

بمآلهای خودتان درحالتیکه شوهرهای حلال باشید برای اینها نه اینکه زنا کنند
باشید پس آنچه را که متعه کردید به آن یعنی مهر ایشان قرار دادید بدید به ایشان
که فرض و واجب شده دادن آن بر شما و هر آنچه که راضی شده اید به آن بعد از مهر و آن
بدرستیکه خدا دانا و درست کار است فرق میان زنیکه بعقد دائم تزویج شد
و زنیکه متعه شده اینست که برای زن مزوجه بعقد دائم صدق قرار داده میشود
و زنیکه متعه کرده میشود اجرت و مزد داده میشود پس سایر مسلمانان در زمان
زنده بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه میکردند چه در سفر حج و چه غیر آن
و همچنین و بخدا را از در آیام خلافت ابوبکر و در چهار سال از دوره خلافت عمر
ثانیه وارد میشود روزی برخواهر خود عفرامیابد که طفلی را در دامن خود نهاده
و آنرا از پستانهای خود شیر میدهد پس بر او گفته که اینخواهر من این چیت خوا
هر
به او گفته که این شیر من است که از شکم من و میان دو پهلوی من بیرون آمده درخا
شوهری نداشته است پس از روی تعجب میگوید یا الله خواهرش هم میگوید یا الله و پستا
نهای
خود را باز میکند عمر نگاه میکند که شیر در دهان طفل جاری میشود پس غضبناک میشود
و لرزه بدن او میافتد و رنگش تغییر میکند و به دو دست خود غضبناک لوده آنچه را میگیرد
و بیرون میرود تا اینکه وارد مسجد میشود و بر مینر ایستاده و میگوید مردم را
ندا کنید که بجاعت حاضر شوند و آنوقت در غزوات نماز بوده مسلمانان میفهمند
که امر نازه ای رخ داده که عمر ایها را خواسته است پس در مسجد حاضر میشوند پس

هفتم از اقبال بخش در خباصت

میگوید ای گروه مردمان از مهاجرین و انصار و فرزندان محطان و نزار گدام بیتان
 شما دوست میدارد که از زینها بکد با او محرم هستند بی شوهر چنین طفلی از او زاید
 شود و او را بشرد همد بعضی از ان گروه گفتند که ماد و ست نمیداریم این را با امیر المؤمنین
 پس میگوید که ای ابا نذر ای خواجه من عفراد خیر حنمه مادر من و خطاب پدر من
 شوهر ندارد گفتند چرا با امیر المؤمنین میگوید من در این ساعت بر او وارد شد
 این طفل را در دامن او یافتیم او را قسم دادم که این طفل را از کجا آورده ای گفت
 پسر من است که از بین دو پهلوی من بیرون آمده و دیدی که از پستانهای من
 شیر در دهان او جاریست گفتم از کجا فرزند آورده ای تو که شوهر نداری گفت منغه
 شدم و بدانند ای گروه مردمان این منغه ایت که در زمان پیغمبر حلال بوده بر
 مسلمانان و بعد از او هم حلال بوده و من رأی بحرام بودن آن میدهم پس کسیکه
 بعد از این منغه کند با نازبان بر پیشانی او میزنم و در میان آن جمعیت کسی نبود
 که انکار گفته او کند و رد کند گفته او را و گوینده ای بود که به او بگوید ای پس
 از رسول خدا رسول و پیغمبری آمده یا بعد از کتاب خدا کتابی آورده شده و ما مخالفت
 کردن تو را نمیپذیریم که برخلاف گفته پیغمبر و کتاب و چیزی بگویی بلکه تسلیم گفته

او شدند و به آن راضی شدند

فقال المفضل یا مولای فمأشراط المتعة قال یا مفضل لها سبعون

شرطا من خالف منها شرطا واحدا ظلم نفسه قال قلت یا سیدی فاعرض ما

وَابْعَلَامُ الزَّوْجَاتِ

علمته منكم فيها فقال الصادق عليه السلام يا مفضل انك قد علمت الفرق
بين المزروجة والمتمتع بها مما تلونن عليكم فان المزروجة لها صداق ونحلة وللمتعة
اجرة وهذا الفرق فيما بينهما

مفضل كنت امولاي من شرايط متعه چپت فرمودا مفضل براي متعه
هفتاد شرط است كسبكه مخالفت كند بكثر ط از انها را استم کرده است بنفس خود
گفت گفتم اى قاي من عرضه بدارم آنچه را كه دانستم انرا با انكه بقليم گرفتيم از شما
در باب متعه فرموداى مفضل بدرستى كه از روى تحقيق دانستى فرق ميان زن
نزوج شده بعقد دائم و زنيا كه متعه شده بدان از آنچه كه براي تو خواندم كه
از براي زن مزروجه صداق و بخش هست و از براي زنيكه متعه شده اجرت و فرود
است و اينت فرق ميان اين دو

قال المفضل يا مولاي قد علمت ذلك قال فقل يا مفضل قال يا
مولاي قد امرتونا بالانتمتع ببغية ولا مشهورة بفساد ولا مجنونة وان ندعو
المتمتع بها من الفاحشة فان اجابت فقد حرم الاستمتاع بها وان نسئلتها
ام مشغولة بسجل او بحل ام بعة فان شغلت بواحدة من الثلاث فلا تحل فان
خلت فنقول لها متعيني نفسك على كتاب الله وستة بدية نكاحا غير سفايح
اجلا معلوما باجرة معلومة وهي ساعة او يوم او يومان او شهر او سنة او
ما دون ذلك او اكثر والاجرة ما تراصيا عليه من حلفه خاتم او شيع نعل

هفتاد و یکم از کتاب بخش چهارم از حیات

او شقی تیره الى فوق ذلك من الدرهم والدينار وعرض ترضى به فان وهبت حل
 له كالصدق الموهوب من النساء المزوجات قال الله فان طبن لكم عن شيء منه
 فكلوه هنيئا مريئا ثم يقول لها على ان لا ترضي ولا ارتك وعلى ان الماء الى اصغره
 حيث شئت واسارط عليك الاستبراء خمسة واربعين يوما ومحيطا واحدا ما
 كان من عدد الايام فاذا قلت نعم اعدت القول ثانية وعقدت النكاح به فان
 احبت واحبت هي الاستزادة في الاجل زدتها وفيه ما روينا عنكم من قولكم لن
 اخرجنا فرجا من حرام الى حلال احب الينا من تركه على الحرام ومن قولكم فان كانت
 تفعل فعلها ما تولت من الاخبار عن نفسها ولا جناح عليك وقول امير المؤمنين
 عليه السلام لعن الله ابن الخطاب فلولا ما زنى الا شقى او شقيته لانه كان
 يكون للمسلمين عنى في المنعة عن الزنا وروينا عنكم انكم قلتم ان الفرق فيما بين
 المزوج والممتنع بها ان للممتنع ان يعزل عن المنعة وليس للزوج ان يعزل عن الزوجة
 لان الله يقول ومن الناس من يعجبك قوله في الحياة الدنيا ويشهد الله على ما
 في قلبه وهو الذاخنام واذا تولى سعى في الارض ليفسد فيها ويهلك الحرث و
 النسل والله لا يحب الفساد والى في كتاب الكفارات عنكم انه من عزل نطفة
 عن رحم مزرعة فدية النطفة عشرة دنانير كفارة وشرط المنع ان الماء لا يصغر
 حيث يتا من الممتنع بها فان وضع في الرحم فخلق منه ولد كان لا خفا بابيه
مفضلت امولاي من از روى تحقيق دانتم انرا فرمود پس بگوای

زایچه در زینما

(۲۱۷)

مفضل گفت ای مولای من تحقیقا امر فرمودید ما را که متعنه کنیم زن زاینه را و نه مشهوره
بغنا در او نه دیوانه را و اینکه دعوت کنیم زن زاینه را که میخواهد متعنه شود از زنادان
پس اگر اجابت کرد متعنه کند و اگر اجابت نکرد حرام است استمتاع به آن - و اینکه
آن زنیکه میخواهم او را متعنه کنیم پسریم که ایایی شوهر است و حامل نیت و در عده
نیت یا اینکه مشغول بپکی از اینهاست اگر خالی از این سه است و مشغول نیت
پس بر او میگوئیم متعنه بده بمن نفس خودت را بر کتاب خدا و سنت پیغمبر و بنکاحی
که زنا نباشد مدت دانسته شده ای را به اجرت دانسته شده ای و آن مدت یک
باشد یا یکروز یا دو روز یا یکماه یا یکسال یا کمتر از آن یا زیادتر از آن و اجرت آن
هر چیزیست که طرفین با هم راضی شوند از حلقه انگشتری یا بند نعلی یا پارچه خرمایی
تا بالاتر از اینها از پولها نقره و طلاها یا چیز عارضی که زن به آن راضی شود پس اگر
بخشد از آن متمنع ببرد متمنع حلال میشود برای او مانند صدق بخشیده شده
از طرف زینهای فرجه شوهرهاشان فرموده است خدا که اگر بخشند از طبیب
خاطر زینها برای شما چیزی از صدق و مهر خودشان را پس بخورید آنرا که گوارا و
سازگار است پس بان زن متمنع میگوید بشرط اینکه ارث بزنی از من و من هم
ارث بزیم از تو و بشرط اینکه اب نطفه خود را هر کجا که میخواهم بریزم و با تو شرط میکنم
که استبراء کنی یعنی بعد از اینکه مدت تو تمام شد یا مدت تو را بخشیدم چهل و پنج
روز عده نگاهداری یا یکمتر از حیض پاک شوی هر چند روزی که عادت حیض

هفتمین باب از فضیلت بخش در خباصت

تو است پس اگر قبول کرده اینها بشود که گفتی دو مرتبه بگو و عقد ببند با او پس
 اگر دوست داشتی تو و آن زن هم دوست دارد زیاد کردن مدت را زیاد کنید
 و در این موضوع است آنچه که روایت میکنیم از شما از گفته شما که هر اینها اگر هر روز بریم
 فرجی را از حرام بوی حلال محبوبتر است نزد ما از ترک کردن او حرام را و از گفته
 شما است که اگر زن بکند غیر از آنچه که از نفس خود خبر داده از مشغول بودن بشود دیگر
 و با حل داشتن و با در عده دیگری بودن و یا وفا نکردن به آنچه با او شرط شده گاهی تو
 نیت و قول امیر المؤمنین علیه السلام است که فرموده خدا لعنت کند بر خطاب
 را اگر او نبود زنا نمیکرد مگر مرد شقی یا زن شقیه زیرا که مسلمانان مبعوث گردیدند
 از زنا میشدند - و روایت کرده شده ایم ما از شما که گفته اید فرق میان زن
 مزوجه بعقد دائم و زن متمتع بها یعنی زنیکه منع شده است که مرد منع کننده میشود
 نطفه خود را عزل کند از زنیکه او را منع کرده و شوهریکه بعقد دائم از دواج کرده
 نمیتواند نطفه خود را از زوجه خود عزل کند زیرا که خدا میفرماید و از مردمان
 کسی است که خوش آید تو را گفتار او در زندگانی دنیا و گواه میآورد خدا را بر آنچه
 که در دل او است و دشمنی او سخت تراست و چون برگردد کوشش میکند در روی
 زمین نافرمانی کند در آن و نابود کند کثرت و نسل را و خدا دوست میدارد وفا
 را و در کتاب کفارات آورده شده است از شما که هر که عزل کند نطفه ای را
 از رحم زن مزوجه خود در پی آن نطفه دادن ده دینار کفاره است و شرط

وَابْعَلَامُ وَالزَّيْنَبُ

اینست که ابراهیم مال مرد است برای او است که هر کجا میخواهد بریزد و از زنی که متعه کرده
انرا خارج کند پس اگر در رحم او رجعت و اولادی یا ولدی از آن بوجود آمد ملحق بپدر

اوست

قال الصادق علیه السلام یا مفضل حدثنی ابی محمد بن علی عن ابائه

علیهم السلام یرفعه الی جدنا رسول الله صلی الله علیه ووالله ان الله اخذ

الميثاق علی سائر المؤمنین ان لا یعلق منه فرج من متعنه ان احد من المؤمن الذی

یتبین ایمانه من کفره اذا علق منه فرج من متعنه و قال رسول الله صلی الله علیه

واله وولد المتعة حرام وان الاجود ان لا یضع النطفة فی رحم المتعة قال المفضل

یا مولای فان کان فیہ بسم الله

وَمَوْلَى حضرت صادق علیه السلام ایفضل حدیث کرد مرا پدرم محمد بن

علی از پدرانش درود باد بر ایشان که بالا برده است انرا بسوی جد ما رسول خدا صلی

علیه و اله که فرمود خدا پیمان گرفت بر سائر مؤمنین که او نخته نشود فرجی و بار نکند

از جهت متعه کردن او بفرزندى و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و اله و ولد متعه

حرام است و پاکیزه تر است که نطفه را در رحم متعه نگذارد مفضل گفت ای مولای من

اگر چه در گذاردن آن بسم الله بگوید

مَوْلَى فَعِیرِکَ وَدِی

در نسخه ای که از آن استنساخ کردم عبارت حدیث را چنین یافتیم و دور نیست که

هفتمین آیه از آیه قبله بجشن خبر صادق

در اخزان چیزی افتاده باشد و آن این جمله باشد چنانچه از بعضی اخبار دیگر بر میآید
 که برای صادق علیه السلام گفته باشد که آن عبد الله بن عباس مرتجعاً بن
 الزبير فقال ابن الزبير ما ترون رجلاً أعمى الله قلبه كما أعمى عبده يفتي في المنعة
 ويقول انها حلال فتمعه عبد الله بن العباس فقال لقائده فف بن علي المجاعة
 التي فيها عبد الله بن الزبير فوقف به فقال يا ابن الزبير سل أمك أسماء بنت أبي
 بكر فانها تخبرك ان اباك عوسجة الاسدي استمنع بها بريدتين مما بينت فحلت لك
 منه وانت اول مولود ولد في الاسلام من متعه وقد قال النبي صلى الله عليه
 واله ولداً لمتعة حرام

یعنی عبد الله بن عباس گذشت بعد الله بن زبیر پس ابن زبیر گفت ای اندلسند
 مردی را که خدا کور کرده است دل او را همچنانکه کور کرده است دو چشم او را که فتوی میدهد
 در متعه و میگوید که آن حلال است پس عبد الله بن عباس شنید این کلام را بعضاً
 خود گفت مرا ببرد ای عتی که عبد الله بن زبیر در اینها است و مرا اینجا نگاهدار پس
 در اینجا او را نگاه داشت پس ابن عباس بر این زبیر گفت از مادرت اسماء دختر ابوبکر
 ناخبرد هدیه را که پدرت عوسجه اسدی او را متعه کرد به دو بريد میانی و او بتو حامل
 شد از او و تو اول مولودی هستی که در اسلام از متعه زائده شدی و تحقیق که
 پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود که زائده متعه حرام است

پس آنحضرت در جواب مفضل فرمود لقد صدق عبد الله بن العباس

رابعاً بعلاء الزبير

(۲۲۱)

في قوله لعبد الله بن الزبير - يعني هرايزه از روی تحقیق راست گفت عبد الله بن
عباس در گفته خود برای عبد الله بن زبير

قال المفضل ملك يا مولاي لقد روى بعض شيعتكم انكم قلتم ان ضرر

المتعة اشهر من ذابة البطار وانكم قلتم لا اهل المدينة هبوا لنا التمتع في المدينة

و تمتعوا حيث شئتم من الارض - قال الصادق عليه السلام انما قلنا ذلك

لانا خفنا عليهم من شعبة ابن الخطاب ان يضر بواجنوبهم بالسياط فاحرزناها باسبابها

بالمدينة

مفضل گفت گفتتم امولای من هرايزه تحقیق روايت کرده اند بعضی از شیعیان

شما که شما گفته اید که ضرر منعه بیشتر است و مشهورتر است از اسب شخس بطار یعنی کسیکه

پرستار است که با می شود بضر بکند و گاز پرستار خود را بکشد - و بدرستی که شما گفته

اید که برای خاطر ما و گذارید متعه کردن در مدینه را و هر کجا از زمین که میخواهید تمتع

فرمود صادق علیه السلام جز این نیت که ما این سخن را برای آن گفتیم که نرسیدیم

برایشان از پیروان پس خطاب از اینکه نازبان به پهلوانها بر نهند پس حفظ کردیم

ایشان را بمانند این گفته ها در مدینه

قال المفضل و روت شيعتكم عنكم ان محمد بن سنان الاسدي تمتع بامرأة

فلما دخل لوطيها وجد في حشاها فرغ نفسه عنها وقام ملقاً ودخل على جدك

علي بن الحسين عليهما السلام فقال يا مولاي وسیدی ای تمتعت بامرأة وكان

هفتاد و یکمین باب از کتاب بخش در خباصت‌های

من قصتی و قصتها کیت و کیت واتی قلت لها ما هذا التوکل فجعلت رجلها فی صدری و دفعتنی عنها و قالت لی ما انت بادی و لا بعالم اما سمعت الله یقول یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم منکم

مفضل گفت و روایت کرده اند شیعیان شما از شما که محمد بن سنان اسد

زنی زامعه کرد چون نزدیک شد که وحی کند او را یافت در شکم و پهلوهای او

چیز پس از روی او بلند شد در حال سستی و وارد شد بر جدت علی بن الحسین علیهما

السلام و گفت ای مولای من و افای من من زبیر امعه کردم و قصه من و قصه او چنین و

چنان شد و من به او گفتم این چه واکزاری است پس پای خود را در سپینه من گذارد

و مرا از روی خود دور کرد و من گفت که با ادب و دانا بنی ابا نشیده ای گفته خدا

را که میگوید ای کسانیکه ایمان آوردند پسر سپید از چیزها بشکد اگر ظاهر شود برای شما

شما را بداید

قال الصادق علیه السلام هذا الشرف من شیعتنا و من یکذب علینا فلیس

منا و الله ما ارسل الله الرسل الا بالحق و لا جاء و الا بالصدق و لا یحکون الا عن

الله و من عند الله و یجاب الله فلا تتبعوا الهوی ففضلوا و لا ترخصوا الا نفسکم

فیجر علیکم ما احل الله لکم و الله یا مفضل ما هو الا دین الحق و ما شرطها الا ما

قدمت ذکرها لک فذر الغا وین یجده نفسك عن هواها

فرمود صادق علیه السلام این هر آنچه مشرفی است برای شیعیان ما و کسبک

ابَعْلَامِ خَيْرِ مَا

بر ما دروغ بنده از مابینت بذات خدا قسم است خدا پیغمبران خود را نفرستاده
 مگر بدستی و درستکاری و نیامدند مگر بصدق و راستی و راستگویی و حکم
 نمیکند مگر از جانب خدا و از نزد خدا و بکتاب خدا پس پیروی هوا و خواهشهای
 نفس خود را نکنند که گمراه میشوند و رخصت ندهید نفسهای خود تا ترا که حرام میکند
 بر شما آنچه را که حلال کرده است خدا برای شما بذات خدا قسم است ای فضل که نسبت
 آن مگر آنکه دین حق است و نسبت شرطهای آن یعنی منعه مگر آنچه که از پیش یاد
 کردم برای تو پس واگذار گمراهان را که انکار میکنندان نفس تو را از هوای خود

مَوْلَقِ نَاحِرِ كَوْكَبٍ

که این قسمت اجزا از سوال مفضل راجع بمحمد بن سنان خالی از اضطراب و تزلزل
 نسبت و دور نیست که در عبارت سقطی باشد چون شخه محض بود لذا این عبارت را

همچنان که نوشته شده بود نوشتم

قَالَ الْمُفَضَّلُ قُلْتُ ثُمَّ مَاذَا يَا سَيِّدُ قَالَ مَوْلَايَ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ثُمَّ يَقُومُ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَابْنُ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَيَشْكُوَانِ إِلَى

جَدِّهِمَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِمَا مَا نَالَهُمَا مِنْ بَنِي أُمِّيهِ وَمَا وَرَدَ عَلَيْهِمَا مِنْ

الْقَتْلِ ثُمَّ أَقُومُ أَنَا وَاشْكُو إِلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا جَرَى

مِنْ طَاعِنَةِ الْأُمَّةِ الْمَلْقَبِ بِالْمَضُورِ حَيْثُ أَفْضَتْ إِلَيْهِ الْخِلَافَةَ فَأَنَّهُ عَرَضَنِي عَلَى

الْمَوْتِ وَالْقَتْلِ وَلَقَدْ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ رَحَلَنِي مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى دَارِ مَلِكِ الْكُوفَةِ

بعض أخبار قتله بجيش رجا صناد

مغتلا مكفنا محتظا مرارا فإراه الله من قدرته ما روعه عني ومنعه من قتلي
قال الصادق عليه السلام ثم يقوم ابني موسى عليه السلام فيشكو إلى جده
رسول الله صلى الله عليه واله ما لقيه من الطاغية هرون المسمى بالرشيدي وتبهر
من المدينة على طريق البصرة منحيًا طريق الكوفة لأنه قال أهل الكوفة شيعته إلى
محمد وأهل البصرة أعدائهم وقد صدق لعنه الله حدثني أخي الباقر عن جده علي بن
الحسين عليهم السلام رفعه إلى جده رسول الله صلى الله عليه واله أنه قال طينتي
من مدينتي وطينة شيعتنا من الكوفة وطينة أعدائنا من البصرة ويقص فغله
بدو حبه آياه في دار السندي بن شاهك حاجب شرطه بالزوراء وما يعرضه
عليه من القتل **قال علي بن سلام** ويقوم علي بن موسى فيشكو إلى جده
رسول الله صلى الله عليه واله فتبهر المأمون آياه من المدينة إلى طوس بخراسان
من طريق البصرة والاهواز ويقص عليه قصته معه إلى أن قتله باليتم **قال**
ويقوم محمد بن علي بن موسى فيشكو إلى جده رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
ما نزل به من المأمون إلى أن قتل باليتم **ويقوم** علي بن محمد بن علي بن موسى
فيشكو إلى جده رسول الله صلى الله عليه واله فتبهر المأمون آياه وابنه الحسن
من المدينة إلى مدينة بينهما على شاطئ دجلة تدعى بئر من رأى وما جرى عليه
منه إلى أن قتل المأمون ومات علي بن محمد **ويقوم** الحسن بن علي بن محمد بن
من الأئمة عليهم السلام فيشكو إلى جده رسول الله صلى الله عليه واله ما لقيه

۲۲۵) **رَأَيْتُمْ حُرَّ الرِّمَاءِ**

من المعتز وهو البربر بن ابي جعفر المتوكل ومن احمد بن قتيان وهو المعتد الى ان

مات الحسن عليه السلام

مفضل گفت گفتم بعد از آن چه میشود ای مولای من و آقای من مولایم

صادق علیه السلام فرمود پس بر من چیزی آقای عبادت کنندگان علی بن الحسین

با پدرم باقر علیهم السلام و شکایت میکنند نزد جدشان رسول خدا صلی الله علیه

والله آنچه را از ظلم و ستم که از بنی امیه بر ایشان رسیده و آنچه بر آنها وارد شده از

کشته شدن - پس من بر من چیزی و شکایت میکنم بجدتم رسول خدا صلی الله علیه

والله آنچه جاری شده است از سر کیش امت که منصور لقب دارد و قتیله خلافت بر او رسیده

عرضه داشت بر من مرگ و کشته شدن را و من بر او وارد شدم و مرا کوب داد از میدان

میر که خلافت خود در کوفه در حالتیکه غسل و حنوط کردم و کفن پوشیدم چندین مرتبه

پس خدا از قدرت خود بر او نمود چیزی را که او را از من ترسانند و باز داشت او را

از اینکه مرا بکشد **موسی** صادق علیه السلام پس بر من چیزی پیرم موسی

شکایت میکند بجدت رسول خدا صلی الله علیه و الله از آنچه دیده است آن را

از کردن کین زماش هرون که رشید نام گذارده شده و سپردادن او از میدان

از راه بصره دور از راه کوفه زیرا که او یعنی هرون میگفت که اهل کوفه پسران

ال محمد اند و اهل بصره دشمنان ایشانند و راست میگفت خدا لعنت کند او را

حدیث کرد مرا پدرم باقر از جدتم علی بن الحسین علیهم السلام مرفوعاً از جدت

هفتم از کتاب القبله بخش در حیا صناد

رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود طینت من از مدینه من است و طینت
 شعیبان از کوفه است و طینت دشمنان ما از بصره است - و قصه میکند کار او
 را از ابتداء حبس کردن او و آنحضرت را در خانه سندی بن شاهک سر لشکر او در بغداد
 و آنچه عرضه میداشت بر آنحضرت برای کشتن او - فرمود علیه السلام و بر میخیزد
 علی بن موسی و شکایت میکند نزد جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله از
 سپردن مأمون او را از مدینه بطوس بخراسان از راه بصره و اهواز و قصه
 میکند بر او قصه خود را با آن ملعون تا کشته شدن ابن زکوات مومنا - و بر میخیزد
 محمد بن علی بن موسی و شکایت میکند بوی جدش رسول خدا صلی الله علیه
 و اله را بچرا که بر او وارد شده از مأمون تا اینکه بتم کشته شده - و بر میخیزد علی
 بن محمد بن علی بن موسی و شکایت میکند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و اله
 از سپردن ابی جعفر متوکل او را و پسرش حسن را از مدینه بوی شهر که بنا میکند
 از در کنار دجله که سر من رأی خوانده شود و آنچه بر او وارد آمده از املعون تا
 کشته شدن متوکل و مردن علی بن محمد - و بر میخیزد حسن بن علی یازدهمین
 از امامها علیهم السلام پس شکایت میکند بجدش رسول خدا صلی الله علیه
 و اله از آنچه که دیده است از معتز که زبیر بن ابی جعفر متوکل باشد و از احمد بن
 که معتمد عباسی باشد تا زمان مردن حسن علیه السلام
و یقوم الخامس من ولد الساج وهو المهدي

وَابْعَدَ بِمُرْجَرٍ زَمَانًا

... (۲۲۷) ...

سَمِيَ جَدَّهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنِيَ أَبُو الْقَاسِمِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ
بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ابْنِي وَعَلَيْهِ قَبَضَ رَسُولُ اللَّهِ مَضْرَجًا بِدَمِ رَسُولِ اللَّهِ يَوْمَ
شَجِّ جَبِينِهِ وَكَسَّرَتْ رَبَاعِيَتُهُ وَالْمَلَائِكَةُ تَحْفَهُ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيْ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ
وَيَقُولُ يَا جَدَّاهُ نَضَّصْتَ عَلِيًّا وَذَلَّلْتَ وَنَسَبْتَنِي وَسَمَّيْتَنِي وَكُنَيْتَنِي فَجَدَّتَنِي الْأُمَّةُ وَ
تَمَرَّدَتْ وَقَالَتْ مَا وَلَدَ وَلَا كَانَ وَابْنُ هُوَ وَمَتَى كَانَ وَابْنُ يَكُونُ وَقَدَمَاثَ أَبُوهُ
وَلَمْ يَعْقِبْ وَلَوْ كَانَ صِحْحًا مَا آخَرَهُ اللَّهُ إِلَى هَذَا الْوَقْتِ فَضَبْرٌ مُحْتَسِبًا وَقَدْ آذَنَ اللَّهُ
لِي فِيهَا بِأَمْرِهِ يَا جَدَّاهُ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَدَّ
وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَبَوًّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرَ الْعَامِلِينَ وَيَقُولُ
فَدَجَاءَ نَضْرًا لِلَّهِ وَالْفَتْحُ وَحَقَّ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَيَقْرَأُ أَنَا فَتَحْنَاكَ فَتَحْنَا
مَبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِمِ نِعْمَتِهِ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا

مُسْتَقِيمًا
وَأَبْرَ مَجْبَرًا پنجم از فرزندان هفتم و او مهد است که هنام جدش رسول خدا
است و هم کنیه او ابو القاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی شیرین است
و بر او است پیران خون الود رسول خدا که بخون رسول الله الوده شده در روزی
که پیشانی حضرت و دندان رباعیه او شکسته شد در حالتیکه فرشتگان اطراف او را
گرفته اند تا آنکه مقابل جدش رسول خدا و میگوید یا جداه بر امامت

هفتم از ابراهیم بخش در خباصت

من نصیص کردی و دلالت نمودی و نسب مرا گفنی و نام و کسبه مرا ذکر نمودی پس
 امت مرا انکار کردند و تمرد کردند و گفتند زابده نشد و بنوده و کجا بوده و کی
 بوده و چه وقت میباشد و کجا میباشد و پدرش و قبت که مرد از خود عقبی ^{یک} باقی نماند
 و اگر صحیح بود عقب مینانداخت خدا و اوست این وقت پس صبر کردم برای خدا و اکنون
 خدا مرا اذن داد در این وقت به امر خود یا جداه پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
 میفرماید سنایش مختص خدا بیست که راست کرد و عده خود را بر ما و زمین را بما ارث
 داد که مسکن سازیم از بهشت هر کجا که بخواهیم و چقدر خوبت مژده عمل کنندگان
 و میگوید یاری خدا و فتح آمد و راست شد گفته خدای تعالی که فرموده اوست
 اینچنان خدا بکه فرستاد رسول خود را با هادی و راهنا و دین ثابت و راست تا غلبه
 دهد و پستیانی کند او را بر بلند شدن دین همه احکام و آداب و علوم آن اگر چه کراهت
 دارند شرک او را و رندگان و میخواهند این ایرا که بدرستی که ما گشایش دادیم برای تو
 گشایش دادن روشن و اسگاری برای اینکه با ما مژده خدا برای تو آنچه را که پیش
 داشته شده است از گناهان تو و آنچه که مناخر است و تمام میکند نعمت خود را بر تو
 و راهنایی میکند و میرساند تو را براه راست

قال المفضل یا مولای فما کان ذنب رسول الله الذی تقدم و تاخر
 فغفره الله له قال الصادق علیه السلام ان الله علم ادم الاسماء كلها ثم
 عرضها على الملائكة فقال انبؤنى باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين قالوا سبحانك

دو بعلاوة الزمان

(۲۲۹)

أَعْلَمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْنَا أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ فَقَالَ يَا أَدَمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا
أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ **ذَلِكَ يَامُفْضَلُ** لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
وَاشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ عَرَضَ تِلْكَ الذَّرِّيَّاتِ كُلَّهَا عَلَى جَدِّ نَارِ سَوَّلِ اللَّهُ
وَامِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَعَلَيْنَا إِمَامًا إِمَامًا إِلَى مَهْدِنَا الثَّانِعِشْرِينَ مِنْ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ سَمِّيَ جَدُّهُ رَسُولَ اللَّهِ وَكُنِيَ أَبُو الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
مُوسَى ابْنِي وَعَرَضَ عَلَيْنَا أَعْمَالَهُمْ فَرَأَيْنَا لَهُمْ ذُنُوبًا وَخَطَايَا فَبَكَى جَدُّ نَارِ سَوَّلِ اللَّهُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبَكَنَا رَحْمَةً لَشَيْعِنَا أَنْ يَدْعُونَا وَلَهُمْ ذُنُوبٌ مَشْهُودَةٌ بَيْنَ
الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اللَّهُمَّ حَمَلَنِي ذُنُوبٌ
شَيْعَةٌ أَخِي وَأَوْلَادِي الْأَوْصِيَاءِ مِنْهُ مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا تَقْضِ بَيْنَ
بَيْنِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَشَيْعِنَا بِحَمْلِهِ اللَّهُ أَيُّهَا وَغُفِّرْ جَمِيعَهَا وَهُوَ قَوْلُهُ أَنَا فَتَحْنَا
لَكَ فَتْحًا مَبِينًا لِغُفْرِكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ

مُفْضَلُ كَفْت ایولای من پس چه بوده است گناه پیغمبر که از پیش گذشته
و متاخر بوده که میا مرزد خدا انرا برای او صادق علیه السلام فرمود بدرستی که
خدا تعلیم داد بر آدم همه اسمها را پس نمایانند آنها را بر فرشتگان و فرمود به من
خبر دهید از اسمهای این جماعت اگر شما را استگو بان هستید گفتند منزهی تو
هیچ علی برای ما نیست مگر اینکه تو تعلیم دهی ما را بدرستی که توئی دانای درشتکار

هفتم از باب قبل بخش در جبا صنادیر

پس فرمود ای آدم خبرده ایشانرا بنامهای آنان پس چون آدم خبر داد ایشانرا
بنامهای آنها فرمود آیا نکفتم برای شما که من میدانم پنهان اسمانها و زمینرا
و میدانم آنچه را که ظاهر میکنند و آنچه را که کتمان و روپوشی میکنند اینست ای فضل
که چون خدا گرفت از پیران آدم از پشتهای ایشان ذرپه های ایشانرا و گواهی گرفت
از ایشان بر نفسهایشان که ایامن پروردگار شما بنتم تمام این ذرپه ها را بمود
بر جد ما رسول خدا و امیر مؤمنان علیهما السلام و بر ما امای بعد از امای نامهد
ما که از امیر مؤمنان نا اود و از ده نفرند و او هنام حدش رسول خدا صلی الله علیه
واله و هم کینه او است ابی القاسم پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر من و
عربنه ناست بر ما عملهای ایشان را پس دیدیم که برای ایشان گاهان و خطاهای
است پس گریه کرد جد ما رسول خدا صلی الله علیه و اله و گریه کردیم ما از راه ترجم بر
شعبیان ما از جهت اینکه بخوانند ما را و برایشان گاهانی دیده شده باشد
در میان خلایق در روز قیامت پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و اله بار خدایا
بر من محبت کن گاهان شعبیان برادرم و اولادم را که او صباء منند از نسل او
آنچه را که گذشته باشد از گاهانشان و آنچه که منداخر باشد تا روز قیامت و سوا
مکن مرا میان پیغمبران و فرستاده شده گان و شعبیان ما پس محبت کند خدا آن
گاهانرا بر پیغمبر و پیامرزد جمیع آنها را ایت معنای گفته خدا که فرموده ما گناهان
دادیم برای تو گنایش دادن روشنی تا بپای مرزد خدا برای تو گناهان گذشته و آینده

رابعاً في حجة الزمان

(٢٣١)

قال المفضل فبكت بكاءً طويلاً وقلت يا سيدي هذا بفضل الله علينا وبكم
قال يا مفضل فهل علمت من شيعتنا قال المفضل فقلت يا مولاي من هم فقال
والله يا مفضل ما هو الا انت وامثالك ولا تحدث بهذا الحديث اصحاب الرخص من
شيعتنا فيتكلون على هذا الفضل ويتركون العمل فلا يغني عنهم والله شيئاً لا تاتنا
كما قال الله تعالى فينا لا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون

مفضل گفت پس گریه کردم گریه ای طولانی و گفتم ای آقای من این بسبب فضل
خداست بر ما و بسبب شماست فرمود ای مفضل پس ایاد انست ای که شیعیان ما کیانند
مفضل گفت گفتم ای مولای من کیانند ایشان فرمود بذات خدا قسم است ای مفضل که نسبت
ان یعنی شیعه مگر تو و امثال تو و حدیث نکن با این حدیث کسانبر که اسان میگرد کار
را و عذر تراشها میکنند از شیعیان ما پس ای تکال با این فضل میکنند و عمل را ترک میکنند
پس بی نیاز نمیکند از ایشان بذات خدا قسم چیز برار بر آنکه ما همچنانکه خدای تعالی در
بارهِ ما فرموده میباشیم چنانچه فرموده شفع نمیشوند مگر برای کسیکه قبول خستودی
کند و آنها کثافی هستند که از حیث خدا ترساشند

قال المفضل يا مولاي فقول ليظهره على الدين كله ما كان رسول الله
ظهر على الدين كله قال يا مفضل ظهر عليه علماً ولم يظهر عليه ولو كان ظهر عليه
ما كانت مجوسية ولا يهودية ولا صابئية ولا نصرانية ولا فرقة ولا خلاف ولا
شك ولا شرك ولا جاهلية ولا عبدة اصنام ولا اوثان ولا اللات ولا العزى

هفتاد و نهمین باب بخش در خباصت او

و لا عبدة الشمس ولا القمر ولا النجوم ولا النار ولا الحجارة و اما قوله ليظهره على الدين
كذلك في هذا اليوم وهذا المهدي وهذه الرجعة وهو قوله وقائلوهم حتى لا تكون فتنة

و يكون الدين كله لله

مفضل گفت ای مولای من پس گفته خدا لیظهره علی الدین کله رسول خدا

صلی الله علیه و آله بر همه دین ظاهر نشد فرمود امیفضل ظاهر کرد بر او علی و ظاهر

نکرد بر او و اگر ظاهر کرده بود بر او و نه مجوسی بود و نه یهودی و نه صابئی و نه نصرانی و نه

جذائی در میان مردم و نه خلائی و نه شکئی و نه شرکی و نه جاهلیت و نادانی و نه بت

پرستی و نه بتی و نه لات و نه عزی که اینها نامهای بتهاست و نه افتاب و ماه

و ستاره پرستی و نه آتش پرستی و نه سنک پرستی و جز این بت که گفته خدا لیظهره

علی الدین کله در این روز است و با این مهدی و این رجعت است و انت معنای

قول خدا که فرموده است مقابله کن با ایشان تا نماند هیچ فتنی و هر دین بر او ^{باشد}

قال المفضل ثم ماذا يا سيدي قال الصادق عليه السلام ثم يقول رسول الله

لا مير المؤمنين فديتك يا ابا الحسن انت ضربتهم بسيف الله عن هذا الدين بدءاً

فاضربهم عليه الآن عوداً و امضك هذه الدنيا في سائر حبالها و قد راضها و

طأها قدماً قدماً حتى يصفى كه رش من القوم الظالمين و يقول للمهدي سير

بالملائكة و خلصاء الجن و نقباء الختارين و من سمع و اطاع الله و لنا و احمل

خيلك في الهواء فانها ترض كما ترض في الارض و احملها على وجه الماء في البحار

وَابْعَدُكُمْ خَيْرَ مَا

(٢٣٣)

وَالْأَنْهَارَ فَانْهَارَتْ كَضَبِهَا عَلَيْهِ وَلَا يَبْنُلُ لَهَا حَافِرٌ وَأَنْهَالَ بِسِرِّهِ مَعَ الطُّورِ
فِي الْهَوَاءِ وَتَبَقَّ كُلُّ شَيْءٍ وَلَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ فَحَدِّثْ بَارِكْ وَادْرِكْ وَتَرْنَا وَاقْتَصِرْ ^{لَنَا} بِمِثْلِ
وَظَهَرَ حَقُّنَا وَارْهَقَ الْبَاطِلُ فَانْهَارَ دَوْلَةُ الْأَيْلِ فِيهَا وَلَا ظِلْمَةَ فِيهَا وَلَا قَتَالَ وَمَنْ
يُصِفُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ وَيَقُولُ لِقَاطِطَةٍ وَالْحَسَنُ وَالْحَسِينُ وَسَائِرُ الْأُمَّةِ تَنَا
النَّظْرَ إِلَى مَا فَضَّلَكُمْ اللَّهُ بِهِ وَجَعَلَ لَكُمْ عَقَبَى الدَّارِ وَكَثْرًا مِنْ شُكْرِهِ وَاشْتَدَّ
لِشَيْعَتِكُمْ فَأَنْتُمْ لَا تَرَالُونَ تَرُونَ هَذَا الْأَرْضَ فِي هَذِهِ الرَّجْعَةِ مِنْكُمْ مَقْشَعَةٌ إِلَى أَنْ
لَا يَبْقَى عَلَيْهَا شَاكٌ وَلَا مُشْرِكٌ وَلَا رَادٌّ وَلَا مُخَالَفٌ وَلَا مُنْكَرٌ وَلَا جَا حُدًّا لَا طَاهِرٌ
مُطَهَّرٌ وَتَفْقَدُ الْمَلَلَ وَالشَّرَائِعَ وَيَصِيرُ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ فَذَا صَفَتْ جِزْتَ أَنْهَارٌ مَا بِالْمَاءِ
وَالدِّينَ وَالْحِكْمَ وَالْحَمْرَ فَلَادَابَةٌ وَلَا غَائِلَةٌ وَتَفْتَحُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَتَنْزِلُ مِنْهَا الْبَرَكَاتُ
وَيُمْطَرُ السَّمَاءُ خَيْرَهَا وَتُخْرِجُ الْأَرْضُ كَوْزَهَا وَتَغْضَمُ الْبُرَّةَ حَتَّى تُصِيرَ الْبُرَّةَ حَمْلَ بَعِيرٍ
وَيَجْتَمِعُ الْإِنْسَانُ وَالسَّبْعُ وَالطَّائِرُ وَالْحَيَّةُ فِي بَقْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَلَا يُوحِشُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
بَلْ يُوَسِّدُهُ وَيَجَادِمُهُ وَتَشْرَبُ الشَّاةُ وَالذَّبُّبُ مِنْ مَوْرِدٍ وَاحِدٍ وَيُصْدِرَانِ مِنْهُ كَمَا
يُصْدِرُ الرَّجُلَانِ الْمُتَوَاحِيَانِ فِي اللَّهِ مِنْ مَوْرِدِهَا وَتُخْرِجُ الْفَنَاءَ الْعَانِقَ وَالْعَجُوزَ
الْعَاقِرَةَ وَعَلَى رَأْسِهَا مَكْتَلٌ مِنْ رَقِيقٍ أَوْ بَرٍّ مِنْ سَوْبِقٍ فَتَبْلُغُ أَطْرَافَ الْأَرْضِ وَحَيْثُ
مِنَ الْأَرْضِ لَا يَمِيسُهَا نَضَبٌ وَلَا لَعُوبٌ وَتَرْفَعُ الْأَمْرَاضَ وَالْأَسْقَامَ وَيَسْتَغْفِي الرَّجُلُ
عَنْ قَصِّ شَعْرِهِ وَثَقَلِيمِ ظَفْرِهِ وَعَسَلِ ثَوْبِهِ رَحْمَنَ حَمَامٍ وَعَنْ حَمَامٍ وَعَنْ طَبِيبٍ وَ
يَفْصَحُ كُلُّ ذِي مَنْطِقٍ مِنَ الْبَشَرِ وَالذَّوَابِّ وَالطَّيْرِ وَالْهَوَامِّ وَالذَّبِيبِ وَتَفْقَدُ جَمِيعَ

هفتاد و یکم از کتاب بخش در خباصات

اللغات وتكون لغة واحدة كلام العربيه بافصاح كبان واحد ولا يخرج المؤمن
من الدنيا حتى يخرج من صلبه الف ذكر مؤمن موحد تقي

گفت مفضل پس از آن چه می‌شود ای آقای من فرمود صادق علیه السلام
پس میگوید رسول خدا صلی الله علیه واله با میرالمؤمنین علیه السلام فدای تو شو
ای ابوالحسن تو بودی که شمشیر زدی ایشان را بشیر خدا برای دفاع از این دین
در اول امر پس بزنی ایشان را برای بلند کردن دین اکنون که برگشته ای بدینا
برگشتی و بگذرد در این دنیا و سپر کن کوههای انرا و اندازه گیری کن زمین انرا و در
زیر پا بگذار قدم بقدم انرا تا صاف کنی هم زمین را از گروه شتمکاران و بیهوده
مگوید که سپر کن با ملائکه و خلطاء و جن و نساء خود که اختیار کرده شده اند
و کسانیکه سخن تو را شنیدند و اطاعت کردند خدا و ما را و لشکر خود را در هوا برد
زیرا که آنها میرانند در هوا همچنانکه در زمین میرانند و حل کن لشکر خود را بر روی آب
در دریاها و نهرها زیرا که آنها میرانند با سمهای خود بالای آب و سمها ایشان
تر نمی‌شود و بدرستی که آنها با مرغها در هوا پرواز میکنند و پستی میگیرند بر چیزی
و چیزی از آنها فوت نمیشود پس بگر خون خود را و دریا ب خونها بپرا که از ما ریخته
شد و نخواستیم خون خود را بگیریم و قصاص کن ظلمها بپرا که ما کردند و ظاهر کن حق
ما را و از میان ببر باطل را زیرا که دولت تو دولتی است که هیچ پوشیدگی و تیرگی ندارد
و دولت کسی است که وصف میکند او را اهل بهشت در بهشت - و رسول خدا بقره

در ابعاد حیرت‌انگیز زمین

... (۲۳۵) ...

و حسن و حسین و سایر امامها بلکه از ماه هستند میگویند که نظر کنید به آنچه که خدا
فضیلت و برتری داده است شمار ابدان و قرار داده است خانه آخرت را برای شما
و بسیار سپاس گذاری کنید و را و شفیع قرار میدهیم شمار را برای شیعیان آن زبیر
که شما ببینید همیشه این زمین را که در این برگشت شما بدینا لرزان است تا اینکه با
نماند بر روی آن شک کنده ای و نه شرک آورنده ای بخدا و نه مخالفی و نه انکار کننده ای
و نه جاحد و اهل انکاری مگر مردمان پاک و پاکیزه شده و نابود میشود ملتها و شر
و همین دین همان برای خدا میشود پس چون زمین از ناپاکان و ظلم و جور صاف شد
نهرهای آب و شیر و عسل و شراب ظهور در آن جاری میشود و دیگر جنبنده اذیت کشته
در آن نباشد و هیچگونه بلا و سختی و کینه و بدی در آن نماند و ابواب آسمان گشوده
شود و برکتها از آن فرود آید و باران خیر خود را ببارد و زمین گنجهای خود را بپوش
آورد و هر ذره گدیزی بزرگ شود تا اینکه با اندازه بارش ری گردد و جمع میشوند آدمیان
و درندگان و مرغان و مارها در یکجا و بعضی از آنها از بعضی دیگر وحشت نکنند و
نترسند بلکه با همدگر آشنی گیرند و حدیث کنند و گوسفند و گاو در یک آبگاہ با هم
آبخورند و با همدگر بگردند مانند دو برادر که در راه خدا با هم برادر باشند و در آنجا
جوان و زنهای نازا بنده پر همیاینها ای ارد با گندم غا و پت شده را بر سر گزارده
در اطراف زمین بروند و هیچگونه سختی و مشقتی به آنها نرسد و مرضها و بیماریها
از روی زمین برداشته شود و مردم بنیاز شوند از کوناه کردن و مو و چید ناخن

هفتاد و یکمین باب بخش در حیا و صیقل

و شستن جامه خود و از حمام و حمامت کسند و از طبیب و هر صاحب نطقی فصیح زبان شود
از انسان و چهار پایان و مرغان و جانوران و جنندگان و همه کفنها و زبانها برداشتن
و نابود شود و لغت همه اهل زمین یکی شود و بجز فصیح سخن گویند همه مانند یک
بیان و بیرون نروند مؤمن از دنیا تا هزار سپر مؤمن مؤحد پر هیز کار از صلب خود ^{بنیند}

قال المفضل یا مولای نماز ای صنع امیر المؤمنین بدو قال یصنع والله
ما قال فی خطبته ایم الله لا کرن الی الدنیا شاکبا عرفونا ولا قفن فی کل موقف
کان لی وعلی ولا ترکن ظالمی و غاصبتی للمهد من ولدی حی لقیومن بنیتهما
و عذابهما و احرافهما فینسفتهما فی الیم سفنا و لا رکض برحلی فی رجة جامع
الکوفة فاستخرج منها اثنی عشر الف درع و اثنی عشر الف بیضة منها وجهان
و لا کسونها اثنی عشر الف صدیق من شیعتی مکتوب علی تلك البیض اسمائهم و اسماء
ابائهم و قبائلهم و عشائرهم و لا سیرن الی الدیم فاصعده و اسهل طریقته و
اقطع شجره و لا یتن بقاء الهند و بیضاء الصین التي کان جواریه حور العین و
لا یتن مصر و لا عقدن علی نبلها جسر و لا نضبن فی مسجد هانمیرا و لا خطبن
طولی لمن عرفنی فیها و لم یشک فی و الویل و النار و العویل و البثور لمن جهل او
تجاهل او سنی او تناسی او انکر او ناکر و لا یتن جا بلقا و جا بلسا و لا نضبن رجحا
الحرب و لا طحنن العالم بها طحن رجح البر و لا یتن کورا و لا سبکن الخلق فیها سبک
خالص البثور و حرق اللجن و لا لنقطنهم من وجه الارض و شواهد الجبال و بطون

ابجد حروف الفنا

الاولدية والمرارات واطباق الثرى النفاط الديك سمين الحبت من يابسه و
اجفته ولا قتلن الروم والصقالبة والقبط والفران والحبتش والكرك والنزل
والخز والزرط والكوم والسند والهند والخورزم والاعجام والطاطم والار
والقلف والهبج والفيلق والاعاير والاعاير والقردة والخازير وعبدة
الطاغوت والشراة والناصبة والمرجبة والبترة والجمية والمقصر والمرقعة

لغات ايم الله بفتح همزة وكسر ان هرو و امده وهمزة ان همزة وصل است و در اسماء همزة
وصلی که مفتوح باشد بنامده مگر این لفظ و این اسمی است که برای قسم وضع شده اگر کس
از کت است بمعنای برگشتن عربون و عربین اول هر چیزی را گویند کتف ریشه کن
کردن و برباد دادن درع زره بیضه شمیر دپلم در کتاب معجم متن اللغة گفته است که
دپلم گروهی هستند از ترک و گفته شده که اصل آنها عرب است و در معجم البلدان گفته دپلم گروه
هستند که بنام زمپشان نام گذارده شده اند - و کوهستانات ما زندان قسمت شالی
قر و بن را نیز دپلم گویند بقاء زمپهای که خاک ان سیاه و سفید مخلوط است بیضاء
زمپهای است که خاک ان سفید رنگ است صین مراد چنین است جابلقا و جابلق در
معجم البلدان گفته بباء موحده مفتوحه و سکون لام مدینه است در اقصی بلاد مغرب
و اهل ان از اولاد عاد و در اینجا بقایای اولاد موسی میباشد و جابلسا و جابرسا
در معجم البلدان گفته جابرس مدینه است در اقصی بلاد مشرق یهود میگویند بقبه اولاد موسی
علیه السلام به اینجا فرار کردند یا در حرب طالوت یا در جنگ نجات نصر و دست احدی بر آنها

هفتم از کتاب قبلا بخش در خبا صناد

نمیرسد و اینها بقایای مسلمانانند زمین برای آنها پیچیده میشود و شب و روز آنها
یکسان است و عدد آنها را غیر از خدا کسی نمیداند و اگر یکی از یهود قصد آنها
کند او را میکشد و نیز گفته شده بقایای مؤمنین انداز قوم نمود و در جابلق بقایای
قوم عارند از مؤمنین صقالبه گروهی هستند سرخ پوست از نژاد سرخ که موهای آنها
سرخ و سفید است نزدیک بلاد خزر در بلندیهای کوههای روم و آن شهرهایی
است در میان بلغار و قسطنطنیه و نسبت خرم به آنها داده میشود و گفته اند که از
فرزندان یافث بن نوح اند قبط بلادی است در پارمیریه ^زفران بفتح فاء و نشد بد
ولایتی است با وسعت در میان قنوم و طرابلس غرب و آن در اقلیم اول واقع است بنام
فران بن حام بن نوح بنا شده و غالب اهالی آن سیاه پوست اند حبش گروهی از سیاه
پوستان اند غیر از هندوها که کله ایت عجمی اسم است برای قلعه محکم در طرف شام از
نواحی بقاء میانه ابله و بحر قلزم و بیت المقدس است واقع است در بالای کوه بلند
و نیز نام قریب ایت بزرگ نزدیک بعدیک که قبر دراری در آنجا است و بگمان اهل آن نواحی
قبر نوح علیه السلام است ترک گروهی هستند از اولاد یافث بن نوح شرح حالات
انها در جزو اول و دوم این کتاب گذشت خزر گروهی هستند از مردمان که چشمهای
خورد و کوچک باشد از فرزندان منظور اکبر ابراهیم و با از اولاد یافث بن نوح ^{شد}میباشند
زط گروهی هستند از هندوان مغرب جت است و آن بضم زاء و نشد بد طاء است
و جت بفتح جیم است و نشد بد تاء کوم بسیاری از قراء و نواحی مصر کوم نامیده شده

در بعد از حرم زمانه

(۲۳۹)

سند بلادی است میان بلاد هند و کرمان و سیستان و هند و برادر بود
از فرزندان بوقیر بن یقطن بن حام بن نوح که این دو منطقه بنام ایشان نامیده شده
خوارزم نام ناحیه ایت در اواخر اقلیم پنجم که از شهرهای آن گرگانج بوده معرب حرجا
اعجام جمع عجم است مقابل عرب طماطم جمع ططم مردمان وحشی که فصیح زبان هستند
مانند خرها صدا میکنند از من از منطقه های اقلیم پنجم است بکسکه انرا ارمینیه گری
و منطقه دیگر ارمینیه صغری گویند بکسکه و مهم و شرح آن در جزو اول و دوم این
کتاب ذکر شد کلف جماعتی که خشنه نمیکند هیچ مردمان خونخوار فلیق برورن صیقل
لشکر و مردمان بزرگ جثه اغایه قبیله های مختلف اغایه مردمان گرت صفت قره
مردمانی که بوزینه صفت و طبع و خوی بوزینه دارند خازیر مردمان بی غیرت خوک
طبیعت عبده الطاعوت بت پرستان شراة بوزن قضاة فرقه از حوار چند ناصبه
دشمنان و بدگویان در حق ال محمدند مرجبه فرقه ای هستند که در ترجمه انها اقوال
چند گفته شده اول آنکه ایشان فرقه ای هستند از فرقه های مسلمانان که اعتقاد^{ین} آنها
اینست که معصیت و گناه ضرری بر ایمان نمی رساند همچنانکه طاعت با کفر نفعی ندارد
دوم آنکه انها را مرجبه گویند برای اینکه اعتقادشان اینست که خدا عفت میدارد
عذاب معصیت بندگان را سوم قول ابن قتیبه است که گفته اعتقاد مرجبه اینست که ایمان
قول است بدون عمل و مقدم میدارند قول را و مؤخر میدارند عمل را چهارم قول بعضی
از اهل معرفت مهمل است که مرجبه فرقه ای هستند چیزی مذهب که میگویند بنده

هفتم از ابراهیم بخش در جاسناری

هیچ فعلی برای او نیست و اضافه فعل بسوی او نموده اضافه آن بسوی حجازها از قبیل جاز
شدن بفرود آوردن آسیا و مانند آنها و جبره را مرجئه میگویند برای اینکه ناخبر
میدانند ابراهیم را بجمع از مغرب نقل کرده که آنها را مرجئه گفتند برای ناخبر
انداختن ایشان حکم صاحبان گناهان کبیره را - و وجوه دیگری نیز برای آن گفته
شده و در اینجا بهین مقدار اکتفاء شد ^{بشبه} بضم باء و سکون ناء فرقه ای از زیدیه
هستند و گفته شده است که نسبت داده شده اند بمغیره بن سعد که ملقب به ابر بوده و
وجوه دیگری نیز گفته شده جهت فرقه هستند که تنها معرفت خدا قائلند و میگویند ایمان
چیزی غیر از معرفت خدا نیست و اینها تا بهین حجم بن صفوانند مقصره فرقه از خوارج اند
و کسانی هستند که خدا را تشبیه یکی از خلق کنند مرتفعه کسانی هستند که از خود رفع تکلیف
کنند و گویند خدا تکلیف بر احدی فرارنده

معنی

مفضل گفت

ای مولای من پس ابر المؤمنین اول امر چه میکند فرمود بذات
خدا قسم است که میکند آنچه را که در خطبه خود فرموده که میفرماید بخدا قسم که من بر سرگرد
البتة بدنيا در حالتیکه بصورت جوانی باشم که اول جوانی او است و هر آینه واقف بسوی
در هر موقعی که بر نفع یا ضرر من باشد و او میگذاردم ظلم کندگان بر من و غضب کندگان
حق خود را برای فرزند خودم مهدی تا اینکه قیام میکند بنفش کردن قرآن و نفر
عذاب کردن ایشان و سوزانیدن ایشان و ریشه کن کردن ایشان پس ریشه کن کند

در بعلام و جزایر آن

(۲۴۱)

و در دربار یزد خاکستر آنها را ریختنی شدید و من نیز هم پای خود را در ساخت و بجای
گشاده مسجد جامع کوفه و بیرون میاورم دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر که
بعضی از آنها در ورودی و میپوشانم آنها را به دوازده هزار صدق از شیعیان خود
که نوشته شده باشد بر هر شمشیری اسمهای ایشان و اسمهای پدرانشان و قبیلها
ایشان و عشره های ایشان و میروم بطرف دیلم که گروهی از ترکند یا جاعتی که اصل
انها عربی باشد یا در گوهستانهای مازندران پس بران بالا میروم و راه انجارا صاف
میکنم و درختهای انرا میبرم و میایم در زمینی که خاک آن سیاه و سفید است در
منطقه هند و زمینی که خاک آن سفید است در منطقه چین که کپران و دختران آن مانده
حورالعین اند و میایم بجانب مصر و بر رود نیل مصر حیرتی میبینم و در مسجد آن
منبری نصب میکنم و هر اینه خطبای میخوانم البته البته خوشحال کس که مرا شناسد
در انجا و در حق من شک نکند و وای واقش و فریاد و هلاکت و عذاب بر کسی باد که
مرا شناسد یا بشناسد و تجا هل کند یا مرا فراموش کند یا خود را بفراموشی اندازد
و هر اینه منایم در جانب شرق که شهریت در اقصی بلاد مغرب و جانب غرب که شهریت در
اقصی بلاد مشرق و هر اینه بر قرار میکنم آسیای جنک را و نوم میکنم اهل عالم را
بر ان مانند نوم کردن آسیا گندم را و میایم بجانب کور که مراد سرزمین من باشد
یا قلعه ای در طبرستان مازندران یا غیر اینها و انجارا نوم میکنم مانند نوم کردن طلا
خالص و نقره گداخته شده و هر اینه بر میچینم ایشان را از روی زمین و قلعه های

هفتمین کتاب فیلسوف بخش در حیات صناد

گوهرها و شکمهای دره ها و مرزها و طبقه های زمین مانند برچیدن خروس
 دانه های درشت را از میان دانه های خشک لاغر و منجسگانه انرا و هر آنچه میکتند
 اهل روم و ثراد سرخ پوست و اهل نواحی مصر را که از بطنها هفتند و اهل قرآن را که
 در میان قوم و طوالبین غریب ساکتند و حبشها را و ساکنین میان دریای قلم و
 بیت المقدس را و جماعت ترک و خزر و هندوها و بعضی دیگر از نواحی مصر را و اهل
 سید که منطقه است میان بلاد هند و کرمان و سیستان و اهل هند را و اهل خوارزم
 و عجمها و مردمان وحشی غیر فصیح و اهل ارمینیه و کسانرا که خسته نمیکند و مردمان خوارزم
 و لشکران و مردان بزرگ جثه قوی هیکل را و قبیله های مختلف و مردمان گرا صفت
 و بوزینه خو و خرس طبیعت را و بت پرستان و خوارج و ناصبان و مرجئه و شیعه
 و جهمیه و مقصره و مرتفعه را

فَالَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ إِلَىٰ فَضْلِنَا لِيَوْمِ لَيْسَ لَنَا

فَشَكَوْا فَبَدَّلْنَا فَضْلَنَا وَقَالُوا لَوْلَا بِنُحْنِ اللَّهِ لِيُعْطِيَهُمْ سُلْطَانَهُ وَقَدَرْتَهُ وَإِنَّمَا
 الْمَرْفُوعَةُ فَالَّذِينَ يَرْفَعُونَ مَجْبُتَنَا وَوَلَا يَتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَظْهَرُهَا بَعْضُ حَقِيقَةِ
 فَلْيُؤَامِنُوا وَلَا يَخْنِ أُمَّتَهُمْ أُولَٰئِكَ يَعْذِبُونَ بِعَذَابِ آلَامِ الطَّاعِنَةِ حَتَّىٰ لَا يَبْقَىٰ

نوع من العذاب الاعد بوابه

فَرَمُودًا بِمُفَضَّلٍ كَمَا يَنْبَغِي رَأْيًا خَدَّائِيثًا رَابِعًا فِي عِلْمِ مَا وَ

افاضه كردیم به او سر خود را پس از آن شك كردند در حق ما و منكر فضل ما شدند

در بعد از حرج زمان

(۲۴۳)

وگفت خدا سلطنت و قدرت خود را به ایشان نداده و کسانی که ما را از مرتبه و مقام خود بالا ببرند بسبب وست داشتن ایشان ما اهل بیت را و ولایت ما و بدوون حقیقت این اظهار را میکنند پس اینها از ما نیستند و ما هم امام های ایشان نیستیم این گروه عذاب کرده میشوند بعذاب امتهای سرکش کننده تا آنکه باقی نماندند و عی از عذاب مگر آنکه بران معتذب شوند

فَالْمُفَضَّلُ قُلْتُ يَا سَيِّدَ الْهَيْدِ رَوَيْتَ عَنْكَ أَنَّكُمْ فَلِمَ الْعَالِي يُرَدُّ إِلَيْنَا

والتالي نلحمه بنا قال يا مفضل ان التالي هو المفضل قال كذا ظننت يا سيدي قال كلا التالي هو من اخيار شيعتنا القائلين بفضلنا الممتكين بحبل الله وبحبلنا الذين يردون فضلنا وعلما واذ اورد عليه خبر عنا قبله وعمل به ولم يشك فيه فان لم يطقه رده الينا ولم يردده علينا فذاك هو التالي واما العالي فليس يتخذنا اربابا من دون الله ائنا ائقدي بقولنا اجعلونا عبيدا لله مر بوبين مرزوقين وقولوا في فضلنا ما شئتم فلن ندر كوه

مفضل گفت ای آقای من ایانه اینست که ما روایت کرده شدیم از شما که گفته اید غلو کننده رده کرده میشود بسوی ما و آنکه به پلودر میباشد ما را ملحق میکنیم و را بخودمان فرموده افضل ایاتالی مقصر است گفته همچین گمان میکنم ای آقای من فرموده حاشا که تالی مقصر باشد و از نیکان شیعیان ما است که قائلند بفضل ما و چنگ زننده اند بر شیعیان ولایت خدا و بر شیعیان ولایت ما

هفتاد و یکمین باب بخش در خباصت ارباب

کسانی هستند که زیادتی مینمایند بفضل ما و علم ما و وقتی که از ما چیزی بوقالی
 برسد میپذیرد انرا و بر آن عمل میکند و در آن شک نمیکند و اگر طاقت تحمل انرا
 ندارد بخود ما رد میکند انت تالی و اما عالی ما را ارباب خود نمیکند غیر از خدا
 جز این نیست که اقتداء کرده است بگفته ما که گفته ایم ما را بندگان بدانید برای
 خدا در حالتی که تربیت شده خدایم روزی داده شده او یعنی ما خدا نیستیم و بندگان
 مخلوق و مرزوق خدایم و بگویند در فضیلت ما آنچه را که میخواهید پس هرگز در
 نخواهید کرد فضیلت ما را

قَالَ قُلْتُ يَا سَيِّدَانِ الْعَالِي عِنْدَ الشَّعْبَةِ مِنْ ذَكَرِ انْكُمْ اربابا من دون الله
قال ويجك يا مفضل ما قال هذا فينا الا عبد الله بن سبا والعشر الذين احرقهم
امير المؤمنين بالنار بالكوفة وموضع احراقهم يعرف بصحراء الاحد عشر وكذا
عذبهم امير المؤمنين بعذاب الله وهو النار عاجلا وهي لهم اجلا ويجك يا
مفضل العالي في محبتنا نرده الينا فثبت ويستحب ويرجع والمفضل ندعوه الى
اللتحاق والا قرار بما فضلنا الله به فلا يثبت ولا يستحب ولا يرجع ولا يلحق بنا
لانهم لما رأونا نفعوا فقال النبيين قبلنا ممن ذكرهم الله في كتابه وقضى
قضاهم وما فوض اليهم من قدرته وسلطانه حتى خلقوا ورزقوا واهوا واما
وابرء والاكه والابرص ونبأوا الناس بما ياكلون ويدخرون في بيوتهم
ويعلم ما كان وما يكون الى يوم القيمة باذن الله وسلموا الى النبيين افعا

رَبِّعِلَّا عَلَى الزَّمَانِ

... (٢٤٥) ...

وما وصفهم الله به واقرا بذلك وجمدونا بغيا علينا وحسدا لنا على ما
جعل الله لنا وبقينا مما اعطاه سائر النبيين وسائر المرسلين والصالحين وزادنا
من فضله ما لم يعطهم آباءه وقالوا ما اعطوا النبيين من هذه القدرة فاطهرها
انما صدقناها واقرا بنا به اللهم لان الله انزلها في كتابه ولو علموا ويحجم ان الله
ما اعطانا بشيء من فضل الا انزله في سائر كنيه ووصفنا به ولكن اعداءنا
لا يعلمون اذا سمعوا فضلنا ينكروه (انكروه ح) وصدوا عنه واستكروا وهم
لا يتعمقون في قول ادم لما رأى اسماء السماء المكتوبة بالنور على اسراق العرش قال
الهي وسيدى خلفت خلقا قبلى هو اجد اليك متى قال الله له نعم يا ادم لو لا يا
ادم هذه الاسماء المكتوبة على اسراق عرشى ما خلفت سماء مبنية ولا ارضا ممد
ولا ملكا مقربا ولا نبيا مرسل ولا خلقك يا ادم فقال الهي وسيدى من هؤلاء
قال هؤلاء من ذريتك يا ادم فاستبشر واكثر من حمد الله وشكره وقال بحقهم
يارب اغفر لي خطيئتي وكما والله الكلمات التي نلقاها ادم من ربه فاجابه و
تاب عليه وهذا وانهم يروون ان الله خلقنا نورا واحدا قبل ان يخلق خلقا
ودنيا واخرة وجنة ونارا باربعة الاف سنة سبح الله ونهلله ونكبره ونحمده
كفتمفضل كفنم اى اقاى من غالى در نزد شيعه كسى است كه ميگويد شما
پروردگارهاى هستيد غير از خدا فرمود خوشحال بوايمفضل ابن سخن را در باره
ما كى نگفت مگر عبد الله بن سبأ وده نفر كه سوزايند انهارا امير المؤمنين

هفتم از اربعه ائمه بخش در حیات ائمه

در کوفه و موضع سوزاندن ایشان معروف است بصرای احد عشر یعنی صحرای بازده کفری و چنین عذاب کرد ایشان را امیر المؤمنین علیه السلام بعد از خدا و ان التی نقد دنیا است و این عذاب بعد از تمام شدن مدت دنیا در قیامت هم برای ایشان هست خوشحال تو رحمت بر تو باد ای فضل غلو کننده در دوستی ما را بر میگردد ^{نیم} او را بسوی خود مان پس ثابت در دین میشود و اجابت میکند ما را او بر میگردد و مقصرا میخوانیم او را ملحق شدن ایشان بنا و اقرار کردن با آنچه که برتری داده است خدا ما را به ان پس ثابت نمماند و اجابت نمیکند و برگشت نمیکند و بنا ملحق نمیشود زیرا که چون ببینند ایشان ما را که کارهای پیغمبر را میکنند که پیش از ما بودند از کسانی که خدا یاد کرده است آنها را در کتاب خود و حکایت کرده است حکایات ایشان را و آنچه را که به آنها تفویض کرده از قدرت خود و حجت و سلطنت خود تا اینکه آفریدند و روز دادند و زنده کردند و مبرایند و شفا دادند کور مادر زاد و صاحب پستی و جز دادند مردم از آنچه که میخورند و ذخیره میکنند در خانه هاشان و میداند آنچه را که بوده و میباشد تا روز قیامت باذن خدا و افعال پیغمبران را تسلیم شدند و آنچه را که خدا وصف کرده است ایشان را به ان پذیرفتند و اقرار کردند به انها و انکار کردند ما را از روی گمراهی و حسد که بما بردند بسبب آنچه از فضیلت که خدا برای ما و در ما قرار داده از چیزها بیکه بنا بر پیغمبران و فرستادگان و شایستهگان عطا فرموده و آنچه که زیاده ^{است} بر آنچه که به انها عطا فرموده از فضیلت که به انها داده بما عطا فرمود

را بعد از آنکه از ما

... (۲۴۷) ...

و گفتند آنچه را که پیغمبران عطا کرده شده از این قدرت چنین اظهار کردند که
ما تصدیق کرده ایم آنها را در حق ایشان برای اینکه خدا در کتاب خود فرو فرستاده
و اگر میدانستند و ای برایشان که خدا عطا نموده است چیزی از فضل و برتری
مگر اینکه نازل کرده است انرا در سا پر کتابهای خود و ما وصف کرده شده ایم
به ان میپذیرفتند و اما دشمنان ما میدانند هر گاه بشنوند فضیلت ما را انگاه
میکند انرا و باز میدارند دیگران را از اقرار کردن و تکبر و سرپیچی میکنند و ایشان
بفکر فرو نمیرند در گفته ادم که چون دید نامهای ما را که با نور در سراق عرش
نوشته شده گفت خدای من و افای من افریده ای خلقی را پیش از من که محبوبتر است
از من بوی تو فرمود خدای ای ادم اگر نبودند ای ادم این نامهای نوشته
شده بر سراق عرش من خلق نمیکردم اسمان بنا گذارده شده را و نوزمینی گسزده
شده را و نه ملک مقرب را و نه پیغمبر مرسل را و منی افریدم تو را ای ادم پس گفت
خدای من و افای من کیانند اینها فرمود اینها از ذریره نوشته اند ای ادم پس
مژده باد تو را و شاد باش و بسیار سنا پیش و سپاس مرا بجا آور برای این نعمت ادم
گفت ای پروردگار من بحق ایشان بیامرز برای من گناهان مرا - بذات خدا قسم است
که ما بودیم انکلماتی که ادم تلقی کرد از پروردگار خود پس برگزید او را و پذیرفت
توبه او را و راهمائی کرد او را - و بدرستیکه ایشان یعنی دشمنان ما را وایت
میکند که خدا ما را از یکوثر افرید پیش از انکه خلق و دنیا و آخرت و بهشت و

هفتم از آیه قبله بخیر خیا صادق

جهنم را با فرزند چهار هزار سال که تسبیح میکردیم خدا را و تهلل میگفتیم او را و تکبیر
میگفتیم او را و تحمید میکردیم او را

قال المفضل یا سید کهل بذلك شاهد من کتاب الله قال نعم یا مفضل فوالله

جل من قائل وله ما فی السموات وما فی الارض ومن عنده لا یستکرون عن عبادته

ولا یتحسرون لیجوز الليل والنهار لا یفترون الی قوله عز ذکره وقالوا اتخذ

الرحمن ولدا سبحان من بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم باهرا یعلمون

یعلم ما بین یدیهم وما خلفهم ولا یتفنون الا لمن ارتضی وهم من خشیة مشفقین

ومن یقل منهم الی الله من دونه فذلک نجزة به جهنم وكذلك نجزی الطالبین ویحک

یا مفضل الستم تعلمون ان من فی السموات هم الملائكة ومن فی الارض هم الجنان

والبشر وکل ذی حرکة قال المفضل ما نقول یا مولای فی ومن عنده فقال یا

مفضل ومن عنده یخزن الذین کما عنده ولا کون قبلنا ولا حدوث سماء ولا ارض

ولا ملک ولا نبی ولا رسول *منها ایها النبیا ایها الانبیا ایها المرسلین ایها الانبیاء*

مفضل گفت ای آقای من ایابراین که فرمودی شاهدی از کتاب خدا هست

فرمود ای ای مفضل فرموده خدا که بزرگت گوینده آن که فرموده و برای او است

آنچه که در آسمانها است و آنچه که در زمین است و کسانیکه نزد او هستند که سرکشی نمی

از پرسش او و مانده نمیشوند مشانه روز تسبیح میکنند و سنت میشوند در تسبیح

کردن تا آنجا بکه مفرماید و گفتند فرا گرفتند است خدای بخشنده پیری را همیشه

در بعلا من من زماننا

... (۲۴۹) ...

پاک و منز است خدا از داشتن فرزند بلکه بندگانی هستند گرامی داشته شده که پیشی نمیکردند او را بگنار و ایشان به امر او کار میکنند میدانند آنچه را که در میان دستهای ایشانست و آنچه در پشت ایشان است و شفاعت نمیکند مگر برای کسی راضی و خوشود باشد و ایشان از ترس او خائف و ترسانند و کسیکه بگوید از ایشان که من خدائی هستم غیر از او یعنی غیر از خدای یکتا پس او را سزا میدهم و سزا او ایش جهنم است و همچنین سزا میدهم ستمکاران را رحمت بر تو باد ای مفضل ایاندا شنیدیم شما که مراد از من فی السموات در این آیه ملائکه و فرشته گانند و مراد از من فی الارض پریان و آدمیانند و هر صاحب حرکتی پس کیانند کسانی که فرموده است و من عنده که آنها بیرون میروند از جمله ملائکه و فرشتگان و هر صاحب حرکتی مفضل گفت چه مگویی ای آقای من در و من عنده فرمود ای مفضل مراد از و من عنده ما یوم که در نزد او هستیم و بودیم در نزد او و نبود پیش از ما هیچ بوده ای و نه حادث شدن آسمانی و نه زمینی و نه فرشته ای و نه پغبری و نه

فرستاده شده ای

قال المفضل فبکت وقلت یا مولای یا بن رسول الله هذا والله هو الحق المبين فهل تجد فی كلامكم والاخبار المروية عنكم شاهدا كما وجدته من كتاب الله قال نعم یا مفضل فی خطبة امیر المؤمنین علیه السلام یوم ضرب سلمان بالمدینة وخروجه الى الجبان وخرج امیر المؤمنین و قوله علیه السلام

هفتمین باباً قبلت بخش در خباصت

یا سلسل سل لا تجهل سلتی یا سلمان انبتک البیان و امنحک البرهان فان
سلمان اودعنی الحجة و اهلنی الخطوة الی الرشاد اذ بلغ فرج بغزیة ^{السنحة} کذات
و هذا یوم لا یعدہ فنفس امیر المؤمنین علیه السلام ثلاثاً تصعداء

مفضل گفت پس گریه کردم و گفتم ایولای من ای پسر سو و خدا اینت

بذات خدا تم ان گفته حق و راست و واضح پس ایامینابی در کلام خود نان و

اجباری که روایت شده است از شما شاهد بر او همچنانکه از قرآن شاهد نشان

دادی بمن فرموداری ای مفضل در خطبه امیر المؤمنین علیه السلام در روزی

که زده شد سلمان در مدینه و روز بیرون رفتن او بسوی جبان و ان نام صحرا و

موضعی است در خارج مدینه و بیرون رفتن امیر المؤمنین و گفتن او که ای سلسل

(و این لقبی است که امیر المؤمنین علیه السلام سلمان را لقب داده بود چنانچه از ^{بعض}

از اخبار مستفاد میشود و حاجی نوری اعلی الله مقامه در مقدمه کتاب نفس الرحمن گفته

که آنحضرت سلمان را سلسل نام گذارد) سؤال کن نادان نباش پسر از من ای سلمان

واضح میکنم و بتوجه میدهم بیان را و بدست تو میدهم برهان را سلمان عرض کرد

و دیر میگذارد مرا زندگانی و ندانم بکدم را بکدم گذاردن در راه هدایت زمانیکه فرج

رسد بغزی و این روز روزت است که چنین روزی بعد از این پست پس امیر المؤمنین علیه

السلام سه مرتبه راه سردی کشید

شرفان الحمد لله مدهر الدهور وقاضی الامور ومالك نواضح

رابعاً بعد من حرم زيارتنا

(٢٥١)

ختم المقادير الذي كنا بكيونيته قبل الحول في التمكين وقبل موافق صفات
التمكين في التكوين كاشين غير مكوئين فاشين غير مناشين (مناسلين)
ازليين لا موجودين ولا محدودين منه بدأنا واليه نعود لان الدهر فنيا
فتمت حدوده ولنا اخذت عهوده والينا ترد (برزت) شهوده فاذا
اسذارت الادوار ونظاوا الليل والنهار فالعلامة العلامة والشامة و
القائمة والوفقة والاستمر والاصح والعالم غير المعلم والمحجوب بما لم يعلم
قد ساقهم الصفات واستوعلت بهم الخيرات ولبستم الضلالات وتشتت
بهم الطرفات فلات حين مناص اما يا اهل حرم الله سبوخذ لنا بالقصا
من عرف غيبنا فهو شهدنا نحن اشبه بمشابهنا والاعلون مولنا
كالصخرة من الجبال الهامية نحن القدرة ونحن الجنب ونحن العروة الوثقى
ونحن الجانب محمد العرش عرشه الله على الخلائق ونحن الكرسي واصول
العلم الا لعن الله السالف والتالف والفسقة والجرائر ومن اولها
تبوعاً انا باب المقام وحجج الحضام ودائرة الارض وفاصل القضاء
وصاحب العصا والسدة المنتهى وسفينة النجاة من ركبها نجي ومن
تخلف عنها هوى لم نقم الدعائم في تحوم افطار الاكاف ولا من اعمددة
فساطيط السحاب الاعلى كواهل انوارنا نحن العلم ومجبتنا الثواب و
ولا يتنا فضل الخطاب ونحن حجة الحجاب فاذا اسندنا الفلك فلتم من

هفتم از کتاب اقبال بخش درجی اصناف

اَوْهَلَكَ بَائِيَّ وَإِدْرَسَكَ فَبَائِيَّ إِلَى اللَّهِ تَتَّخِذُونَ أَوْ مِنْ نَجَاهٍ مُتَّخِذَةً أَلَا
 إِنَّ الْمَطِيْعَ هُوَ السَّامِعُ وَالسَّامِعَ هُوَ السَّابِقُ وَالسَّابِقَ هُوَ الْعَالَمُ وَالْعَالَمُ
 هُوَ الْعَامِلُ وَالْعَامِلَ هُوَ السَّاتِرُ وَالسَّاتِرَ هُوَ الْكَاتِمُ وَالْمُؤَلَّى هُوَ الْخَاسِرُ
 فَعَلَبُوا هُنَاكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَلَى مَنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
 إِنَّ مِنْ نَظَرِي الْحَبْلَ الْمَتِينَ إِلَى قَرَارِ عَيْنِ الْمَاءِ الْمَعِينِ إِلَى حَبِيْطَةِ التَّمَكِينِ
 إِلَى بَرَصَاءِ الصَّبِيْنِ إِلَى مَصَارِعِ قُبُورِ الطَّالِقَانِ إِلَى فَوْقِ أَيْنِ وَأَصْحَابِ
 قَيْسٍ وَأَصْحَابِ لَيْسِ الْأَعْلِينَ الْعَالَمِينَ الْعَالِينَ إِلَى كِتَابَةِ امْرَأَتِي طُوسِ بْنِ
 إِلَى بَدَأِ الْعَيْنِ الَّتِي حَدَّهَا الرِّثْيُ الَّتِي قَوَّعَدَهَا جَوَابِهَا إِلَى تَرَى الْأَرْضِ
 السَّابِعَةَ السُّفْلَى إِلَى الْخَالِقِ الْمَآيِئَةِ سَجَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَشْرَكُونَ

لغات مدهر الدهور پیدا و رنده و گرداننده روزگارها نواصی جمع ناصیه
 پیشانی و موی پیش سر که بگرفتند آن صاحبش عاجز و ذلیل و ناتوان شود ختم المقادیر
 خامه دادن و خامه شدن مقدرات کینونت بود کردن حلول در آمدن متمکن مای
 برجا کردن و توانا نمودن و قادر بر چیزی کردن مواقع جمع موقع مبعنی جایگاه افنا
 تکوین هست کردن و از نو بیرون آوردن و آفریدن خدا موجودات را کائنات هست
 شونده مگون هست گردیده شده مناسبتی آنچه که قبول ایجاد کند ناستی اول افرا
 و نخستین پیدا ازلی منسوب به ازل است یعنی همیشه و جاوید موجود هست شده
 محدود چیزیت که نهایت داشته باشد علامت نشانه شامه علامت و حال

در تعلیم و التماس

(۲۵۳)

است که در اعضای شخص باشد قامت بالا بلند و قد و بالا و فرقه موی مجتمع در سر
یا نازم گوش اسم گندم گون اضم سطر و ثومند تجو عطا و بخش داده شده
استیغال طلب سرعت و شتاب کردن فلات حین مناص یعنی پس بنت وقت عقاب
نشینی و فرار کردن من عرف عنینا فهو محل شهودنا یعنی کسیکه عارف بعب و نورانیت
مانند ما محل شهود او میباشیم یعنی ما را میپسند سخن آینه عینا یعنی مانند بریم
مانند بودن خودمان بیکدیگر یعنی دیگران خود را مانند ما ندانند و خلق و خلق
و منطق و رفتار و گفتار خود را بما قیاس نکنند و الا علون موالینا یعنی دوستان
مانند مرتبه ترند از غیر ایشان کواهل جمع کاهل یعنی بزرگ و افای مردمان در دفع
ملیات و انجام مهمات ایشان و سیردوش را گویند حجة الحجاب سر کرده و رئیس
در بابها الجبل المتین لقب امیر المؤمنین علیه السلام است الماء المعین از القاب
امام زمان و حجت عصر عجل الله تعالی فرجه است بر صاء صین رضنه‌های سفید
رنگ در هم آمیخته چین است مصارع قبور طالقان جای کشتگان از انصار و
یا زان قائم گیلانی و سپید حنی است این قهر و غلبه نفس متبله ای از عربند و شهر
است نزدیک مصر و جزیره ایت در بحر عمان لیس مرد دله بیابان کتبه اسرار طوا^{سن}
عده ای از اصحاب خاص امام زمانند

معنای خطبه

کل سنا پیش مخصوص ذات خداست که پدید آورنده و گرداننده روزگارهاست

هفتم از اجابتها

و گذرانده کارها است و مالک موهای پیشانیها است برای تمام شد مقدرات
 اینچنان خدا بکه بودیم ما نبود کردن او پیش از آمدن ما بیا برجائی و توانائی و
 قدرت برجیزی داشتن و پیش از جایگاه شدن صفات پابرجائی و توانائی و قدرت
 داشتن برجیزی در وقت هست کردن و بوجود آوردن موجودات هست شونده
 بودیم پیش از هست کرده شدن اولین افریش و نخستین پیدائی بودیم پیش از آنکه
 قبول اولین افریشی و نخستین پیدائی کنیم همیشه جاوید بودیم در حالیکه هست نشده
 بودیم و نهایت و محدودیتی نداشتیم ابتداء شدیم از او و باز گشت ما بسوی او است
 زیرا که حدود و نهایت روزگار در ماقامت کرده شد و برای ما از روزگار عهد
 گرفته شد و شاهد های آن بسوی ما رد کرده خواهد شد پس چون قبول روز
 زدن کرد روزها و دراز شد شب و روز در یابید نشان را در یابید نشان و حال
 مخصوص و قد و بالای معهود که موهای سر او افزون بزمه های گوش او رسید و گند
 گون وسط جبهه و تنومند و دانائی است که از کسی تعلیم نکرده و آنچه را که نمیدانسته
 با وعطا و بخشیده شده می کشاند ایشانرا صفتها و سرعت و شتاب می آورد بر ایشان
 نیکها و می پوشاند ایشان را گراهیها و مخلف و پراکنده شود بسبب ایشان
 راهها پس بیت وقت عقب نشینی و فرار کردن آگاه با سپیدای اهل حرم خدا
 که از آنچه باها وارد کرده و می کنند قضا ص گرفته شود کینکه نشان ما را به
 غیب و نورانیت او محل مشاهده ما است یعنی خود ما نیز به او نشان میدهم

ز بعد از حرج و نما

... (۲۵۵) ...

ما شبیه تریم بشباهت داشتن ما بیکدیگر از دیگران یعنی دیگران حالات و اطوار و
کردار و گفتار و رفتار خود را با ما قیاس نکند و ما را مانند خود بشر عادی ندانند
و دوستان ما بالاترین و بلند مرتبه ترین مردم مانند ما اند صخره های کوه های آنها
در دوستی ما و ایمان ثابت و پابرجا باند ما بتم قدرت خدا ما بتم بپلو ما بتم حلقه
محکم ولایت ما بتم طرف و جانب خدا محمد عرشی است که قوی گرداننده است او را
خدا بر هر خلق ما بتم کرسی و ریشه های علم و دانائی آگاه باشد لعنت کند خدا
انها بتر که خود را پیش انداختند و حق ما را غصب کردند و آنها نیکه تلفت شوند
اند در اثر مخالفت با ما و ناسق و بدکارها و کسانی که تابع شدند اولی ان دونفر را
منم ناب مقام رسالت منم حجت برای خصمها منم جنبنده زمین منم جدا کند حکم
منم صاحب عصا منم سدره المنتهی و کشتی نجاتیکه هر که بران سوار شد نجات یافت
و هر که مخالفت کرد از ان هلاک شد برپا نایستاده است ستونها در تیره قطره های
اطراف و جوانب و نه هیچیک از پایه های حبه های آبرها مگر آنکه بر دوش نورها
ما است ما بتم علم و دانائی و محبت ما باعث ثواب است و ولایت و دوستی
ما قطع کننده گفتگوها است ما بتم رئیس دربانان در بار الهی پس چون دورند
چرخ و گفتند مرد یا هلاک شد و بکدام وادی رفت دستگیر شما بوی خدا
کیست و از کجا نجات خود را بدست میگیرد آگاه باشید اطاعت کننده کسی است
که شونده باشد و شونده کسی است که پستی گرفته باشد و پستی گیرنده کسی

هفتم از ابواب قبله بخش در حجاب صناد

است که عالم باشد و عالم کسی است که عامل باشد و عامل کسی است که سائر و پویشند
 عیب باشد و سائر کسی است که کتمان کننده باشد و اعراض کننده از حق کسی است
 که زبانکار باشد پس مغلوب میشوند در اثر زمان و بر صیگرند در حالتیکه کوچک و
 خوار و ذلیل خواهند بود و زود باشد که بدانند ستمکاران که در چه برگشتن گاهی
 بر خواهند گشت بدستیکه نظر کنند در زمینان محکم ولایت یعنی امیرالمؤمنین
 ثانی چشمه ماء معین یعنی وجود مبارک امام زمان حجة بن الحسن العسکری تا
 زمانیکه بساط پناهی و توانائی و قدرت بر هر چیزی گسترده شود و عدالت و داد
 خواهی تا اقصی بلاد چین منطقه زمینهای آن که حال سفید دارد بگرد تا جای افتاد
 و قبرهای طالقان و نا جاهای قهر و غلبه و باران قیله قیس و داخل در مطابقت
 شدن مرد دلیر بیبال که از برترین و بالاترین جهانیان که از عالین که مقربترین
 خلق است در نزد خدا و تا زمان ظهور نویسندگان اسرار طاسپنهای قرآن تا
 بیابان چشمه ساری که بنهایت زمین رسد که قواعد آن جوانب و اطراف این است
 تا برسد بزمین هفتم که پست تر طبقات زمین است تا برسد بجائی که بخواد خالق
 هر چیزی که میخواهد متره و پال است خدا تیکه بلند و برتر است شان او از آنچه شریک
 آورد برای او **مؤلف گوید** تمت الخرابین خطبه از لغز و اسرار است که انشاء
 در محل خود در قسمت نقل اقوال علماء حروف که مربوط با بنقما است در خروج
 چهارم یا پنجم این کتاب بقدر میسر و مقتضی شرح داده خواهد شد

الاعلام في النسخ

قال المفصل **باب** رسول الله ان هذا الكلام عظيم تنهر فيه العقول

فثبتني بئتك الله وعرفني ما قول امير المؤمنين عليه السلام

قال الصارفين عليه السلام الذي كما يكون نبتة (بكونته) في القدم

والازل وهو المكون ونحن المكان وهو المتيقن ونحن البتئ وهو الخالق و

نحن المخلوقون وهو الرب ونحن المربوبون وهو المعنى ونحن الاسماء و

هو المحجب ونحن الحجب (حجبه) قبل الحلول بالتمكين قبل حلول انوارنا

وارواحنا في الاجسام والاعراض والتمكين ممكن لا نحول ولا نزول وقبل

مواقع صفات التمكين والتكوين قبل ان توصف بالبشرية والصور والاجسام و

الاشخاص ممكنة مكونة كاشين لا مكونين اجساماً وصوراً ناشين لامتناهين

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف الى آدم والحسن والحسين

لبناء امير المؤمنين وفاطمة بنت محمد صلى الله عليه واله وعلي بن الحسين ومحمد بن

علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد

والحسن بن علي ومحمد بن الحسن بهذا السبب لامتناهين ولا ذات اجسام ولا

صور ولا مثال الا انوار سبح الله ربنا ودمع ونطيع يسبح نفسه فنسبح ويهللها

فنهلله ويكبرها فنكبره ويقدرها فنقدسه ومجدها فنمجده في ستة احوال

كل كون منها ما شاء الله من المدة وقوله ازلين لا موجودين وكانا لبتين

قبل الخلق لا موجودين باجسام وصور

هفتم از ابراهیم بخش در خباصات

مفضل گفت ای پسر رسول خدا این کلام بزرگی است که چنان میشود

در آن عقلها پس ثابت بدار مرا خدا ثابت بدارد تو را و بشناسان مرا معنا

انچه را که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده

صارق علیه السلام فرمود که الذی کتابکونته مراد این

است که بودیم ما نبود کردن او در پیش در آمد خلق همیشه و او هست کننده است

وما هست شده و او چیز کننده است و ما چیز شده و او از پنده است و ما آورنده

شدگان و او پروردگار است و ما پرورده شدگان و او معنا است و ما هم

نامها و او پوشیده شده از حواس است و ما در بانهای او هم قبل الحول

بالتمکن یعنی پیش از در آمدن نورهای ما و روحهای ما در جسمها و

عرضها و التمکن پابرجا و توانا و قدرت داده شده که تعجب پذیر نباشم و همیشه

پابرجا باشیم و قبل مواقع صفات التمکن و التکوین یعنی پیش از آنکه وصف

کرده شویم بصفت بشریت و صورتها و جسمها و اشخاص پابرجا شده هست

شده کاشین لامکونین یعنی انواری بودیم نزد خدا که بصورت جسمها و صور

در بنامده بودیم ناشین لامثناسلین ایجاد شونده بودیم همین بنی که داریم

محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف تا سلسله دنیا به ابراهیم

رسد و حسن و حسین پسران امیر المؤمنین و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه

وآله و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن

را بَعْلًا وَرَأْسًا

موسیٰ و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن نه اینک در اصلا
 و احاطه قرار گرفته باشیم و صاحبان جسمها و مثالها و صورتها باشیم مگر اینک
 نورهای بودیم که تسبیح میکردیم خدارا و میشنیدیم و اطاعت میکردیم خدا تسبیح میکرد
 نفس خود را پس ما تسبیح کردیم او را و تهلیل میکرد نفس خود را پس ما تهلیل کردیم او
 را و تکبیر میکرد نفس خود را پس تکبیر کردیم او را و تقدیس میکرد نفس خود را ما تقدیس
 کردیم او را و تعجب میکرد نفس خود را پس ما تعجب کردیم او را در شش کون در هر

کونی از ان نامد تک خدا بخواست و قوله از لیتن قبل الخلق لا موجودین یعنی

همیشه پیش از خلق بودیم اما نه چنانکه با اجسام و صورتها موجود باشیم

فَالْمُقْتَضِی

بِأَسْمَاءِ مَا هَذِهِ الْأَكْوَانِ قَالَ يَا مَعْزِلُ مَا الْكُونَ الْأَوَّلُ

فَوْرَانِي لَا غَيْرَ وَنَحْنُ فِيهِ وَأَمَّا الْكُونَ الثَّانِي فَجَوْهَرِي لَا غَيْرَ وَنَحْنُ فِيهِ وَأَمَّا

الْكُونَ الثَّلَاثُ فَهَوَائِي لَا غَيْرَ وَنَحْنُ فِيهِ وَأَمَّا الْكُونَ الرَّابِعُ فَمَائِي لَا غَيْرَ وَ

نَحْنُ فِيهِ وَأَمَّا الْكُونَ الْخَامِسُ فَنَارِي لَا غَيْرَ وَنَحْنُ فِيهِ وَأَمَّا الْكُونَ السَّادِسُ

فَأُظْلَةٌ وَذَرَّتْ سَمَاءٌ مَبْنِيَّةٌ وَأَرْضٌ مُدَجِيَّةٌ فِيهَا الْجِبَانُ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ مَابِحٍ مِنْ

نَارٍ إِلَى أَنْ خَلَقَ اللَّهُ أَدَمَ مِنْ تَرَابٍ

مُفَضَّلُ كَفْتِ

أَيُّ الْقَائِمِينَ مِنْ أَيْدِي كَدَامِ اسْتَفْرَمُوا بِمُفَضَّلِ أَمَّا

كُونَِ أَوَّلِ كُونَِ فَوْرَانِي اسْتَفْرَمُوا نَزْعِيَانِ وَمَادِرَانِ هَسْتِمِ وَأَمَّا كُونَِ دَوْمِ كُونَِ جَوْهَرِي اسْتَفْرَمُوا

نَزْعِيَانِ وَمَادِرَانِ هَسْتِمِ وَأَمَّا كُونَِ سَوْمِ كُونَِ هَوَائِي اسْتَفْرَمُوا نَزْعِيَانِ وَمَادِرَانِ

هفتم از ادباً قبلاً بجست در خباصت

ان هفتم واما کون چهارم کون ای است نه غیران و مادران کون بوده ایم واما
کون پنجم کون الشی است نه غیران و مادران کون بوده ایم واما کون ششم کون
اظله است و در پی آسمان بنا گذارده شده و زمین کسرتده شده ای که دران است
گروه جن که خلق کرده است خدا اینهارا از انش بی دودنا اینکه افرید خدا آدم را ان

قَالَ الْمُفَضَّلُ بِاسْمِكَ فَهَلْ كَانَ فِي هَذِهِ الْأَكْوَانِ خَلْقٌ مِنْهَا فِي كُلِّ كَوْنٍ قَالَ

نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ — مفضل گفت ای افای من پس ایادراین اکوان افریده شده ای ان

از انها هست در هر کونی فرموداری ای مفضل *همه کونها را که در این کونهاست*

قَالَ الْمُفَضَّلُ بِاسْمِكَ بَعْدَ خَلْقِ الْخَلْقِ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَبَعْرَفِ قَالَ نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ

ما من کون الا وفيه خلق منه نوری و جوهری و هوایی و مائی و ناری و تاری

یا مفضل انجب ارب عليك وازالك ان فيك من هذه السنة الاكوان اللاتي ذكرتها

ثم خلقت وخلق هذا البشر وکل ذی حركة من لحم ودم قال المفضل نعم یا سیدی

قَالَ يَا مُفَضَّلُ الَّذِي فِيكَ مِنَ الْكُونِ النُّورَانِي نَوْراً ظُوراً وَفِيكَ

مقدار عدسة ترا بهما ما ادركاه من السماء والهواء والارض وما عليها وفيك

من الكون الجوهری قلبك وهو جوهر محس به وتعقل وتظن وهو ملك الجسد

وفيك من الكون الهوائی الهواء الذي هو انفاستك وحركاتك المرردة في

جسدك ومنه تقبض العروق بالمائية عرقاً تتلس به خلقت ومنطقك و

فيك من الكون الناري المحي الذي في تركيب جسدك وهو المنبج المعفن ما كلك

البعلاء والحرزونا

(۲۶۱)

وَمَشَارِبِكَ وَمَا وَرَدَ إِلَى مِعْدَتِكَ وَهُوَ الَّذِي إِذَا حَكَمْتَ بَعْضًا بِبَعْضٍ كَدْتَ أَنْ تَقْدَحَ مِنْهُ نَارًا وَتَبْلُغَ الْحَرَارَةَ مَتَّ حَرَكَاتِكَ وَلَوْلَا الْحَرَارَةُ لَكُنْتَ جَمَادًا وَفِيكَ مِنَ الْكُونَ

السَّادِسُ لِلزَّائِقِ عَظْمِكَ وَلِحْمِكَ وَجِلْدِكَ وَعُرْفَتِكَ وَمَفَاصِلِكَ وَعَصَبِكَ وَقَامِ جِسْمِكَ

مُفَضَّلَكَ أَي أَقَايَ مِنْ أَيَامِنَا بِمُ افْرِدَهْ شَدَه كَانِهْ كَهْ دَرَانِ اَكْوَانِ مِبْنَا ^{شند}

وَمِبْنَانَا بِمُ اَنْ خَلَقَ رَا فَرَمُودَارِي اِمِفَضَّلِ نِبْتِ هِيچ كُونِي مَكْرَانِهْ كَهْ دَرَانِ اَنْتُ

خَلَقِي اَنْ نُورِي وَجُوهِي وَهُوَ اَلِي وَابِي وَاَلْتِي وَخَاكِي اِمِفَضَّلِ اِبَادُوشْتِ مِيدَدِ

كَهْ تَقْرِيبِي بَرِيقُ بَكُومِ وَبِهْمَا يَا نَمُ بَرِيقُ اَنْ اِيْنِ شَسْ كُونِي كَهْ ذَكَرْ كَرْدِمُ اَنْزَا وِپَسِ اَنْ

اَفْرِيشِ تُو وَا فَرِيَشِ اِيْنِ كَبْشَرَا وَهَر صَا حِبْ حَرَكَتِ اَنْزَا كُوشْتِ وَخُونِي رَا مِفَضَّلَا

كَفْتِ اَرِي اِي اَقَايَ مِنْ فَرَمُودِ اِمِفَضَّلِ اِنْجَهْ كَهْ دَرِ تُو هَسْتَا اَنْزَا كُونِ نُوْرَا اَلِي

اَنْ مَرْدُ مَكْتِ وَدِيْدَهْ بَانِ چَشْمِ قَتِ دِيْدَهْ بَانِهَايَ هَر كَرَامِ اَنْ اِيْنِهَا بَانْدَا زَهْ دَانِهْ

عَدَسِي اَسْتِ كَهْ بَرَانِ مِبِينِي اِنْجَهْ كَهْ دَرَكِ مِبَكْسَنْدَا نِهَارَا اَنْ اَسْمَانِ وَهُوَ اَوْرَدَا ^{مِنِ}

وَاِنْجَهْ كَهْ بَالَايَ اِيْنِهَا اَسْتِ وَدَرِ تُو اَسْتِ اَنْزَا كُونِ جُوهِي دِلِ نَسْتِ وَاَنْ جُوهِي ^{اَسْتِ}

كَهْ حَسْتِ وَتَغْفَلِ مِي كِنِي بَرَانِ وَ مِبِينِي بَرَانِ وَ اَنْ پَادِشَاهِ جَدَا اَسْتِ وَدَرِ تُو

اَنْزَا كُونِ هُو اَلِي اَنْ هُو اَبْتِ كَهْ عِبَارَتِ اَنْ نَفْسِهَايَ تُو بَا شَدِ وَ حَرَكَتِهَا بِنِهْ كَهْ دَرِ

جَسَدِ تُو رَفْتِ وَ اَمَدِ دَارِدِ وَ دَرِ تُو اَنْزَا كُونِ اَلِي رَطُوبَتِ وَ اَبِ دِهْنِ وَ اَشَكِ چَشْمِهَا ^{اَسْتِ}

نَسْتِ وَ اَنْ رَطُوبَتِهَا بِنِهْ اَنْ بِنِي وَ دِهْنِ وَ جَسَدِ تُو بِيرونِ اِيْدِ وَ اَنْ رِگِهَا بِسَبَبِ

مَا نَسْتِ عَرَقِ بِيرونِ مِي اِيْدِ تَا خَلَقِ وَ مَنْطِقِ تُو سَلِيسِ وَ رُو اَنْ بَا شَدِ وَ دَرِ تُو

بِحِشِّ رِجَابِ صَدْرِ هَفِيئِ اَبَا قَلِيْبَةَ

از کون افشای ان حرارت و گرمی است که در ترکیب جسد تو است که ان طبع دهنده و
 منعفن کننده خوراکیها و مشروباتی است که میجوری و میاشامی و آنچه داخل معدة
 تو میشود و او ان چیز است که وقتی که بعضی از اعضای خود را بعضی دیگر بیانی در
 اثر گرم شدن نزدیکت که افشای از ان جستن کند و بدین گرمی است که حرکتهای
 تو تمامیت پیدا میکند و الا جمادلی حرکتی بودی و در تو است از کون ششم
 که کون خاکی است استخوان و گوشت و پوست و رگها و مفاصل و عصبها و هم
 جَمَّتْ

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ اِنِّي لَاجِبٌ اَنْ شَبَعْتُمْ لَوْ غَلَتْ فِيكُمْ الْغُلُوْلُ لَمْ

بِهِنْدُوا اِلَيَّ وَصِفْ بِرِمَا فَضَلْتُمْ اِلَهَ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ الْجَبِيْلِ
مُفَضَّلُ كَفَتِ اى مولاى من بدرستى كه من دوست ميدارم كه شيعيان
 شما اگر در حق شما غلو ميكنند راه پناهنده اند بوصف كى از آنچه كه خدا بر توى داده
 است شما را از اين علم بزرگ

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُفَضَّلُ مَا لَكَ لَا تَسْئَلُ عَنِ تَفْصِيْلِ خَلْقِ

السَّنَةِ اَلَا كَوَانَ فَلَْتَ يَا مَوْلَايَ بِهَرْنِي وَ اِلَهَ عَظِيمَ مَا سَمِعْتُ وَ شَغَلَنِي عَنِ السَّوْءِ
 قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُفَضَّلُ بَحْنُ كَثَا فِي الْكُونَ النُّورَانِي وَ لَا غَيْرَ وَ الْجَوْهَرِ
 وَ لَا غَيْرَ فِي الْهَوَايِ ثُمَّ خَلَقَ مِنَ الْهَوَاءِ وَ هُمُ جَنَدُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اَمَا سَمِعْتَ عَنِ جَدِّكَ
 رَسُوْلِ اِلَهَ صَلَّى اِلَهَ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَطْرُقُ اِحْدَكُمْ بِسُوْلٍ مِنْ عَالِي جَبَلٍ وَ لَا

رابعاً من حرج الزمان

... (٢٤٣) ...

سَطْحِ بَيْتٍ وَلَا مِنْ رَأْسِ قَلْعَةٍ وَلَا فِي مَاءٍ فَإِنَّ لِلْهَوَاءِ سُكَّانًا وَلِلْمَاءِ سُكَّانًا

فرمود صادق عليه السلام ايمفضل چرا پيرسي از يقضيل خلق ششگون

گفتم ايمولاي من بچرت انداخت مرا والله بزرگي آنچه که شنيدم و باز داشت مرا زير ^{بند}

فرمود صادق عليه السلام ايمفضل بوديم ماد رنگون نوراني وغير از ما کسي نبود و در

گون جوهری وغير از ما کسي نبود و در گون هوایی پس افرید خدا خلقی را که ایشان از

ملائکه بود ندا با تشبیه این روایت را که از حدم رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت

شده که فرموده بول نپندارد بچی از شما از بالای کوه و نزار با م خانه و نزار سرتی بلند

و نذر آب زیرا که از برای هواء ساکنی هستند و از برای اب هم ساکنی هستند

قال المفضل يا مولاي قد سمعت ذلك فيما خلق اهل الماء قال خلق اهل

الماء بصور واجسام نطقوا بثلاثة وعشرين لغة وقامت فيهم النذر والرسول والاعيان

والنهي وصارت عنهم ولايات ونسل وكوتهم من الماء الذي يقول الله عز وجل

وكان عرشه على الماء قال نعم يا مولاي فاجاب قال الصادق عليه السلام يا مفضل

لما خلق الله السموات والارض اسكن خلق الماء في الماء والبحار والانهار والينابيع

والاعيان ومنابع الماء حيث كانت من الارض واسكن الارض الجان الذي خلقته

الله من مارج من نار فقامت فيهم النذرات والرسول ونطقوا بأربعة وعشرين

لغة ثم خلق الله ادم وامر بلبس بالسجود له والسجود هو الصلوة فابى واستكبر

وقال لم اكن لاسجد لبشر خلقتني من نار وخلقته من طين فحجر على الله واستكبر

هفتم از باب اول بخش در حجاب صناد

وعصی وقایس و نبله النار والتراب فرأى ان النار افضل ولو علم و نبله النور الذي
في ادم وهي الروح التي نفخها الله فيه وكان افضل من النار التي خلق منها ابليس
لفسد قياسه

مفضل گفت

ایموی من از روی تحقیق شنیدم این را پس اهل اب از چه
چیز افریده شدند فرمود افریده شدند اهل اب بصورتها و جسمهایی که سخن میکنند
به بیست و سه لغت و قیام کردند در میان ایشان بزم دهندگان و فرساده شدگان
با امر و نهی و از ایشان فرزندان بوجود آمد و نسل از ایشان پیدا شد و ایجاد کرد خدا
ایشان را از اب که مظهر ما پد خدای عز و جل و بود عرش او بالای اب گفت اری ای
موی من پس سلسله جن را چگونه افرید فرمود صادق علیه السلام ای مفضل
چونکه خدا افرید اسمانها و زمین را ساکن گردانید خلق ابی را در اب دریاها و
نهرها و چشمه سارها و محلهای جوشش اب و منبعهای اب در هر کجای از زمین
که بود و در زمین ساکن گردانید طایفه جن را که افرید ایشان را از آتش بی دود
پس قیام کردند در میان ایشان بزم دهندگان و فرساده شده گان و به بیست و
چهار لغت سخن گفتند پس از آن افرید خدا ادم را و امر کرد شیطان را سجد
کردن برای ادم و سجود نماز بوده است پس آبا کرد و تکبر نمود و گفت من بر شتر
سجده نمیکنم زیرا که افریدی مرا از آتش و افریدی او را از گل پس سرکشی کرد از فرمان
خدا و تکبر نمود و گناه کرد و قیاس کرد عذاب بر او باد آتش را با خاک پس چنین دید

در بعاد و جزایا

(۲۶۵)

که آتش برتری دارد از خاک و اگر میدانت عذاب خدا بر او باد که فوری که در آدم است و آن روحی است که دمید انرا خدا در او و برتر میباشند از انشی که خدا از او شیطان را آفرید هر آینه قیاس و فاسد میبشد

قال المفضل یا مولای اولیس ابلیس کان من الملائكة قال الصادق

علیه السلام بلی یا مفضل هو من الملائكة لا الروحانية ولا النورانية ولا سكان السموات ومعنى ملائكة هو اسم واحد منصرف على معان فهو ملك ومالك ومالك ومملك هذا كله اسم واحد وكان من ملائكة الارض اما سمعت الله عز وجل يقول الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه وقال عز وجل والجان خلقناه من قبل من نار السموم وقال يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان وقوله قل اوحى الى انما استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا فامنا به ولن نشرك بعبادة ربنا احدا

مفضل گفت ای مولای من ای شیطان از ملائکه است فرمود صادق

علیه السلام بلی ای مفضل او از ملائکه است ولیکن از ملائکه روحانیه نیست و نه از ملائکه نورانیه و نه از ساکنین اسمانها است و معنای ملائکه آن یک اسم است که منصرف میشود بر معنیهای پس آن بمعنای ملک و مملک و مالک و مملکت است همه اینها معنای یک اسم است و شیطان از مالکین زمین بوده ای

هفتم در حیا و قناری

نشیده ای که خدای عز و جل میفرماید مگر ابله پس که از جن بود پس کافر شد و تجاوز کرد از امر پروردگار خود و فرمود خدای عز و جل و ما افریدم جن را پیش از ادم از آتش گرم سوزنده و فرمود ای گروه جن و این اگر میتوانند نفوذ کنید از کلفیتهای آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نفوذ نخواهید کرد مگر با حجت و دلیل و فرموده او است که بگو ای بچه که وحی فرستاده شد بسوی من که شنیدند گروھی از جنیان قرآن را پس گفتند که ما شنیدیم قرآن را که مشکفت آورنده است پس ایمان آوردیم به آن و هرگز شریک قرار ندهیم در بندگی کردن پروردگار خود کسی را

قَالَ الْمُفَضَّلُ نعم بامولای قد فهمت و علمت فكيف كانت الاظلة
 قَالَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا
 ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَا السَّمَاءَ فَجَعَلْنَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 الْإِظْلَمَ وَالظِّلَّ وَالظِّلَّ وَالظِّلَّ فَخَذَبَعْدَ رَبِّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ وَمَنْ ظَهَرَ لَهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
 وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ أَقْرَبْنَا

مُفَضَّلُ كَفَت اری ای آقای من از روی تحقیق فهمیدم و دانستم پس ساپرها چگونه بوده است فرمود گفته خدای عز و جل است که فرموده ای پاندا شنیدای که پروردگار تو چگونه کشیده است ساپرها و اگر میخواست هر اینه انرا ساکن قرار میداد پس قرار دادیم آفتاب را دلیل بر وجود آن پس گرفتیم انرا گرفتن اندکی ای مفضل بدرستی که خدا فرمان داد ساپرها را در حالتیکه هیچ ساپرای و ساپره اند

بَعْلَامُ بْنُ زَيْنِ بْنِ

٢٤٧

بنود پس بقدرت خود گرفت از از بنی آدم و از پشت های ایشان و گواه گرفت

ایشان را بر نفسهای خودشان که ایام پروردگار شما بنیتم گفتند چرا اقرار کردیم

قَالَ الْمُفَضَّلُ وَكَانُوا ذِي أَجْسَامٍ وَصُورٍ وَبَصَرٍ وَسَمْعٍ وَنَطْقٍ وَعَقْلٍ

قال الصادق عليه السلام نعم يا مفضل ولولم يكن لهم سمع وابصار وعقول

لما خاطبه ولا اجابوا قال المفضل وكانوا كذا وكيف كنا قال كنتم اشباحا

وارواحا با بصار وسمع وعقول ونطق ثم اخذ عليكم العهد ان الله ربكم وحد

مُفَضَّلُ كَفَت اِنهَا صَاحِبَانِ صُورَتِ وَجْهَيْهَا وَجِثْمٌ وَكُوشٌ وَنَطْقٌ وَعَقْلٌ

بودند فرمود صادق عليه السلام اری ای مفضل اگر برای ایشان گوش و چشمها

و عقلها نبود هر اینها را از امور در خطاب قرار نمیداد و اینها هم جواب نمیکشند گفت

مفضل پس همچنان بودند با گفت چگونه بودیم ما فرمود اشباح و ارواحی بودید

با چشمها و گوش و عقلها و گویائی پس بر شما عهد گرفت بیکتائی و بیکانگی خدائی

که پروردگار شما است

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَلَمَّا اخذ علينا العهد بما اقرنا به له كيف

كنا الى ان ظهرنا قال كنتم في علم الله معدودين منسوبين معروفين شخصًا

شخصًا نفسًا نفسًا مندوقت الاطلا الى يوم القيمة فلما خلق الله ادم ونفخ فيه

من روحه وخلق منه حواء وهو قوله عز وجل خلقكم من نفس واحدة وخلق

منها زوجها لتكن اليه اسكنكم جميعًا صلب ادم واخرجكم منه ومن حواء

هفتم از آداب قبله بخش در خباصت

نظرون فی اوان ظهورکم وتبلغون الی اجالکم ویقبضکم الله الیه
مفصل گفت ایولای من پرچون عهد کرفت خدا ان ما با بخت کرافران
 کردیم به ان برای او حال ما چگونه خواهد بود تا وقتیکه ظاهر شویم فرمود که
 میباشید شما در علم خدا ستم شده گان و نسبت داده شده گان و شناخته شده گان
 شخص شخص و نفس نفس تا وقت اطله ناروز قیامت پس چون افرید خدا دم را
 و دمید در او از روح خود و افرید از او حواء را و است گفته خدای عز و جل که
 فرموده افرید شما را از یک نفس و قرار داد از ان جفت او را تا ساکن شود بسوی او
 ساکن گردانید هم شمار در صلب دم و بیرون آورد شمار از او و از حواء که ظاهر
 می شود در اوقات ظاهر شدنشان و می رسد بمدتهاى خودشان و میگرد خدا

شمار بسوی خود

قال المفضل فابن کنتم با بن رسول الله من العرش فی وقت الاظلة قال
 کما عن یمین العرش و شیعنا معنا واصدادنا و اندادنا عن یمین العرش فلما
 نادانا ربنا الست برکم قلنا بلی و قالت شیعنا مثل قولنا و قالت اصدادنا
 بلی با فواهد و قالوا فی فلوبهم لا فاخذ الله العهد علی جمیع الذراری بذلك
 الا فراروا من البیت بمکه و هو الذی قال عز و جل ان اول بیت وضع للناس
 لبکة مبارکاه و هدی للعالمین و انزل الحجر من الجنة ابيض ناصعا یری ما ورائه
 و ما قد امه فاودع الله فیہ ذلك العهد و فرض علی الناس الحج الی البیت

رَبْعًا مِمَّا جَاءَ فِي الْحَجَّ

... (٢٦٩) ...

فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اتَى اللَّهُ بِذَلِكَ الْحَجِّ سَمِيعًا بَصِيرًا بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ يَشْهَدُ
لِمَنْ وَفَدَا لِيهِ بِذَلِكَ الْأَفْرَارِ الَّذِي فِي الْعَهْدِ وَيَشْهَدُ عَلَى مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ مِنْ مِمَّتِهِ
اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِخِلَافِ الْوَفَاءِ وَنَقَضَ الْعَهْدَ وَقَدْ كَانَ هَذَا الْحَجْرُ فِي الْحَجِّ مَعَ
عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ وَقَدْ اسْتَلَمَ فِي الْحَجِّ وَامِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاضِرًا وَقَالَ لَهُ
يَا حَجْرُ اتَى لَأَشْهَدَ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَسْتَعِزَّ وَلَا تَتَّصِرَ وَلَا تَتَفَنَّعَ وَلَا تَتَضَرَّ وَلَا تَعْتَنِي عَنَّا مِنْ
اللَّهِ شَيْئًا وَلَكِنَّا رَأَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاسْتَلَمْنَاكَ فَاسْتَلَمْنَاكَ فَاسْتَلَمْنَاكَ
بِرَسُولِ اللَّهِ وَاتَّبَعْنَا مَا لَفَعَلَهُ وَقَبَضَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى عَضُدِهِ وَهَزَمَهُ وَقَالَ أَخْطَأْتَ
يَا أَبَا حَفْصٍ فِي خِطَابِكَ لِلْحَجِّ فَأَتَيْتَنِي إِلَيْهِ عَمْرٌ فَقَالَ لِي يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ فِيمَا أَخْطَأْتَ
قَالَ يَا عَمْرُ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيًّا لَهُمْ وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
قَالَ السُّتُّ بَرْتِكُمْ قَالُوا بَلَى اقْرَبْنَا وَأَخَذَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِهِمْ وَالْمِيثَاقَ اسْتَوْدَعَهُ الْحَجْرَ
وَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ الْحَجَّ فَإِذَا كَانَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ اتَى اللَّهُ بِذَلِكَ الْحَجْرِ سَمِيعًا بَصِيرًا
بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ يَشْهَدُ لِمَنْ وَفَدَا لِيهِ بِالْوَفَاءِ وَلَمْ يَخْلَفْ عَنْهُ الْعَهْدُ فَبَكَى عَمْرٌ
وَأَسْتَلَمَ صَدْرَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ فِدَيْتُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَأَعْتَبَنَّ فِي بَلَدٍ
لَأَكُنْتُ فِيهَا فَرَجَ عَنْهُ وَهُوَ يَقُولُ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عَمْرٌ

مُفَضَّلُكَ پس کجا بودید شما ای پسر پیغمبر از جاهاى عرش در وقت اظلمه
فرمود ما در طرف راست عرش بودیم و شیعیان ما با ما بودند و اصداد و دشمنان
ما در طرف چپ عرش بودند پس چون پروردگار ما را اندا کرد که ابا من پروردگار

هفتمین آیه قرآنی بخش در خطاب صناد

شما نیستیم گفتیم چرا و شیعیان ما هم مانند گفته ما بلی گفتند و اضداد ما نیز با آنها
خود بلی گفتند و در دل‌های خود لا گفتند پس خدا عهد گرفت بر جمیع ذریه‌ها همان
اقرار و ناسیس خانه کرد بمکه و اوست گفته خدای عز و جل بدرستیکه اول خاندان
بنانها ده شد برای مردمان در مکه برکت داده شده و راهنا است برای جهانیا
و فر فرستاد سنک را از بهشت که سفید و صاف و نورانی بود دیده میشد آنچه در
پشت او بود و آنچه در پیش روی ان بود پس به امانت سپرد خدا در ان این عهد را
و واجب کرد بر مردمان رفتن بسوی خانه را پس چون روز قیامت شود مپاورد
خدا ان سنک را در حالتیکه شنا و بینا است و بزبان عربی واضح شهادت مید
هد
برای کسیکه بران وارد شده همان اقرار بکند در عهد نامه ایت که در ان است و
شهادت میدهد بضرر کسانیکه مخالفت از ان عهد کرده اند از کسانیکه مستطع
بوده که بسوی ان بروند و برخلاف وفا کرده اند و عهد شکنی نموده اند و این
را در باب حجر بن الحطاب رسیده که عمر در حج استلام حجر کرد و امر مؤمنان
علیه السلام حاضر بود که عمر حجر گفت ای حجر من شهادت میدهم بر ضررتو که
تو نمپشوی و نمیبینی و نفع و ضرری در تو نیست و بینا نمیکنی ما را از خدا چیر
را و لیکن ما چون دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و اله تورا استلام نمود ما
از باب ناستی به او تورا استلام میکنم تا پیروی فعل او را کرده باشیم امر مؤ
بنان
بنازوی او زد و او را جنابند و فرمود خطا کردی ای ابا حفص در خطابیکه

وَابْعَدَ فِي حَجْرِ الزَّمَانِ

... (۲۷۱) ...

با حجر کردی پس ثنا گفت اورا عمر و گفت ایبرادر رسول خدا در چه چیز خطا کردم
فرمود ای عمر بدرستی که چون گرفت خدا از بنی آدم از پیشتهای ایشان ذریه ها
ایشان را و گواه گرفت ایشان را بر نفسهایشان فرمود ای من نیستم پروردگار شما گفتند
بلی اقرار کردیم ما و خدا عهد و پیمان گرفت از همه ایشان و به امانت به این حجر سپرد
و واجب گردانید بر مردم حج را پس چون روز قیامت شود میاورد خدا این حجر را در
حالتیکه شنوا و بینا است بزبان عربی واضح شهادت میدهد برای کسیکه بر او
وارد شده بویا کردن بعهده و خلقت عهد نشدن از او پس گریه کرد عمر و اسلام
کرد سپند امیر المؤمنین علیه السلام را و گفت فدایت شوم ای ابالحسن تمام
در شهر بکه تو در آن نباشی پس باز گشت از او در حالتیکه میگفت اگر علی موجود

نود عمر هلاک میشد

قَالَ الْمُفَضَّلُ وَكَفَّ كَان مَن قَلْبِكُمْ مِنَ الْوَرَحَتِي اِنْتُمْ ادم و من ادم الى

عبد الله و ابی طالب قال یا مفضل اسكننا صلبك دم فوراً فتح الله و نحمده سبع

تبیخانی ظهوری ظهوراً باءنا و جنوب امهاتنا اباناً و اماً فرماتاً ظاهرین

معصومین محفوظین فی با لجات الرجال و وجوه النساء و لقد نزلت الملائكة

جیعاً و النون و القلم و اللوح المحفوظ علی ادم و حواء فاخذ علیهما العهد و الميثاق

علی سائر اباؤنا و امهاتنا الى عبد الله بن عبد المطلب و ابی طالب بن عبد المطلب

فان نورنا انتم فیها نصفین فصف فی عبد الله جدی و نصف فی جد ابی طالب

هفتم از اقا قیصر بخیر در حجاب صناد

بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف ابی امیر المؤمنین ثم زوج الله امنا فاطمة
بجدنا امیر المؤمنین علیهما السلام فکما قال الله تعالی ذریة بعضها من بعض
والله سمیع علم قال الصادق علیه السلام بافضل لا یلقی ما یلقیه الیک من علم
ما فضلک الله به الا الی مستحقه فانه علم لا یحمله الا من انعم الله علیه به وظهره
من الشکوک وکتب الایمان فی قلبه

مفضل گفت پس چگونه بوده جا بجا شدن شما از نورنا و قیصر در پشت

ادم آمد بدواز ادم تا عبد الله و ابی طالب فرمود ای فضل جا داده شدیم ما
در صلب دم در حالتیکه نوری بودیم تسبیح میکردیم خدایا و تمجید میکردیم او را
میشند ادم در پشت خود تسبیح ما را و در پشت پدران خود و بهلوهای مادران
خود بودیم پدر بر پدر و مادر بر مادر که همه آنها پاکیزگان و معصومها بودند
در حالتیکه حفظ کرده شده بودند در گسادهای میان دوا بروهای مردان و
روهای زنان بودیم و هر اینها نازل میشدند ملائکه همگی بانون و قلم و لوح محفوظ
بر ادم و حواء پس عهد گرفت خدا بر این دو و پیمان گرفت بر سایر پدران و مادران
ما تا عبد الله بن عبدالمطلب و ابی طالب بن عبدالمطلب پس نور ما در وقت شد
بصفتان در عبد الله جد من و نصف دیگری در جد من ابی طالب بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبدمناف پدر امیر المؤمنین قرار گرفت پس تن و بچکر خدا مادر ما
فاطره بجد ما امیر المؤمنین علیهما السلام پس بودیم ما همچنانکه خدا فرمود

البعلاء من الدنيا

... (٢٧٣) ...

ذرية اى هسند که بعضى از آنها از بعضى بگرند و خدا سينوا و دانا است صادق
عليه السلام فرمود اى مفضل القاء نكن از چيزها بىكه ما نورا القاء ميكنم بآن
از علم آنچه را که خدا بر توى داد نورا به آن مگر بکسى که مستحق به آن باشد زیرا
که آن علمى است که تحمل انرا ميتواند بکند مگر کسىکه اتيام کرده است خدا اورا
به آن علم و پاک گرداننده باشد و از انواع شکها و نوشته باشد ايمان را در

دل او

يا مفضل يا امير المؤمنين عليه السلام في خطبته الدرّة وعنه يقول

حدّثنا اهل البيت صعبٌ مستصعبٌ عريبٌ مستغربٌ لا يحتمله الا صدورٌ

حصينةٌ واخلاقٌ رضيةٌ من الغي نقيّةٌ يا عجبا كل العجب بين جمادى ورجب

فقال صعصعة بن صوحان العبدي فقال له يا امير المؤمنين ما

هذا العجب الذي لا تزال تكررّه في خطبتك كأنك تحبّ ان تُشئل عنه قال

ويحك يا صعصعة ما لي لا اعجب من امواتٍ يضربون هامات الاحياء من عدا

الله واعدائنا فكان في انظر اليهم وقد شهر واسبوا فهم على عوانتهم يقتلون

المشككين والظانين بالله ظن السوء والمرتابين في فضلنا اهل البيت قال

صعصعة يا امير المؤمنين ما هو لاول الاموات اموات الدين او اموات القور

قال لا والله يا صعصعة بل اموات القور يكرّون الى الدنيا مغنا لكان في انظر

اليهم في سلك الكوفة كالسباع الضارية شعارهم الليل باثارات الحين

هفتاد و نهمین باب از کتاب بخش در جواب صنادید

ایمفضل کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در خطبه او که در آن آمده است
 و از او روایت شده که میفرماید حدیث ما دشوار است و دشوار یافته میشود و دور
 از فهمها است و دور از فهم یافته میشود تحمل نمیکند انرا مگر سپنه های حفظ کننده
 و خوهای تو بر توی ثابت در ایمان که از گمراهی پاک و پاکیزه باشد ای عجب و شگفت
 او راست تمام عجب و شگفتی در میان ماه جمادی و ماه رجب پس بپاخواست
 صعصعه بن صوحان عبیدی و بعرض او رسانید که یا امیر المؤمنین چیست این
 عجب و شگفتی که همیشه انرا مکرر میکنی در خطبه خود گوید دوست میداری که از
 تو پرسیده شود از آن فرمود رحمت بر تو باد ای صعصعه چرا عجب نکم از مرده ^{گان}
 که میزنند بر فرمهای زندگان از دشمنان خدا و دشمنان ما گوید میبینم ایشانرا
 که شمشیرهای کشیده ایشان بالای شانهاشان است و میکشند صاجاشک
 را و کمانها که بدگمانند بخدا و شک کنند در فضل و برتری ما اهل بیت ^{است}
 صعصعه گفت یا امیر المؤمنین این جماعت مردگان کدامند ای مرده ^{گان} ^{ند}
 یا مرده گان قبرها فرمودند بخدا قسم است ای صعصعه بلکه مرده های قبرها
 هستند که بر میگرددند بدنيا با ما گوید میبینم ایشانرا که در کوفه های کوفه
 مانند درنده گان شکاری خونخوار در شب شعارشان گفتن یا ثارات الحسین

است یعنی ای خون خواهان حسین

و کلام امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبه المعروفة بالمختار جدید

البعلاء والرميا

۲۷۵

صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ غَرِيبٌ مُسْتَعْرَبٌ لَا يَحْمَلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مَقْرَبٌ وَنَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ
 مُؤْمِنٌ آمِنٌ اللَّهُ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ فَقَامَ الْأَصْبَعُ بْنُ بِنَانَةَ فَقَالَ فَرَجٌ عَنْ شِبَعِ بْنِ
 يَعْلَمُ هَذَا الصَّعْبُ الْمُسْتَصْعَبُ الْغَرِيبُ الْمُسْتَعْرَبُ قَالَ نَعَمْ يَا أَصْبَعُ الصَّعْبُ هُوَ الْمُؤَاسَاةُ
 وَالْمُؤَاسَاةُ أَنْ تَوَاسَى خَالَكَ مِنْ كُلِّ مَارَزَفَكَ اللَّهُ وَلَا تَحْمِهِ وَلَا تَمْتَحِنَهُ فِي دِينِهِ
 فَإِنْ امْتَحَنَهُ فَوَجَدْتَهُ حَقِيقِي الْإِيمَانِ فَخَلَصَ التَّوَجُّدَ لِرَبِّكَ مُؤَاسَاةً فِي كُلِّ مَا
 تَمَلَّكَ صَغِيرًا وَكَبِيرًا نَالِدًا وَطَارِفًا حَتَّى وَاللَّهِ فِي الْأَبْرَةِ فَهَذِهِ هِيَ الْمُؤَاسَاةُ

کلام امیر المؤمنین علیہ السلام است در خطبه او که معروف است بخوار
 فرموده حدیث ما دشوار است و دشوار یافته میشود و دور از فهمها است دور از
 فهم یافته میشود تحمل نمیکند آنرا مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که دل او
 از موده شده باشد برای ایمان پس اصبع بن بنان از جا برخاست و عرض کرد دور
 کن اندوه را از شیعیان خود بسبب افتن این دشوار دشوار یافته شده و دور از فهم
 دور از فهم یافته شده فرمود اری ای اصبع دشوار بمعنی مؤاسات کردن است
 و مؤاسات است که یاری کنی برادر خود را از هر چیزی که خدا روزی داده است تو را
 و محروم نکنی او را و امتحان نکنی او را در دینش پس اگر امتحان کردی او را و حقیقت
 ایمان را در او یافتی و او را مخلص در توحید شناختی لازم میشود تو را بار بگردان
 او در هر چه که مالک آن هستی کوچک باشد یا بزرگ مال که نه قدمی باشد یا نازده
 حتی آنکه سوزنی باشد بذات خدایتما اینست مؤاسات و بار بگردان

هفتمین آیه قبله بخیر در خباصت

وَامِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ فِي خُطْبَتِهِ الْمَرْهُفَةِ حَدِيثَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ
 صَعْبٌ مُتَّصِعٌ وَعَزِيْزٌ مُسْتَعْرَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا
 عَبْدٌ اصْحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْاِيْمَانِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ وَشِئْنَا فَقَامَ اِلَيْهِ اِبْرَاهِيْمُ بْنُ
 الْحَسَنِ الْاَزْدِيُّ فَقَالَ يَا اميرِ الْمُؤْمِنِيْنَ بِالَّذِي فَضَلْتَ بِمَا فَضَلَ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنْ حَرَمْتَ اَوْلِيَاءَكَ خَوْفًا مِنْ اَعْدَائِكَ اِنْ لِيْمَعُوْا مَا لَا يَسْتَحْقُوْنَ عِلْمَهُ
 مِنْكَ فَقَالَ اميرِ الْمُؤْمِنِيْنَ يَا اِبْرَاهِيْمُ فَقَدْ بَلَغَ الرَّسُوْلُ وَاقَامَ الشَّاهِدَ وَالدَّلِيْلَ
 الْحُجَّةَ وَبَقِيَ الْمَجَازَاةُ فَاسْتَلَّ يَا اِبْرَاهِيْمُ فَقَالَ يَا اميرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اسْتَلَّكَ مِنَ الْمَلِكِ
 الْمُقْرَبِ وَالنَّبِيِّ الْمُرْسَلِ وَالْعَبْدِ الَّذِي اصْحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِمَ لَا يَحْتَمِلُوْنَ وَمَنْ هُمْ قَالَ
 يَا اِبْرَاهِيْمُ اَمَّا الْمَلِكُ الْمُقْرَبُ الَّذِي لَمْ يَحْتَمِلْ ذَلِكَ فَمَلِكٌ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ يَفِيْ
 لَهُ صِلَاً يَبْلُغُ نَظْرًا اِلَى بَعْضِ مَا فَضَلْنَا اللهُ بِهِ فَلَمْ يَطِقْ حَمْلَهُ وَشَكَتْ فِيْهِ فَاهْبَطَ اللهُ
 مِنْ جَوَارِهِ وَرَدَّ جَنَاحَهُ وَاسْكَنَهُ فِيْ جَزِيْرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ وَهُوَ عِنْدَ النَّاسِ اِنَّهُ
 سَهِيٌّ وَعَظْلٌ عَنِ اسْتِيْحَابَةِ اللهِ بِهَذِهِ الْعُقُوْبَةِ اِلَى اللَّيْلَةِ الَّتِي وُلِدَ فِيْهَا الْحَسَنِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِيْ وَاِنَّ الْمَلَائِكَةَ اسْتَاذَنْتِ اللهُ فِي تَهْنِيْتِهِ جَدَّهُ رَسُوْلَ اللهِ وَ
 تَهْنِيْتِهِ اميرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَاذِنَ اللهُ لَهُمْ فَرَلُوْا اَفْوَاجًا مِنَ الْعَرْشِ
 وَمِنْ سَمَاءِ اِلَى سَمَاءٍ فَمَرُّوا بِصَلْصَالٍ وَهُوَ مَلَقِيٌّ بِالْجَزِيْرَةِ فَلَمَّا نَظَرُوا اِلَيْهِ تَوَقَّفُوا
 (وَقَفُّوا) فَقَالَ لِهَذَا مَلَائِكَةُ رَبِّيْ اِلَى ابْنِ تَرْبِدُوْنَ وَفِيْهِ هَيْطَةٌ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
 يَا صِلْصَالُ قَدْ وُلِدَ فِيْ هَذِهِ اللَّيْلَةِ اَكْرَمُ مَوْلُوْدٍ وُلِدَ فِي الدُّنْيَا بَعْدَ جَدِّهِ رَسُوْلِ اللهِ

باب جعل من جبرئيل

(٢٧٧)

وابنه عليّ وامّه فاطمة واخيه الحسن وهو الحسين عليه السلام وقد استاذنا
الله في تهنية جيبه محمد بن فايز لنا فقال صلصا بئيل نايملا بكرة ربي ابي
اسئلكم بالله ربنا وربكم وبجيبه محمد صلى الله عليه واله وهذا المولود ان
تخلونني معكم الى جيب الله محمد صلى الله عليه واله وتسلونني واسئلكم ان تبئيل
الله بحق هذا المولود الذي وهبه الله ان يغفر لي خطيئتي ويجبر كسر جناحي ويردني
الى مقامي مع الملائكة المقربين فخلوه فجاؤوا الى رسول الله صلى الله عليه واله
يهنونه بابنه الحسين عليه السلام وقصوا عليه قصة الملك وسئلوه
الله والقسم عليه بحق الحسين عليه السلام ان يغفر له خطيئته ويجبر كسر
جناحه ويرده الى مقامه مع الملائكة فقال رسول الله صلى الله عليه واله
فدخل عليّ فاطمة فقال لها يا موفقة نا وليني ابني الحسين فاخرجته اليه في نقر
مقطا بنا عن جده رسول الله صلى الله عليه واله فخرج به الى الملائكة فحمله
عليّ باطن كفته فهللوا وكبروا وحمدوا الله واشوا عليه فرادوا في تهنية رسول
الله فوجه به الى القبلة ورفع له نحو السماء وقال اللهم اني اسئلك بحق ابني
الحسين ان تغفر لصلصا بئيل الملك خطيئته وتجبر جناحه وترده الى مقامه مع
الملائكة المقربين فهبط جبرئيل وقال يا رسول الله ربك يقرؤ عليك السلام وهو
لك ما كانت خطيئة هذا الملك الا شئت فيما اعطيتكم من فضلي عليكم فعاقبته
وقد عفرت خطيئته وجبرت جناحه ورددته الى مقامه مع الملائكة وجعلته

هفتم از کتاب قبلی بخش در خباصت

من موالی الحسین بن علی ابنک یا محمد کرامه لک و عرجت الملائکه و صلوات
 معهد الی مقامه فهو یعرف فی السموات بصلوات موالی الحسین بن علی علیهم السلام
و کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در خطبه آنحضرت که هفتم
 نامیده شده که فرمود حدیث ما دشوار و دشوار یافته میشود و دور از فهم و دور
 از فهم یافته است تجل انرا نمیکند ملک مقرب و نبی مرسل و نبی که از او
 باشد خدادل او را برای ایمان مگر کسیکه خدا میخواهد و ما میخواهیم پس از جای خود
 برخاست ابراهیم پسر حسن از دی و عرض کرد یا امیر المؤمنین بحق آنکسکه فضیلت
 داد تو را با آنچه که فضیلت داد بران رسول خدا صلی الله علیه و اله را اگر محروم کنی
 کنی دوستان خود را از ترس دشمنانت که بشوند آنچه را که مستحق دانستن آن
 نیستند از تو پس فرمود امیر المؤمنین ای ابراهیم از روی تحقیق پیغمبر رسانید و
 شاهد فایده کرد و دلیل و حجت آورد و مجازات بافتد پس پرس ای ابراهیم پس
 عرض کرد یا امیر المؤمنین پسر سم از تو از ملک مقرب و نبی مرسل و بنده ای که خدا
 دل او را امتحان کرد که برای چه تجل نکردند حدیث شمارا و کیستند ایشان فرمود
 ای ابراهیم اما ملک مقرب که تجل نکرد انرا ملکی بود از مؤمنین که او را صلوات
 میگفتند چون دید بعضی از فضیلتها ی ما را که خدا بمان داده بود طاقت انرا نداشت
 و شک کرد در آن پس خدا او را از جوار خود فرو فرستاد و بالهای او را گرفت و
 او را در جزیره ای از جزیره های دریا ساکن گردانید و عامه مردمان یعنی اهل سنت

در بعد از آنکه از عرش برآید

... (۲۷۹) ...

میگویند سهو کرد و از بیخ خدا غافل شد پس معاقبت گردانید خدا او را به این معنی
 ناستی که حسین علیه السلام در آن تولد یافت و آن پسر من است و ملائکه از خدا
 اذن گرفتند که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او تهنیت گویند با پدرش امیر
 مؤمنان و مادرش فاطمه علیهم السلام پس خدا ایشانرا اذن داد و فرود آمدند گروه
 هائی از ملائکه از عرش از اسمانی به اسمانی تا اینکه گذشتند بصلصا بئیل که در جزیره
 افتاده بود چون او را دیدند توقف کردند با اینکه چون بر حال او واقف شدند
 به ایشان گفت ای ملائکه پروردگار من کجا میروید و برای چه فرود آمدید
 ملائکه گفتند ایصلصا بئیل در این شب گرامی ترین مولودی در دنیا متولد شده
 بعد از جدش رسول خدا و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن و او حسین
 علیه السلام است و ما اذن گرفتیم از خدا در تهنیت او چپیش محمد را بولا دقا و
 تهنیت گوئیم و خدا بما اذن داد پس صلصا بئیل گفت ای ملائکه پروردگار من مرا
 هم با خود ببرید شما را بخدا قسم میدهم و چپیش محمد صلی الله علیه و آله و بر این
 مولود مرا با خود ببرید بسوی جیب خدا محمد صلی الله علیه و آله و از او خواهش کنید
 و من هم از او خواهش کنم که از خدا بخواهد بحق این مولودی که خدا به او بخشیده
 که مرا بپا مرزد از گناهم و جبران شکستگی بال مرا بکند و بمقام خودم یا ملائکه فرمود
 برگردانند پس او را با خود آوردند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که تهنیت
 گویند او را بفرزندش حسین علیه السلام و قصه کردند بر آنحضرت قصه

هفتمین آیه از قبایل بخش در حساب خدا

ملک را و خواستش کردند که از خدا بخواهد و او را قسم دادند به پسرش حسین علیه السلام که پیامرزد برای او گناهی را و جبران کند شکستگی بال او را و برگرداند او را بمقام خود باملائکة پس برخواست رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر فاطمه در آمد پس بر او فرمود ای توفیق داده شده بیاور نیزه من فرزندم حسین را پس فاطمه او را نیزه آنحضرت آورد در نزدیکی او در حالتیکه در قنطرة بود و با او بشادی و شربتی سخن میگفت حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را بیرون آورد نیزه ملائکة در حالیکه او را روی دست خود گرفته بود پس ملائکة بقبل و تکبیر و حمد گفتند خدا را و ثنا گفتند بر او و زیاده تهنیت گفتند رسول خدا را پس حضرت با او رو بقبله نمود و بلند کرد فرزند خود را بجانب آسمان و عرض کرد بار خدا با از تو میخواهم بحق پسر حسین که پیامرزی گناه صلواتی ملکت را و جبران کنی شکستگی بال او را و برگردانی او را بمقام خودش باملائکة مقربین پس جبرئیل فرود آمد و گفت یا رسول الله پروردگار تو بقراسلام مبرساند و صبر نماید برای تو که این ملک گناهی نداشته مگر اینکه شک کرد در آنچه که شما عطا کردم از فضل خودم بر شما پس عقوبت کردم او را و اکنون امر زیدم گناه او را و جبران کردم شکستگی بال او را و او را برگردانیدم بمقام خودش باملائکة و قرار دادم و از غلامان حسین بن علی پسر تو یا محمد بکرامت تو و بالا رفتند ملائکة و بالا رفت صلواتی با ایشان نامقام خود و او در آسمانها معروف شد بصلواتی

وَالْبَعْلَاءُ مِنَ الرِّجَالِ

... (۲۱۱) ...

غلام حسین بن علی علیهما السلام

وَأَمَّا النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ فَهُوَ يُونُسُ بْنُ مَتَّى وَكَانَ مِنْ قَصْتِهِ أَنَّهُ

نُبِّئَ فِي بَنِيهِ أَنْ وَلَا نَا مَعْمُودَ بِتَوْحِيدِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مَوْحَلٍ

تَوْحِيدَهُ إِلَّا بُولًا نَا وَلَا نَا لَا يَنْعَقِدُ إِلَّا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ فَشَكَ قَبَا وَ

لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَذَلِكَ الشَّكَّ بِحَقِّهِ سَخَطَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ فَكَانَ كَمَا قَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ

وَأَمَّا يَعْجِبُ حُرْسِلُ بْنُ أَوْ يُونُسُ بْنُ مَتَّى اسْتِ وَأَرْقَصَهُ أَوْ ابْتِ كَرِ بِرَ وَجَرَّادَهُ

شَدَّ دَرَّ زَمَانِ بُنُوتِشْ كَرِ دُوسْتِ مَا بَسْتَهُ بِتَوْحِيدِ خَدَا بَسْتِ كَرِ بَرَزْكَ اسْتِ ذَكَرَا وَ

نَمِيزْ بِرِ دِ خَدَا زِ مَوْحَدِي تَوْحِيدَا وَرَا مَكْرِبِ دُوسْتِي مَا وَدُوسْتِي مَا هَمَّ مَنَعْدُ نَمِيزْ

مَكْرِبِ تَوْحِيدِ خَدَايْ كَرِ بَرَزْكَ ذَكَرَا فِي دَرَّ مَا شَكَّ كَرِ وَانْدَا زَهْ كَرِي نَكْرُوكِ

بِسَبَبِ ابْنِ شَكِّ مَلْحَقِي مَشُورِ بِرَا وَخْتَمِ از خَدَايْ كَرِ عَزِيزِ وَجَلِيلِ اسْتِ ذَكَرَا فِي بُودِ

انچنانچه که خدای جل ذکره فرموده که ناید کن صاحب ماهی یعنی یونس را زما نیکه

رفت در حالتی که خشمگین بود و چنین پنداشت که ماهی گریز او سخت نمیکردم

قَالَ الصَّارِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُفَضَّلُ إِنَّمَا ظَنَّنَا أَنَّهُ

لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ بَشَرٌ فَمَا فَضَّلْنَا اللَّهَ بِهِ فَسَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَاقِبَتُهُ فَكَانَ فِي

قِصَّتِهِ مَا قِصَّتَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَفُودَ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ فَضْلٍ جَزَائِنِ بَسْتِ كَرِ

تجانی گرد یونس که خدا بسبب این شکی که در فضیلت ما کرده بر او نیک نمیکرد پس

هفتمین باب از اقباله بخش در خباصت

ختم گرفت خدا بر او و معافیت ساخت او را پس بود در قصه او آنچه که قصه کرده است
خدا در کتاب خود

قال امیر المؤمنین علیه السلام

وَأَمَّا الْعَبْدُ الَّذِي آمَنَ بِاللَّهِ قَلْبَهُ لِإِيمَانِ أَمِّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَرَوَتْ عَنْهُ الشَّيْخَةُ أَنْ لَمَّا رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَكْتَفٍ لَيْسَ
إِلَى سَقْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ قَالَ فِي نَفْسِهِ مَا هَذَا الذَّلِيلُ الْعَظِيمُ لَوْ شِئْتُ لَأَنْصَرْتُ

وَمَوْلَى فرمود امیر مؤمنان علیه السلام و اما بنده ای که امتحان کرد خدا

دل او را برای ایمان سلمان فارسی است فرمود صادق علیه السلام و روایت کرد
اند شیعیان از آنحضرت که چون سلمان دید که امیر مؤمنان علیه السلام را کف بسته
کشیده میشود بسوی سقفه بنی ساعده در پیش خود گفت این چه دلت بزرگی است

اگر میخواستی باری کرده میشدی

قال المفضل يَا سَيِّدِي فَاَنَا اسْتَلِكُكَ أَنْ فَتُلِّقَ اللَّهُ أَنْ يَثْبُتِي وَيُثَبِّتَ مِنِّي

شعبتكم المخلصين لكم على ما فضلكم الله به ولا يجعلنا فيه شاكرين ولا درنايين

قال يا مفضل لو لا دعاؤنا ما ثبتتم

مفضل گفت ای آقای من پس من میخواهم از تو که از خدا بخواهی که ثابت بدار

ما را و سایر شیعیان با اخلاص شما را بر آنچه که فضیلت داده است خدا شما را بدان و
قرار ندهد ما را در آن شک و ریب کننده فرمود امیر مفضل اگر دعای ما نبود ثابت نمماند

رَبِّ الْعَالَمِينَ

... (٢١٣) ...

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ إِنِّي لَأَحِبُّ أَنْ تَقِيدَنِي بِشَاهِدٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى
عَلَى مَا فَوَضَّهَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانِهِ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقُرْآنُ وَ
سَائِرُ الْكُتُبِ تَنْطِقُ بِرُؤُوسِكُمْ تَعَلَّمُونَ وَإِنِّي لَأَبْتَنُ لَكُمْ مِنْ سُورَةِ الذَّارِيَاتِ إِلَى
آخِرِهَا بِحُزْبِكَ أَفْرًا يَا مُفَضَّلُ فِي قِصَّةِ قَوْمِ لُوطٍ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنْ
الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ
الْعَذَابَ الْإِلَهِيَّ وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ فَقَوْلِي بِرُكْنِ
وَقَالَ سَاحِرًا وَمَجْنُونًا فَأَخَذْنَا مِنْهُ جُودَهُ فَنَبَذْنَاهُ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ وَفِي عَادٍ
إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الْبَرْحَ الْعَقِيمَ مَا نَذَرْنَا مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ وَفِي
ثُودٍ إِذْ قَبِلْ لَهُمْ شُرْعَاؤَ حَتَّى حَبَسَ عَنْهُمْ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالصَّاعِقَةِ
وَهُمْ يَنْظُرُونَ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ وَقَوْمِ نُوحٍ إِذْ قَالَ
لَهُمْ رَبُّكَ يَا قَوْمِ مَا فَاسَقْتُمُ الْوَالِدِينَ وَالْأَوْلَادَ وَالْأَرْوَاحَ وَالْأَرْضَ
فَرِشَاتُهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ وَمَنْ كَلَّ شَيْءٌ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ
فَفَرَّوْا إِلَى اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَذْبُرُونَ

وَاللَّهُ لَا يَقُولُ فَرَّوْا إِلَى اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَذْبُرُونَ وَأَمَّا هَذَا حِكَايَةً لِقَوْلِ
الرَّسُولِ الْمُفَوَّضِ إِلَيْهِ وَهُوَ الْمُفَوَّضُ الْيُنَادِي لِكَ الْعِلْمِ وَالْقَوْلُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
وَيَحْنُ نَفْعَلُ مِنْهُ مَا أَمَرْنَا بِفَعْلِهِ وَهَذَا الْقَوْلُ هُوَ مَتَا إِشَارَةٌ إِلَيْهِ وَسَفَارَةٌ بَيْنَهُ
عِبَادَهُ

مُفَضَّلُ كَفْتُ يَا مَوْلَايَ مِنْ هَذَا بِنَدْوَسْتِ مِيدَارِمْ أَفَادَهُ كُنِي مَرًّا

هفتم از اخبار قبلی بخش در اخبار

بشاهدی از کتاب خدای تعالی بر آنچه که خدا انرا بشما نقویض کرده است از
 حجت و سلطنت خود صادق علیه السلام فرمود قرآن و سایر کتابها ناطق به ان
 است اگر شما بدانید و من هر اینه بیان میکنم برای شما از سوره ذاریات تا آخر ان
 کفایت میکند تورا بخوان ای فضل در قصه قوم لوط که فرموده پس بیرون گردیم ما
 کتابرا که در ان شهر از اهل ایمان بودند پس نیافتم در ان شهر مگر بکتاب خانوادہ مسلمان
 و اگزار دیم در ان نشانه ای برای انکسانیکه میترسند از عذاب دردناک و در دستان
 موسی فرموده یاد کن هنگامی که فرستادیم او را بوی فرعون با جتی واضح پس
 روی خود را برگردانید و گفت موسی جادو گراست یاد یوانه پس گرفتم او را بالشرکها
 و افکندیم انها را در دریا و او ملامت او رنده شد و در داستان عاد فرموده یاد کن
 زمانرا که فرستادیم برایشان باد بی نفعی را که نگذارد چیزی برا که بران میگردد مگر آنکه
 او را مانند پوسیده ریز بزند و یاد کن داستان قوم مود را زمانیکه بایشان گفته
 شد که بر خوردار شوید تا مدتی پس سرکشی کردند از فرمان پروردگارشان پس
 گرفت ایشان را صاعقه در حالیکه نگاه میکردند و هیچگونه نمبوا نشند برخیزند
 و نمبوا نشند بار و یآوری برای بجا خود تهیه کنند و یاد کن داستان قوم ثمود
 را پیش از ایشان که گروه نافرمانی کنندگان بودند و تا ملکن در خلعت آسمان
 که چگونه انرا بقدرت خود بنا کردیم و زمین را که چگونه گستر دیم پس نیکو
 گسترانده ایم و از هر چیزی جفت افریدیم شاید که شما منذر شوید پس

وَابْعَلِّمُوا النَّاسَ

... (۲۱۵) ...

بگریند بسوی خدا بد رستگه من برای شما از جانب او بیم دهنده اشکارم
و خدا نمیفرماید پس فرار کنید بسوی خدا که من برای شما بیم دهنده اشکارم
و جز این نیست که این حکایتی است برای گفته پیغمبر که تفویض بر او شده و او است
تفویض کننده بسوی ما این علم را و گفته مخصوص خدای تبارک و تعالی است
و ما میکنیم از جانب او آنچه را که ما فرمان داده است که بکنیم انرا و این قول از ما
است که اشاره به آن شده و ما مصلح و میانجی و برگزیده میان او و بندگان او هستیم

قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا سَيِّدِي مِثْلَ هَذَا الْقُرْآنِ كَثِيرٌ قَالَ نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ مَا كَانَ مِنْ

مِنَ آتَانَا أَنْزَلْنَا وَإِنَّا جَعَلْنَا وَإِنَّا لَنُحْنُ الْوَارِثُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سُرُومَهُمْ وَنَحْنُ
بَلَىٰ وَرَسُولْنَا أَلَيْهِمْ يَكْتُمُونَ وَنَحْنُ فَتَمَنَّا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدِّينِ وَنَحْنُ
قَدَرْنَا بَيْنَهُمُ الْمَوْتَ فَكُلَّ مَا كَانَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ جَمْعٍ نَحْنُ فَعَلْنَا وَإِنَّا صَنَعْنَا فَتَحْنُ اللَّهُ

أُولَئِكَ الرِّسَالُ الَّذِينَ نَكْتُبُ وَنَقُتُّمْ بِأَمْرِ تَعَالَىٰ وَأَرَادَنَّهُ وَمَشِئَتُهُ

وَمَا كَانَ مِنْ أَحَدٍ فَرَدَّ فَمَا لَلَّهِ رَبَّنَا سُبْحَانَ تَعَالَىٰ مِثْلَ قَوْلِهِ قُلْ هُوَ اللَّهُ

أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَمِثْلَ قَوْلِهِ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا

اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ

أَخْفِيهَا وَقَوْلِهِ وَلَا تَقُولُوا لِلْهِنِ اثْنَيْنِ إِنَّهَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَقَوْلِهِ لَا تَقُولُوا

ثَلَاثَةً إِنَّهَا خَيْرٌ لَّكُمْ وَقَوْلِهِ قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ وَقَوْلِهِ وَهُوَ الَّذِي

فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ فَذَلِكَ هُوَ اللَّهُ خَالِقُنَا وَمُصَوِّرُنَا وَ

هفتم از کتاب قبلا بخش درجاصناد

مُصْطَفِينَا لِنَفْسِهِ وَمَتَّخِذِنَا حِجًّا عَلَىٰ خَلْقِهِ وَجَاعِلِنَا خِرَانًا لِعَلْمِهِ وَجَامِعِينَ لَمَرِّهِ
 وَنَهْيِهِ وَمَا نَفْعَلُ وَمَا نَشَاءُ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَنِ انْتِهَابِ قَوْلِ الْكَافِرِينَ
 هُوَ الَّذِي ذَكَرَ لِلْعَالَمِينَ لِمَن شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ
 الْعَالَمِينَ وَمَا هَذَا الْوَصْفُ وَالنَّزِيلُ إِلَّا فِي جَدِي رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا رَسُولُ اللَّهِ
يَا مُفَضَّلُ إِذَ الْفَرَّانَ أَنْزَلَ فِي ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ سَنَةً وَاللَّهُ يَقُولُ عَزَّ مِنْ قَائِلِ
 شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَقَوْلُهُ أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا
 مُنْزِلِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ وَقَوْلُهُ أَنَا أَنْزَلْنَاهُ
 فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَقَوْلُهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُلُودًا وَاحِدَةً كَذ

لَنْبَثَ بِهِ فَوَادِك

مُفَضَّلُ كَفْت ای آقای من مانند این در قرآن بسیار است فرمود اری
 ای مفضل آنچه از آیات که از قبیل انا انزلنا یعنی ما فرستادیم و انا جعلنا و ما
 قرار دادیم و ما هم وارثها با گمان میکنند که ما همیشه در دل سخن گفتن و بی نیما
 راز گفتن ایشانرا بلی و فرستاده های ما نزد ایشان بنویسند و ما قمت کردیم
 در میان ایشان مدت ماندن ایشانرا در زندگانی دنیا و ما اندازه گیری کردیم
 میان ایشان مردن را پس هر چه از این قبیل در قرآن است از جمع آوردن کلمه
 مانند سخن فعلنا و انا صنعنا یعنی ما کردیم و ما ساختیم پس ما هم ان فرستاده ها
 که بنویسیم و قمت میکنیم بفرمان خدای تعالی و اراده و مشیت او

رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّبُّ

(۲۱۷)

و هر کجا که مرجع ضمیر مفرد باشد یعنی نسبت بیک نفر است پس آن یکی خداست یا ک
و مژده که پروردگار ما است مانند فرموده او بموسی که ای موسی منم خداست که
پروردگار جهانیان است و مانند ضمیرهای سوره قل هو الله احدنا اخر سوره
و مانند فرموده او نسبت خدائی مگر من پس بندگی کنند او را و بیادار نماز را
برای یاد کردن من بدرستی که قیامت آمده است نزد یکتا که پنهان کنم انرا
و فرموده او که نگویید دو خداست جز این نیت که او خدای یگانه است و
فرموده او که نگویید خداست خود را باز دارید از گفتن این سخن نیکو است
برای شما و فرموده او بگوای پیغمبر خدای مالک ملک و فرموده او
که او است انکی که در آسمان خداست و در زمین هم خداست پس در این
آیات مرجع ضمیر خداست که افزینده و صورت بندی کننده و اختیار کننده
ما است برای نفس خود و گیرنده است ما را حاجت بر خلق خود و قرار دهنده است
ما را خزینه دارهای علم خود و جمع کنندگان امر و نهی خود و ما نمیکیم کار
را و میخواهم چیز را مگر بفرمان او چنانچه فرموده است خداست که پاک و مژده
است او و بلند است شان او پس کجا میرود نیت آن یعنی قرآن یا پیغمبر و یا
حجت مگر اینکه ناید اوری کننده است برای جهانیان برای کسانی از شما که
میخواهد مستقیم در ایمان باشد و میخواهد مگر اینکه خدا بخواهد که پروردگار
جهانیان است و نیت این وصف و تنزیل مگر در حق جد من رسول خدا

هفتاد و نهم از باب اول بجستار در خباصت قرآن

و در حق ما و نزد شما ای فضل بدرستی که قرآن فرستاده شد در مدت
 بیست و سه سال و خدا میفرماید و غالب است کسی که گویند است ماه رمضان
 انچنان ماهیت که قرآن در آن ماه فرستاده شده و فرموده او است که ما فرود
 فرستادیم انرا در یک شب با برکتی بدرستی که بودیم ما فرود فرستاده ان در آن شب جدا
 کرده میشود هر امری که در ان حکمت است امری است از نوره ما بدرستی که ما فرستاده گانیم
 و فرموده او بدرستی که ما فرود فرستادیم انرا یعنی قرآن را در شب قدر و فرموده او
 که فرموده است گفتند انکسا بنکه کافر شدند چرا فرستاده نشد بر او قرآن بگردانند
 همچنان ثابت بداریم بدان دل فورا

فَالْمُفْضَلُ یا مولای فهدا نزل به الذی ذکره الله فی الکتاب فکیف ظهر
 الوحی فی ثلاثه و عشرين سنه قال نعم یا مفضل اعطاه القرآن کله مجلا و کان لا
 یبلغه الا فی وقت الاستحراق للخطاب فی او فانه و جنبه و لا یؤدبه الا بامر و لهی
 یهبط علیه الوحی و الروح الامین و یرله مره علی قلبه و مره علی سمعه قبله
 ما یؤمر به و تقاوتنا من اجل ذلك قال الله عز و جل و لا تعجل بالقرآن من قبل
 ان یقضی الیک وحیه و لا تحرك به لسانک لتعجل به

مفضل گفت ای مولای من پس اینست نزل ان که یاد کرده است انرا خدا
 در قرآن پس چگونه ظاهر شد وحی در بیست و سه سال فرموداری ای فضل عطا
 فرمود با و هم قرآن را بطور اجال و همی رسانید انرا مگر در وقت استحقاق برای

را بَعْلًا مَرَّزًا

﴿ ۲۱۹ ﴾

خطاب کردن در اوقات آن و زمان آن و هم رساندن آنرا مگر به امر و هفتی که فرود
 آید بر او و حی و جبرئیل و بگذرد برای و یکمرتبه بر قلب او و یکمرتبه بر گوش او پس سنا
 آنچه را که به آن امر کرده شده وقت بوقت پس از اینجهت است که خدای عز و جل
 میفرماید و تعجل نکن بخواندن قرآن پیش از آنکه بگذرد بسوی تو و حی آن و حرکت
 نده زبان خود را که شناب کنی بخواندن آن

قَالَ الْمُفَضَّلُ صدقت یا مولای بلسان الله الصادق فی خلفه استهد

انکم من علم الله علمتم و بسطان و قدرته قدرتم و عنه نطقتم و با امره تعلقون

فارجع یا مولای الذکر المفضرة لا یجمعون بکم و الفرق بینهم و بین اعدائکم الناصبة

قَالَ الصَّارِقُ علیه السلام یا مفضل الناصبه اعدائکم و المفضرة اعدائنا

لان الناصبه تطالبکم ان تقدموا علينا ابا بکر و عمر و عثمان و لا يعرفون من فضلنا

شیئا و المفضرة قد واقفونکم علی البرائة من ذکرنا و عرفوا حقنا و فضلنا فانكروه

و مجدوه و قالوا هذا لیس لهم لانهم بشر مثلنا و قد صدقوا اننا بشر مثلهم الا

ان الله عز و جل بما یفوضه الینا من امره و نهیه فنحن نفعل باذن کلما شئنا

و یتبینه لک قد صطفانا به

كُفْتُ مَفْضَلًا راست گفتم ای مولای من بزبان خدا که راستگو است

در میان خلق او گواهی میدهم که شما از علم خدا داناسته اید و بسطت و قدر

او قادر شده اید و از او نطق میکنید و با امر او عمل میکنید پس برگرد ای مولای من

هفتم از اخبار ائمه بجس در اخبار صادق

بذکر حالات مقصره که ملحق بشما میشوند و فرق میان ایشان و میان دشمنها
 شما که ناصبها هستند فرود صادق علیه السلام که ائمه فضل ناصبها دشمنان
 شما هستند و مقصره دشمنان ما هستند زیرا که ناصبها از شما میخواهند که مقد
 بدارید بر ما ابوبکر و عمر و عثمان را و چیزی از فضل ما را نمیشناسند و مقصره
 کسانی هستند که وادار میکنند شما را بر پیروی جتن از ذکر ما و حال آنکه
 میشناسند حق ما را و فضل ما را و انرا باز میدارند و انکار میکنند و میگویند
 این امر حق ایشان و این فضیلتها برای ایشان نیست زیرا که ایشان بشری هستند
 مانند ما و بتحقیق که راست گفتند ما هم بشری هستیم مانند آنها مگر اینکه خدا
 عز و جل بسبب بخیرتی که با ما و گذار کرده از امر و لطف خود ما انرا میبکیم باذن او
 و هر آنچه را که برای تو شرح دادم و بیان کردم انرا خدا ما را اختیار کرده است ^{نشان}
قال المفضل یا مولای من ما ذا بکون من امیر المؤمنین و المهدي في الز
قال علیه السلام یا مفضل ثم ان امیر المؤمنین علیه السلام لا یبقی موضع
من الدنیا مما بلغه اسکندر و هو ذوالقرنین و لا فی الظلمات و لا فی قعر البحار و لا
من وراء قاف الا محضه محضاً و طهر الارض تطهراً و لبعودن امیر المؤمنین
الی الکوفه و لیطرن السماء به جراداً من ذهب کما امطره الله علی بنیه ایوب
و یقیم علی اصحابه من کون الارض من ترها و لجنها و جواهرها بالتواسی
مفضل گفت ای مولای من پس چه چیز واقع میشود از امیر المؤمنین و مهدي

در بعلای زمین

(۲۹۱)

در وقت رجعت فرمود بر او باد درود ای فضل پس امیر المؤمنین علیه السلام
 باقی نمیکند در دنیا جایز از آنجاهاست که اسکندر زوالترین در آنجاها رسیده
 و نه در ظلمات و نه در تیره دریاها و نه در پشت کوه قاف مگر آنکه خالص میکند آنجا را
 خالص کردنی و پاک میکند آن زمین را پاک کردنی و هر این بر میگردد امیر المؤمنین
 بسوی کوفه و میبارد آسمان بسبب و ملتهائی از طلا همچنانکه بارانند خدا بر
 پیغمبر خود ایوب و همت میکند بر باران خود از گنجهای زمین که از طلا و نقره و
 جواهر است بتاوی

قال المفضل فمن مات من شيعتكم وعليه دين لا خوانه ولا صداده
 كيف يكون في قضائه قال يا مفضل ما والله الا الحق والصدق والعدل ما
 يبذل الا ان ينادى مناديه في العالم الا من كان له عند احد من شيعتنا
 فليذكره فيذكر حتى يذكر الثومة والخردلة فضلا عن الفناطر المقطرة من الذنوب
 والفضة والاملاك والصلوات والعدوات فيامر المهد عليه السلام بقضائها
 عنهم حتى لا يبقى دين على مؤمن ومؤمنة

مفضل گفت پس کسیکه ببرد از شیعیان شما و بر او دینی باشد برای برادر
 خود و دشمنان خود اداء کردن آن چگونه میشود فرمود ای فضل بپشت مگردستی
 و راستی و عدالت ابتداء نمیکند مگر اینکه منادی و در عالم نداء میکند آگاه باشد
 کسیکه برای او نزدیکی از شیعیان ماحق و دینی است پس ذکر کند آنرا پس ذکر کرده

هفتم از ادب و آداب بخش در حیا و صناد

می شود تا اینکه یاد کرده میشود یکدانه سپر و یکدانه خردل ناچهر رسد به هزارهاریتا
از طلا با نقره و املاک و صیده و جایزه ها و وعده ها و نوید ها پس امر میکند مهدی
علیه السلام به دادن آنها از جانب ایشان تا اینکه باقی نماند هیچ دینی برای مرد
مؤ من یارن مؤمنه ای

قال المفضل یا سیدک ثم ما ذایکون من المهدی قال یا مفضل ینبئ به

الی ان یطأ شرق الارض و غربها و لا یبقی کافر قد اذخنی نفسه فی مغارب الارض

و مشارقها و لا فی باطنها الا قد فنه له و تقول ایها المهدی هذا عدو الله

و عدوک فخذ و مثل به فیاخذ بجمع حقوق الله و یحق الحق و یرزق الباطل

ثم یعود الی الکوفه و فیها مصلاه فی مسجده و مجلس قضائه و احکامه فی مسجد

السهلة و بیت ماله فی خطه السبع و یهدم المسجد الذی بناه بزید بن معاویه

لعنه الله لما قتل جدی الحسن علیه السلام و کتب الی اهل الکوفه انا قد قتلناکم

سیدا و بینناکم مسجدا کفارة لقتله و کان کما حول الی المسجد السراجین و نحو

الی داخل المسجد فاقتصر منه لعظیم انفاق المال علیه و بنیه المهدی علی ابنا

الاول و هضما و الوهض لجهن بعضه علی بعض مثل الکوفه و یهدم القصر

العقیق ملعون ملعون من بناه و لا بدع اثر علی وجه الارض لسان الفراغه

و الحیا برة و الطواغیت الاردمه و اباده و هفاه

مفضل گفت ای آقای من پس چه کاری از مهدی رو میدهد فرمود

وَابْعَدُ مِنْ حَرِّ زَمَانًا

(۲۹۳)

فرمود ای فضل ثابت میماند به امرنا اینکه یا بزند مشرق و مغرب زمین را و
باقی نمیماند کافری که محفی کرده باشد نفس خود را در مغربهای زمین و مشرقها
ان و نه در باطن زمین مگر اینکه زمین او را بالا میزند از او را برای انحضرت
و میگوید ای مهدی اوست دشمن خدا و دشمن تو بگر او را و پاره پاره کن او را
پس میگردد مهدی جمیع حقوق خدا را و ثابت و پایرجا بنما بد حق را و ^{طلبا} میسر با
پس بر میگردد بسوی کوفه و در اینجا نماز گاه او در مسجد کوفه است و مجلس قضا
و حکومتهای او در مسجد سهله است و بیت المال او در خطه السبیع است و
ان محله است از محلات کوفه که حجاج بن یوسف ثقفی در اینجا بوده و خراب
میکند مسجد را که بزید بن معاویه لعنه الله در اینجا بنا کرده پس از آنکه حدیث
حسین کشته شد و نوشت به اهل کوفه که ما اقای شما را برای شما کشتیم و مسجد
برای شما بنا کردیم که کفاره کشتن او باشد و هر چه که در اطراف مسجد ستراجها
و خیانت کنندگان است تا داخل مسجد هر را خراب میکند پس قصاص میکند از او بر
انفاق مال بزرگی که بران شده و بنا میکند انرا مهدی علیه السلام بر بنیان
بناء اول باخت های نقره که بعضی از آنها بالای بعض دیگر باشد مانند
کوفه و خراب میکند قصر کهنه لعنت شده را که ملعونست کسی که انرا بنا کرده
و نمیکند رد اثری را بر روی زمین که از سایر فرعونصفتها و گردنکشان و ^{بنا}
باقی مانده مگر اینکه خراب و نابود و خاک میکند انرا

هفتم از ابداً قبله بجشن در حیا صدرا

فقال المفضل یا مولای منم بکون مدّة ملکه ومن یملک بعدّه قال

والله یا مفضل ما یملک عاصینا من الدنیا عامّاً ولا شهراً ولا یوماً ولا ساعةً

واللحظة لا ولا یملک مثله ملک واحد الا ملک من المکانه

مفضل گفت ای مولای من مدت سلطنت او چه قدر است و کج بعد از او

سلطنت میکند فرمود بذات خدا قسم است ای مفضل که مالک نمیشود تا فرماهی

کنده ما از دنیا سالی و نه ماهی و نه روزی و نه ساعتی و نه لحظه ای نه مالک نمیشود

و مالک نمیشود مانند او احدی مگر اینکه مالک میشود از پادشاهی بجای او

قال المفضل یا مولای قد سئلت عن کل شیء وبلغته وبقی ما یعلی

به صدر من حال اهل الجنة فی الجنة واهل النار فی النار الی ما ذابول امرهم

قال مولای یا مفضل الی قول الله فمنهم شقی وسعید اما الذین شقوا فی النار

لهم فیها زفر وشهبی خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء

ربک ربک فقال الما برید واما الذین سعیدوا فی الجنة خالدین فیها ما دامت

السموات والارض الا ما شاء ربک عطاءً غیر مجذوذ قال غیر منقطع عنهم بل

هو دائم ابداً لانفادله قال المفضل قلت یا مولای ما ذا الاستثناء لهم

یا سیدی بالمشبهة قال دل بذلك علی نقضائهما اذا شاء قال المفضل قلت

یا مولای ثم ما ذا بعد ذلك قال ملک لا یفند وحکم لا یطل وامر لا یرد الا باختیاره

ومشیته و ارادته التي لا یعلیها الا هو ثم القيمة وما وصفه الله فی کتابه عز ذکره

رابعاً فی شرح الفنا

... (۲۹۵) ...

مُفَضَّلٌ كَفْتُ ای مولای من از روی تحقیق پرسیدم از هر چیزی و انرا بمن رسانیدی و باقی ماند آنچه در سپهر من جوش میزند از حال اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش که بجا میگذرد امرا ایشان مولای من فرمود ای مفضل بسوی خدا عز و جل که فرموده پس بعضی از ایشان بد بخت و بعضی از ایشان نیک بختند اما انکسای نیکه بد بختند پس در آتش خواهند بود که در آن آتش است فریادی سخت و ناله ای زاریها همیشه جاویدان در آن آتش خواهند ماند مادامیکه زمین و آسمان بر قرار است مگر آنچه را که پروردگار تو میخواهد بد رستیکه پروردگار تو نکند است آنچه را که میخواهد و اما آنها نیکه نیک بختند پس همیشه در بهشت جاویدان خواهند ماند تا زمانیکه زمین و آسمان آنها بر قرارند مگر آنچه را که پروردگار تو بخواهد و این بخششی است که بریده نمیشود یعنی غیر منقطع است از ایشان بلکه دائم و همیشگی است که تمام شدن برای آن نیست مفضل گفت گفتم ای مولای من این استثناء برای ایشان چیست که فرموده اَلَا مَا شَاءَ رَبِّكَ اَی الفای من فرمود دلالت کرده است خدا بر آن بر منقضي شدن این هر دو اگر خدا بخواهد مفضل گفت گفتم ای الفای من بعد از آن چه میشود فرمود مُلْکِی است که تمام نمیشود و حکمی است که باطل نمیشود و فرمایند که رد کرده نمیشود مگر به اختیار و خواستن او و اراده او که نمیداند انرا کسی مگر خودش پس از آن قیامت خواهد بود آنچه که وصف کرده است خدا انرا در کتاب خود که غلبه دارد ذکر او

هفتم از کتاب قبلی بخش در جواب استاد

علقه گوید موسی و غیره

نا اینجا خبر مفضل از حضرت صادق علیه السلام پایان یافت و در حاشیه
همان کتاب که پنجم را از آن نقل کردم در ذیل خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که
مفضل از معنای قول امیرالمؤمنین سؤال کرده و حضرت در جواب فرموده در
معنای الذی کتابکونته فی القدم و الازل تا آخر در مقابل این جمله در هامش
یجدت را در سبلا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود که عین عبارت آن
بدون کم و زیاد این بود قال الامام الناطق جعفر الصادق ان الله اخبرني عني من ذاته
وانا غير منفصل عنه از نور الشمس غير منفصل عنها ثم ناداني بي و خاطبني متى ثم قال لي
من انا منك و من انت متى فاجبته بلطافتي انت كلتي و اصلي منك ظهرت و في اسرت
انا كلمتك الازليّة فطرتك الذاتيّة كياني قدیم و عياني حادث من عرفني و صفك
من اقبلني عرفك لا من شيء خلفني فكون معادي الى ما سواك كنت قبل تقا
و في ذاك حقا فاطعنني ولم تفصلني فانت متى بلا تبعيض و انا منك بلا حول
انت متى باطن و انا منك ناطق في تجدد و في تعبد و انا البعض و انت الكل
ترجمه پنجم را بعهده دانشمندان گذاردم و بر فرض صحت صدور آن از آنحضرت
قابل استفاده کامل است و ذلك ذكره لمن كان له قلب رجاء و اتق انك خذا و قد
ما را از مستنصبین از انوار علوم آل محمد عليهم السلام قرار دهد الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

اول از هشتاد و یک خطبه فیمت بحسن نجبا کاتب

بخش هشتاد و یکم کتاب اول

وان مشتمل بر سده فتمت است فتمت اول در احادیث و اخباری است که از عالم الامام
حضرت ابی الحسن اول امام هفتم موسی کاظم علیه السلام روایت شده

حدیث اول ۴۴۹

ارشاد شیخ مفید ص ۳۳۱ در باب علامات قیام قائم پس خود از حضرت ابی الحسن موسی

علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای عز و جل سربهم ایا شافی الافاق

و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق قال الفتن فی الافاق و المسخ فی اعداء الحق

یعنی فرمود مراد از ایاق در افاق ظهور فتنه ها است در افاق جهان و مراد

آیات در نفسها واقع شدن مسخ است در دشمنان حق

حدیث دوم ۴۵۰

ارشاد مفید ص ۳۴ از فضل بن شاذان از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که

فرمود کافی بر آیات من مصر مقبلات خضر مصیبات حتی ناتی الشامات

فتمت الی ابن صاحب الوصیات (العصیات ج ۱)

یعنی گو یا منببینم پرچمهای را که از مصر و میاورد که آن پرچمها سبز است و رنگ

سبزی شده تا اینکه میاید بشامات پس آن پرچمها را همانی میکند بوی پسر کیم

صاحب وصیتهاست یا بنا بر نسخه دیگر صاحب العصیات یعنی صاحب عصاها است

فصل الثامن عشر

مؤلف گوید شامات در آن زمان که حضرت فرموده عبارت بوده از سوریا
 بر وجه عموم که مملکت آن منقسم به هفت قسمت بوده فلسطین و اردن و حمص و
 دمشق که در عصر ما بشام معروفست و عوآصم و شعور که آنها حصارها و مرزها
 بوده که خلفاء اسلامی بخدید و بنا کرده بودند میان بلاد مسلمانان و بریتانیا
 که در شمال سوریا واقع است و بخدید و بنای آنها برای جلوگیری از هجوم دشمن
 بوده که از جمله آنهاست طرسوس و أدنه و مرعش و ملطیه - و صاحب
 وصیات چنانچه در بعضی از نسخ است یا مراد امیر المؤمنین علیه السلام است
 که وارث و صایای پیغمبران سلف و حضرت خاتم الانبیاء بوده و یا آنکه مراد
 حضرت عسکری پدر بزرگوار حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه است که یازدهمین
 وصی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است و بنا بر بعضی از نسخ
 که صاحب عصیات نقل کرده شده نیز مراد یکی از این دو بزرگوارانست و مراد
 از عصیات عصاهای انبیاء است که بوارثت به ایشان رسیده از قبیل عصا
 آدم و شیب و موسی و سلیمان و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله
 و بقیه حضرت به این صاحب وصیات یا عصیات از باب تقیة بوده است که
 حضرت را به اینوصف معرفی فرموده - پس مقتضای این حدیث شریف و بعض
 از احادیث دیگر یکی از علامات ظهور آنحضرت رواوردن پرچمهای مصریت
 در شامات و بهین زودیهها انظار میرود ان شاء الله تعالی

در اخبار کاظمیه

(۲۹۹)

۴۵۱

حدیث سوم

ارشاد مفید ص ۳۳ بسند خود از الحسن بن جهّم روایت کرده که گفت سئل رجل
أبا الحسن علیه السلام فقال ترد الاكثر ارام اجل لك فقال بل تجلى فقال اذا
رکرت رايات قیصر بمصر ورايات کنده بخراسان

یعنی مردی از حضرت موسی بن جعفر از فرج سؤال کرد پس آنحضرت فرمود جواب
را بسیار بگویم یا بطور اجمال بگویم عرض کرد به اجمال بفرمای پس فرمود قی
است که پرچمهای قیصر بمصر کوبیده شود و پرچمهای کنده بخراسان

مؤلف گوید قیصر عیسی است از امتهات قبا بل عربیه و انهار اقبس علی

گویند که در زمان جاهلیت چینه میزدند در مسافتهای وسیع میان جزیره العرب

و شمال آن بعد از آن وارد شدند در شامات و از موطن اصلی خود دور شدند

و در شامات و عراق و بین النهرین و مصر ساکن شدند - و نیز قیصر جزیره ایت

کوچک واقع در خلیج فارس و نیز نام قریه ایت در مصر بنام المینا که مرکز کشتیها

بضاری است - و مصر مملکتی است جمهوری که در شمال شرقی فریقا واقع

است که حد شمالی آن بدریای متوسط و حد شرقی آن فلسطین و دریای سرخ و

حد جنوبی آن بودان و حد غربی آن بلبیا است و مرکز آن قاهره است و از

شهرهای آن است اسکندریه و پورت سعید و سوئس و طنطا و دمنهور و

المینا و اسبوط و اسوان و الفیوم

فصل اول از هجرت قسمت از جنس

کنده قبیله ای هستند از عرب که آنها را بنویزند گویند که در قسمت جنوبی جزیره العرب ساکنند - و در نیت کنده معرب کا نادا باشد که دولتی است در امریکای شمالی میان ولا یات متحد و اسکا

خراسان در زمان صد و پنجاهت توسعه زیادی داشته و از بلاد قدیمه آسیا بشمار میرود شمالاً و شرقاً حد آن بنهر امو دارپا و جنوباً بکوههای هند و کوش و حد غربی آن بمناطق فارس بوده و امتداد داشته تا بلاد ^{سعد} ما وراء النهر تا سیستان از طرف جنوب نیز و غربی آن از ان بقبره ایران شرقی شمالی میکنند و از شهرهای آن است طوس که مشهور الرضا باشد و نیشابور و افغانستان شمالی که هرات و بلخ باشد که مقاطعه ترکمانها سو فایته بوده یعنی شورویها و از شهرهای مشهور آن نیز مرو بوده است

پس ممکن است گفته شود که مراد حضرت علیه السلام در جواب سائلی که سؤال از فرج کرده این باشد که وقتیکه پرچمهای قیس بنی عریبهها سوریا و شامات و عراق در مصر کوبیده شود و پرچمهای عربیائی که در قسمت جنوبی جزیره العربند که از قبیله کنده باشند و با پرچمهای امریکاییها شمالی در خراسان کوبیده شود آنوقت فرج خواهد شد و الله العالم

حکایت چهارم

غیبت ثانی ص ۱۶۳ مسند از علی بن ابی حمزه روایت کرده که گفت واقعتاً با الحسن

کتاب الحاکمیه

موسی بن جعفر علیهما السلام بین مکة والمدینة فقال لی یومًا یا علی لو ان
 اهل السموات والارض حرجوا علی بنی العباس لسقیت الارض دماءهم حتی ینحرج
 السفیان قلت له یا سیدک امره من المحکوم قال نعم ثم اطرق هنیئة ثم رفع رأسه وفاق
 ملک بنی العباس مکر وخذع یدهب حتی یقال لم یبق منه شیء ثم یجد حتی یقال
 ما مر منه شیء

یعنی رفاقت کردم با ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام در میان مکة

و مدینه پس روزی بمن فرمود ای علی اگر اهل آسمانها و زمین بیرون بیایند
 بر ضرر بنی عباس هر این زمین سیراب کرده میشود از خونهای ایشان تا وقتی که
 بیرون بیاید سفیانی بد آنحضرت گفتم که ای افای من امر سفیانی حتم کرده شده
 است فرمود آری پس کمی سر خود را بر پروانداخت پس سر را بلند کرد و فرمود ملک
 بنی عباس مکر و خدعه است هرود تا گفته شود که از آن چیزی باقی نمانده است

پس از آن باز تازه میشود تا اینکه گفته میشود که از آن چیزی نگذشته است
مؤلف گوید که این حدیث شریف ظهور و دلالت دارد که دولت و ملک

بنی عباس بعد از منقرض شدن دو مرتبه تجدید میشود و انراض ثانوی آن
 بجزوج سفیانی خواهد بود و از اخبار دیگر نیز چنین مستفاد میشود چنانچه

بعضی از آن در جزو اول و دوم این کتاب سبق ذکر یافت

حدیث پنجم

فصل از هشتادم

غیب نجفی ص ۷۱ مسنداً از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذ افند الخامس من ولد
 التابع فالله الله في ادیانکم لا ینزلکم عنہا فانه لا بد لصاحب هذا الامر من عبیة
 حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول بربما هی محنة من الله یمتن الله بها خلقه
 ولو علم اباؤکم و اجدادکم دینا اصح من هذا الدین لا یبقوه قال قلت یا سید من
 الخامس من ولد التابع قال فقال یا بنی عقولکم تضعف عن هذا و احلامکم تضیق
 عن حمله ولكن ان تعیشوا سوف تدركوه

یعنی و وقتی که ناپیداشد پنجین از فرزند هفتمین پس خدا را فراموش نکند خدا
 را فراموش نکند در حفظ دینهای خود زایل نکند البته شمارا از دینهایان زیرا که
 ناچار است برای صاحب این امر از پنهان شدن نا اینک برگردد از این امر کمی که قائل
 به او است جز این نیست که این از مابقی است از جانب خدا که مبارز ما بدیه ان خلق خود
 و اگر پدران و اجداد شما میدانستند که دینی صحیح تر از این دین هست هر ایند تابع ان
 دین میشدند راوی که علی بن جعفر برادر آنحضرت گفت گفتم ای آقای من پنجین از
 فرزند هفتم کبیت فرمود ای پسر که من عقول شما ضعیف است و تنگت از تحمل کردن
 ان ولیکن اگر بمانید زود باشد که او را درک کنید

حدیث ششم

۴۵۴

وافی کتاب الحجۃ بالمقیص ص ۱۰۴ از کافیه از معمر بن خلاد روایت کرده که گفت
 سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ألم أحب الناس ان ینزکوا ان یقولوا امنوا هم

انجیلا کاظمیہ

(س. ۳۰)

لا یفتنون ثم قال لی ما الفتنه قلت جعلت فداک الذی عندنا الفتنه فی الدین
فقال یفتنون كما یفتن الذهب ثم قال یخلصون كما یخلص الذهب

یعنی شنیدم از ابی الحسن علیہ السلام کہ در ایام الحسب الناس ان یتروا ان

یقولوا امتنا وهم لا یفتنون کہ تلاوت فرمود و پس از ان فرمود برای من کہ فتنه چیست

گفتم فدا یت شوم آنچه کہ در نزد ما است مراد فتنه در دین است پس فرمود از ما پس

کرده میشوند همچنانکہ طلا از مودہ میشود پس فرمود خالص میشوند همچنانکہ طلا خالص

حَدِيثُ هَقْمِ

میشود
۴۵۵

کافی جزو سوّم باب کراهة التوقیت سنن از علی بن یقطین روایت کرده کہ گفت

قال لی ابو الحسن علیہ السلام الشیعة تزجی بالامانی منذ مانی سنة قال وقال یقطین

لا ینر علی ما بالنا قیل لنا فکان وقیل لکم فلم یکن فقال له علی ان الذی قیل لنا و لکم

کان من مخبر واحد غیر ان امرکم حضرت فاعطیتم محضه فکان كما قیل لکم وان امرنا لم یحضر

فعلنا بالامانی فان قیل لنا هذا الامر لا یكون الامانی سنه وثلاث مائة سنة

لقت القلوب ولرجع عامّة الناس عن الاسلام ولكن قالوا ما اسرعه وما اقربه

قال لنا القلوب الناس ونقریباللفح

یعنی فرمود برای من ابو الحسن یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام کہ شیعہ

کرده میشود بہ ارنوہا زمان دو بیت سال است گفت و گفت یقطین بہ لیسر خود علی

چه جهت دارد برای ما کہ وقتی برای ما گفته میشود چیزی میشود و چون برای شما

أقوال از هشتم قسمت بیست و نهم

گفته میشود همیشه پس علی به او گفت آنچه برای ما و شما هر دو گفته میشود هر
 از یکجا بیرون میاید غیر اینکه امر شما وقتش میرسد پس عطا کرده میشود بخالص
 پس همچنانکه گفته شد میباشد و اگر چون وقتش نرسیده علت آورده میشود ما
 به ارزوها پس اگر بما گفته شود که این امر میباشد مگر بعد از دو بیت و سیصد سال
 دلها سخت میشود و عموماً از اسلام بر میگردد و لیکن میگویند چقدر ثواب
 میاید و نزدیکت برای تالیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج

۴۵۶

حَدِيثُ هَشْتَمِ

وَأَنَّ فِي رِوَايَاتِ كِرَاهَةِ التَّوَقُّيتِ ص ۱۳۳ اِنْ صَدَّقَ بِاسْمِنَا دَخَلَ خُودِ مَرْفُوعًا زَعَى بِن
 بِقَطْبِ رِوَايَتِكَ كَرِهَتْ قَلَّتْ لَأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَالَ مَا رَوَى
 فَيَكُم مِّنَ الْمَلَاحِمِ لَيْسَ كَمَا رَوَى وَمَا رَوَى فِي أَعَادِيكُمْ تَدَّخِعْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ
 الَّذِي خَرَجَ فِي أَعْدَائِنَا كَانَ مِنَ الْحَقِّ فَكَانَ كَمَا قِيلَ وَأَنْتُمْ عَلَّمْتُمْ بِالْأَمَانِيِّ فَخَرَجَ
 إِلَيْكُمْ كَمَا خَرَجَ

يَعْنِي گفته به ابی الحسن موسی علیه السلام چه جهت دارد که آنچه روایت
 میشود درباره شما از وقایع بزرگ نیست همچنانکه روایت شده و آنچه که روایت میشود
 درباره دشمنان شما صحیح در میاید پس آنحضرت علیه السلام فرمود بدو دستیکه
 آنچه که در حق دشمنان ما بیرون میاید از جانب حق است پس همچنانکه گفته شد
 میاید و شما علت آورده میشود به ارزوها پس بیرون میاید هوی شما همچنان

در احببا کاظمیہ

۴۵۷

حَدِيثُ فَهْمٌ

که بیرون آمده است

السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ دَرَبَابِ بِلْدَانِ مَمْدُوحَةٍ وَمَذْمُومَةٍ ص ۳۹۳ مُنَدَّازِ ابِ ابِ الْحَسَنِ اَوَّلِ
 يَعْنِي هَضْبَتِ كَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَايَتُكَرَّةٌ كَمَا فَرَمُوهُ رَجُلٌ مِّنْ اَهْلِ قَتْمِ يَدْعُو النَّاسَ
 اِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَثِيرٌ بِالْحَدِيدِ لَا تَزِلُّهُمْ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ وَلَا يَمْلُؤُونَ مِنَ الْحَرْبِ
 وَلَا يَجْنُونَ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُونَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

يَعْنِي مردی از اهل قتم میخواند مردم را بسوی حق جمع میشوند با او گروهی
 که مانند پاره های آهنند در ثبات در دین و محکمگی که منبغزاند آنها را با دهای سخت
 فتنه و فساد و از جنک کردن ملول و خسته نمیشوند و دوری از جنک نمیکند و بر خدا
 توکل میکنند و عاقبت بخیری مخصوص پرهیزکارانست

حَدِيثُ فَهْمٌ

۴۵۸

السَّمَاءُ وَالْعَالَمُ - در همان باب ص ۳۹۳ مُنَدَّازِ ابِ ابِ الْحَضْرَةِ رَوَايَتُكَرَّةٌ مَمْدُوحَةٍ كَمَا فَرَمُوهُ

قَتْمِ عَيْشِ اِلِ مُحَمَّدٍ وَمَاوَى شَيْعَتِهِمْ وَلَكِنْ سَيِّئَاتُ شِبَاهِهِمْ مَعْصِيَةٌ (بَعْقُوتُهُمْ) اَبَاهُمْ
 وَالْاِسْتِحْفَافُ وَالْحَزْبَةُ بِكِبَرِ اَهْلِهِمْ وَمَشَايِخُهُمْ وَمَعَ ذَلِكَ يَدْفَعُ اللَّهُ عَنْهُمْ سُرُورَ الْاَعْيَانِ
 وَكُلَّ سُوءٍ **يَعْنِي** قَمِ زَبْتَنگَاهِ اِلِ مُحَمَّدٍ وَمَاوَايِ شَيْعِيَانِ اَيْشَانِ اَسْتِ لَيْكِنْ
 رُودِ بَاشْتِ كَمَا هَلَاكَ شُونِ جَوَانَانِ اَيْشَانِ بَكَاهِ كَرْدِنِ بِاَعْقُوبَتِ كَرْدِنِ پِدْرَانِشَا
 وَسَبْكَ سَمْرَدِنِ وَسَحْرِيَه كَرْدِنِ بَه بَرزگَانِشَانِ وَپِرَانِشَانِ وَبَا اِنْجَالَتِ دَفْعُ
 مِيكَنْدِ خُذَا اَز اَيْشَانِ بَدِي رَا وَهَر گُونِه بَدِي كَمَا بَاشْتِ

فهرست از هشتم

عنیت طوسی ص ۳۹۱ از ابن اسباط از حسن بن جهنم روایت کرده قال سئلت ابا الحسن
 عن شیء من الفرج فقال اولست تعلم ان انظار الفرج من الفرج قلت لا ادری الا ان
 تعلمنی فقال نعم انظار الفرج من الفرج **گفت** پرسیدم از ابی الحسن علیه السلام
 از چیزی از فرج پس فرمود ایامندی که انظار فرج داشتن از فرج است گفتم نمیدانم
 مگر اینکه تعلم دهی مرا پس فرمود اری انظار فرج داشتن از فرج است

حدیث نازدهم

۴۵۹

اکمال الدین صدوق ص ۳۰۵ مندا از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده که گفت
 دخلت علی موسی بن جعفر فقلت له یا بن رسول الله انت القائم بالحق فقال انا
 القائم بالحق ولكن القائم الذي يطهر الارض من اعداء الله عز وجل ويملاها عدل
 کاملت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدی له غیبه یطول امدها خوفا علی نفسه
 یرتد بها اقوام و بیثت فیها الآخرون ثم قال علیه السلام طوبی لسبعتنا المتکین
 بحبلنا فی غیبه قائمنا الثابتین علی موالانا والبرائة من اعدائنا اولئك منا و
 نحن منهم رضواننا ائمة ورضیتنا بهم شیعة فطوبی لهم ثم طوبی لهم و الله
 معنا فی درجاتنا یوم القیمة

یعنی

داخل شدم بر موسی بن جعفر علیهما السلام پس گفتم ای پسر رسول خدا
 تویی قائم بحق فرمود منم قائم بحق ولیکن قائم که پاک میکند زمین را از دشمنان خدا
 عز وجل و پر میکند آنرا از عدل همچنانکه پراز ظلم و جور شده باشد ان یجب ان یرتد

در احببنا كما حبيبتنا

(۳۰۷)

من است برای او غیبتی است که طول میکشد مدت آن از ترس نفس او مرتد میشوند
 در باره او گروههایی و ثابت میمانند در امامت او گروههای دیگر پس آنحضرت علیه
 السلام فرمود خوشحال شبعیان ما آنهاست که چون میزند بر سیمان ولایت ما
 در زمان غیبت قائم ما انکسایند که ثابتند در دوستی ما و بیزار نیستند از دشمنان ما این
 گروه از ما هستند و ما هم از ایشانم خشود شده اند با اینکه ما امامهای ایشان باشیم
 و ما هم خشودیم که آنها شبعیان ما باشند پس خوشحال بحال ایشان باز خوشحال بحال ایشان
 ایشان بذات خداست که در درجه های ما هستند در روز قیامت

حَدِيثُ دَرُوزِ هَمْرٍ

ع ۴۰

اکمال الدین ص ۲۰۹ مُنَدَّاز زباید از دی روایت کرده که گفت سئلت سیدی موسی
 بن جعفر عن قول الله عز وجل واسبع عليكم نعمة ظاهرة وباطنة فقال عليه السلام
 النعمة الظاهرة الامام الظاهر والباطنة الامام الغائب فقلت له ويكون في
 الامة من يعيب قال نعم يعيب عن ابصار الناس شخصه ولا يعيب عن قلوب المؤمنين
 ذكره وهو الثامن عشر سهل الله له كل عسر وبذل له كل صعب وظهر له كنوز الارض
 ويقرب له كل بعيد ويفني به كل جبار عنيد ويهلك على يديه كل سلطان مرید
 ذلك ابن سيدة الاماء الذي تخفى على الناس ولا دته

یعنی پرسیدم از اقا هم موسی بن جعفر علیه السلام از گفته خدای عز و جل
 از معنای ابی که میفرماید و تمام گرداننده است خدا بر شما نعمتهای ظاهری و باطنی

فصل از هشتاد و نهم

را پس امام علیه السلام فرمود بغت ظاهر امام ظاهر است و بغت باطنه امام غائب است پس گفتم به آنحضرت که در میان ائمه کتبی هست که غائب شود فرموداری شخص و از نظرهای مردم غائب میشود اما ذکر او از دل‌های مؤمنین غائب نمیشود و آن امام دو ازدهم است که اسان میگرداند خدا برای او هر مشکلی را و خوار میکند برای او و هر دشواری را و ظاهر میکند برای او گنجهای زمین را و نزدیک میکند برای او هر دوری را و نابود میکند بسبب او هر سرکش ستمکاری را و هلاک ^{کنند} بهر دوست او هر شیطان تمرد کننده او را و او پسر سیده و بزرگ کبریا است که ولادت او بر مردم مخفی میشود

۴۶۱

حکایت پیراهن

اختصاص شیخ مفید ص ۴۶۱ علی بن ابراهیم جعفری از مسلم غلام ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که گفت سأل رجل فقال له الزك حرام هؤلاء قال فقال هؤلاء بخوان بینکم و بین دینکم قال قلت لأبل یجهدون علی قتلنا قال فان غزوهما اولئک فاغزوهما معهم او اعینوهم علیهم (الثک من ابی الحسن علیه السلام

یعنی

پرسید از آنحضرت یعنی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مردی گفت که آیا ترک بهتر است یا اینجاعت یعنی بی عباس گفت پس آنحضرت فرمود این جاعت خالی میکنند یا خابل میشود میان شما و میان دین شما یعنی دین شما را از شما میگیرند گفت نه بلکه کوشش میکنند بر کشتن ما فرمود پس جنگ کنید این جاعت یعنی ترکها با ایشان پس شما هم با آنها بجنگید با کت کنید ایشان را بر جنگیدن با آنها

در جبا کا حبیبه

... (۳۰۹) ...

مَوْلَى كَوَيْدٍ کلمه او در فرمایش آنحضرت او اعینو هم بمعنای تردد بدستعار است بلکه برای تحقیر است یعنی در جنگ کردن با ایشان با کمک کردن به ایشان هرگز که نخواهد محترمیباشید و ممکن است که کلمه مولى در میان کلمه الشك و کلمه ابی الحسن سقط شده باشد و تردد از راوی باشد والله العالم

حدیث چهاردهم

۴۶۲

ملاحم و فتن ص ۱۵۳ از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذ افتد الخامس من ولدی سلبت الرحمة من قلوب شیعتنا حتى یظهر القائم الله فی ادیانکم لا ینزلکم عنها احد فانه لا بد لصاحب هذا الامر من غیبه یرجع فیها کثرون من یقولون بهذا الامر **یعنی** زمانی که ناپدید شد یعنی غیبت کرد پنجم از فرزندان من که پیشود رحمت از دلهای شیعیان ما تا اینکه قائم ظاهر شود خدا را فراموش نکنید خدا را فراموش نکنید درنگها داشتن دینهای خود زایل نکند کسی دینهای شما را زیرا که ناچار است از اینکه صاحب این امر غیبت کند و برگردد در زمان غیبت او مردمانی بسیار از دین خود از کسانیکه فائل به این امر میباشند

حدیث پانزدهم

۴۶۳

غیبت نعمانی ص ۱۱۲ مسند از ابراهیم بن هبیل روایت کرده که گفت قلت لابی الحسن علیه السلام جعلت فذالك ما انت ابی علی هذا الامر وقد بلغت من السنین ما قد تری اموت ولا تخبرني بشئ فقال يا ابا اسحق انت تجل فقلت ابی والله

فِيمَا رَوَى جَعْفَرُ بْنُ زَيْدٍ

اعجل ومالي لا اعجل وقد بلغت انا من السن ما قد تروى فقال اما والله يا ابا اسحق
 ما يكون ذلك حتى تميزوا ومحصوا وحتى لا يبقى منكم الا الاقل ثم صفر كفته
يعني كفته به ابا الحسن يعني موسى بن جعفر عليهما السلام فدابت شوم يد من
 مرد در انتظار ابن امر بن فرج ال محمد عليهم السلام ومن هم بسا الهامى رسيد
 كه ميبيني ميمر و من خبرنداي چيزي را پس فرمود اي ابا اسحق تو بچهل مكني
 كفته بلي والله بچهل مكنم و چرا بچهل نكنم و حال بيا به اي از سن رسیده ام كه ميبيني
 پس فرمود آگاه باش بذات خداستم است اي ابو اسحق كه نميآستد اين امر تا اينكه
 مردم خوب و بد از هم تميز داده شوند و امتحان کرده شوند و تا اينكه باقي نماند
 از ايشان مگر كثر كسي بي خالي نمود گفت خود را

فِيمَا رَوَى جَعْفَرُ بْنُ زَيْدٍ

رَضَوِيًّا

حَدِيثًا

ع ٤٤

ارشاد مفيد ص ٣٣٩ بسند خود از حضرت رضا عليه السلام روايت کرده كه فرمود
 لا يكون ما تمدن اليه اعناقكم حتى تميزوا ومحصوا فلا يبقى منكم الا القليل ثم قرأ
 ألم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفتنون ثم قال ان من علائق
 الفرج حدثا يكون بين المسجدين ويقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشاً من العنقا

فِيمَا رَوَى جَابِرٌ

(۳۱۱)

بِعْنِي يُهْبِأُ شَيْخًا نَحْنُ كَرْدُونَ بِرَأْيِ إِنْ يُكَيْدُ بَعْضِي فَرِحَ إِنْ مَحَدَّنَا إِيْنَكُ تَمْتَرُ إِذْ
شَوِبِدُوا مَتَحَانَ كَرْدَهُ شَوِبِدُ بِسِ بَاقِي مِمَّنْ إِذْ شَمَّا مَكْرَانِ كِي بِسِ إِيْنِ إِيْرَ إِذْ لَؤُوتِ
فَرَمُودِ الْوِاحِسِبِ الْنَاسِ إِنْ بِتَرَكُوا إِنْ بِقَوْلُوا أَمْتَا وَهَمْ لَا يَفْشُونَ بِعْنِي مَنَّمْ خَدَائِي دُنَا
تَرَا إِيْكَانِ مَيْكُنْدُ مَرْدَمِ إِيْنَكُ وَإِكَذَارِدَهُ شَوِنْدُ بِإِيْنَكُ مَيْكُوبِنْدُ إِيْمَانِ أَوْرِدِيمِ وَإِيْشَانِ
إِمْتَحَانَ كَرْدَهُ تَمْتَشُونَ بِسِ إِيْزَانَ فَرَمُودِ بِدَرَسْتِكُ إِذْ عِلَامَاتِ فَرِحَ حَادِثُ إِيْنَكُ
وَإِقْعِ مَيْشُودِ دَرْمِيَانِ دُو مَسْجِدِ بِعْنِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ مَسْجِدِ مَدِيْنَه وَ مَيْكُنْدُ فُلَانِ بِسِرِّ

فُلَانِ بِأَنْزَرِدَهُ نَفْرَ شَجَاعِ إِذْ عَرَبًا

حَدِيثٌ رَوَاهُ

۴۶۵

عَنْ طَوْسِي ص ۲۸۳ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ خُودِ إِذْ حَسَنُ بْنُ مَجُوبِ إِذْ إِيْجِي الْحَسَنِ الرِّضَا
عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَى بِتَكْرَرٍ مِنْ طَوْسِي كَمَا مَوْضِعِ حَاجَتِ إِذْ إِنْ رَا مَخْضَرُ كَرْدَهُ كَمَا مَخْضَرُ مَوْ

لَا يَدْرِي مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءٍ صَبْلٌ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَّةٍ وَذَلِكَ عِنْدَ فَقْدَانِ الشَّيْخَةِ
الثَّالِثُ مِنْ وَرْدِي بِبِكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَأَهْلُ الْأَرْضِ وَكَمِ مِنْ مُؤْمِنٍ مَتَأَسَفُ حَرَّانِ

خَرِبَ عِنْدَ فَقْدَانِ الْمَاءِ الْمَعِينِ كَأَنَّ بِهَمْ أَسْرًا يَكُونُ وَقَدْ نُوْدُ وَإِذَا سَمِعَهُ مِنْ بَعْدِ
كَأَيُّ مَعَهُ مِنْ قُرْبٍ يَكُونُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَذَابًا لِلْكَافِرِينَ فَطَلَتْ وَآيَةُ نَدَائِهِ هُوَ قَالَ

يَنَادُونَ فِي رَجَبٍ ثَلَاثًا أَصْوَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ صَوْتًا مِنْهَا إِذْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
وَالصَّوْتِ الثَّانِي إِذْ نَفَثَ الْأَرْفَةُ وَالصَّوْتِ الثَّالِثُ بِرُونَ بِدُنَا بِأَرْزَا نَحْوِ عَيْنِ الشَّمْسِ

هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَّرَ فِي هَلَاكِ الظَّالِمِينَ وَفِي حَبْرِ الْحَمِيرِ وَالصَّوْتِ بِدُنِ بِرِي

فِی مِیْتِ الرَّجُلِ

فِی فِرْنِ الشَّمْسِ یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ بَعَثَ فِیْنَا فَا سَمِعُوْا لَهُ وَاطِيعُوْا وَقَالَ جَمِیْعًا فَعِنْدَ ذٰلِكَ
بَآئِی النَّاسِ الْفَرَجُ وَتُوْدُّ وَالنَّاسِ لَوْ كَانُوْا حَیَاءً وَیُشْفِی اللّٰهُ صَدْرَ قَوْمٍ مَّوْمِنِیْنَ

یعنی ناچار است از فتنه بسیار شدید سختی که ساقط شود در آن هر داخل شوند

و اهل سری که مورد وثوق باشد و این فتنه وقتی روی میدهد که فرقه شیعه دروازه

امای گم کرده باشند سو مین حجت و امامی را که از پیر من بوجود میاید که گریه کند

بر اهل آسمان و اهل زمین و چه بسیار از مؤمنی که اندوهناک و دلسوخند و

شود نزد ناپاقت شدن اب گوارا یعنی ان امام مفقود گو یا مینیم ایشان را داخل

شادی و سرور شوند و فغانیکه بوده باشند که ندا کرده شوند بندهائی که شنیده

شود از مسافت دور همچنانکه از نزدیک شنیده شود که ان نداء رحمت است برای

کسانیکه اهل ایمانند و عذابت برای کسانیکه کافرند پس عرض کردم چه ندائی

است ان نداء فرمود ندا کرده میشوند در ماه رجب بیه صدا از آسمان که یکی از

انها این جمله را گوید که آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکارانست نداء دوم گوید

نزد بکشد قیامت ندای سوم دیده میشود بدینی اشکارا مقابل چشمه آفتاب که این است

امیر المؤمنین که برگشته است بدینا برای هلاک کردن ستمکاران (و در خبر حمیری)

است که صوت بدینی است که دیده میشود در شاخ آفتاب که میگوید خدا بر آنکست

فلان را یعنی مهدی آل محمد را پس بشوید فرمان او را و اطاعت کنید (و در هر دو خبر)

است که گفتند هر دو راوی) پس همه مردم مان در آنوقت بفرج و شادی در آیند و مرده

در اخبار رضوان

... (۳۱۳) ...

از مردمان دوست دارند که زنده باشند و شفاء دهد خدا سپنه های ایشان را
و سپنه های گروه اهل ایمان را

۴۶۶ حَدِيثٌ سَوِيٌّ

عَنْ طَوْسِي . ص ۲۱۵ مُسْنَدًا مِنْ حَضْرَتِ رِضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتُكَ رُوَيْتُكَ رُوَيْتُكَ رُوَيْتُكَ
ان من علامات الفرج حَدَّثَنَا بِكُونِ بْنِ الْحَرَمِيِّ قُلْتُ وَابْنُ سَيْئٍ بِكُونِ الْحَدِيثِ فَقَالَ
عَصَبِيَّةٌ تَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمِيِّ وَيَقْتُلُ فُلَانًا مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ خِصَّةٌ عَشْرَ كِثَابٍ

يَعْنِي بدستیکه از نشانه های فرج حادثه است که در میان دو حرم مکه و مدینه
میباشد گفتم آن حادثه چه چیز است فرمود عصبیتی است که در میان دو حرم واقع شود
و میکشد فلان که از پیران فلان است پانزده نفر شیخا عبرا که سر لشکر جنگی باشند

۴۶۷ حَدِيثٌ چَهَارُمُ

كَمَالِ الدِّينِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ . دَر بَابِ عَلَامَاتِ ظُهُورِ بَدَنِ خُودِ اَز اَبِي صُلْتِ هَرَوِي رَوَيْتُ
كُودِه كِه كَفْتِ قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا عَلَامَةُ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْكُمْ
اِذَا خَرَجَ فَقَالَ عَلَامَتُهُ اَنْ يَكُونَ شَيْخُ السِّنِّ ثَابِتًا الْمُنْظَرُ حَتَّى اَنْ النَّاطِرُ اِلَيْهِ لِيَحْبِبَهُ
ابْنِ اَرْبَعِينَ سَنَةً اَوْ دُونَهَا وَاَنْ مِنْ عَلَامَاتِهِ اَنْ لَا يَهْرَمَ مَهْرًا وَاَلْيَامِ وَاللَّيَالِي عَلَيْهِ
حَتَّى يَأْتِيَهُ اَجَلُهُ **يَعْنِي** گفتم بحضرت رضا صلوات الله عليه که چیست علامت
قائم صلوات الله عليه که از شما می باشد زمانیکه بیرون آید پس فرمود نشانه آن
اینست که از چهل سن پیرها محو زده است ولیکن در نظر جوان است که پسنده گمان

فِی سَوَابِ الْجَنَّةِ

کسان کند که چهل سال پاکیزه دارد و از نشانه های او است که هر روز زمان پیرمیشود
هر چند روزها و شبها بر او بگذرد تا وقتیکه مدت او بیاید

حَدِيثُ نَجْبِ

۴۶۸

اثبات الهداة شیخ حر عاملی جزوه هفتم باب علامات المهد ص ۳۹۴ مسند از حضرت رضا
علیه السلام روایت کرده در حدیث قائم علیه السلام که فرمود فاذا خرج اشقت الارض

ببور ربها ووضع ميزان العدل فلا يظلم احداً وتطوى له الارض ولا يكون له ظل
وهو الذي ينادي من السماء باسمه يجمع اهل الارض بالدعاء اليه يقول الا

ان حجة الله قد ظهرت **يعني** پس چون بیرون آید روشن میکند زمین را بنور تربیت
کنده زمین و بنا میگذارد ترازوی عدل را پس ستم نمیکند احدی احدی را و پیچیده

میشود برای او زمین و از برای او سایه ای نباشد و او است انکس که ندا کرده میشود
از آسمان بنام او که میشود ان ندا را همه اهل زمین بدعوت کردن بسوی او میگویند

اگاه باشید که حجت خدا از روی تحقق ظاهر شد

حَدِيثُ سِثْمِ

۴۶۹

اثبات الهداة در همان جزوه همان باب ص ۴۰۴ مسند از احمد بن محمد بن ابی نصر
روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام که گفت قلت له ان ثعلبة بن ميمون حدثني

عن علي بن المغيرة عن زيد العيني عن علي بن الحسين عليهما السلام قال يقوم قائم
لموافاة الناس منه قال يقوم القائم بلا سفياني ان امر القائم حتم من الله و آخر

در انجبار صوفی

(۳۱۵)

السفیانی حتم من الله ولا يكون قائم الا بسفیانی الحديث

یعنی گفتم به آنحضرت که ثعلبه سپر مهیون حدیث کرد مرا از علی بن معمره از زید العی از علی بن الحسین علیهما السلام که فرمود قیام میکند قائم ما برای گرفتن مردم حق را او فرمود قیام میکند بدون سفیانی یعنی بدون قیام سفیانی قائم قیام نخواهد کرد بدرستی که امر قائم حتم است از جانب خدا و امر سفیانی هم حتم است از جانب خدا و قائم همیشه در ^{بفشان}

حدیث هفتم

۴۷۰

غیبت نجفانی ص ۱۳۴ مسند از محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرد که فرمود قبل هذا الامر السفیانی والیمانی والمروانی وشعیب بن صالح وکفی یوم هذا وهذا **یعنی** پیش از این امر یعنی قیام قائم خروج سفیان و یمانی و مروان و شعیب بن صالح و کفی است که میگوید اینها و اینها

حدیث هشتم

۴۷۱

غیبت نجفانی ص ۱۴۵ مسند از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده که گفت سمعت الرضا علیه السلام یقول قبل هذا الامر یبوح فلم ادر ما الیبوح فحجت فسمعت اعرابیا یقول هذا یوم یبوح فقلت له ما الیبوح فقال الشدید الحمر **یعنی** شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که میفرمود پیش از ظهور این امر یعنی قائم علیه السلام یبوح است و من ندانتم که یبوح چیست تا اینکه حج گذاردم شنیدم که مردی اعرابی گفت این روز یبوح است به او گفتم که یبوح چیست پس گفت روزی یبوح است که ^{که نیست کسی}

در وقت ازجیش

۴۷۲

حدیث نهم

غیبت نعمانی ص ۱۶۳ مسند از حسن بن جهیم روایت کرده که گفت قلت للرضا علیه السلام اصلحك الله انهم یجدون ان السفیانی یقوم وقد ذهب سلطان بنی العباس فقال کذبوا انه لیقوم وان سلطانهم لقیام **یعنی** گفتم بحضرت رضا علیه السلام اصلحك الله بدرستی که ایشان یعنی عامه حدیث میکنند که سفیانی قیام میکند در حالیکه سلطنت بنی عباس رفته باشد یعنی منقرض شده باشد پس فرمود دروغ میگویند بدرستی که او قیام میکند در وقتیکه سلطنت آنها برپا باشد

۴۷۳

حدیث دهم

قرب الاسناد ص ۱۷ بسند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر از آنحضرت روایت کرد که فرمود قدام هذا الامر قتل یوح قلت وما الیوح قال دایم لا یفتقر **یعنی** پیش از این امر یعنی پیش از قیام قائم قتل یوح است گفتم یوح چیست فرمود یعنی همیشه که پیش از قیام **مؤلف گوید** لغت یوح در بعضی از نسخها بیاء یکقطه در زیر و بعد از آن یا دو نقطه در زیر نوشته شده و در بعضی بعکس آن اول یاء دو نقطه دار و بعد بیاء یک نقطه دار است و در بعضی از نسخها یوح بیاء و واواست بدون یاء بیاء بر اول و سو بمعنای اختلاف و اختلاط در امر است و اگر یوح باشد بمعنی متاصل است از استباح القوم ای استاصلهم یعنی قتل که متاصل و بیچاره کند قوم را و در متن خبر به دایم که قره ای در آن نباشد چنانچه در بعضی از اخبار دیگر نیز وارد شده که قبل از ظهور از ماه صفر تا ماه

در خیار رضی

... (۳۱۷) ...

ماه صفر بعد مدت یکسال جنگ ادامه دارد و بمعنای روز بسیار گرم هم از قول مردی است
در حدیث چهار صد و هفتاد و یک گذشت و مراد از اسپصال که قبلاً ذکر شد ریشه کن کردن

۴۷۴ حدیث یازدهم

سپزدهم بخوار افوار ص ۱۱۶ از کمال الدین صدوق مُسنَدًا از زبان بن صلت روایت کرد

که گفت فلت للرضا علیه السلام انت صاحب هذا الامر فقال انا صاحب هذا الامر

ولکنی لست بالذی املأها عدلاً کاملت جوراً و کفای کون ذاک علی ماتری من ضعف

بدنی وان القائم هو الذی اذا خرج کان فی سن الشیوخ و منظر الشباب قویان

بدنه حتی لو مَدَّ بَدَهُ اِلَى اعظم شجرة علی وجه الارض لقلعها و لو صاح بین الجبال

لنذکرت صخورها بکون معه عصا موسی و خاتم سلیمان ذاک الرابع من ولدی

یغیبه الله فی ستره ما شاء الله ثم بظهوره فملأ الارض قسطاً و عدلاً کاملت

ظلماً و جوراً **یعنی** گفتیم بحضرت رضا علیه السلام که قوی صاحب این امر بود

منم صاحب این امر و لیکن من نیستم آنکس که بر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده

باشد از ستمگری و چگونه من او باشم با این نافرمانی که در بدن منیبی و بد رسته که

قائم انچنان کسی است که چون ظاهر شود در سن پیری است ولی دُنظر جوان منم

بزی جوانان قوه ای در بدن او باشد که اگر دست خود را دراز کند بزرگترین درخت

که بر روی زمین باشد هر اینه از جا میکند آنرا و اگر صیحه زند در میان کوهها هر

اینه ریز ریز شود سنگهای سخت آن با او میاشد عصای موسی و انگشتر سلیمان

سِمْتِ زَوْجِ الْبَحْشِ

اینست چهارمین از فرزندان من که پنهان میکند خدا او را در پرده غیب خود آنچه که میخواهد پس ظاهر میگردد اند او را پس پرمیکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پرم

شده باشد از ظلم و جور

حَدِيثُ زَوْجِهِمْ

۴۷۵

سپرد هم بخارص ۱۵۵ مسند از حسین بن خالد روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام

قال قلت جعلت فداك حديث كان يرويه عبد الله بن بكر عن عبيد بن زراره قال

فقال لي وما هو قال قلت له روى عن عبيد بن زراره انه لقي ابا عبد الله في السنة

التي خرج فيها ابراهيم بن عبد الله بن الحسن فقال له جعلت فداك ان هذا قد الف

الكلام وسارع الناس اليه فما الذي نامر به فقال انقوا الله واسكوا ما سكنت

السماء والارض قال وكان عبد الله بن بكر يقول والله لئن كان عبيد بن زراره

صادقا فما من خروج وما من فائم قال فقال لي ابو الحسن عليه السلام الحديث على ما

رواه عبيد وليس على ما ناواه عبيد الله بن بكر انما عنى ابو عبد الله بقوله ما سكنت

من النداء باسم صاحبك وما سكنت الارض من الخنف بالبحش

يَعْنِي گفت گفتم فدایت شوم حدیثی بود که روایت میکرد از ابا عبد الله بن بكر

از عبيد بن زراره گفت پس فرمود چیست ان حدیث گفتم با حضرت که روایت میکرد

از عبيد بن زراره که او ملاقات کرده ابا عبد الله عليه السلام را در رساله ای که ابراهیم

بن عبد الله بن حسن خروج کرد پس به حضرت عرض کرده که فدایت شوم بدرستی که این

دَخْبَارِ رَضِيٍّ

(۳۱۹)

یعنی براهیم بن عبدالله بن الحسن نالیف کلام کرده و مردم بشتاب بسوی او میروند پس
 شما چه میفرمایید به این امر فرمود پرهیزید از خدا و ساکنان باشید تا زمانیکه زمین
 و آسمان ساکن است گفت راوی یعنی حسین بن خالد که عبدالله بن بکر میگفت اگر
 عبید بن زراره راست بگوید هیچ حرجی و هیچ قاعده نیست راوی گفت پس حضرت
 ابوالحسن علیه السلام من فرمود حدیثی چنانست که عبید روایت کرده و لیکن ثاقب
 که عبدالله بن بکر کرده صحیح نیست و جز این نیست که ابو عبدالله که فرموده تا سکت
 السماء مراد آنحضرت صبحه اسمانی بنام صاحب تو میباشد و مراد از ما سکت الارض
 و زو رفتن لشکر سفالی است بزمین

حَدِيثُ سَيْرِ لَهْمٍ

۴۷۶

المناء و العالم ص ۳۳۹ از محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت رضا علیه
 السلام روایت کرده که فرمود اذا عمت البلدان الفتن فعليكم بقم و حواليتها
 و نواحيها فان البلاء مرفوع عنها يعني و قمتك عمومت يداك فتنها
 در همه شهرها بر شما باد بناکن شدن در قم و اطراف و جوانبان زبوا که بلاء از

انجاها برداشته شده است
 قَمِيَّتِ سَوْرَةُ الْحَسَنِ فِي حَبَابِ رَضِيٍّ
 حَدِيثُ رَوِيٍّ

۴۷۷

سوم از هشتاد و هفت قسمت از بحیر

سپردهم بخارا انوار من ۱۷ از غیبت نعمانی مُسنداً از داود بن ابی الفاسم روایت کرده
 قال كما عند أبي جعفر محمد بن علي الرضا فخرى ذكر السفيناني وما جاء في الرواية من ان
 امره من المحكوم فقلت لابي جعفر عليه السلام هل يبدو لله في المحكوم قال نعم قاله
 فبجازان يبدو لله في القائم قال القائم من الميعاد **يعني** گفت بودیم نزد ابی جعفر
 محمد بن علی الرضا علیهما السلام پس ذکر سفینانی در میان آمد و آنچه که در روایت وارد شد
 که امر خروج او از حتم شده ها است پس به ابی جعفر علیه السلام عرض کردم که آیا در چیزی که
 حتم شده است بداء برای خدا در آن رومی دهد فرمود اری پس به آنحضرت گفتم که پس چایز
 است که بداء برای خدا حاصل شود در امر قائم علیه السلام فرمود قیام قائم از وعده داده
 شده ها است یعنی بداء در آن حاصل نمیشود

در تکیه این حدیث علامه مجلسی اعلی الله مقامه بیانی دارد که مفاد آن این است
 که شاید برای محکوم معیناتی باشد که در بعضی از آنها ممکن باشد که بداء در آن حاصل
 شود و فرمایش حضرت که فرموده من الميعاد اشاره به آنست که ممکن نیست بداء در آن
 بدلیل قول خدای تعالی که فرموده ان الله لا یخلف الميعاد و قیام قائم از چیزهاست
 که خدا به آن وعده داده است به پیغمبر خود و اهل بیت او برای صبر کردن ایشان در مکاره
 و آزارهاست که از مخالفین بر ایشان رسیده است و خدا خلف نمیکند وعده خود را و
 پس از آن محتمل است که مراد از بداء در محکوم بداء در خصوصیات آن باشد نه در اصل
 وقوع مانند خروج سفینانی پیش از رفتن بنی عباس و امثال اینها

سورة الاحقاف
فسميت در احقاف

(۳۲۱)

۴۷۸

حدیث دروم

سینه هم بخارا انوار ص ۱۷۲ از کمال الدین صدوق بسند خود از عبد العظیم حنی روایت کرده که گفت قلت لمحمد بن علی بن موسی علیهم السلام انی لارجوان تكون القائم من اهل بیت محمد الذی یملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا فقال علیه السلام یا ابا القاسم ما منّا الا قائم بامر الله عز وجل وهاد الی دینه ولكن القائم الذی یطهر الله به الارض من اهل الکفر والجور ویملاها عدلا وقسطا هو الذی یخفی علی الناس ولادته ویغیب عنهم شخصه ویحرم علیهم تسمیته و هو سمی رسول الله وکنیه وهو الذی تطوی له الارض ویذل له کل صعب یجمع الیه اصحابه عدة اهل بدر ثلاثا وثلاثون رجلا من افاضی الارض وذلك قول الله عز وجل ایما تكونوا یت بکم الله جمعا ان الله علی کل شیء قدیر فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص ظهر امره فاذا اکمل له العقد وهو عشرة الاف رجل خرج باذن الله عز وجل فلا یرال یقتل عداء الله حتی یرضی الله عز وجل قال عبد العظیم فقلت له یا سیدک و کیف یعلم ان الله قد رضی قال یلقی فی قلبه الرحمة فاذا دخل المدینة اخرج اللات والعزی

یعنی گفتم برای محمد بن علی بن موسی علیهم السلام که من هرگز امیدوارم که تو باشی قائم از اهل بیت محمد که پر میکند زمین را از عدل و داد پس از آنکه پدید شده باشد از ظلم و جور پس فرمود انحضرت علیه السلام ای ابو القاسم نسبت

سوم از جنین

از ما مکرانکه همه ما فائمه بامر خدای عزوجل میباشیم و راهنما پنده دین اویم ولیکن
 ان قائمیکه پاک میگردد از خدا به او زمین را از اهل کفر و جحود و الحاد و پرستندگان
 از عدل و داد او است انکسکه مخفی میباشد و ولادت او بر مردم و پنهان میشود سخن
 او از مردم و حرام میشود نام بردن او بر ایشان و او است هنام و هم کینه رسول خدا
 صلی الله علیه و اله و او است انکسکه زمین برای او پیچیده میشود و ذلیل میشود
 برای او هر دشواری جمع میشود در نزد او باران او که مطابق شماره اهل بدرند
 که سب و سبزه نفر مرد نباشند از دور تر نقطه های زمین و این است معنای گفته
 خدای عزوجل که فرموده هر کجا باشد خدا هر شاه را میاورد بدرستیکه
 خدا بر هر چیزی توانا است پس چون اینغده در نزد او جمع شدند که هر از اهل
 اخلاصند ظاهر میکند خدا امر او را پس چون عدد عقد در نزد آنحضرت کامل شدند
 که ده هزار مرد باشند بیرون میآید باذن خدای عزوجل پس همیشه میکشد
 دشمنان خدا را تا اینکه خدای عزوجل خشود شود حضرت عبدالعظم گفت پس
 گفتم بیا آنحضرت ای افای من چگونه میدانند که خدا خشود شده فرمود خدا رحم
 را در دل او میاندازد پس چون داخل مدینه شود لات و عزیری را که دو بت بزرگ

قریشند یعنی اول و دوم بیرون میآورد
حدیث سوم ۴۷۹

پسند هم بخار ص ۱۸۳ از عیون اخبار الرضا مسندار و ابتکرده از ابجعفر ثانی زید

در أخبار رسول الله

فرمود قال النبي صلى الله عليه واله لا يجزئني كعب في وصف لقائم عليه السلام
ان الله تعالى ركب في صلب الحسين نطفة مباركة زكية طيبة طاهرة مطهرة برضی
بها كل مؤمن ممن قد اخذ الله ميثاقه في الولاية وبكفر بها كل جاحد فهو امام
تقى نقي صابر مرضي هادي مهدي يحكم بالعدل وبامر به بصدق الله عز وجل و
يصدق الله في قوله يخرج من تهامة حين ظهر الدلائل والعلامات وله
كوز لا ذهب ولا فضة الا حيول مطهنة ورجال مسومة يجمع الله له من اقصا
البلاد على عدة اهل بدر ثلثمائة وثلاثة عشر رجلا معه صحيفة مخومة فيها عدد
اصحابه باسماؤهم وبلدانهم وطبائعهم وحلالم وكناهم كذا دون محدون في
طاعته فقال له النبي وما دلائله وعلاماته يا رسول الله قال له علم اذا حان وقت
خروجه انشر ذلك العلم من نفسه وانطقه الله عز وجل فناداه العلم اخرج يا
ولي الله فاقتل اعداء الله وهما اربابان وعلامتان وله سيف مغد فاذا حان
وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من عنقه وانطقه الله عز وجل فناداه السيف
اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله فخرج وبقتل اعداء الله
حيث تقفهم ويقم حدود الله وبحكم بحكم الله يخرج وجبرئيل عن يمينه وميكائيل
عن يساره وسوف يذكرون ما اقول لكم ولو بعد حين وافوض امرى الى الله عز
وجل يا ابي طوبى لمن لقبه وطوبى لمن احبه وطوبى لمن مال به بجهنم من الهلكة
وبالا فرار بالله وبرسوله وبجميع الامة يفتح الله لهم الجنة مثلهم في الارض كمثل

سُورَةُ الْحَشْرِ فِي مَكَّةَ الرَّجِيحِ

السِّكِّ الَّذِي يُطْعِمُ رِيحَهُ فَلَا يَتَغَيَّرُ أَبَدًا وَمِثْلَهُمْ فِي السَّمَاءِ كَمِثْلِ الْقَمَرِ الْمُنِيرِ الَّذِي لَا
يُطْفَأُ نُورُهُ أَبَدًا قَالَ أَبُو بَارِسٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ حَالُ بَيَانَ هُوَ لِأُمَّةٍ عَنِ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَتَيْ عَشْرَ صَحِيفَةً اسْمُ كُلِّ أَمَامٍ عَلِيٌّ خَاتَمُهُ وَ
صِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ

بِعَلِيٍّ فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله به ابی بن کعب در وصف قائم علیه السلام
بدرستی که خدای تعالی ترکیب کرد در صلب حسین نطفه با برکت پاک پاکیزه طاهره
مطهره ای را که خشود شود بران هر مؤمنی از کسانی که پیمان گرفته است خدا از ایشان
در ولایت و کافر میشود بران هر انکار کننده ای پس او است امام پرهیز کار پاکیزه ای
صبر کننده خشود شده راهنمای راهنمای شده حکم بعدل و امر بران میکند تصدق
میکند خدای عز و جل را و تصدیق میکند خدا و او را در گفتارش از مکه بیرون میآید
از مکه نا اینک ظاهر کند دلیلهای و نشانه هارا و برای او است گنجها اینک نه طلا است
و نه نقره مگر اینک اسبهای چاق فربه و مرده های بان نشان که جمع میکند خدا آنها
را برای او از دورترین شهرها بعد اهل بدر که سپید و سپرده نفر مردانند و
با او است نامه ای مهر زده که در آن نامه است شماره باران او بنا مهای ایشان
و شهرهای ایشان و طبع و خویهای ایشان و زیورهای ایشان و کنبه های ایشان
خود را بمشقت اندازنده و کوشش کننده اند در فرمان برداری او پس ابی بکر با حضرت
عرض کرد دلیلهای و علامتهای او چیست یا رسول الله فرمود برای او پرچی است

در اجابتی

... (۳۲۵) ...

که چون وقت خروج او برسد پرده آن بخودی خود باز میشود و خدا او را بنطق در آورد پس پرچم او را ندا میکند که بیرون ای ای ولی خدا و بکش دشمنان خدا را و آن پرچم دو پرچم است و دو علامت و برای او شمشیر است در غلاف خود پس چون وقت خروج او شود بخودی خود از غلاف بیرون آید و خدا او را بسخن در آورد پس ندا کند آنحضرت را که بیرون ای ای ولی خدا دیگر حلال نیست برای تو نشستن از دفع دشمنان خدا پس بیرون میاید و میکشد دشمنان خدا را هر کجا که بر خور کند به آنها و بر پا میدارد حد و خدا را و حکم میکند بحکم خدا بیرون میاید در حالی که جریبل از طرف راست او است و میکا پل از طرف چپ او و بسیار زود با شد که یاد کند آنچه را که برای شما میگویم و هر چند بعد از مدتها باشد و واگذار میکنم امر خود را بسوی خدای عز و جل ای ابی خوشحال کسبک او را ملاقات کند و خوشحال کسبک او را دوست بدارد و خوشحال کسبک ما پل بر او باشد و تجا میدهد ایشانرا از هلاکت و بدافزار بخدا و بر رسول او و همه امامها میکشاید خدا برای ایشان بهشت را مثل ایشان در روی زمین مانند مشکلی است که بوی آن ساطع باشد و هرگز نغیز نکند و مثل ایشان در آسمان مانند ماه نور دهنده است که نور آن هرگز خاموش نشود ابی عرض کرد یا رسول الله چگونه حال واضح شد این امامها از جانب خدای عز و جل فرمود که خدای تعالی بر من فرستاد و او را نامه که نام هر مای با مهر او و صفت او در آن نامه نوشته شده است

سَوْمٌ اَبْرَهَشِدُ قِسْمَتِ زِحْنِ

حَدِيثُ جَهَارِ

سنة ۴۲۰م بحار ص ۴۲۰ از کمال الدین صدوق مسند از حضرت عبد العظیم حسنی و ابتر کرده
 قال دخلت على سيدى محمد بن على عليهما السلام وانا اريد ان اسئله عن القائم وهو
 المهدي او غيره فابدا بى فقال يا ابا القاسم ان القائم منا هو المهدي الذي يجب ان
 ينتظر في عينه ويطاع في ظهوره وهو الثالث من ولدى والذي بعث محمدا بالنبوة
 وخصنا بالامامة انه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج
 قبلا الارض مستطاة وعدلا كما ملست ظلما وجورا وان الله تبارك وتعالى يصلح امره
 في ليلة كما يصلح من كلمه موسى ليقبض لاهله نارا فرجع وهو رسول نبي ثم قال افضل اعمال
 شيعتنا انتظار الفرج **يعنى** گفت داخل شدم براقايم محمد بن على عليهما السلام
 و من میخواستم که پرسیم از آنحضرت از قائم که آیا مهدی ان بزرگوار است یا غیر او است
 پس پیش از اینکه من سؤال کنم ابتداءً من فرمود ای ابو القاسم بدرستی که مهدی
 انکسی است که از ما است و قیام کننده است انچنان کسی است که واجب است در زمان
 غیبت او انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود و او سؤم است
 و از فرزندان من است قسم به ان خدا بیکه برانگفت محمداً به پیغمبری و مخصوص گردانید ما را
 به امامت که اگر باقی نماند از دنیا مگر بکروزه ها ایند در از میگردد خدا ان روز را تا اینکه
 بیرون آید و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بدرستی
 که خدای تعالی اصلاح میکند کار او را در یک شب همچنانکه اصلاح کرد کار کلام خود

در اخبار نقیح

(۳۲۷)

موسی را تا اینکه بگیرد برای اهل خود شاره انشی را پس برگشت در حالیکه سخنر بود
پس از آن فرمود برترین کارهای شیعیان ما در انتظار فرج بودن است

حَدِيثُ مُحَمَّدٍ

۴۱۱

سپردهم بخارص ۴۲ از بصوص المعجزات مسنداً از صفین ابی دلف روايت کرده که گفت
سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقول الامام بعدک ابی علی آخر عمر
وقوله قولي وطاعته طاعتی والامام بعدہ ابنہ الحسن امر امرایه وقوله قول
ابیه وطاعته طاعة ابیه ثم سکت فقلت یا بن رسول الله من الامام بعد الحسن
فبکی بکاء شدیداً ثم قال من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنظر فقلت له یا بن رسول
الله ولم سمي القائم قال لانه يقوم بعد موت ذکره وارثا ذا کثر القائلین بامامته
فقلت له ولم سمي المنظر قال ان له عیبه کثیرا یامها ویطول امدها فینظر خروج
المخلصون وینکره المرابون ویستنهز به الجاحدون ویکذب فیها الوفاقون و
یهلك فیها المستعجلون وینجو فیها المسلمون **یعنی** شنیدم از ابا جعفر محمد بن
علی الرضا علیهما السلام که میفرمود امام بعد از من پیرم علی است که امر او امر من است
وگفتند او گفته من است و فرمایند داری از او فرمایند داری از من است و امام بعد از او پس
حسن است که امر او امر پدر او است و گفتار او گفتار پدر او است و فرمایند داری از او فرمایند
داری از پدر او است پس سکوت کرد آنحضرت من گفتم یا بن رسول الله امام بعد از
حسن کبیرت پس گریختن شدیدی و فرمود بعد از حسن پیر او قائم علیه السلام

سوم از جنس قسمت از جنس

است که قیام کننده بحق است و انظار کشیده شده است قیام او پس گفتم یا بن رسول
 الله چرا قیام نام گذارده شده است فرمود برای اینکه قیام میکند بعد از مردن ذکر او
 و مرتد شدند بیشتر از فاطمین به امامت او پس گفتم که چرا منظر نامیده شده فرمود
 برای اینست که او را پنهان شدی است که روزهای پنهانی او بسیار میشود و مدت
 غیبت او طول میکشد پس مخلصین انظار خروج او را میکنند و کسانی که اهل شکند
 انکار میکنند وجود او را و انکار کنندگان اسنهاء میکنند و وقت قرار دهندگان برای
 ظهور او دروغ میگویند و اینها بیک شتاب کننده کاند هلاک میشوند و مسلمانان
 در آن مدت بجا میمانند

حدیث ششم

۴۱۲

دلائل براهین الفرقان نالیف شیخ ابوالحسن مرندی طبع طهران در سال هزار و سیصد و چهل
 و یک هجری قمری ص ۸ از کتاب تحفة الحنف فاضل سلما سی از جرائد ابن عقده بسند معتبر
 از حضرت جواد محمد بن علی بن موسی علیهم السلام روایت کرده که فرمود کافی بجرائد ششم
 تدعی با سماء شتی لاری لهدر شد و لادینهم صیانه کلماتا لوالی جانب انهد
 منهم الاخر یغارضهم رجل طبری **یعنی** گو یا مبینم روزنامه های پراکنده
 که خوانده میشود بنا مهای پراکنده مختلف که مبینم برای صاحبان آنها شدند
 و حفظ نمیکند صاحبان آنها دین خود را از هر طرفی که میل کند طرف دیگر از این
 باطل و ناچیز شود معارضه میکند با آنها مردی از اهل طبرستان و نیز درها

فِيمَا رَوَى فِيهِ مِنْ تَقْوِيَةٍ
 (۳۲۹) ...

کتاب از آنحضرت روایت کرده که فرمود الناس بصرون جیاری و سکاری لا مسلماً
 ولا بضاری یعنی مردمان متحیر و سرگردان میشوند مانند اشخاص مست نه مسلماً
 و نه مسیحی گنایه از شدت ابتلاء و فساد انزمان و بی پروا شدن اهل انزمانست

بِحَسَنِ كِتَابِ نَوَائِبِ الدَّهْرِ

در بیان اخبار و احادیثی است که از حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری
 و حضرت بقیه الله صلوات الله علیهم روایت شده و آن مشتمل بر سه فتمت است

حَدِيثُ اَبِي قَالٍ ۴۱۳

سپردهم بخارص ۴۱۳ از کمال الدین صدوق مسنداً از علی بن مهزیار روایت کرده
 قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اسئله الفرج فکتب ذی غاب صاجکم عن
 ذی الفاسقین (الظالمین) فوقعوا الفرج (یعنی) گفت علی بن مهزیار که
 نوشتم بحضرت ابی الحسن علی بن محمد و سوال کردم از او فرج را پس در جواب نوشت که
 وقتکه پنهان شد صاحب شما از خانه فساق باستمکاران که مراد ساجرا باشد انوقت

انتظار بکشید فرج را

حَدِيثُ رُوَمِ

۴۱۴

کمال الدین و تمام النعمه در باب ما روی عن ابی الحسن علی بن محمد العسکری مسنداً از
 محمد بن فارس روایت کرده قال کتبت انا و ایوب بن یوح فی طریق مکه و نزلنا علی
 وادی زباله فجلنا نتحدث فخری ذکر ما نحن فیه و بعد الامر علینا فقال ایوب

فِيمَتِ اَزْجِسْرِ

بن نوح کتبت فی هذه السنه اذ کرسبتنا من هذا فکتبنا الی اذ ارفع علمکم من بنی اظهرکم
 فتوقعوا الفرج من تحت اقدامکم **یعنی** گفت من وایوب بن نوح در راه مکه بنا
 بودیم در وادی زباله فرود آمدیم و نشستیم و با همدگر حدیث می گفتیم پس سخن ما رسید
 بذكر آنچه که در آن بودیم یعنی قیام قائم ال محمد پس ایوب بن نوح گفت من در این سال
 در موضوعی پرسیده چیزی نوشتم یعنی بحضرت ابی الحسن علی بن محمد علیهما السلام پس در
 جواب بمن نوشت که هر وقت علم از میان شما برداشته شد پس انتظار بکشید فرج را

از زیر پای های خود

فِيمَتِ اَزْجِسْرِ

در بیان احادیث مأثوره از حضرت ابی محمد الحسن العسکری عجل الله تعالی فرج ولد علیهما

حَدِيثُ اَوَّلُ

۴۱۵

کمال الدین و تمام النعمه در باب ماری عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام
 مسند از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری روایت کرده که گفت دخلت علی ابی محمد الحسن بن
 علی صلوات الله علیهما وانا اريد ان اسئله عن الخلف من بعده فقال لی منذ ایا
 احدث بن اسحاق ان الله تبارک و تعالی لم یخل الارض منذ خلق ادم علیه السلام ولا
 یخلبها الی ان تقوم الساعة من حجة لله علی خلقه به يدفع البلاء عن اهل الارض
 و به یترک الغیث و به ینزل البرکات الارض قال فقلت له یا بن رسول الله من الامام
 و الخليفة بعدک فنهض صلوات الله علیه مسرعاً فدخل البيت ثم خرج و علی عاتقه

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَشِيرًا

﴿ ٣١ ٣٠ ﴾

غلام كان وجهه القمير ليلذة البدر من ابناء ثلاث سنين فقال يا احمد بن اسحق لو لا
 كرامتك على الله عز وجل وعلى حجة ما عرضت عليك ابني هذا انه سمى رسول الله صلى الله
 عليه واله وكنيته الذي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا يا احمد بن
 اسحق مثله في هذه الامة مثل الخضر عليه السلام ومثله مثل ذى القرنين والله
 لبعين غيبته لا ينجو من الهلكة فيها الا من يشاء الله عز وجل على القول بامامة
 وفقه للدعاء بتجمل فرجه قال احمد بن اسحق فقلت له يا مولاي فهل من علامة يطمئن
 اليها فلبى فنطق الغلام صلوات الله وسلامه عليه بلسان عربي فصيح فقال اننا
 بقية الله في ارضه والمنتم من اعدائه ولا تطلبنا ثرا بعد عين يا احمد بن اسحق قال
 احمد بن اسحق فخرجت مسرورا فرحانا فلما كان من الغد عدت اليه فقلت يا ابن رسول
 الله لقد عظم سروري بما مننت علي فما السنة الجارية فيه من الخضر وذي القرنين
 قال طول الغيبة يا احمد قلت يا ابن رسول الله فان غيبته لتطول قال اي ورجت
 حتى يرجع عن هذا الامر اكثر القائلين به فلا يبقى الا من اخذ الله عز وجل عهده
 لولا يتنا وكتب في قلبه الايمان وايده بروح منه يا احمد بن اسحق هذا امر من
 امر الله وسر من سر الله وغيب من غيب الله فخذ ما اتيك واكتمه وكن من
 الشاكرين تكن معنا غدا في عليين

يَعْنِي داخل شدم براي محمد حسن بن علي صلوات الله عليهما ومن يجوز استم
 که از او سؤال کنم از اماميکه بعد از او است پس پيش از اينکه من سؤال کنم فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای احمد بن اسحق بد رستبکه خدای تبارک و تعالی خالی نگذارده است زمین را از
حجت از و فیتکه ادم علیه السلام را افزیده و بعد از این هم خالی نمیگذارد تا قیام قیامت
از حجتی که برای خدا باشد بجهت خلق او به آن حجت دفع میشود بلاء از اهل زمین
و بسبب آن حجت باران میباراند و بواسطه آن برکات زمین را بیرون میآورد گفت
پس گفتم به آنحضرت که ای پسر رسول خدا امام بعد از تو کبست آنحضرت صلوات الله علیه
بشباب زجا بلند شد و در داخل خانه رفت پس بیرون آمد در حالتی که پیری را بر
دوش خود گرفته بود که روی آن چون ماه شب چهاردهم میدرخشید و از پیران
سه ساله بنظر میآمد پس فرمود ای احمد بن اسحق برای کرامت تو بر خدای عز و جل و بر
حجتی ای و این فرزند را بگو مودم که پسر من است و همنام و هم کنیه است با پیغمبر خدا
صلی الله علیه و اله و این پسر اینچنان کسی است که زمین را پراز داد و عدل میکند
همچنانکه پراز ظلم و جور شده باشد ای احمد بن اسحق مثل او در این امت مانند حضرت
علیه السلام است و مثل او مانند ذوالقرنین است بذات خدا قسم است که هر آنکه
پنهان میشود از دیده ها پنهان شدی که نجات نیابد در زمان عیبت و پنهان شدن
او از هلاکت مگر کسیکه ثابت بدارد خدای تعالی او را بر قائل شدن به امامت او و توفیق
دهد خدای عز و جل او را برای دعا کردن برای عجب در فرج او احمد بن اسحق گفت
گفتم ای مولای من ایا نشانه هست که سبب پنهان قلب من شود به آن نشانه پس آن پسر
بچه بتکلم در آمد و بزبان عربی فصیح فرمود منم بقیه خدا در زمین او و انتقام کشنده

در اجاب عیبر

(۳۳۳)

از دشمنان او بعد از دیدن من اثر و نشان نخواه ای احمد بن اسحق احمد بن اسحق
گفت پس بیرون آمدم در حالتیکه خوشحال و شادان بودم پس چون فرزای امروز
شد برگشتم خدمت آنحضرت و عرض کردم ای پسر رسول خدا این شادی بزرگی بشد
برای من بواسطه آنچه که منت گذاردی بر من پس سنت جاری کردی که از حضرت ^{بین} و در
در وجود او است چیست فرمود طول زمان غیبت او است ای احمد گفتم ای پسر
رسول خدا با غیبت او هر این طو لانی خواهد شد فرمود ای منم پسر و ردگازین
اینقدر غیبتش طول میکشد که بیشتر از کسانی که قائل به امامت او هستند بر میگرددند
از اعتقاد خود با امامت آنحضرت پس باقی بماند بر این اعتقاد مگر کسیکه خدای عز و
جل از او عهد و ولایت ما را گرفته و ایمان را در دل او ثابت داشته و او را بروی
از جانب خود ناپدید فرموده ای احمد بن اسحق این امری است از امر خدا و سیری
است از سیر خدا و عینی است از عیب خدا بگرا بخیر را که بگویم و کتمان کن آن را
و از شکر گزاران باش تا فرزای قیامت با ما در علیین باشی

حَدِيثُ رُوِيَ

۴۸۶

سپردم بخارص ۴۲ از کمال الدین صدوق مندر روایت نموده از موسی بن جعفر
بعزادی قال سمعت ابا محمدا الحسن بن علی علیهما السلام یقول کاتی بکم وقد اختلفتم
بعدي فی الخلف منی اما ان المفضی بالائمة بعد رسول الله المنکر لولدی کن اقر جمیع
انبیاء الله ورسله ثم انکر نبوة محمد رسول الله والمنکر لرسول الله کن انکر جمیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الانبياء لان طاعة اخيرنا كطاعة اولنا والمنكر لاخرنا كالمنكر لاولنا اما انت
لولدي غيبه يرناب فيها الناس الا من عصمه الله عز وجل

يعني گفت شنیدم از ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام که میفرمود گویا
میبینم شما را که اختلاف پیدا میکنند بعد از من در فرزند من که جانشین من است آگاه
باشید که اقرار کننده به امامت امامهاست که بعد از رسول خدا بوده اند و انکار کننده
فرزند من یعنی قائم آل محمد علیهم السلام مانند کسی است که اقرار بر رسالت و نبوت
هم پیغمبران و فرستادگان خدا داشته باشد و منکر نبوت محمد رسول خدا صلی الله علیه
والله باشد مانند کسی است که جمیع پیغمبران را انکار کرده باشد زیرا که فرمانبرداری
کردن از آخر ما ائمه مانند فرمانبرداری کردن از اول ما است و انکار کننده از
ما ائمه مانند انکار کننده اول ما است آگاه باش که از برای پسر من غیبی است که
در دوره غیبت او مردمان بشک می افتند مگر کسیکه حفظ کند او را خدای عز وجل

حَدِيثُ سَوْمٍ

۴۱۷

سپزدهم بخارص ۴۳ بنزاز کمال الدین مسند اوایت کرده از عثمان بن سعید عمری
که یکی از نوایب است که گفته سوال کرده شد از ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام و
من حاضر بودم در نزد او از خبری که روایت کرده شده از پدران او که ان الارض لا تخلو
من حجة الله على خلقه الى يوم القيمة وان من مات ولم يعرف امام زمانه مات ميتة
جاهلیة یعنی بد رستیکه خالی نمماند از حجت خدا بر خلق او تا روز قیامت و

در اخبار عیگر

کسیکه بپرد در حالیکه نشاخنه باشد امام زمان خود را مرده شود مانند مردن در زمان جاهلیت یعنی بپرد بر عبودیت اسلام اما آنکه غیبه یحار فیها الجاهلون و یهتک فیها المبطون و یکذب فیها الوقایون ثم یخرج نکاحاً انظر الی الاعلام البیض تحقق فوق رأیه یخف الکوفة **یعنی** آگاه باشید که از برای او پنهان شدنی است از چشمها که سرگردان شوند در زمان غیبت او نادانها و هلاک شوند در آن زمان باطل کنندگان حق و دروغ گویند در آن زمان وقت فرار دهندگان برای ظهور او پس بیرون میناید و گویا مبینم برجهای سفیدی را که در نجف کوفه بالای سیرا و در جنبش است

حدیث چهارم

۴۱۸

سپزدهم بخارص ۱۴ از کتاب دعوات راوندی مسند از حسن بن طریف روایت کرده که گفت کتبت الی ابی محمد العسکری اسئله عن القائم اذا قام هم یقضی بین الناس و اردت ان اسئله عن شیء لِحی الریح فاغفلت ذکر الحی فحجاء الجواب سئلت عن الامام فاذا قام یقضی بین الناس بعلمه کف قضاء داود لا یسئل البینه الخ **یعنی** نوشتم بوی ابی محمد عسکری که از او پرسم از قائم که چون قیام کند به چه چیز حکم میکند در میان مردم و میخواستم که از او پرسم از چیزی از تبتی که سه روزی در پی عارض میشود و یکروز نیست پس غفلت کردم از ذکر آن پس جواب آمد که پرسید از امام که چون قیام کند حکم میکند

در میان مردم بعلم خود مانند حکم کردن داود و شاهد میخواهد (نا اخر خبر)

حدیث پنجم

۴۱۹

فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

سبزه بخار ص ۱۱۲ از کتاب مواعظ مسند از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت
 بودم در نزد ابی محمد علیه السلام که فرمود اذا قام القائم امر بهدم المنار والمقار
 التي في المساجد فقلت في نفسي لای معنى هذا فاقبل الي فقال معنى هذا انها محجة
 مبذعة لم يبينها نبي ولا حجة يعنى چون قائم قیام کند فرمان میدهد بخراب کردن
 منارها وقصرها بیکه در مسجدهاست پس من در پیش خود گفتم که بچه معنائی میفرماید
 پس رو آورد بسوی من و فرمود معنای این است که اینها از چیزهاست که احداث کرده
 شده و بدعت است بنا نکرده است انرا پیغمبری و نه حق

حَدِيثٌ سِثَمِي

۱۴۹۰

هفدهم بخارا انوار در مواعظ حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده از کتاب
 درة الباهرة من اصداق الطاهرة اثر تالیفات قطب الدین کبدری با شهید ثانی
 که گفته است وجد بخط الامام ابی محمد الحسن العسکری علی ظهر الکتاب قد صدقنا
 ذری الحقائق باقدام النبوة والولاية وذرانا سبع طرائق باعلام الفتوة والهداية
 ونحن لبوث الوعى وغیوث الندى وبنوا السیف والقلم فی العاجل ولواء الحمد
 فی الاجل اسباطنا خلفاء الدین وحلفاء الیقین ومصاییح الامم ومفاتیح الکرم
 فالکلم البس حلة الاضطفاء لما عهدنا منه الوفاء روح القدس فی جنان الصاعقون
 ذاق من حدائقنا الباکورة شبعنا الفضة الناجية والفرقة الزاكية صاروا لنا
 روءا ووصونا وعلى الظلمة الباعوننا سنبج لهم بنایع الحیوان بعد لطي مجتمع

در اخبار عسکری

النيران لتمام الروطه والطواسين من التنين يعنى بافت شد بخط امام
 ابی محمد حسن عسکری علیه السلام بر پشت کتابی که نوشته بود که با لافتم بر بلندگها
 حقایق و معارف با قدمهای پیغمبری و ولایت و با لافتم بر هفت آسمان معرفت و علم
 و حکمت با فشانه های جوامردی و هدایت و ما بتم شرفهای پیشه معرفت و دانائی و باران
 نافع علم و عمل و در ما است شمشیر و قلم در این جهان و پرچم حد در جهان دیگر که عالم آخرت
 باشد سبطهای خلیفه های دیندو هم عهدهای بقیین اند و چراغهای نور دهند
 اند برای امتها و کلبه های گرم و بخش اند پس موسای کلم حله صفوت را پوشید
 بسبب و فاکردن بجهدی که از او گرفتیم و روح القدس در باغهای کوچک معارف
 و ولایت ما صحنه ای در روز ازل خورد بمقام روح القدس رسید شیعیان ما گوئی
 هستند که از اهل نجاشد و فرقه ای هستند پاک و پاکیزه که گردیده اند یاوران و حفظ
 کنده گان ما و بر ضرر متمکاران بر ما جمع شونده و مکهای ما هستند زود باشد که
 شکافنه شود برای ایشان چشمه های زندگانی بعد از مشعل شدن انشای جنک
 جهانی که اشتعال آن وقتی است که تمام شود بقدر عدد الف لام زاو طه و طاسبها

قرآن از سالها

مؤلف ناچهر گوید

شبهه ای نیست که در کلیه اخبار و آثار صادره از مصادر در وحی و تنزیل تعیین
 وقتی برای ظهور حضرت بقیة الله عمل الله تعالی فرجه نشده و بعلاوه هنی صریح هم

فَسَمِّتْ أَرْجِسَ لَهْمُ

از وقت فرار دادن رسیده حتی آنکه در بعضی از اخبار و آثار تکذیب فرموده اند که
 واکه وقت برای ظهور قرار میدهند زیرا وقت ظهور را خدا میداند و بس و علم این
 از مختصات حق جلّت عظمت است ولیکن علامتهای بسیاری برای ظهور آنحضرت
 از رسول مختار و اهل بیت اطهار و صلوات الله علیه و علیهم اجمعین رسیده که نزدیک
 بودن ظهور را بوقوع آن علامتها میتوان استنباط کرد و ممکن است سائلهای نزدیک
 بظهور را از آن استنباط نمود و همچنین از رمزها و حسابها و قوا ^{عد} نجومیه و جفریه و حرور ^{فیه}
 و زبری و پدیده ای که از روی مباحث صحیح^ه علییه و علییه است و تجربه بزرگان اهل
 این فون رسیده و بعضی از مآبش گذارده شده و آثار صحت از آن واضح است ^{نه} بگفته
 هر شیاد دروغگوئی پدیدن در هر اوراق پاره ای فی الجمله میتوان زمینه ای بد ^{ست}
 آورد و علم بقرب زمان ظهور را بدست آورد و تقریباً امیدار نزدیک بودن زمان
 فرج شد بخصوص در صورتیکه علامات جز داده شده از خانواده وحی و تنزل بر طبق
 آنچه که جز داده اند صورت وقوع پیدا کرده باشد بجز تقدیر آنچه بدست شریف از احادیث
 مرموزه مربوطه بوقوع بعضی از علامت قبل از ظهور است که عبارت از وقوع جنگی
 شدید است که تقریباً یکسال قبل از ظهور صورت خواهد گرفت با توافقی مشیت
 الهیه و در پنج کلمه (الآر) و (ظه) و سه کلمه (طم طم طس) طبق قواعدهای
 اشاره بوقوع این جنگ است چنانچه در جزو چهارم این کتاب در بخش مخصوص
 بدان شرح داده میشود با کشف بعضی از رموز و اسرار دیگری و الله ولی التوفیق

سُومُوا بِرَأْسِكُمْ

... (٣٩٣) ...

حَدِيثُ أَوْلَى

٤٩١

كَمَالَ الدِّينِ وَتَمَامِ النِّعَمَةِ دَرَبَابِ ذَكَرَ مِنْ شَاهِدِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَسْنَدُ الرَّحْمَنِ
بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْرَبَارٍ وَابْتَكُرَهُ كَمَا كُنْتُ سَنَدُ مِنْ أَزِيدٍ رَمَى كَمَا كُنْتُ سَنَدُ مِنْ أَزِيدٍ
عَلَى بْنِ مَهْرَبَارٍ يَقُولُ كُنْتُ نَائِمًا فِي مَرْقَدِي إِذْ رَأَيْتُ فِيمَا يَرَى النَّاسُ قَائِلًا يَقُولُ
لِي حَيْثُ فَانَكَ نَلَقِي صَاحِبَ زَمَانِكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَانْتَبَهْتُ وَأَنَا فَرِحَ مَسْرُورًا
فَمَازَلْتُ فِي الصَّلَاةِ حَتَّى انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَفَرَعْتُ مِنْ صَلَاتِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ
الْحَاجِّ فَوَجَدْتُ فَرْفَةَ تَرِيدًا خَرَجَ فَبَادَرْتُ مَعَ أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ فَمَازَلْتُ كَذَلِكَ
حَتَّى خَرَجُوا وَخَرَجْتُ بِحُجْرَتِي وَجِهًا أَرِيدُ الْكَوْفَةَ فَلَمَّا وَاسْتَهْتُمْ نَزَلَتْ عَنِّي رَأِحَتِي وَاسْتَلَمْتُ
مَتَاعِي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَمَازَلْتُ
فَلَمْ أَجِدْ أَثَرًا وَلَا سَمِعْتُ خَبْرًا وَخَرَجْتُ فِي أَوَّلِ مَنْ خَرَجَ أَرِيدُ الْمَدِينَةَ فَلَمَّا دَخَلْتُهَا لَمْ أَتَمَنَّ
أَنْ نَزَلْتُ عَنِّي رَأِحَتِي وَاسْتَلَمْتُ رَحْلِي إِلَى ثِقَاتِ إِخْوَانِي وَخَرَجْتُ أَسْأَلُ عَنِ الْحَبْرِيِّ
الْأَثَرِ وَلَا خَبْرًا سَمِعْتُ وَلَا أَثَرًا وَجَدْتُ فَلَمْ أَزَلْ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ نَفَرَ النَّاسُ إِلَى مَكَّةَ
وَخَرَجْتُ مَعَ مَنْ خَرَجَ حَتَّى وَافَيْتُ مَكَّةَ وَنَزَلْتُ وَاسْتَوْتَقْتُ مِنْ رَحْلِي وَخَرَجْتُ
أَسْأَلُ عَنِ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَلَمْ أَسْمَعْ خَبْرًا وَلَا وَجَدْتُ أَثَرًا فَمَازَلْتُ يَتَنَبَّه
أَلَا يَأْسُ وَالرَّجَاءُ مَنفَكَرًا فِي أَمْرِي وَعَابَتَا عَلَيَّ بِنَفْسِي وَقَدَّجَنَ اللَّيْلَ أَرَقَبَ أَنْ يَخْلُوَ
لِي وَجْهَ الْكَعْبَةِ لَا طُوفَ بِهَا وَأَسْأَلُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُعْرِفَنِي أَمَلِي فِيهَا فَبَيَّنَمَا
أَنَا كَذَلِكَ وَقَدْ خَلَيْتُ وَجْهَ الْكَعْبَةِ إِذْ قُمْتُ إِلَى الطَّوَافِ فَإِذَا أَنَا بِنَفْسِي يَمْلِحُ الْوَجْهَ

يَسْمِيهِ ابْنُ الْحَضِيْبِ قِسْمِيْتُ ابْنِ الْحَضِيْبِ

طَيْبُ الرَّاحَةِ مَثَرُ رِبْرِدَةٍ مَشِيحٌ بِأَخْرَى وَقَدْ عَطَفَ بِرِدَائِهِ عَلَى عَائِقَتِهِ فَرَعْنَهُ فَالْتَفَتَ
إِلَى فَقَالَ مِنَ الرَّجُلِ فَقُلْتُ مِنَ الْإِهْوَاؤِ فَقَالَ اتَّعَرَفْتُ بِهَا ابْنُ الْحَضِيْبِ فَقُلْتُ رَحِمَهُ اللهُ
دُعَى فَاجَابَ فَقَالَ رَحِمَهُ اللهُ لَقَدْ كَانَ بِالنَّهَارِ صَائِمًا وَبِاللَّيْلِ قَائِمًا وَاللَّيْلُ تَائِبًا
وَلَنَا مَوَالِيًّا اتَّعَرَفْتُ بِهَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْرَبَارٍ فَقُلْتُ أَنَا عَلِيُّ بْنُ قَالِ أَهْلًا وَسَهْلًا
بِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ اتَّعَرَفْتُ الضَّرِيحِينَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ وَمَنْ هُمَا قُلْتُ مُحَمَّدٌ وَمُوسَى ثُمَّ قَالَ
مَا فَعَلْتَ الْعَلَامَةَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقُلْتُ مَعِيَ فَقَالَ
أَخْرَجَهَا إِلَيَّ فَأَخْرَجْتُهَا إِلَيْهِ خَائِمًا حَسَنًا عَلَى فِصَّةِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ بَكَى
مَلِيًّا وَرَنَّ شَجِيئًا فَأَقْبَلَ بِكَفِّي بِكَاءٍ طَوِيلًا وَهُوَ يَقُولُ رَحِمَكَ اللهُ يَا مُحَمَّدٌ فَلَقَدْ كُنْتُ
أَمَامًا عَادِلًا ابْنَ أُمَّةٍ وَأَبَا أَمَامٍ اسْكَنْتَ اللهُ الْفَرْدُوسَ لِأَعْلَى مَعَ آبَائِكَ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ صِرْ لِي رَحْلِي وَكُنْ عَلَى أَهْبَةِ السَّفَرِ حَتَّى إِذَا زَهَبَ
الثَّلَاثُ مِنَ اللَّيْلِ وَبَقِيَ الثَّلَاثَانُ فَالْحَقْ بِنَا فَإِنَّكَ تَرَى مُنَاكَ قَالَ ابْنُ مَهْرَبَارٍ فَانصَرَفْتُ
إِلَى الرَّحْلِي أَطْبَلُ الْفَكْرَ حَتَّى أَهْمَ الْوَقْتُ فَقُمْتُ إِلَى الرَّحْلِي فَاصْلَحْتُهُ وَقَدِمْتُ رَاحِلِي وَ
صِرْتُ فِي مَشَاهِقِي لِحَفَّتِ الشَّعْبُ فَإِذَا أَنَا بِالْفَتَى هُنَاكَ يَقُولُ أَهْلًا وَسَهْلًا يَا أَبَا الْحَسَنِ
طَوْبًا لَكَ فَقَدْ أَذِنَ لَكَ فَسَارَ وَسِرْتُ بِسِرِّهِ حَتَّى حَازِلِي عِرْفَاتٍ وَمَنِي فَصُرْتُ فِي ^{السُّفْلِ}
ذُرْوَةِ الطَّائِفِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنْزِلْ وَخُذْ فِي أَهْبَةِ الصَّلَاةِ قُرْلًا وَنَزَلْتُ
حَتَّى إِذَا فَرِغَ مِنْ صَلَاةِهِ فَفَرَعْتُ ثُمَّ قَالَ لِي خُذْ فِي صَلَاةِ الْعَجْرِ وَأَوْجِرْ فَأَوْجِرْتُ فِيهَا
وَسَلَّمْتُ وَعَقَّرْتُ وَجْهَهُ فِي الثَّرَابِ ثُمَّ رَكِبْتُ وَأَمَرْتُ بِالرُّكُوبِ ثُمَّ سَارَ وَسِرْتُ بِسِرِّهِ

دَرَجَاتُ قَائِمِيَّةٍ

حتى علا الذروة فقال المرحل هدي شياً فلمحت فرايت بقعة نزهة كيرة العشب
والكلاء فقلت يا سيدي اري بقعة كثيرة العشب والكلاء فقال لي هل في اعلا
شيء فلمحت فاذا انا بكيب رمل فوفه بيت من شعر بهو قد نوراً فقال لي هل رأيت
شيئاً فقلت اري كذا وكذا فقال يا بن مهزبارطب نفساً وقرعينا فان هناك امل
كل مؤمل ثم قال لي انطلق بنا فساروسرت حتى صار في اسفل الذروة ثم قال لي
انزل فهنا يذل كل صعب فزل ونزلت حتى قال لي يا بن مهزبارخبل عن زمام
الراحلة فقلت على من اخلفها وليس ههنا احد فقال ان هذا حرم لا يدخله الا
ولي ولا يخرج منها الا ولي فخلت عن الراحلة وساروسرت معه فلما دنا من الجبا
سبقني وقال لي هناك الى ان يؤذن لك فما كان الا هنيئة فخرج الى وهو يقول
طوبى لك فقد اعطيت سؤلك قال فدخلت عليه صلوات الله عليه وهو جالس
على المنط عليه نطح ادم احم متكى سورة ادم فسلمت فرد علي السلام ولمحني فرأيت
وجهه مثل فلقه قمر لا بالحرق ولا بالترق ولا بالطوبى الشاخي ولا بالقصير للاصق ومد
القامة صلت الجبين ازج الحاجبين اذبح الجبين اقنى الانف سهل الخدين على
خده الايمن حال كأنها فثاة مئكت على رضاضة غير فلما ان بصرت به خار عقلي في
نعته وصفته فقال لي يا بن مهزباركيف خلفت اخوانك بالعراق قلت في ضنك
عيش وهناة قد تواترت عليهم سبوف بني الشيبان فقال قائلهم الله الخ
يؤفكون كافي بالقوم وقد قتلوا في ديارهم واخذهم امر ربهم ليلاً ونهاراً

سُومِ اَزْجِسْتِ فِسْمَتِ اَزْجِسْتِ

فَقُلْتُ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِذَا جَلَّ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ سَبِيلِ
 الْكَعْبَةِ بِاقْوَامِ لِخَلْقِ لَهُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَظَهَرَتِ الْحَجْرَةُ فِي السَّمَاءِ
 ثَلَاثًا فِيهَا أَعْدَةٌ كَأَعْدَةِ الْجِبِينِ تَنَلُّ الْأَنْوَارَ وَتُخْرِجُ الشَّرَّ وَسَيِّئَاتِ مِنْ أَرْضِهِ وَأَذْرِيحًا
 يَرُدُّ وَرَاءَ الرَّيِّ الْجَبَلِ الْأَسْوَدِ الْمُنْتَلِخِ بِالْجَبَلِ الْأَحْمَرِ لِرَبِيقِ جِبَالِ طَالِقَانَ فَتَكُونُ
 بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَرْوَزِيِّ وَقَعَةٌ حَيْلِمَانِيَّةٌ يَثِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرُمُ مِنْهَا الْكَبِيرُ
 وَيُظْهِرُ الْقَتْلَ بَيْنَهُمَا فَعِنْدَهَا تَوَقُّعُ خُرُوجِ الرَّوَّاءِ فَلَا يَلْبِثُ بِهَا حَتَّى يُوَافِيَ
 مَا هَانُ ثُمَّ يُوَافِيَ وَاسْطَ الْعِرَاقِ فَيَقِيمُ بِهَا سَنَةً أَوْ دُونَهَا ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى كَوْفَانَ
 فَتَكُونُ بَيْنَهُمْ وَقَعَةٌ مِنَ النَّجْفِ إِلَى الْحَجْرَةِ إِلَى الْغُرِيِّ وَقَعَةٌ شَدِيدَةٌ تَذْهَلُ مِنْهُ
 الْعُقُولُ فَعِنْدَهَا يَكُونُ بَوَارِ الْفَيْسِثِ وَعَلَى اللَّهِ حِصَادُ الْبَاقِيْنَ ثُمَّ تَلَا بِنَمِ اللَّهِ
 الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنَا هَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَا هَا حَيْصِدًا كَانَ لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ
 فَقُلْتُ سَيِّدُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ قَالَ لَمْ يَخْنِ أَمْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجُودَهُ قُلْتُ
 سَيِّدُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ حَانَ الْوَقْتُ قَالَ وَاقْرَبْتَ السَّاعَةَ وَافْتَقَ الْقَسْمُ
لُغَاتُ اِبْرَارِ وَائْتْرَارِ بَسْتَنْ لُكْ وَامْتَالِ اِنْ وَپُوشِدَنْ شِلْوَارِ اِتْسَاحِ حَابِلِ مَكْرِدِ
 اِفَكْدَنْ اِبْنِ الْخَضِيبِ جَعْفَرِ بْنِ حَمْدَانَ خَضِيبِي اسْتُ وَدَرِ بَعْضِي اَزْ فُسْحِ خَضِيبِي بِجَاءِ بِي نَقْطِهِ
 وَصَادِ بِي نَقْطِهِ اسْتُ وَدَرِ بَعْضِي بِجَاءِ نَقْطِهِ دَارِ وَصَادِ نَقْطِهِ دَارِ ضَبْطُ شَدِّهِ فِرْحِ دَرِ اِبْنِ
 بِمَعْنَى دُورِ مَانِدِهِ وَدُورِ اِفْتَادِهِ اسْتُ مَلِكِي بِمَعْنَى طَوِيلِ وَسَاعَتِ دَرِ اَزْ رُوزِ يَأْسَبِ
 رَنَّهُ نَالِدِرْدَنْ شَجِي اَنْدُو هَكِنْ اِسْكُكُ اللَّهُ يَا دَعَاءُ اسْتُ يَا اَجْبَارِ رَحْلِ اَسَاسِيهِ وَسْتُورِ

در اخبار قاصیه

(۳۴۳)

مسافر اَهْبَةُ ساز و ساختگی و آماده شدن در کار شِعْبَ راه در کوه و گشادگی میان
دو کوه اهلا و سهلا سزاوار اکرام و ملاحظت بودن خازنی عرفات یعنی رسانند مرا بعزای
ذروه بلندی لَحَه نگاه کردن کتَبَ بوده رِبَك خبَاء خیمه تَمَط و رَش مخصوصی است که
در زبر میاندازند و آن مُعَرَّب ممد لغت فارسی است نَطع و رَش گشردنی است از پوست
مَسَوْرَه مُتکای چَرْمی لا بالخرق و لا بالترق یعنی نه نذخ و خوش بود و نه سَبَك وضع
صَلت الجبین کتاده پشانی از ج الجابین دو آبروی کَلانی اَدْعَج سپاه چشم و بکی
گویند که سپاهی چشم او در وسط سپیدی چشم شدید باشد افنی الالف کشیده بینی
سهل الخدین بکی گویند که دو گونه او برآمده کی نداشته باشد فَاة مِک یعنی ریزه
مِک رضا صه عنبر کوبیده شده عنبر ضنک عیش تنگی زندگانی هِنَاة شرور و
فَسَاد و سخته های بزرگ شِصْبَان نام شیطان است و مراد از بی شِصْبَان بی عیب
که آنها شرک شیطانند شروسی در کتب لغت نیافتم محلی را که شروس نام داشته باشد
و در کتاب معجم البلدان چنین نام را برای محلی ذکر نکرده ممکن است که گفته شود که این کلمه
شروسن یا اَشْرُوسَنَه باشد و اگر شروسن باشد مخفف اَشْرُوسَنَه است زیرا که در
بعضی از اسامی مُصَدَّر بهمه در زبان فارسی همه ابرامیاند از بدمانند شرک اَشْرُ
بوده و اسپاهان که سپاهان گفته شده و امثال اینها و اَشْرُوسِنَه چنانچه در معجم
البلدان ضبط کرده گفته است که اَشْرُوسَنَه بضم هزه و سکون شین و ضم زاء و واو
ساکنه و سین بی نقطه مفتوحه و نون و هاء شهرت بزرگ در ماوراء النهر از شهرها

سُومِ اَزْجِسْتِ فِسْمِ اَزْجِسْتِ

هیا طله است واقع در میان سجون و سمرقند و فاصله و مسافت آن تا سمرقند شانزده فرسخ است و از مناطق اقلیم چهارم است و طول آن نود و یک درجه و سوس درجه است و عرض آن سی و شش درجه و در ثلث است و اصطحری گفته که اشروسنه نام اقلیم است همچنانکه صغدا اسم اقلیم است و در انجامکان و شهری به این نام بخت و غالباً بخاکوه است و قسمتی از آن دور زده میشود به آن اقلیمهای ماوراء النهر از سمت شرقی آن از فرغانه و از غربی آن حدود سمرقند و از طرف شمال آن شاش و قسمتی از فرغانه و از طرف جنوبی آن بعضی از حدود گنک و صغانیان که مملکت ژاپن باشد و سومان و آسجود و زانت و شهر بزرگ آن نامیده شده است به بلین اشروسنه و از شهرها است بنچیکت که نسبت به اشروسنه داده شده و آنها طوائفی هستند مروزی کسی است که از مرو خراسان که فعلاً در تصرف غیر مسلمین است قیام میکند و بمقتضای بعضی از اجناس بعد بخت که از نوادینی عباس باشد صیلما بیه یعنی ریشکن کتزه زوراء در اینجا مراد بغداد است ماها آن مراد دپور و نیا و نداشت و دپور شهرست کوهستان نزدیک کرمانشاه و فاصله میان دپور و همدان تقریباً بخت و دوسه فرسخ است و نیا و نداشت شهرست در جهت قلی همدان و مسافت میان همدان و نیا و نداشت چهارده فرسخ است و واسط شهرست از بناهای حجاج بن یوسف ثقفی که در میان بصره و کوفه واقع است و فاصله بین آن و هربک از بصره و کوفه پنجاه فرسخ است چیره در معجم گفته است که در بکفر سخی کوفه واقع است از سمت بالای نجف که در نزدیکی جواره است غری نجف

در اخبار قاصیه

است و در طرف انرا غریبین گویند و حصا د بمعنای دروید نسا از باب حصد الریح

معنای حدیث

ابرا
بنک

علی بن مهزیار میگوید در خوابگاه خود خوابیده بودم در عالم خواب دیدم گو
 که من گفتم حج بگذار برای اینکه ملاقات کنی صاحب مان خود را علی بن ابراهیم
 میگوید پس من از خواب بیدار شدم در حالتیکه شادان و خوشحال بودم پس همیشه
 مشغول نماز بودم تا سهپنده صبح ظاهر شد و از نماز خود فراغت حاصل کردم و پیرو
 امدم که پرسیدم از حاجیان پس یافتم جمعی را که اراده بیرون رفتن بجح داشتند پس من شتاب
 کردم با اول کسیکه بیرون رفت بیرون رفتم و همیشه در بین راه همین حال بودم تا بیرون
 میرفتم من هم بیرون میرفتم با ایشان اراده کوفه را داشتم چون در انجا رسیدم از مرکب
 خود فرود امدم و سپردم مناع سفر خود را به برادرهای محل و ثوق من بودند و بیرون
 امدم که پرسیدم از آل ابی محمد یعنی حضرت عسکری صلوات الله علیهم پس همیشه در پرستش
 بودم و خبری از ایشان نیا فتم و اثری از ایشان نشنیدم و با اول کسیکه از فافله حاجیان
 بیرون رفت برای مدینه بیرون رفتم و قتیکه داخل مدینه شدم ما لالت خود نبودم تا
 آنکه از مرکب خود پیاده شدم و سپردم مرکب و راحله خود را برادران محل و ثوق خود و
 بیرون رفتم که خبری بگیرم و دنبال اثری بروم نه خبری شنیدم و نه اثری یافتم پس
 همیشه در این فکر بودم تا اینکه کوچ کردند مردم بطرف مکه من هم با ایشان بیرون رفتم
 تا بمکه رسیدم و فرود امدم و مرکب خود را محکم بستم و جای راحله خود را استوار کردم

سَمْتِ رَجْسِ

و بیرون رفتم که پرسیم از آل ابی محمد صلوات الله علیه پس چیزی نشنیدم و اثری نیامد
 پس همیشه در میان نا امید و امیدواری بسر میبردیم و در کار خود فکر میکردم و بنفس خود
 عتاب مینمودم تا اینکه شب فرز گرفت انتظار میکردم که رو بروی کعبه برای من خلوت
 شود که انرا طواف کنم و از خدا بخواهم که از روی مرا یعنی آنکه دیدن روی او از روی
 من است در اینجا من بشناسانم از آن میان که به این فکر بودم رو بروی کعبه خلوت شد
 در آن حال قیام بطواف کردم ناگاه جوانی که صورت نمکین داشت و خوش بو بود بر روی
 را از خود کرده بود و بر روی را حایل افکنده بود و بکطرف انرا بروی دوش خود
 برگردانده بود رو بجا من کرد و گفت ای مرد اهل کجائی گفتم اهوازی هستم گفت پسر
 خصب یعنی جعفر بن حدان خصبی را میشناسی گفتم بر حمت خدا رفت بوی خدا خوانده
 شد و اجابت کرد پس گفت خدا او را رحمت کند که روزها را روزه بود و شبها را نمان
 میگذارد و تلاوت قرآن میکرد و از دوستان ما بود ای اعلی بن مهران را میشناسی
 گفتم منم علی گفت سزاوار اکرام و ملاطف هستی خوش آمدی ای ابوالحسن را ابوالحسن
 کینه علی بن مهران را است) گفت ایاد و نبرد و رمانده گانرا میشناسی گفتم اری گفت
 کیانند گفتم محمد و موسی پس گفت ان نشانه ای که میان تو و ابی محمد است کجاست
 گفتم با من است گفت برای من انرا بیرون بیاور پس بیرون آوردم بوی او انگسری
 نیکویی را که بر نگیان ان محمد و علی نقش بود چون ان انگسرا دید ساعتی دراز گریه
 گریه کرد و ناله اندوهگینی زد پس گریه کرد گریه کردی طولانی و میگفت رحمت

در اخبار فایمه

(۳۴۷)

کنند خدا تورا ای اباعبدالله هر سینه تو امام عادل بودی پس امامها و پدران امام که ساکن گردانند تورا خدا در فردوس اعلیٰ باید زانت صلوات الله علیهم پس من فرمود ای ابوالحسن برو نزد راحله خود و اماده سفر باش ثالث از شب که بگذرد چون ثلث از شب گذشت و دو ثلث از آن باقی ماند بما ملحق شو که آنچه از روی تو است میبینی این مهیار گفت من رفتم نزد راحله خود و فکر درازی کردم تا آنکه وقت رسید بر خواستم و مرکب و راحله خود را اصلاح کردم و از این پیش آوردم و سوار شدم در پشت آن و خود را در میان دو کوهی که وعده گاه بود رسانیدم دیدم آن جوان در اینجا است من گفتم اهلا و سهلا یعنی سزاوارا کرامی خوش آمدی ای ابوالحسن خوشحال تو از آن داخل شدن بتو داده شد پس مبرفت و من هم با او مبرفتم تا مرا بمحاذی عرفات و هنی رسانید پس رفتم در پائین کوه بلند طائف پس من گفتم ای ابوالحسن فرود ای و اماده نماز شو پس فرود آمدم و من از نماز فراغت حاصل کردم و او هم فراغت حاصل کرد از نماز خود پس گفتم نماز صبح را بخوان اما مختصر کن پس بطور اختصار نماز صبح را خواندم و او هم سلام داد و صورتش بر خاک مالید پس سوار شد و من گفتم سوار شو او مبرفت و من هم با او مبرفتم تا آنکه آمدیم در بالای کوه پس گفتم چشم ببند از بین چیزی را میبینی چشم انداختم بیابان پاک و پاکیزه پر سبزه و گیاه را دیدم گفتم ای افای من بیابانی پر سبزه و گیاه میبینم پس من گفتم که آیا در بالای آن چیزی هست نگاه کردم تل رنگی را دیدم که بالای

سُؤْمُ الْجَنَّةِ فِي مَمْتِ الْجَنَّةِ

ان خانه ایت از مو یعنی خیمه ای که نور از آن بالا می‌رود پس من گفتم ای ابا حری را
می بینی گفتم چنین و چنان می بینم پس گفت ای پسر مهزنا ر خاطر و نفس تو پاکیزه و چشم
تو روشن و با آرام و سکون باد بدرستی که در اینجا است از روی هزار زومندی پس گفت
با ما بیا پس او معرفت و من هم با او می رفتم تا آنکه رسیدیم بیای آن کوه بلند با تپه بلند
پس من گفتم فرود ای که اینجا هر دشوار که باشد اسان می شود پس فرود آمد و من هم
فرود آمدم تا آنکه گفت ای پسر مهزنا رها کن زمام مرکب خود را گفتم بگره و گذارم
انرا اینجا کسی نیست گفت اینجا حرمی است که کسی در اینجا وارد نمی شود مگر دوست باشد
و کسی از اینجا بیرون نمی رود مگر آنکه دوست باشد پس را حله را رها کردم و او معرفت
و من هم می رفتم با او تا آنکه نزدیک خیمه رسید پس من گفتم اینجا توقف کن و او بر من
سبقت گرفت و داخل خیمه شد که برای دخول من اذن بگیرد کمی طول کشید که بیرون
آمد و گفت خوشی برای تو باد که عطا کرده شدی آنچه را که میخواستی علی بن مهزنا
گفت داخل شدم بر آنحضرت صلوات الله علیه در حالتی که بالای مندی بر روی
فرستی از پوست سرخ تکه داده بود بر منگائی از چرم پس سلام کردم جواب سلام
مرا رد فرمود و نگاه من بر او بود دیدم رویش مانند پاره ماه بود نه تندخو و
خشن بود و نه سبک وضع بود نه بلند بی اندام بود و نه گوناوه قد چسبیده بود آبرو
او کمانی و کشیده و سیاه چشم و باریک بینی بود و گونه های او نرم و هموار بود و
برآمدگی نداشت و پیشانی او گشاده و در گونه راست او خالی بود مانند زیره مشک

در اخبار قائمیه

(۳۴۹)

که بر سوژه عنبر باشد چون انجبال مبارک را دیدم در بیان لغت و وصف او عقلم
منجّرت شد پس بمن فرمود ای پسر مهزبان برادرانت در عراق بچه حالت بودند
که گذاردی ایشان را و آمدی عرض کردم در تنگی زندگانی و بدیها و شدت
فساد و سختیهای بزرگ بودند و شمشیرهای پسران شیطان یعنی بنی عباس بر ایشان
پی در پی بود پس فرمود خدا بکشد ایشان را که دروغگو باشند گویا مبینم اینگونه
را که کشته شده باشند در خانه های خودشان و عذاب پرورگار ایشان در
شب و روز آنها را بگیرد پس عرض کردم چه وقت میباشد ای پسر رسول خدا
فرمود وقتیکه حابل شود میان شما و میان راه کعبه گرهی که هیچ بهره ای از
دین برای ایشان نیست و خدا و رسول خدا از ایشان بزارند و وقتیکه اشک
شود سرخسختی در آسمان سه روز که در آن افش استو نهائی باشد مانند ستونهای
نقره که نور از آن مثل آبی باشد و وقتیکه بیرون آید شروستی یا اشروستی از آسمان
و از با بجان و اراده کذب و پاد در پشت روی نزدیکه سناهی که چسبیده است بگونه
سرخ چسبیده بگوهای طالعان پس مپانه او و میان هر روزی که از مر و خراسان
قیام میکند جنگ بزرگ ریشه کن کننده ای روی میدهد که در آنجنگ خوردن
پیر شود و کهنسال از پای در آید و قتل در میان ایشان اشکار شود در آنوقت
منتظر باشید بیرون آمدن او را و روانه شدنش را بطرف بغداد پس در آنک
نمیکند در آنجا تا آنکه فرود میاید در ماهان که دیپنور و نهانند باشد پس از

سَمْعُ الْبُخَّارِيِّ فِي مَسْمُوتِ الْبُخَّارِيِّ

انجام می‌رود بواسطه که از شهرهای عراق است و بهرین از بصره و کوفه و مدائن و اهواز
چهل فرسخ فاصله دارد - و در اینجا یکسال می‌ماند تا کمتر پس می‌رود بکوفه و میان
ایشان از بخت ناچهره و ناغرته جنک سختی واقع می‌شود که عقلها از سختی انجک
از سرها بیرون می‌رود در آنوقت هر دو طرف هلاک و نابود می‌شوند و بر خداست
که باقی ماندگان آنها را هم نابود می‌کند و می‌درد و ما سز در رویدن زارع زرع خود
تا پس تلاوت فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِنَّا هَا اَمْرًا لِبَلَاءٍ اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَا هَا
حَصْبًا کَانَ لَمْ تَعْنِ بِالْاَمْسِ بِنَامِ خَدَايَ بَخْشَنده مهربان امد عذاب ما در زمین
در شب پاروز پس قرار دادیم انرا در رویده شده بخوبی که گویا از پیش نرویده بود
پس عرض کردم که ای آقای من ای پسر رسول خدا مراد از امر چیست فرمود ما بئمر
خدای عز و جل و لشکرهای او گفتم آقای من ای پسر سید و وقتان نزدیکست مَوَدَّ
و نزدیک شد قیامت و شکافند شد ماه مَوَدَّ

مَوْلَى فَقِيرٍ كَوَيْدٍ

از این حدیث شریف چند علامت از علامات ظهور حضرت مستفاد می‌شود اول ممنوع
شدن رفتن حج بیت الله الحرام نزدیک زمان ظهور و علت آن خابل و مانع شدن
اخوان یعنی برادران ترک است که هیچ بهره‌ای از دین ندارند و بعد نیست شرقیها ^{باشند}
چنانچه از اخبار دیگر مستفاد می‌شود با کسانی که از حیث عقیده و مرام تابع ایشان ^{باشند}
دویم ظاهر شدن سرخی در آسمان که سه روز ادامه داشته باشد و در آن ستونها ^{باشد}

در خباز فامیه

(۳۵۱)

مانند ستونهای نقره نورانی و درخشان باشد سوّم قیام شروسی یا اشروسی
 است از کمپه و اذربایجان چهارم قیام مروزی است از خراسان و جنگیدن این
 دو دست با هم و آمدن ایشان در پشت ری نزدیکه سپاهی که چسبیده است بکوه ^{حج}
 که نزدیک کوههای طالقانست و این جنگ جنگ بسیار سختی است که خورد سال
 از شدت آن پر شود و کهنسال از یاد را بد و کشته شدن بسیاری در این جنگ
 پنجم رفتن آنها برای گرفتن بغداد از راه ماهان که در پیور و نهاوند باشد که دو
 شهر کوهستانی میان همدان و کرمانشاه است و رفتن ایشان از آنجا بواسطه آن
 شهر است که حاج بن یوسف ثقفی ملعون آنرا بنا کرده که ناهربک زمدان و بصره و کوفه
 و اهواز و بهربک از آنها چهل فرسخ راه مسافت دارد و اینها یکسال پیش از ظهور ^{شد}
 که یکسال در واسط میمانند با کثر و بعد از آن بطرف کوفه میآیند و در میان ایشان و
 میان عراقها جنگ شدید واقع میشود از نجف تا چره و غرّی که از شدت این جنگ
 عظام از ابل میشود و هر دو دست هلاک میشوند و باقی ماندگان از ایشان هم نابود
 خواهند شد **فکر دیگری** که از این حدیث شریف استنباط میشود این ^{ست}
 که اگر کسی ارتباط و لایقی او نسبت به اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین
 کامل شد و با فخر شیعری خالص بودن نائل گردید حضرت بقیة الله عجل الله
 تعالی فرجه او را بخود راهنمایی میکند و بدر بار عظمت و جلال خود دعوت
 میفرماید و در حالی که در پس پرده عجب و مخفی از انظار است او را میپذیرد و ^{بفض}

سُوءُ الرَّجْسِ

شرفیابی حضور با هر انور خود را همنامی بفرمایید و نشندیدار خود را از زلال
 وصال جرعه ای بلکه جرعه ها پیشانند و نا اشاره ای از حضرتش نشود احد مخلع
 بجعلت شرف بمحض شربش نخواهد شد تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی
 کشت عاشق بپاره بجائی نرسد راه رسیدن با بمقام مجاهده بانفس است
 و تصفیه کردن آن از زائل و محلا شدن بجلبه تقوی و ورع و خلوص و توجه ^{کامل}

لَوْ لَفَّ الْحَقِيرُ

خوش است ابدل اگر نغمه جانگداز کنی بروی خویش در انتظار باز کنی
 نهی بگردن جان با خیال شه زنجیر بیاد گسوی او قصه را دراز کنی
 دهی طهارت اگر نفس خویش را شابد رُخس بیبنی و برابر خویش نماز کنی

حَدِيثُ رُوْمِ

۴۹۲

دلائل الامامه تالیف ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری طبع نجف شرف ^{ص ۲۹۶}
 این حدیث نیز مسنداً از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده ولی چون در عبارات
 و مندرجات با حدیث اول تفاوت بسیار داشت نیز نقل آن را در این کتاب و در
 این قسمت از این بخش نیز وارد بدم و صاحب کتاب دلائل از اکبر و اعظم علماء ^{میت}
 مائمه چهارم هجری بوده **قال** روی ابو عبد الله محمد بن سهل الجلودی قال
 حدثنا ابو الخیر احمد بن محمد جعفر الطائی الکوفی فی مسجد ابی ابراهیم موسی بن جعفر
 قال حدثنا محمد بن الحسن بن یحیی الخارثی قال حدثنا علی بن ابراهیم بن مهزیار ^{اهوازی}

ذكر أخبار قائم

قال خرجت في بعض السنين حاجا اذ دخلت المدينة واقمت بها اياما ما اسئل
واسئلت عن صاحب الزمان فما عرفت له خبر ولا وقعت لي عليه عين فاعتمت
عما شديدًا وحشت ان يفوتني ما املته من طلب صاحب الزمان فخرجت حتى انتهت
مكة ففضيت محتى واعتمرت بها اسبوعا كل ذلك اطلب فيها انا افكر اذ انكشفت
لي باب الكعبة فاذا انا بانسان كأنه عصفور بان مشربيرة مشيح باخرى قد كشف
عطف برده على عاتقه فارناح قلبي وبادرت لقصده فانثنى الى وقال من اين
الرجل قلت من العراق قال من اى العراق قلت من الاهواز فقال انعرف الحصى
قلت نعم فقال رحمه الله فما كان اطول ليله واكثر نيله واعز دمه قال فابن
المهزبار قلت انا هو قال حياك الله بالسلام ابا الحسن ثم صاحنى وعانقتى وقال
يا ابا الحسن ما فعلت العلاقة التى بينك وبين الماضى ابى محمد نصر الله وجهه
قلت معى وادخلت يدي الى جيبى واخرجت خاتما عليه محمد وعلى فلما فرأه استعبر
حتى بل طهره الذى كان على يده وقال برحمتك الله يا ابا محمد فانك زين الامة شرفك
الله بالامامة وتوكل بناج العلم والمعرفة فانا اليكم صائرون ثم صاحنى و
عانقتى ثم قال ما الذى تريد يا ابا الحسن قلت الامام المحبوب عن العالم قال ما
محبوب عنكم ولكن جنته سوء اعمالكم فتمسيرا الى رحلك وكن على اهبة من لقا
اذا انحطت الجوزاء وازهرت نجوم السماء فيها انالك بين الركن والمفاطاب ففضى
ويقنت ان الله فضلى فما زلت ارقب الوقت حتى حان وخرجت الى مطبى واشتوق

سُومٌ اَزْجِسْهُمُ
فَسِمَتْ اَزْجِسْهُمُ

على ظهرها فاذا انا بصا جئني يادي يا ابا الحسن فخرجت وطلعت به فجئاني بالسلام
 وقال سربنا يا اخ فما زال يهبط واديا ويرقى ذروة جبل الى ان علفنا على الطائف
 فقال يا ابا الحسن انزل بنا نصلي باقى صلوة الليل فزلت فصلى بنا الفجر ركعتين قلت
 فالركعتين الاوليين قال هما من صلوة الليل واوتر فيهما والفتوت في كل صلوة جائزة
 وقال سربنا يا اخ فلم يزل يهبط واديا ويرقى ذروة جبل حتى اشرنا على واد عظيم
 مثل الكاهور فامدعيني فاذا بيت من الشعر يوقد نورا قال هل ترى شيئا فقلت ارى
 بينا من الشعر فقال الامل وانحط في الوادي وانتعت الاثر حتى اذا صرنا بوسط الوادي
 نزل من راحلته وخطاها ونزلت عن مطيتي وقال لي دعها فلك فان ناهت قال هذا
 وادي لا يدخله الا مؤمن ولا يخرج منه الا مؤمن ثم سبقني ودخل الحباء وخرج الي
 مِرْعَاً وقال اكثر فقد اذن لك بالدخول فدخلت فاذا البيت يطع من جانبه النور
 فسلمت عليه بالامامة فقال لي يا ابا الحسن قد كنا نوقعك ليلا ونهارا فما الذي
 ابطاء بك علينا قلت يا سيدكم اجد من يدلي الى الان قال لي لم تجد احدا بدلك ثم
 نكت باصبعه في الارض ثم قال ولكنكم كثرتم الاموال وتجبرتم على ضعفاء المؤمنين
 وقطعتم الرحم الذي بينكم فاتي عذر لكم فقلت التوبة التوبة الا قاله الا قاله ثم
 قال يا بن المهزيار لو لا استغفار بعضكم لبعض لهلك من عليها الا خواص الشيعة
 الذين نسيه اقول اللهم افعالهم ثم قال يا بن المهزيار ومدد يده الا انبتك الخبر اذا
 فقد لصيتي وتحرك المغرب وسار العتاني وبويح السفياي يؤذن لولي الله فانحج

در جناب قائمیه

بین الصفا والمروة فی ثلاثمائة وثلاث عشر رجلاً فاجئى الى الكوفة واهدّم مسجدها
 وابنه على بناء الاول واهدّم ما حوله من بناء الجبابرة واجح بالناس حجة الاسلاك
 واجئى الى يثرب فاهدّم الحجرة واخرج من بها وهاطر بان فامر بها تجاه البقيع وامر ^{بجيشين}
 يصلبان عليهما فورق من تحتها فيقتل الناس بهما اشد من الفئنة الاولى فيناد
 مناد من السماء باسماء ابيدى وبارض خذى فبومئذ لا يبقى على وجه الارض الا
 مؤمن قد خلص قلبه للايمان فلك يا سيّد ما يكون بعد ذلك قال الكوفة الكوفة ^{جده}
 الرجعة ثم تلا هذه الآية ثم رددنا لكم الكوفة عليهم وامددناكم باموال وبنين و
 جعلناكم اكثر نفيرا **يعنى** گفت روايتكرد ابو عبد الله محمد بن سهل جلودى كه
 گفت حدیثكرد مارا ابو الجراح محمد بن محمد جعفر الطائى الكوفى در مسجد ابى ابراهيم موسى ^{بن}
 جعفر گفت حدیثكرد مارا محمد بن حسن بن يحيى حارثى گفت حدیثكرد مارا على بن
 ابراهيم بن مهزيار هوازى گفت بيرون امدم در بعضى از سالها در حالى كه حج گذار ^{ند}
 بودم زمانى كه وارد مدینه شدم و چند روزى در آنجا اقامت كردم كه پيرسم وكاوش
 كم از صاحب الزمان پس نه خبرى از او داشتم و نه چشم براو افتاد پس عمناك شدم
 عمناك شدن سختى و ترسيدم كه از من فوت شود آنچه كه از زوى انرا داشتم ارطلب
 كردن صاحب الزمان پس بيرون رفتم تا اينكه بمك رفتم و حج وعمره خود را در آنجا
 بجا اوردم و نابلت هفته هر روز در طلب آنحضرت بودم پس در حالى كه باين فكر بودم
 ناگاه در كعبه برائى من باز شد آدمى را ديدم مانند شاخه درخت بان كه ان

سومین از پنجاه و نه فصلت از بخش نهم

درختی است بسیار سبز و خوش منظره بر روی را ازار کرده و بر د بگری را حمال کرده
و طرف انرا بر شان خود برگردانیده دل من بدیدن او شاد شد و صد او را کردم ثنا
مراجوب گفت و گفت ای مرد از کجائی گفتم از عراق گفت کدام عراق گفتم از احوارم گفت
حضرتی را می شناسی گفتم آری گفت خدا رحمت کند او را چقدر شبهای او دراز و عطا
و بخشش و بسیار داشت چشم او زیاد بود گفت ابن مهزیار را می شناسی گفتم من هانم
گفت بخت کوید تو را خدا بد رود گفتن ای ابو الحسن پس با من مصاحبه و معانقه کرد
و گفت ای ابو الحسن علامت و نشانه که میان تو و ابو محمد گذشته یعنی حضرت عسکری
علیه السلام بود چه کردی گفتم همراه من است و دست در جیب خود کردم و بیرون
اوردم انگشتری را که بر نیکین آن محمد و علی نقش بود چون نقش انرا خواند گریه کرد
نا جامه ای که روی دست او بود تر شد و گفت رحمت کند خدا تو را ای ابا محمد که تو
زینت امت بودی و خدا تو را بشرف امامت مشرف داشت و بتاج علم و معرفت متوج
گردانید پس ما هم بیوی تو خواهیم آمد بعد از آن با من مصاحبه و معانقه کرد و
چه می خواهی ای ابو الحسن گفتم امام محبوب از عالم یعنی امام غائب را میخواهم گفت
ان امام از شما پوشیده و محبوب بنیت و لکن بدی اعمال شما او را مخفی نموده بر خیز
برو بیوی داخله خود و مهتاب و اماده برای ملاقات و دیدن آنحضرت شو چون
ستاره جوزا دمید و سرزد و ستاره های آسمان نورانی و درخشان شد من حاضر شدم
برای تو در میان رکن و کوه صفا یعنی من حاضر می شوم برای بردن تو در خدمت آنحضرت

در اخبار قائمیه

(۳۵۷)

پس نفس من پاکیزه و آرام شد و یقین کردم که خدا فضیلت و برتری داد مرا پس همیشه در انتظار رسیدن وقت رفتن بودم و بیرون امدم بطرف مرکب و داخل خود چون وقت رسید بران سوار شدم و روانه گردیدم ناگاه رفیق من صدازد که ای ابوالحسن پس بیرون رفته و به او ملحق شدم بمن سلام کرد و گفت ای برادر با من بیای پس پیوسته فرود میامد و مهربت بالای کوه نا اینک سر از پرشدم بطرف طائف پس گفت ای ابوالحسن فرود بیا تا نماز شب را بجای آوریم فرود امدم و با ما نماز فجر را بجای آورد دو رکعت بعد از آن نیز دو رکعت بجای آورد گفتم دو رکعت اول چه نماز بود گفت آنها از نماز شب بود و نماز و تورا در میان آنها خواند با قنوتیکه در هر نمازی جایز است و گفت با ما بیای ای برادر پس پیوسته بر کوهها بالا مهربت و فرود میامد در دره ها و بالا مهربت بر بلندی کوهها تا اینک رسیدیم در دامنه بزرگی که هوای آن در سردی مانند کافور بود پس چشم خود را در آن وادی انداختم ناگاه خانه ای از موغی حیمه ای از مو دیدم که نور از آن بالا می رود گفت ای پانچری میبینی گفتم میبینم خانه ای را از مو گفت آنکه از روی دیدن او را داری درهما نجا است پس سر از پر در وادی شد و من هم در دنبال او مهربتم تا رسیدیم در میان وادی چون اینجا رسیدیم از مرکب خود فرود امد و مرکبش را در اینجا گذارد و من هم از مرکب خود فرود امدم بمن گفت و اگر مرکب خود را گفتم اگر کم شد گفت اینجا وادی ایست که در آن داخل میشود مگر مؤمن و از آن بیرون نمیرود مگر مؤمن پس بر من پیشتی گرفت و داخل حیمه

سوره مائده از جبرئیل

شد و بیرون آمد بشتاب بسوی من و گفت مژده باد تو را که اذن دخول برای تو داده شد پس داخل جنبه شدم دیدم از یکطرف جنبه نور بالا میروید پس به آنحضرت به امامت سلام کردم بمن فرمود ای ابوالحسن شب و روز ما انظار نور داشتیم پس چه چیز باعث شد که در آمدن کنّی کردی که بنزد ما بیایی عرض کردم ای آقای من تا بحال کسی را نیافتم که مرا راهنمایی کند فرمود بمن که بیافتی کسی را که راهنمایی کند تو را پس با انگشت مبارک خطی بر روی زمین کشید و فرمود ولیکن شما زیاد کردید اعمالها خود تا ترا و بمال و ثروت رسیدید و بر ضعیفان و ناتوانان از اهل ایمان تکبر کردید و رجمها بیکدیگر در میان شما بود قطع کرد پس چه عذری است برای شما عرض کردم تو به مرا بیدار بوق به مرا بیدار لغزش مرا گذشت کن لغزش مرا گذشت کن پس فرمود ای پسر مهزیار اگر نبود طلب امر زشت کردن بعضی از شما بر بعضی دیگر هرگز این هلاک میشد هر که بر روی زمین بود مگر خواص از شیعیان که کارهاشان مشابه است با گذارهاشان پس فرمود ای پسر مهزیار و کشید دست خود را با چرخندم تو را به این خبر زمانیکه نشست کعبه و حرکت کرد مغرب و روانه شد عثمائی و بیعت کرده شد با سفیانی بولی خدا این داده میشود پس من بیرون میام در میان صفا و مروه با سبب و سپرده نفرمود و میام بکوفه و خراب میکنم مسجد انرا و بنا میکنم انرا بر بنا اول که بنا گذارده شد و خراب میکنم بناهای گردن کاشانرا که در اطراف ان بنا کرده اند و حج میگذارم با مردم تخریب اسلام را و میام بسوی مدینه و خراب میکنم حجره پیغمبر را و بیرون میام

در اخبار قائمیه

... (۳۵۹) ...

کسانی که در انجاردفن شده اند در حالتیکه بدنهای هر دو نفر ایشان ترو تازه باشد پس میسر آنها را روی بقیع و امر میکم که دو چوب را نصب کند و هر یک از ایشان را بر چوبی بردارند پس آن چوبها از زیر ایشان سبز میشود و برکت میآورد و مردم به این دو نفر امتحان کرده میشوند با امتحانی که سخت تر از امتحان اول باشد پس منادی از آسمان ندا میکند که ای آسمان هلاک کن و ای زمین بگریه در آن روز باقی نماند در روی زمین مگر مؤمنی که خالص باشد قلباً و برای ایمان گفته ای ایا حی من بعد از آن چه میباشد فرمود بازگشت بدنی بازگشت بدنی رجعت پس این آیه را تلاوت فرمود **ثم رددناکم الکره علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلنا اکثر نفراً یعنی پس رد کردیم برای شما نصرت را بر ضد ایشان و مدد کردیم شما را بپسران و فرزندان و گردانیدیم نفرهای شما را بیشتر**

مؤلف کوید

مصنف از این حدیث شریف چند چیز است اول آنکه در زمان عنیت کبری شیعیان خالص کامل درک فیض حضور حضرتش را میکنند دوم آنکه اعمال زشت و معصیتها و گناهان دوستان و شیعیان سبب محبوب و مستور بودن آنحضرت است سوم آنکه استغفار بعضی از شیعیان برای بعضی دیگر جلوگیری از هلاک است برای شیعیان و دوستان گناهکار ضعیف الایمان چهارم آنکه زیاده کردن مال و تکبر کردن برضعفاء از مؤمنین و قطع رحم کردن مانع از نائل شدن بفيض ملاقات حضرت است پنجم اخبار آنحضرت بچند

سومین بخش

علامت از علامتهای ظهور انبیا بزرگوار یکی نشستن کودک بلطنت چنانچه از بعضی از اخبار دیگر هم مستفاد میشود دیگر قیام و حرکت مغربی که از طرف مغرب بر ضرعرب قیام کند که دور نیت امر یکا بهها باشند دیگر خروج خروج کننده ای از عمان دیگر بخت گرفتن سفیانی از مردم ششم اخبار آنحضرت از ظهور خود پس از ظاهر شدن این علامات هفتم بعضی از کارهای حضرت پس از ظهور که از آنجمله است خراب کردن آنحضرت مسجد کوفه را و بنا گذاردن آن بخوبی که در اول بنا شده و از آنجمله است خراب کردن آنحضرت بناها پرا که ستمکاران و گردنکشان در اطراف مسجد کوفه بنا کرده اند و از آنجمله است حج گذاردن آنحضرت با مردم و از آنجمله است رفتن آنحضرت بمدینه و خراب کردن او حجره پیغمبر را و بیرون آوردن او جسد دو خلیفه را و بردن او پختن آنها را بر دو چوب در روی بیقع و بزمین فرو رفتن و هلاک شدن دوستان و هواخواهان آنها و باقی نماندن در روی زمین مگر مؤمن خالص العقده و پس از آن رجعت ال محمد علیهم السلام و کسانیکه با آنها رجعت میکنند

حَدِيثُ سَوِّمٍ

س ۹۴

کمال الدین و تمام النعمه در باب ذکر من شاهد القام صلوات الله علیه و کله اینجند زامسند بطریق دیگری با اختلاف زیاد روایت کرده و چون محتوی نکات چندی بود نقل آنرا در این کتاب برای مزید آگاهی سرا وارد بدم . روایت کرده است از محمد بن موسی بن متوکل که گفت حدیث کرد مرا عبد الله بن جعفر حمیری از ابواهم بن مهران که گفت

رَأْسُ خَبَرِ قَائِمِيَّةٍ

قدمت مدينة الرسول صلى الله عليه وآله فنجت عن أخبار آل أبي محمد الحسن بن علي
الأخضر صلوات الله عليهما فلم يقع على شيء منها فرحلت منها إلى مكة مستنجثا عن ذلك
فبينما أنا في الطواف إذ مرأى لي فتى اسم اللون رابع الحسن جميل المخلجة يطيل الوشم في
فعدلت إليه مؤملا منه عرفان ما قصدت له فلما قربت منه سلمت فأحسن الأجابة
ثم قال من أي البلاد أنت قلت رجل من أهل العراق قال من أي العراق قلت من
الاهواز قال مرحبا بقاءك هل تعرف بها جعفر بن حمدان الحنصبي (الحنصبي) من
قلت دعي فاجاب قال رحمة الله عليه ما كان أطول ليلاه واجزل نيله فهل تعرف
ابراهيم بن مهزيار قلت أنا ابراهيم بن مهزيار فعانفتني مليتا ثم قال مرحبا بك يا أبا اسحق
ما فعلت العلامة التي وسجت بينك وبين أبي محمد صلوات الله عليه فقلت العلك
تريد الخاتم الذي اثنى الله به من الطب أبي محمد الحسن بن علي صلوات الله عليهما
فقال ما أردت سواه فاخرجته إليه فلما نظر إليه استعبر وقبله ثم فرغ كتابته
وكانت يا الله يا محمد يا علي ثم قال بابي بنان (بيد) طال ما جلست فيها وتراخا بنا
فنون الأحاديث إلى ان قال لي يا أبا اسحق اخبرني عن عظيم ما توخيت بعد الحج
قلت وابتك ما توخيت بعد الأمان استعلمك مكنونه قال سل عما تريد فاني
شارح لك ان شاء الله قلت هل تعرف من أخبار آل أبي محمد الحسن بن علي صلوات
الله عليهما شيئا قال أي جبر الهمت قلت هل تعرف من نسله احدا قال وايم الله
اني لا عرف الصويحبي (الصويحبي) محمد وموسى ابني الحسن بن علي صلوات

سَمِعْتُ أَبَا جَبْرٍ يَقُولُ

عَلَيْكُمْ ثُمَّ اتَّخَذَ رَسُولُهُمَا إِلَيْكَ قاصِدًا لا تِيَانَكَ امْرَهُمَا فَاِنْ اجْتَبَتْ لِقَائَهُمَا وَالا كِتْمَالِ
بِالتَّبَرُّكِ بِهِمَا فَارْتَحِلْ مَعِيَ اِلَى الطَّائِفِ وَليَكُنْ ذَاكَ فِي خُصِيَّةٍ مِنْ رِجَالِكَ وَاَكْتِنَامِ
قَالَ اِبْرَاهِيمُ فَتَخَصَّتْ مَعَهُ اِلَى الطَّائِفِ اَتَحَلَّلَ رَمْلَةً فَرَمَلَةً حَتَّى اَخَذَ فِي بَعْضِ مَخَارِجِ
الصَّلَاةِ فَبَدَتْ لَنَا خِمَةٌ شَعْرٌ قَدْ اشْرَقَتْ عَلَى الْاَمَةِ رَمْلٌ تَنَلُّهُ لَانْكَ البَقَاعِ مِنْهَا
نَدَا لَوْ اَفْبَدَ رِجْلِي اِلَى الْاِزْنِ وَدَخَلَ مَسْتَمًا عَلَيْهِمَا وَاعْلَمَهُمَا بِمَا كَانِي فَخَرَجَ عَلَيَّ اَحَدُهُمَا
وَهُوَ الْاَكْبَرُ سَنَامٌ ح م د بِنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتِ اللهِ عَلَيْهِمَا وَهُوَ غُلَامٌ اَمْرُدٌ نَاصِعٌ لِلْوَالِدَيْنِ
وَاضِحُ السِّنِّ اَبْلَجُ الْحَاجِبِ مَسْنُونُ الْخَدَّاقِي الْاَنْفِ اَسْمُ اَرْوَعٍ كَاَنَّهُ عَضُنُ بَانَ وَكَانَ
صَفْحَةُ غَرْنَهُ كَوْكَبٌ دَرِّي بَجْدِهِ الْاَهْمَنُ خَالَ كَاَنَّهُ فَنَانَةٌ مِسْكٌ عَلَيَّ بِيَاضِ الْفَضَّةِ
وَازَابْرَأْسَهُ وَفَرَّةٌ سَحَابٌ سَبْطَةٌ نَطَالِحٌ شَجْمَةٌ اُذُنُهُ لَه سَمْتٌ مَارَاتِ الْعِيُونَ اَقْضَدُ
مِنْهُ وَلا اَعْرِفُ حَسَنًا وَسَكِينَةً وَحَيَاءً فَلَمَّا مَثَلِي اَسْرَعَتْ اِلَيَّ نَلْقَيْهِ فَاَكْبَبَتْ عَلَيَّ
الْتَمُّ كُلَّ جَارِحَةٍ مِنْهُ فَقَالَ مَرْجَبًا بَكَ يَا اَبَا اسْحَقَ لَفْذُكَ كَانَتْ الْاَيَّامُ تَعْدُوْنِي وَشَكَ
لِقَاءِكَ وَالْمَحَابِبُ بِنِي وَبَيْنِكَ عَلَيَّ فَشَاحَطَ الدَّارَ وَنَوَاحِي الْمَزَارِ تَتَجَمَّلُ لِي صُورَتُكَ حَتَّى
كَانَا لَمْ نَخْلُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ طِبِّ الْمَحَادَثَةِ وَخِيَالِ الْمَشَاهِدَةِ وَاَنَا اَحْمَدُ اللهُ رَبِّي وَرَبَّ
الْحَمْدِ عَلَيَّ مَا فَبِضٍ مِنَ التَّلَاقِ وَرَفَقَةٍ مِنْ كَرِيَةِ الشَّارِعِ وَالا سْتَشْرَافِ ثُمَّ سَأَلَنِي
عَنْ اَحْوَالِي مُنْقَدِمِهَا وَمُنَاخِرِهَا فَقُلْتُ يَا اَبِي اَنْتَ وَاعِي مَا زِلْتَ اَفْخَصَ عَنْ اَمْرِكَ
بَلَدًا فَبَلَدًا مِنْذُ اسْتَأْثَرَ اللهُ بِسَيِّدِكَ اَبِي مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللهِ عَلَيْهِ فَاسْتَعْلَقَ عَلَيَّ ذَلِكَ
حَتَّى مِنْ اللهِ عَلَيَّ مِنْ اَرْشَادِكَ اِلَيْكَ وَدَلَّنِي عَلَيْكَ وَالشُّكْرُ لِلَّهِ عَلَيَّ مَا اَوْزَعَنِي

كَلِمَاتُ خَبَرِ الْإِمَامِ

... (٣٠٣) ...

فِيكَ مِنْ كَرِهِي الْيَدِ وَالطَّوْلِ ثُمَّ سَبَّ نَفْسَهُ وَإِخَاهُ مُوسَى وَأَعَزَّلَ نَاجِيَةَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِي
صَلَوَاتَ اللَّهِ عَلَيْهِ عَهْدًا لِي أَنْ لَا أُوطِنَ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا أَخْفَاهَا وَأَقْضَاهَا إِسْرَارًا
لَا مَرِيٍّ وَنَحْصِنَا لِمَحَلِّيٍّ مِنْ مَكَائِدِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَالْمَرَدَّةِ مِنْ أَحْدَاثِ الْأُمَمِ الصَّوَالِ فَتَبَدَّلَتْ
إِلَى عَالِيَةِ الرَّمَالِ وَخَبَتْ صُرَاهِمَ الْأَرْضِ نَبْطَرِيخَ الْغَايَةِ الَّتِي عِنْدَهَا يَجَلُّ الْأَمْرُ وَيَجْلِي
الْهَلْعُ وَكَانَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ابْتِطَالِيٍّ مِنْ خَزَائِنِ الْحِكْمِ وَكَوَامِنِ الْعُلُومِ مَا إِنْ
اسْتَعَتْ إِلَيْكَ مِنْهُ خَرْجٌ وَأَغْنَاكَ عَنِ الْجَمْدِ أَعْلَمُ بِأَبَا اسْمَعِيلَ أَنَّهُ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
بِابْنِي إِنْ أَلَّفَ اللَّهُ جَلَّتْ ثَنَائِهِ لَمْ يَكُنْ لِيَجْلِي أَطْبَاقَ أَرْضِهِ وَأَهْلَ الْجَدِّي طَاعَتِهِ وَعِبَادَتِهِ
بِلا حِجَّةٍ لِيَسْتَعْلَى بِهَا وَأَمَامَ بُوَيْتِهِمْ بِهِ وَيَقْتَدِي بِسَبِيلِ سُنَّتِهِ (بِسَبِيلِ سُنَّتِهِ هـ) وَمِنْهَا
قَصْدُهُ وَارْجُو بِابْنِي أَنْ تَكُونَ أَحَدٌ مِنْ عَدُوِّ اللَّهِ لِنَشْرِ الْحَقِّ وَطَيِّبِ الْبَاطِلِ وَأَعْلَاؤِ الَّذِينَ
وَاطْفَاءِ الضَّلَالِ فَعَلَيْكَ يَا بَنِي بِلْزُومِ خَوَافِي الْأَرْضِ وَتَتَّبِعِ أَفْصِيهَا فَإِنَّ لِكُلِّ وَاحِدٍ
مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَدُوًّا مَقَارِعًا وَضِدًّا مَنَازِعًا فَارْضَا لثَوَابِ مَجَاهِدَةِ أَهْلِ نِفَاقِ
وَخِلَافَةِ أَوْلِيَاءِ الْحَادِ وَالْعِنَادِ فَلَا يُوْحَشُّكَ ذَلِكَ وَأَعْلَمُ أَنَّ قُلُوبَ أَهْلِ الطَّاعَةِ
وَالْإِخْلَاصِ نَزَعَتْ إِلَيْكَ مِثْلَ الطَّيْرِ إِلَى أَوْكَارِهَا وَهُمْ مَعْشَرٌ يَطْلَعُونَ بِمَجَاهِلِ الذَّلَّةِ وَ
وَالْإِسْتِكَانَةِ وَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ بِرَّةٌ أَعْرَاءٌ يَبْرُزُونَ بِأَنْفُسِهِمْ مَخْتَلَةً مَحْنَجَةً وَهُمْ أَهْلُ
الْفَنَاعَةِ وَالْإِعْتِصَامِ اسْتَنْبَطُوا الدِّينَ فَوَازَرُوهُ عَلَى مَجَاهِدَةِ الْأَصْدَادِ خَصَّتْهُمْ
اللَّهُ بِأَحْتِمَالِ الضَّمِّ لِيَشْمَلَهُمْ بِالنِّسَاعِ الْعَزِيزِ فِي دَارِ الْفِرَارِ وَجَعَلَهُمْ عَلَى خِلَافِ
الصَّبْرِ لِيَكُونَنَّ لَهُمُ الْعَاقِبَةُ الْحَسَنِيَّةُ وَكَرَامَةُ حُسْنِ الْعَقْبِيَّةِ فَاقْتَسِمِ يَا بَنِي نَوْرِ الصَّبْرِ

سَمِعْتُ رَجُلًا يَقُولُ فِيمَا يَتْلُو

عَلَى مَوَارِدِ مَوْرِكَ تَقَرُّ بِذِكْرِكَ الصَّنْعَ فِي مَصَادِرِهَا وَاسْتَشْعَرَ الْعِزَّ فِيمَا يَنْوِيلُكَ تَحْتَ
بِمَا تَحْتَدُّ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَكَانَتْ يَا بَنِي بِنَا بِدِ بِنَا بِدِ بِنَا بِدِ بِنَا بِدِ بِنَا بِدِ بِنَا بِدِ بِنَا بِدِ بِنَا بِدِ
عَلْوِ الْكَعْبِ قَدْ حَانَ وَكَانَتْ بِالرَّيَايَاتِ الصَّفْرُ وَالْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَحْفِقُ عَلَى أَسْمَاءِ اعْطَا^{فَكَ}
مَا بَيْنَ الْحِطِّمْ وَرِزْمِمْ وَكَانَتْ بِنَادِ الْبَيْعَةِ وَتَضَافِي الْوَلَاءِ يَنْشَاطُ عَلَيْكَ نَشَاطُ^{ظَم}
الدُّرِّيِّ مِثَالِي الْعُقُودِ وَتَضَافِقُ الْكَفَّ عَلَى جَنَابَاتِ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ تَلُوذُ بِفَنَاءِ كِ
مِنْ مَلَاءِ بَرَاهِمِ اللَّهِ مِنْ طَهَارَةِ الْوَلَاءِ وَنَفَاسَةِ الرِّبَةِ مَقْدَسَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ
دَكْنِ التَّفَاقِ مَهْدَبَةِ أَعْدَتِهِمْ مِنْ رَجْرِ الشَّقَاقِ لِبَيْتَةِ عِرَالِكُمْ لِلدِّينِ خَشْنَةَ
ضَرَابِهِمْ عِنْدَ الْعُدُوِّ إِنْ وَاضِحَةً بِالْقَبُولِ أَوْ جِهَهُمْ نَضْرَةً بِالْفَضْلِ عِيدَاهُمْ يَدِينُونَ
بِذِي الْحَقِّ وَاهْلِهِ فَإِذَا اسْتَدَّتْ أَرْكَانَهُمْ وَنَقُومَتْ أَعْمَادُهُمْ قَدَّتْ بِمَكَاتِفِهِمْ
طَبَقَاتِ الْأَمِّ إِذْ تَبَعْنِكَ فِي ظِلَالِ شَجَرَةِ دَوْحِهِ بَسَقَتْ أَفْئَانُ غَضُوبِهَا عَلَى حَافَاتِ
بُحْبُرَةِ الطَّبْرِيقَةِ فَعِنْدَهَا يَتَلَاكُمُ الصَّبْحُ الْحَقُّ وَيَنْجَلِي ظُلَامُ الْبَاطِلِ وَيَقْصِمُ اللَّهُ بِكَ
الطُّغْيَانَ وَيَعِيدُ مَعَالِمَ الْإِيمَانِ يَطْهَرُ بِكَ اسْقَامُ الْأَفَاقِ وَسَلَامُ الرِّفَاقِ يُوَدُّ
الطُّفْلَ فِي الْمَهْدِ لَوْ اسْطَاعَ إِلَيْكَ نَهْوضًا وَتَوَاسَطَ الْوَحْشَ لَوْ بَعْدَ نَحْوِ الْمَجَارِ
تَهْتَرُ بِكَ أَطْرَافُ الدُّنْيَا بِهَيْجَةٍ وَتَهْتَرُ بِكَ أَعْضَانُ الْعِزِّ بِنُزْرَةٍ وَتَسْتَقِرُّ بِنَا بِدِ
الْعِزِّ فِي قَرَارِهَا وَتُؤَبِّ شَوَارِدُ الدِّينِ إِلَى أَوْكَارِهَا بِتَهَابِ طَلِّ عَلَيْكَ سَحَابُ
الظُّفْرِ فَتَحْفِقُ كُلُّ عِدْوٍ وَيُنْصَرُّ كُلُّ وُلِيٍّ فَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ جِتَارٌ قَاسِطٌ وَ
لَا جَا حُدَّ غَامِطٌ وَلَا شَانَ مَبْغُضٌ وَلَا مَعَانِدُ كَاسِحٌ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ

دَرُ الْخَبَرِ قَائِمِيَّةٌ

... (٣٥٥) ...

حَبَّه أَنْ اللَّهَ بِالْخَامِرِ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا اسْحَقَ لَيْكُنْ هَذَا مَجْلِسِي عِنْدَكَ مَكْنُومًا إِلَّا
عَنْ أَهْلِ الصَّدَقِ وَالْإِخْوَةِ الصَّادِقَةِ فِي الدِّينِ إِذَا بَدَتْ لَكَ أَمَارَاتُ الظُّهُورِ
الْمَتَكِبِينَ فَلَا تَبْطِئْ بِأَخْوَانِكَ عَنَّا وَبِأَهْلِ الْمَسَارِعَةِ إِلَى مَنَارِ الْيَقِينِ وَضِيَاءِ مَصَابِيحِ
الدِّينِ نَلْقَى رِشْدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ أَبُو رَاهِمٍ بْنُ مَهْرِيَارٍ فَكُنْتُ عِنْدَهُ حِينَا أَقْبَسُ
مَا أُرَى مِنْ مَوْضِعَاتِ الْأَعْلَامِ وَنَبْرَاتِ الْأَحْكَامِ وَأُرَى نَبَاتِ الصَّدُورِ مِنْ
نِضَارَةِ مَا ذَخَرَهُ اللَّهُ فِي طَبَائِعِهِ مِنْ لَطَائِفِ الْحِكْمَةِ وَطُرُقِ فَوَاضِلِ الْقِسْمِ حَتَّى
خَفَّتْ أَضَاعَةٌ مَخْلَفِي بِالْأَهْوَاؤِ لِزَاخِي اللَّفَاءِ عَنْهُمْ فَاسْتَأْذَنَنِي فِي الْقُقُولِ وَعَلَّمَنِي
عَظِيمَ مَا أَصْدَرَهُ عَنْهُ مِنَ الْوَحْشِ لِفَرْقَتِهِ وَالتَّجَرُّعِ لِلطَّعْنِ عَنْ مَحَالِهِ فَازْدَلَّ وَ
أَرَدَفَنِي مِنْ صَالِحِ دَعَائِهِ مَا يَكُونُ ذَخْرًا عِنْدَ اللَّهِ لِي وَلِعَقْبِي وَقَرَابَتِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ
فَلَمَّا أَزِفَ أَرْحَالِي وَتَهَيَّأَ اغْتِرَامُ نَفْسِي غَدَوْتُ عَلَيْهِ مُودِعًا وَمَجْدِدًا لِلْعَهْدِ
وَعَرَضْتُ عَلَيْهِ مَا لَا كَانَ مَعِيَ بِرَبْدٍ عَلَى خَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَسَأَلْتُهُ إِنْ تَقَضَّلَ
بِالْأَمْرِ يَقْبُولُهُ مِنِّي فَايْتَمُّ وَقَالَ يَا أَبَا اسْحَقَ اسْتَعْنِ بِهِ عَلَى امْتَصْرَفِكَ فَإِنَّ الشُّكَّةَ
وَفُلُوتِ الْأَرْضِ أَمَّا مَكْجَمُهُ وَلَا تَحْزَنْ لِأَعْرَاضِئِهِ فَانَا قَدْ أَحْدَثْنَا لَكَ سُكْرًا
وَفَشْرًا وَرَبِضًا عِنْدَنَا بِالْمَذْكُورَةِ وَقَبُولِ الْمُنَّةِ فَنَبَارِكَ اللَّهُ لَكَ فِي مَا حَوْلَكَ وَأَدَامَ
لَكَ مَا نَفَلَكَ وَكَبَّرَ لَكَ أَحْسَنَ ثَوَابِ الْمُحْسِنِينَ وَأَكْرَمَ آثَارِ الطَّائِعِينَ فَإِنَّ الْفَضْلَ
لَهُ وَمِنْهُ وَاسْتَأْذَنَ اللَّهُ أَنْ يَرُدَّكَ إِلَى أَصْحَابِكَ بِأَوْفَرِ الْخَطِّ مِنْ سَلَامَةِ الْأُوبَةِ وَأَكْثَرِ
الْعِبْطَةِ بَلِينِ الْمَضْرُوقِ وَلَا أَوْعَثَ اللَّهُ لَكَ سَبِيلًا وَلَا حَيْزًا لَكَ دَلِيلًا وَاسْتَوْدَعَهُ نَفْسَكَ

سوره من راجحین

ودیعہ لاتضع ولا نزول بہنہ ولطفہ ان شاء اللہ یا ابا اسحق ان اللہ قننا بعواید
 اِحسانہ وفوائد امثانہ وصان انفسنا عن معاونة الاولیاء الا عن الاخلاص
 النیة وامحاض النصیحة والمحافظة علی ما هو اتقی وابقی وارفع ذکرا قال فاقفلت عنہ
 حامداً للہ عز وجل علی ما ہدانی وارشدنی عالمات اللہ لم یکن لبعطل ارضہ
 ولا یخلیہا من تجزواضحة وامام قائم والقبت هذا الجزل الما ثور والنسب المشہور
 للزیادة فی بصائر اهل الیقین وقریباً لهم ما من اللہ عز وجل بہ من انشاء الدرر
 الطیبة والزبذ الزکیة وقصدت اداء الامانة والتسليم لما استبان لیضا عفی اللہ
 عز وجل الملة الہادیة والطریقة المرصیة فوہ عزم وثابید منه وشدة اذر
 واعنقاد عصمہ واللہ یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

لغات بحث بمعنای محض و کاوش کردن ابی محمد الحسن بن علی الاخر مراد حضرت عسکر
 علیہ السلام است مملی مدت وساعت دراز و شیخ درہم پوستگی ووشجت از باب تفعیل
 از تو شیخ است یعنی ہم پوستن ووسپله ارتباط ایجاد شدن بین دو نفر و یاد و چیز طال ما
 جلت فیہا از جولان است گرد بر آمدن و دقت نظر کردن یعنی طال ما کتا جول فیما یصد
 عنہا من اجوبہ مسائلی کتابتہ عن کثرتها و تراوی کتث منقداً بذلك لاجتصاصی بہ علیہ
 السلام فکت آخرن منها فتون العلم لیوم احناج الیہا کما قال المجلی رہ فی الجازم المجلد
 الثالث عشر وگفتہ است در بعضی از نسخہا بجای جلت احبت نوشتہ شدہ پس لفظ
 فی برای تعلیل است توختی قصد داشتن اگتہ تل بلذنا صنع بمعنای خالص البلیغہ النقا

در اخبار فائمیة

... (۳۶۷) ...

بین الحاجین و ابلج کسی را گویند که گشاده آبرو باشد مسنون کشیده صورت و کشیده بینی ششم بلندی در قصبه بینی که با طرف بالای آن مساوی باشد و فوره کسی است که موهای او بینا گوش او رسیده باشد سحما و بمعنی سپاه مو شعر سبط بکسر سین و فتح باء یعنی موی رنجه عنبر مجعد سمیت هبته اهل خبر و شک بفتح و ضم بمعنای سرعت و شباهت معات بمعنای مرضی استعنته فاعتنی ای استر ضیقه فارضانی تشاخط بمعنای تبعاد قوله فیض ای پسر نازع یعنی نشاوق عالیة الرمال از بالای نجد است نارمین مدینه و ناپست مکه که حجاز باشد کما نقل العلامة عن الصحاح و جبت صرائم الارض ای قطعنها و دورت فیها و الحیرة ما انضرم من معظم الرقل و زمینرا گویند که زراعت آن چیده شده باشد و در بعضی از نسخه ها خبت بجاء نقطه دار نوشته شده و آن زمین رمل زار است که مطئن باشد هلع بمعنای جرع و نبط الماء ای بنوعه نزع بروزن کعب یعنی صاحبان اشتیاق بطلعون بمخایل الذلذله یعنی رفت و آمد میکنند در میان مردم بحال در مطائن ذلت واقع شوند ضیم ظلم و ستم بدرک الصنع یعنی بوصول در رسیدن بصنع خدا نبوی تو یعنی اصبر فیما یرد علیک من المکاره و البلیا یا حتی تفوز بالوصول الی صنع الله الیات و معروفه لدیک فی ارجاعها و صرفها عندک قوله و استشر العز یعنی در خاطر بگر در نفس خود که آنچه از بلاها که بتو می رسد سبب عزت تو است قوله تحط از خطوه بمعنا قریب و منزلت است و در بعضی از نسخه ها تحط بجاء حطی است که از اخطا طه باشد قوله تفسر العلیج یعنی اسان شدن پیروزی و دستکاری و در بعضی از نسخ فلح نوشته شده

سُومِ انْزَهَرُ فِسْمَتِ زَجِسِ

وان نهر بهمان معنی است علو الکعب کتابه است از عزت و غلبه و در قاموس است که
 الکعب الشرف والمجد قوله علیه السلام على اثناء اعطافك قال الفيروز آبادی ثنی
 الی شیء رد بعضه على بعض و اثناء الی شیء قواه و طافاته و احوالها ثنی بالكسر و العطف
 بالكسر الرداء والمراد بالاعطاف جوابها قوله فی مثالی العقود ای العقود المثبتة
 المعقودة التي لا یطرق الیها التبدد او فی موضع ثبوتها فانها فی تلك المواضع اجمع
 و اکثف عرائك جمع عریکه در اینجا بمعنای نفس و طبیعت و خوی است ضارب جمع ضرب
 بمعنای سرشت و خوی نضرة نازه روی قد بمعنای قطع و تفرق مکاتفة اجتماع اذ
 تبعات یعنی با یعتک و تابعک هو لاء المؤمنون دوحه درخت بزرگ بق النخل یعنی
 طال اسقام الافاق یعنی یظهر لك ان اهل الافاق كانوا ذوی اسقام روحانیة
 و سلام الرفاق یعنی ان رفقاءك كانوا سالمین منها فلذا امنوا بك قوله بوالی العز
 ای اساسها مجازا فان البواقی قوام الناذا و الخصال التي تنفی العز و تؤسسها شور
 جمع شارد یقال شرد البعیر ای نفر غامط ناسپاس گو و کسبک حق و اهل حق را حقیر
 و کوچک شمارد شان دشمنی کننده و اهل کینه کاشح دشمنی بهمان کننده اروی استخراج
 النار بالزبد نبات الصدور الافکار و المسائل و المعارف التي تنشأ فیها الفول
 الرجوع من السفر تجرع اظهار جرع کردن و اگر تجرع بر او مهمله باشد یعنی در خوردن
 ختم طعن سپر کردن اعزاز عزم کردن یا قصد رفتن کردن و ممکن است اعزاز بمعنی
 وراء باشد از عزامت که کاشف از عزامت او باشد مفارقت از ایشان شقه بضم

در اخبار ائمه

شبن سفرد و رد دست فلاة فذت بیابان دور و دراز بضم و فتح هر دو ضبط شده اکثاف
یا مصدر اگفته است بمعنای حفظ کردن و اعانت کرد و احاطه کردن یا جمع کف است
و ان بمعنای حفظ و ستر و جانب و ساپه و ناحیه است و وعت الطريق بمعنای تعتر
سلوکه و وعتاء بمعنی مشقت و سختی است

معنای حدیث ابراهیم بن مهزیار گفت

بمدینه رسول خدا صلی الله علیه
واله رفته و تفحص و کاوش کردم از خبر دهنده ای برای خبر دادن از آل ابی محمد حسن بن
علی عسکری صلوات الله علیهما پس بر نخوردم بچیزی از اخبار ایشان پس رفتم بمکه
در حالتیکه کاوش کننده از اخبار ایشان بودم در حالیکه مشغول طواف بودم جوان
گندم گون خوش منظر نیکو روئی را که آثار خیر و خوبی در او دیده میشد مدتی دراز
بچشم نیکی بمن نگاه میکرد پس بطرف او رفتم بامید شناختن آنچه که قصد آنرا داشتم
یعنی آل ابی محمد حسن عسکری چون نزدیک او رسیدم سلام کرده به نیکوئی مراجع او را
پس گفت از کدام شهرها هستی گفتم مردی هستم از اهل عراق گفت کدام عراق گفتم از
اهل اهوازم گفت خوشنودم بدیدن تو ایادرا اینجا جعفر بن محمدان خصیبی باحصینی را میشناس
گفتم دعوت حق را البتک گفت یعنی از دنیا رفت گفت رحمت خدا بر او باد چقدر شبها
طول کشید شب زنده داری و بیداری او چه بسیار از اهل عطا وجود و بخشش بود پس
ایا میشناسی ابراهیم بن مهزیار را گفتم من ابراهیم بن مهزیاریم پس مدتی دراز با من
معانفه کرد و گفت خوش آمدی تو ای ابا اسحق ان نشانه ای که در میان تو و منیا

سومین بخش قسمت از بخش

ابو محمد پیوسته بود چه کردی گفتم شاید انگشتر را اراده کرده ای که خدا انرا بمن عطا کرده از ناحیه شخص پاکیزه ابی محمد حسن بن علی صلوات الله علیهما گفت غیر انرا اراده نکرده ام پس بیرون آوردم انرا برای او چون بران نظر کرد گریه کرد و انرا بوسید و نوشت
 ای که بر روی ان نقش بود خواند و نقش ان یا الله یا محمد یا علی بود پس گفت پدرم تقریباً
 ان سر انگشت با ان دست که این نقش را نوشته و طول کشید نگاه کردن او در ان نقش با دقت نظر من در آنچه که از او صادر میشد در جواب مسائلی که از او میپریدم از جهت
 زیادتی سؤالاتی که از او میکردم بخوبی که مرا منفرد میدید در اختصاص داشتن من بران
 بر آنحضرت علیه السلام پس من از او فتوی از علم را یاد گرفتم برای روزیکه به ان محتاج
 شوم و با آنکه دوست میداشتم که از او بپرسم بعلت آنچه که از او صادر میشد از جواب گفتن
 از فون احادیث نا اینکه گفت برای من که ای ابا اسحق بمن خبر ده از مقصدی که بعد از
 حج گذاردن داری گفتم بحق پدرت قصدی ندارم بعد از ان مگر اینکه زود باشد که میخوا
 ام پوشیده ابراکه مراد انا کنی بدان گفت پیر من از آنچه که میخواهی که من شرح دهنده ام
 برای تو انرا اگر خدا بخواهد گفتم ابا زال ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام خبری دار
 چیز پرگفت چه خبری میخواهی گفتم ایا از سنل او کبریا مپشناسی یعنی از فرزندان او
 اطلاع داری گفت بخدا قسم است که مپشناسم هر اینه دو سپرد و راقناده او را محمد و
 موسی که دو پسر ان حسن بن علی صلوات الله علیهم میباشد و من فرستاده شدم از
 طرف انها بسوی تو که با مرا ایشان آیتان کنی پس اگر دوست داری ملاقات ایشان را

در آنجا نایب

(۳۷۱)

و سر مه د بدار ایشان را بدیده کشتی و بدیدن ایشان تبرک جوئی با من روانه شو تا
 بجانب طائف برویم و باید این مسافرت را از مردانیکه با تو هستند پنهان بداری
 و از ایشان کتمان کنی ابراهیم گفت که با او روانه شدم بطرف طائف و با او قطعاً
 ز میهنهای رملزار را هر کدام بعد از دیگری وارد میشدم تا اینکه بعضی از مخارج ^{بانی}
 که میرفتم چپهای از مو برای ما ظاهر شد که بالای تلی از رمل نورانی و نایب بود
 و از نور آن قطعات آن بیابان روشن بود پس بر من سبقت گرفت و مبادرت
 کرد تا اذن دخول برای من بگردد داخل چینه شد و سلام کرد بر ایشان و ایشان را
 بمکان من دانا کرد پس یکی از ایشان که بزرگتر از دیگری بود از جهت سن یعنی محمد بن
 الحسن صلوات الله علیهما از چینه بیرون آمد و او پیری بود که هنوز در صورتش مؤ
 نر و بیده بود و روی صاف خالصی داشت و میان دو آبروی او گشاده و بیمو بود و
 دندان او ظاهر بود و صورت و بینی کشیده داشت و قصبه بینی او با طرف بالای آن ^{می}
 بود مانند شاخه شمشاد بود در طراوت و زیبایی موهایش بینا گوشش رسیده و ^{را}
 و ریخته بود مجعد و پیچیده نبود صفحه پیشانی او مانند ستاره ای درخشنده ^{خشد}
 بر گونه راست او خال مشکینی بود که گو پارچه مشکی بود بالای صفحه نقره و سر او پر مو بود
 و موهای آن سپاه و ریخته بود بر بنا گوش بر هیئت اهل خبر بود چندی از چشمها مپان
 بالا تر از او و خوش صورت تر و با وقار و حیاء تر از او ندیده پس چون در مقابل من
 آمد با شتاب تمام خود را به او رسانیدم و بر روی او انداختم و هر عضوی از اعضا

سَمْتِ رَجَسِ لَهْوِ

اورا بوسیدم پس فرمود مَرَجَبًا تَوَايَ ابُو اسحق روزها بمن وعده میداد نزد بپ بود
 ملاقات تو را و خوشنودی بود در میان من و میان تو با اینکه خانه تو با من دور بود
 و زیارت بنا خرافتاده بود صورت تو در خاطر من بود که گو با بقدر یک چشم بهزدن
 از یکدیگر دور نبودیم از پا کپزه کی و خوبی حدیث کردن با یکدیگر و خیال دیدن همدیگر
 و من سنا پیش میکم پروردگار خودم را که سزاوار سنا پیش کرده است بر فیض ملاقاتی که
 حاصل شد و شاد شدن از دیدار تو و نیکی و احسان او از جهت اشتیاقی که بدیدن
 تو داشتم و بشرف دیدار تو رسیدم پس از آن از حالات گذشته و مناخر من پرسید پس
 عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد همیشه در جستجوی امر تو بودم شهر شهر از زمانی
 که آقای من ابی محمد صلوات الله علیه از دنیا رحلت کرده در بر روی من بسته شده بود
 تا اینکه خدا بر من منت گذارد بکسیکه مرا راهنمایی کرد بوی تو و دلالت کرد مرا بر رسیدن
 بخدمت تو و سپاس گذاری مختص خدائی است که الهام کرد مرا در ملاقات تو از کرم
 و احسان و عطای خود پس آنحضرت نسبت خود و برادرش موسی را بیان فرمود و بگوشی
 رفت پس فرمود که پدرم صلوات و رحمت خدا بر او باد از من عهد گرفت که در روی
 زمین جایز اوطن نگرم مگر در اینجا بکسیکه پنهان تر و دورتر و مستورتر باشد برای
 پوشیده و پنهان ماندن امر من و در حصار بودن محل من از کپدهای اهل گمراهی
 شیطانهای متمرده و حادثه های امنهائی که راه حق را کم کرده اند پس انداخت مرا در
 رملزارهای بالای زمین نجد تا زمین مدینه تا پشت مکه که زمین حجاز باشد

در نجبات ائمه

... (۳۷۳) ...

و قطع میکنم رملتایهای بزرگ را و دور میزنم در آن زمینها بیکه زراعت آن
چیده شده باشد و آن زمینها بیکه محل اطمینان است و کسی در آنها راه ندارد نامد
باید انتظار آنرا بکنم ببرد و زمان حلول امر برسد و جرع رو به اجلاء بدهد و آن
حضرت صلوات الله علیه جاری کرد برای من از خرنبهای حکمتها و حقایق علوم حیرتی
زا که اگر شعاع بیندازد بسوی تو جزئی از آن بیندازد که نور از هر جمله ای - بدان
ای ابواسحق که آن حضرت صلوات الله علیه یعنی پدر بزرگوارش حضرت عسکری فرمود
ای پسر که من بدرستی که خدائی که بزرگست ثنای او چنین سوره است که خالی گذارد
طبقه های زمین خود و اهل کوشش در طاعت و عبادت خود را بدون حجتیکه
بلندی جوید بسبب آن و بدون امامیکه بپذیرد امامت او را و بهر اوقاتند کند
و براههای سنا و راه رود و روش اقتضاد او را پیش گیرد و امیدوارم ای پسر من
که توبکی از اینها باشی که خدا او را در شماره آورده است برای باز کردن راه حق و
بچیدن راه باطل و بلند کردن و فرو نشاندن گمراهی پس بر توباید ای پسر که من که
در جاهای پنهان زمین ملازم باشی و در دست ترین جاهای زمین جای گیری
زیرا که از برای هر ولئی از اولیاء خدا دشمن سرکوبی کننده ای و ضدی نزع کننده
است و واجب است محفی بودن تو برای درک ثواب مجاهده اهل نفاق با خدا و محاف
صاحبان الحاد و عناد پس بوحشت نیندازد تو را آنها و بدانکه دلهای اهل طاعت
و اخلاص مشتاق است بسوی تو مانند مشتاق بودن مرغ به آشیانه خود و ایشان

قسمت از جنس

گروهی هستند که رفت و آمد میکنند در میان مردم بحالتیکه در رمضان ذلت و خواری
واقع شوند و ایشان در نزد خدا نیکانند و عزیزان هستند که با نفسهای مشتاق درو^{یش}
و محنا جند و ایشان اهل فناء و عصمت اند استنباط کرده اند دین را پس پشیمانی کنند
انرا بجا هدیه کردن با اصدار دین مخصوص گردانیده است خدا ایشان را بتحمل ظلم و ستم
کردن نا شامل شود ایشان را قبول گشایش در عزت و غلبه در خانه آخرت که قرار
گاه ایشان است و گردانید ایشان را بر قله های صبر و شکیبائی ثابت نا بوده باشد برای
ایشان عاقبتی نیک و کرامت حسن عاقبت پس افتاس کن ای پسرک من از نور صبر در مورد ^{هائ}
کارهای خود نارستگار شوی بسبب صبر کردن در مکاره و بلاها با احسان و نیکی کردن خدا
با تو از برگزیدن و تغییر دادن ان مکاره و بلاها از تو از محلهای صدوران و در خاطر بگی
در پیش خود که آنچه از بلاها تو میسر شد و بدان صبر میکنی سبب عزت و غلبه است و دارای
قرب و منزلت میشود و بهره مند خواهی شد به آنچه که بران ستوده خواهی شد اگر نخواهد
خدا پس گو با مبینم تو را ای پسرک من که به نبرد و قوت یاری کردن خدا وقت ان رسید
باشد و به اسان شدن فیزی و رستگاری وقت عزت و بزرگی و بزرگواری تو برسد
و گو با مبینم که برای تو پرچمها و علمهای زرد و سفید بچینش در اید در اطراف و جوانب
تو در میان حطم و زمزم و گو با مبینم بی در پی بیعت گرفتن تو را وصف بکن دوستداران
تو را که با تو پیوسته میشوند مانند پیوسته شدن در درو رشدهای گردن بندها
و کف بر کف رسانیدن آنها را در اطراف حجر الاسود که پناهنده میشوند در بیگانه تو

در جناب امامیه

﴿ ۳۷۵ ﴾

ایشان بزرگانی هستند که افریده است خدا ایشان را از پاکی دوستی و نیکوئی طبیعت
دل‌های ایشان از حرکت نفاق پاک و پاکیزه است و سوبداهای ایشان از دشمنی کردن و
ضرر رسانیدن و بمسقت انداختن و برخلاف رفتن پاکیزه خواست طبیعت و سرشت
خوی ایشان نرم است برای دین و در هنگام دشمنی کردن با دشمنان دین نمدخوبانند
در وقت پذیرائی از اهل ایمان گشاده رویانند و تر و تازه است بفضل و بخشش طعامها ایشان
مندی بدین حق و اهل معتد چون رکنهای ایشان محکم شد و شمشیرهای ایشان در
غلاف رفت بجمعت خود متفرق میکنند طبقه‌هایی از امتها را و این زمان است که نابغ
و پیر می‌شوند نور در سایه‌های آن درخت بزرگی که دراز شود زباده‌های شاخه‌ها
آن در کماره‌های دریاچه طریقه در آنوقت بسح خورشید روشن و نورانی میشود و نارنجکها
باطل بر طرف میشود و میکنند خدا بتوسمکاری و سرکشی و نادانی و از خدادوری را و
بر میگردانند معالم ایمان را و بتو اشکار میکنند بیماریهای کرانه‌های جهان را و سلاطین
بندگان فرمانبردار را در آنوقت طفلی که در گهواره است دوست میدارد که اگر بتواند
از جای خود بر سبزد و بسوی تو آید و وحشان بیابان هم دوست میدارند که اگر راه یا
در نزد تو باشند بسبب تو بجنبش آید بهجت و خوشی در اطراف دنیا و شاخه‌های عزت
بوجود تو به تر و تازه گی در حرکت آید و بناهای عزت بوجود تو بر فرار گردد در تحمل
خود و دور افتاده‌های دین بجای خود برگردد با دانه‌های ریزان ظفر بر تو مبارک
پس نثری هر دشمنی گرفته میشود و هر دوستی با بر کرده میشود پس باقی بماند

سیمت از جیس

بر روی زمین سرکش عدول کننده از حق و نه انکار کننده ناسپاس گو و کسی که حق
 و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد و نه دشمنی کننده در اشکارا و اهل کینه و نه اهل
 عناد و دشمنی کننده در پنهانی و کسیکه توکل بر خدا کند پس او کفایت میکند آنکس را
 بدرستی که خدا رساننده است امر خود را **پس از آن** فرمود ای ابواسحق
 هر آینه این مجلس من باید در نزد تو مکثوم و برای کسی نگویی مگر برای کسی که اهل
 راستی باشد و برای برادران راستگوی خودت در دین - و قتی که نشانه های
 ظهور برای تو ظاهر شد و آثار تمکین پدید آید گرد پد کندی مکن و برادرهای دینی
 خودت از آمدن بسوی ما و بسوی کسانی که شتاب دارند که خود را بنور حق ^{شنی} و در
 چراغهای دین برسانند تا در کفی هدایت را اگر بخواهد خدا **ابراهیم**
مهر بار گفت پس زمانه برادر زود آنحضرت مانند ما اندم و از جرعه های چخماق نشانه های
 روشن و احکام نورانی و افکار و مسائل و معارف و زلال علوم آنحضرت ^{سیراب} میسر
 و استنضائه و استفاده میکردم از ترو نازه گی آنچه که ذخیره کرده بود خدا در طبیعهای
 او از لطائف حکمت و چیزهای نازه و شکفت و در وقتیهائی از نعمتهای بزرگ تا اینکه
 مانند من در خدمت آنحضرت اینقدر طول کشید که ترسیدم بار ماندگان من در ^{هوان}
 ضایع شوند و از پا در آید بعلت دوری من و عقب افتادن ملاقات کردن من ایشان را
 پس از آنحضرت اذن خواستم برای برگشتن با هواز و بزرگی و حش خود را از مفارقت
 از حضور آنحضرت به او اعلام کردم و جرع خود را از آن حدائی اظهار داشتم برای سیر کردن

در اجتناب از میده

... (۳۷۷) ...

و دور شدن از محلّهای او پس مرا اذن داد و ردیف من قرارداد از دعاها^ی شایسته
خود آنچه را که ذخیره باشد نزد خدا برای من و برای اولاد و خویشان من اگر بخواهد
خدا پس چون حوکت و کوچ کردن من نزدیک شد و مهیّا شد عزم من صبح کردم در حال
که بر او وارد شدم برای وداع کردن و تجدید عهد و عرضه داشتم بر او مالی را که نام من
بود و آن زباده از پنجاه هزار درهم بود و خواهش کردم که آن حضرت تفضل کند بر من
و امر دهد بپذیرفتن آن از من پس تبسم فرمود و فرمود ای ابوسحق پاری جوی به
آن برای برگشتن خود زیرا که سفر تو دور است و بیابان دور و راه در پیش داری
و اندوهگین مباش از روگردان شدن ما از آن یعنی از قبول نکردن ما زیرا که ما سپاس
گذاری خود را برای تو نازده کرده ایم از جهت این مالیکه میخواهی مبادی و قشر دادن آن
و جز دار شدن ما از آن بیادآوری کردن و قبول منت نمودن پس برکت دهد خدا بر ما
تو آنچه را که تو را مالک آن گردانید و ادامه دهد برای تو آنچه را که بتو عطا کرده و بنویسد
برای تو نیکوترین ثواب نیکی کندگان را و گرامی ترین آثار فرمان برندگان را زیرا
زیادت برای او است و از او است و میخواهم از خدا که تو را برگرداند بسوی یاران
بتما مزیّن بهره دادن از سلامت برگشتن بحفظ کردن و اعانت کردن و پانگاهد^{اشتن}
و زیر سایه خود جا دادن و بزمی و خوشی و آرامش رسیدن محل خود و مشکل نگرند
بر تو راه را و سرگردان نکند برای تو راهنما را و خودت را به او بسیار سپردن که ضایع
نشوی و همیشه باقی باشی بسبب احسان و لطف او اگر بخواهد خدا ای ابوسحق خدا

سیمت از بحس

قانع گرداننده است مازا بندگیها و عطاها و بخششها و بسکی کردنها و فائده های منت گذاردن
 خود و نگاهداری کرده است نفسهای مازا از معاشرت دوستان مکران و دوستانیکه در
 نیت خود اخلاص دارند و مکرانها بیکبار بگردنشان محض بصیحت کردن و محافظت کردن
 باشد بر آنچه که پرهیزکاری آن زیادتر و پایدارتر و بلند مرتبه تر باشد از جهت یاد کردن
گفت پس صافرت کردم از اینجا و از نزد آنحضرت در حالتیکه شناسش کننده بودم خدا
 را که غالب دین است بر آنچه که هدایت و راهنمایی کرد مرا در حالیکه عالم شد به اینکه
 خدا زمین خود را معطل و بدون حجت روشنی و امام قائمی نمیکارد و القاء کردم این
 جز ما ثور و نسب مشهور را بقصد زیاد شدن بدیاتی در چشمهای دلهای اهل یقین
 و برای شناساندن به ایشان آنچه را که خدای عز و جل منت بران گذارده از ایجاد
 ذریه طیبه و تربیت زکوة و قصد کردم اداء کردن امانت را و سپردن آن بکسیکه طلب
 ظهور و وضوح انرا میکند تا زبانه گرداند خدای عز و جل ملت را به راه پابنده و راه خست
 شده را بقوت عزم و نیروئی که از او است و به پیشیانی خدا و معتقد بودن بحفظ او
 نگاهداری او و خدا را همانی میکند هر که را میخواهد بسوی راه راست

مؤلف حقیر گوید

علامه مجلسی اعلی الله مقامه در سیزدهم بحار الانوار فرموده که جناب ابراهیم بن مهزیار با
 علی بن مهزیار احتمال دارد که یکی باشد و احتمال دارد که دو چیز باشد و اظهر یکی بودن
 است و اختلاف اسم محمول بر اشتباه از نسخ و راویهاست و عجب این است که محمد بن

در انجنانا مینا

(۳۷۹)

ابعد الله که از کسانیکه شرف بحضور مبارک حضرت بقية الله ارواحا فداء شده اند
محمد بن ابراهیم بن مهزبار را شمرده و هیچیک از این دو نفر را که علی بن مهزبار و ابراهیم
بن مهزبار باشد در شماره بناورده و پس از آن فرموده است که اشتمال این احسانا

بر اینکه از برای آنحضرت برادری است که موسی نامیده شده عزابت دارد
ع ۴ **حَدِيثُ جَهَارٍ**

احتجاج طبری - طبع مطبعة مرتضویه در نجف اشرف ص ۲۷۱ قسمتی از توفیق صادرة

از ناحیه مقدسه برای شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضوان الله علیه راجعه بعضی

از علامات ظهور آنحضرت (من توفيقه عليه السلام) سنظهر لكم من السماء آية

جلية ومن الارض مثلها بالسوتة ويحدث في ارض المشرق ما يجرن و يقلق و

يغلب من بعد على العراق طوائف من الاسلام قراق تصبى بوء فغالهم على اهله

الارزاق ما بوملونه منه على بوقر غلبة منهم وانفاق و لنا في تفسير حجهم على

الاحتبار منهم والوفاق شان بظهر على نظام وانفاق فليعمل كل امرئ منكم

بما يقرب به من محبتنا و يتجنب ما يدينه من كراهتنا و سخطنا فان امرنا بعنة فجاه

حين لا تنفعه توبة ولا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة والله يلهمكم الرشاد و بلفظ

لكم في التوفيق برحمته **يعني** زود باشد که ظاهر شود برای شما آية و نشانه

از آسمان روشن و پیدا و از زمین هم ابی ظاهر شود مانند آن و برابر با آن و حادث

شود در زمین مشرق چیزیکه بجزن و اندوه و قلق و اضطراب بپندارد و غالب میشود

(۳۱۰) **سَمَتِ رَجِسٍ** و در هر روز یک بار بگویند

بعد از آن بر عراق طائفه‌هایی از اسلام که از دین خارج شده باشند که بسبب بدی کارهایشان روزیها براهل ان تئک شود برای رسیدن به از روی خود جهت تمام کردن غلبه از ایشان بتجمع و اتفاق که میکنند و برای ما است در اسان کردن قصد ایشان امتحان و آزمایش و موافق شدن که کار بت ظاهر شدنی بر روی نظام و ترتیب دادن و راست و تمام شدن و فراهم آمدن کار پس باید عمل کند هر مردی از شما که از دوستان ما میباشد بچیزیکه بدان بمانزد بک میشود و دوری کند از چیزیکه نزد بک میکند و را بکراحت داشتن ما و ختم ما زیرا که امر ما بچیز و بناگاه رخ میدهد زمانیکه توبه کردن هیچ نفعی ندهد او را و نجات ندهد او را از شکنجه دادن و عذاب کردن ما توبه کردن از گناهان و عقوبتی که از او سرزده و خدا الهام کند شما را به هدایت شدن و لطف کند برای شما بتوفیق یافتن بر حمت خودش

۴۹۵ **حَدِيثُ بَجْدُ**

احتجاج شیخ طبرسی رحمه الله ص ۲۷۱ در توفیقی که از ناحیه مقدسه بر او نوشته شده از آنحضرت علیه السلام از جمله است که **اَيَّةُ حَرَكَتٍ مِّنْ هَذِهِ اللَّوْنَةُ حَادِثَةٌ بِالْحَرَمِ الْمُعَظَّمِ مِنْ رَجِسٍ مَنَافِقٍ مَذْمُومٍ مَسْتَحْتَلٍ لِلدَّمِ الْحَرَمِ يَعْلُ بِكِبِدِهِ اَهْلُ الْاِيْمَانِ وَلَا يَبْلُغُ بِذَلِكَ عَرَضٌ مِنَ الظُّلْمِ لَهُمُ وَالْعَدْوَانِ لَا تَمَانٍ وَرَأَوْ حَفْظَهُم بِالِدَعَاءِ الَّذِي لَا يَجِبُ مِنْ مَلِكٍ اَرَضٍ وَالسَّمَاوِ فُلَيْطَيْنِ بِذَلِكَ مِنْ اَوْلِيَاءِنَا الْقُلُوبِ وَلِيَتَّقُوا بِالْكَفَايَةِ مِنْهُ وَانْ رَاعَهُمْ بِهَ الْخَطُوبِ وَالْعَاقِبَةُ بِجَبَلٍ صَنَعَ اللهُ سَجَانَهُ تَكُونُ حَمِيْدَةً لَهُمْ مَا اجْتَنَبُوا الْمُنْفِي عَنْهُ**

در انجیانیامیه

(۳۸۱)

من الذنوب ونحن نعهد اليك ايها الولي المخلص المجاهد فبنا الظالمين ايديك الله
بصره الذي ابدته به السلف من اولياءنا الصالحين انه من اتقى ربه من اخوانك
في الدين واخرج مما عليه الى مستحقته كان امنا من الفسنة المبطله ومعها المظلمة
المضلة ومن نجل منهم بما اعاده الله من نعمته على من امره بصلته فانه يكون خا
بذلك لا ولسه واخرته ولو ان اشيا عنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب
في الوفاء بالعهد لما انا اخر عنهم العنى بلفاءنا ولن تجلت لهم السعادة بمشاهدتنا
على حق المعرفة وصدقها منهم بنا فما يجيبنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكره ولا نوثه
منهم والله المستعان وهو حسبنا ونعم الوكيل

يعنى نشانه حرکت ما از این سستی و درنگ کردن حادثه است که در حرم معظم
رومیدهد از مرد نجس منافق مذمت کرده شده ای که حلال دانسته است ریختن خون
حرام را که عمل میکند بمکر و فریب و چله وری خود با اهل ایمان و بسمکاری و دشمنی
که با ایشان میکند بهدف خود بخواد رسد زیرا که ما در عقب ایشان حفظ میکنیم
ایشان را بدعا کردن در حق ایشان بدعا بشک پوشیده نشود از پادشاه زمین و
اسمان پس باید دلهای دوستان ما بسبب دعا کردن ما مطئن باشد و باید که
بپرهیزند بیاز داشتن خود را از او و اگر در نظر بگیرد ایشان را کارهای بزرگ عاقبت
ایشان بپاکیزگی صنع خدا ستوده خواهد شد اگر اجتناب کنند از بجا آوردن آنچه که
لفی کرده شدند از آن از گناهان و ما عهد میکنیم با تو ای دوست با اخلاص کوشش

سومین بخش

کنده در ولایت و اطاعت ما با ستمکاران نیرو و قوت دهد تو را خدا بنیروی یاری
 کردن خود اینچنان یاری کردی که نیرو دار به ان پیشینان از دوستان شایستگان
 ما را که هر که بپرهیزد از پروردگار خود از برادران دینی تو و بیرون کنده آنچه را که بر
 او است از مال او مستحقین ان این میشود از فتنه های ناچیز و نا بود کننده و مخنه های
 ناربت کننده و گمراه کننده و هر که از نعمتی که خدا به او عطا فرموده و به او امر نموده که
 صلح کند و بدهد بکسی که خدا امر بصله و احسان نموده دست بردارد و ندهد انکس
 با این جهت یعنی بجهت احسان و صلح نکردن در دنیا و آخرت خود زیانکار خواهد
 بود و اگر شیعیان ما خدا توفیق بدهد ایشان را برای فرمانبرداری او بایکدیگر درگاه
 ایشان با هم جمع و یکی بود در وفا کردن بجهت عقب نمی افتاد ایشان را در بدن ما و
 کور می نمایند از ملاقات ما و خوشحلی برایشان پیشانی بد بسبب بدن ایشان ما را
 و شناختن ایشان ما را حق شناختن و بر راستی شناختن بعضی از ایشان ما را پس
 حبس و مخفی نکرده است ما را از ایشان مگر ان کارها بیکه میکنند و بما میرسند و ما
 از ان کراهت داریم و میل بجا آوردن ان نداریم و خدا است که طلب یاری ان خواسته

شده و او کفایت میکند ما را و نیکو و کلی است

پایان بخش نهم از زوایر بخش کتاب نواب الدهور

که مشتمل است بر اخبار و احادیث وارده از حضرت خاتم الانبیا و صلی الله علیه
 و آله و ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین پس از بیان اجالی علامات ظهور

بخش هشتم در اخبار صحابه
 (۳۱۳)

و بعضی از آیات قرآنیه مؤلفه راجع بر آن علامات و از اخباری که افسان محل سهو و
 نسیان و ملالزم با غفلت است از درج بعضی از احادیثی که بر آن ظفر یافته بودم
 از درج در محل مناسب خود غفلت شده لذا رجحان در آن دیدم که هر چند غیر مرتب
 هم باشد از درج آن خود داری نکم زیرا که درج در غیر محل خود سزاوارتر است از ترك
 کردن آن خصوصاً در صورتی که تذکر دادن بر آن دارای فائده یا فواید مهمی باشد
 و رجاء و اتق از خداوند متعال جلت عظمته چنان است که پس از فراغت از همه اجزاء
 این کتاب موفق شوم به جمع و تالیف مستدرکی برای این کتاب تا فائده آن عام و عاید
 ان نام باشد و الله ولی التوفیق انه خير موفق و ناصر و معین

بخش نهم در اخبار صحابه و تابعین
 خبر اول

۴۹۶

ملاحم و متن سید ابن طاوس ۲۵۰ بند خود از زمری روایت کرده که گفت بلغنی
 ان التواييل السود تخرج من خراسان فاذا هبطت من عقبة خراسان هبطت بنعي
 الاسلام فلا تزدها الا وايات الاعاجم من اهل المغرب يعني بمن رسیده است
 که پرچمهای سیاه از خراسان بیرون میاید پس چون از گردنه خراسان فرود آید
 فرود میاید بجزیرات اسلام پس رد نمیکند انرا مگر پرچمهای عجمهای اهل مغرب

خبر دوم

۴۹۷

بِحَسْبِ رَهْمٍ

ملاحم و فتن . ص ۲۱ مسند از حذیفه الیمان روایت کرده که گفت بخرج رجل من قتل
 المشرق بدعو الی ال محمد صلی الله علیه و اله و هو ابجد الناس منهم ینصب علامه سواد
 اولها نصر و اخرها کفر یتبعه خثاله العرب و سفلة الموالی و العبيد الا باق رقا
 من الافاق سیماهم السواد و دینهم الشرك و اکثرهم المذبح قلت و ما المذبح قال القلن
 ثم قال حذیفه لابن عمر لست ندرک با ابا عبد الرحمن فقال عبد الله و لکن احدث به
 من بعدی فثمة ندعی الخالفة مخلوق الدین یهلك فیها صرح العرب و صالح الموالی
 و اصحاب الکفر و الفقهاء و تخلی عن اقل من القلیل **یعنی** بیرون میاید مردی
 از طرف مشرق که بزوال محمد صلی الله علیه و اله دعوت کند و او دورترین مردم است از
 ال محمد نصب میکند پرچم سیاه را که اول ان پرچم ناری کردن دین است و اخر ان
 پرچم کفر است یعنی اول دعوت بدین میکند و در اخر دعوت بکفر میکند تابع او میشود
 مردمان فر و ما پرای از عرب و مردمان پتی از دوستان و علامان گویا از کوانه های جهان
 سیمای ایشان سیاه است و دین آنها شرکت و اکثر ایشان خدایع اند گفتم خدایع
 یعنی چه گفت یعنی خشنه نکرده پس حذیفه بعد الله بن عمر گفت ای ابا عبد الرحمن تو در
 نمبکی او را پس عبد الله گفت و لیکن حدیث میکم انرا که پس از من فتنه است که انرا خالفة
 گویند یعنی تراشده و ریش کن کنده دین که هلاک میشود در ان عرب خالص و شایستگی
 از موالی و اصحاب کفر و فقهاء بعد از ان بمدت خیلی کمی عبارتلم و کفر منفع میشود یعنی فرج شود

خبر سیوم

در اخبار صحابا

... (۳۱۵) ...

ملاحم و فتن . مسند الزکعب روایت کرده که گفت الغریبه هی العمیاء وان اهلها
 الحفاة العراة لا یدبون لله دینا ید و سون الارض کما ندوس البقرة البدر فتعود
 بالله ان تذکوها **یعنی** غریبه عمیاء را گویند وان نام محلی است که اهل ان
 پاره‌کنندگان و پاره‌کنندگان را برای خدا پنی را قبول نکرده اند نوم میکنند زمین
 همچنانکه گاو ماده نوم میکنند خرمن را پس پناه ببرد بخدا اگر آنها را بیامد

خبر چهارم

۴۹۹

ملاحم و فتن . ص ۳۰ مسند از حشاش با غیر او روایت کرده که گفت یقال اذا بلغت الرايات
 الصفراء فاهرب في الارض جهدا هربا واذا بلغت انهم نزلوا الشام وهي السرة فان
 استطعت ان تلمس سلما في السماء او تنفقا في الارض فافعل **یعنی** گفته میشود
 که وقتیکه پرچمهای زرد بآورد پوستانها بمصر رسید پس فرار کن در زمین بکوشش خودت
 فرار کن و چون بتوجه رسید که آنها در شام فرود آمدند در شام که ان محلی است که سر
 نام دارد پس اگر میتوانی دست خود را بنزد بانی برسان و بد اسمان بالا رو پار زمین را گود کنی و
 و پنهان شوی بکن این کار این گنایه از شدت بلا و فتنه است که در آن زمان رو میدهد

خبر پنجم

۵۰۰

ملاحم و فتن ص ۳۱ از عمر روایت کرده که وقتی بدر کعبه رسید گفت اذا قبلت الرايات السود
 من المشرق والرايات الصفراء من المغرب حتى يلقوا في سرة الشام یعنی دمشق فهناك البلاد
یعنی وقتیکه رو آورد پرچمهای سپاه از مشرق و پرچمهای زرد از مغرب و باهد بگر

بخش دهم

تلاقی کردند در سه شام یعنی دمشق در آنوقت بلاء شدت میکند

خبر ششم

۵۰۱

ملاحم و فتن ص ۳۲ مسند از کعب روایت کرده که گفت بنزاون آمد و یثربون من الدجله
والفرات یبعون فی الجزیره و اهل الاسلام فی تلك الجزیره لا یستطعون لهم شیا فبعث الله
علیهم تلجأ فیه صر و یریح و جلید فاذا هم خامدون فیرجع المسلمون الی اصحابهم فیقولون
ان الله قد اهلكهم و کفاهم العدو و لم یبق منهم احد قد اهلكوا عن اخرهم یعنی

فرود میآیند یعنی ترک در آمد و میآیند از دجله و فرات پس میروند در جزیره و مسلمانان در
ان جزیره اند و نمیتوانند که از آنها دفاع کنند پس بر میانگرازند برضرا ایشان برقی را که در آن است
سرمای سخت و باد و تکرک یا بخی در آنوقت هلاک میشوند پس مسلمانان بر میگرددند بسوی یاران
خود و میگویند که خدا هلاک کرد ایشانرا و کفایت کرد آنها را از دشمن واحد از ایشان باقی نمانده

خبر هفتم

۵۰۲

هلاک شدند

ملاحم و فتن ص ۳۲ مسند از کعب روایت کرده که گفت ترد الزک الجزیره حتی یبقوا خیلهم
من الفران فبعث الله علیهم الطاعون فقتلهم فلا یفلت منهم الا رجل واحد یعنی
ترک وارد جزیره میشود تا اینکه اسبها ایشان از فرات اب میآیند پس بر میانگرازند خدا بر
ایشان مرض طاعون را و میکشد ایشانرا که باقی نماند از ایشان مگر بگرد

خبر هشتم

۵۰۳

ملاحم و فتن ص ۳۳ مسند از اراطاه روایت کرده که گفت یقاتل السفیانی الترتک شمر

در اخبار صحابا

(۳۱۷)

يكون اسئطالهم على يد المهدي - يعني سفنای با ترک مقاتله میکنند پس ریشتر کن شدن ایشان بدست مهدی خواهد بود

خبر پنجم

۵۰۴

ملاحم و فتن ص ۳۳ مسند از حذیفة بن الیمان روايت کرده که گفت اذا رايتم اول التريک بالجربة فقاتلوهم حتى يهزموهم او يكتفكم الله مؤنتهم فانهم يفضون الحرم وهو علا خروج اهل المغرب وانتقاض ملكهم - يعني وقتیکه دیدید اول ترک را که در جزیره وارد شد با آنها جنگ کنید تا فرار دهید ایشان را یا خدا کفایت شر ایشان را از شما بگذرد که ایشان رسوا میکنند زنها را وان علامت بیرون آمدن اهل مغرب و رخت پیداشدن در ملک ایشان است یعنی قدرت آنها از آنها گرفته میشود

خبر دهم

۵۰۵

ملاحم و فتن ص ۳۴ مسند از کعب روايت کرده که گفت علامة انقطاع ملک ولد العباس حمرة تظهر في جوف السماء ونجم يطلع من المشرق يعني كالقمر ليلة البدر ثم ينعقد - قال الوليد بلغني عن كعب انه قال فخط في المشرق وذاهيته في المغرب وحمرة في الجوف وموت فاس في جهة القبلة يعني علامت منقطع شدن دولت بنی عباس سرخس است که در جوف آسمان ظاهر میشود و سناره است که در ابدان مشرق که نور دهد مانند ماه شب چهارده پس بسته شود و لید گفت از کعب بن رسیده است که گفته قطعی ای در مشرق واقع شود و بلای سختی در مغرب و سرخس ای در جوف و مرکز اسکا

بخش دهم

در سمت قبله ۵۰۶ خبر باز دهم

ملاحم وفتن ص ۳۶ مسند از خالد بن معدان روایت کرده که گفت سنبذ و آیه عمو
 مِنْ نَارٍ تَطَّلِعُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ يَرَاهَا أَهْلُ الْأَرْضِ مِنْ أَدْرَاكِ ذَلِكَ فَلْيَعِدْ أَهْلَهُ طَعَامَ سَنَةِ
 يَعْنِي زُودَ بَأْسِهِ كَمَا ظَاهِرٌ شُودِ نَشَانِهِ أَي كَمَا عَمُودِي بَأْسُهُ أَنْ أَتَى كَرَاهِي أَهْلَ زَمِينِ
 أَنْ يَأْبَسُوا وَأَنْ أَزْجَانِبَ مَشْرِقٍ خَوَاهِدُ بُوْدِي كَسْبِكُمْ بِبَادِئِ الْأَبْدَانِ بِرَأْيِ أَهْلِ خُودِ طَعَامِ وَ
 خُورْدِي نَائِكِيَالٍ رَأْتَهُ كَنْدِ (کتابه از سختی و شدت فتنه انسال خواهد بود)

۵۰۷ خبر باز دهم

ملاحم وفتن ص ۳۶ مسند از کثیر بن مره حضری روایت کرده که گفت نشانهای در
 ماه رمضان حادث میشود و آن علامتی است آسمانی که بعد از آن اختلاف در میان
 مردم واقع میشود پس هرگاه در کئی انعلامت را هر چند میتوانی تهیه طعام کن
 آیه المحدثان فی رمضان علامته فی السماء یکون بعدها اختلاف الناس فان در ^{کنها}

فاكثر من الطعام ما استطعت

۵۰۸ خبر سیزدهم

ملاحم وفتن ص ۳۶ از ولید روایت کرده که گفت بلغنی انه قال یطلع نجم من المشرق
 قبل خروج المهدي له ذنب یعنی لاهل الارض كاضائة القمر ليلة البدر قال
 الوليد والحمة والنجوم التي رأيناها لیت بالآيات انما نجم الآيات نجم ينقلب في
 الافاق في صفر او في ربيعین او في رجب وعند ذلك يسرخان بالانزال يتبعه

در اخبار بیتنا

... (۳۱۹) ...

روم الظواهر بالآیات والصليب **یعنی** بمن رسیده است که او گهت بیرون
 میاید سناره ای از طرف مشرق پیش از خروج مهدی که برای آن دنباله که نور مید
 برای اهل زمین مانند نور دادن ماه شب چهارده و لیدگفت که سرخی و سناره ها
 که دیده ایم آن آیات نبت جز این نبت که آیات خروج سناره است که میگردد در افاق
 در ماه صفر یا در دو ماه ربیع یا در ماه رجب در انوقت سپر میکند پادشا چنین یا نزل
 یا نزلکها و تابع انها میشوند رو میها در ظاهر با برچها وصلیب

خبر چهاردهم

۵۰۹

ملاحم و فتن ص ۳۷ از شریک روایت کرده که گفت بلغنی انه نکسف الشمس قبل خروج
 المهدي في شهر رمضان مرتين یعنی بمن رسیده که افتاب پیش از خروج مهدی در ماه
 رمضان دو مرتبه گرفته میشود

خبر پانزدهم

۵۱۰

ملاحم و فتن ص ۳۷ مندا از کعب روایت کرده که گفت هلاک بنی العباس عند کم
 يظهر في الخوف والذاهية ما بين العشرين الى اربع وعشرين بجم برمی به شهاب بنقص
 من السماء معه صوت شديد حتى يقع في المشرق ثم يلبس كما تلبس الحية حتى
 يكاد رؤساء يلفيتان والرجفان في ليلة النخس والنجم الذي يرمى به شهاب
 ينقض من السماء معه صوت شديد حتى يقع في المشرق ثم يصب الناس منه بلا
 شديد **یعنی** هلاکت بنی عباس نزد شما ظاهر میشود در حالت ترس و بلای سخت

خبر همد

در میان بیستم نایبیت و چهارم سناره که بیسان شهاب و نیازک انداخته شود و شکسته
 و برگردانیده شود از آسمان که با آن صدای سختی باشد تا اینکه بمیند در سمت مشرق پس
 بچیده شود همچنانکه مار بچیده میشود تا اینکه نزدیک شود که در طرف آن بهم برسد و در
 زمین لرزه ای در دو شب محسوس واقع شود و آن ستاره ای که بیسان شهاب و نیازک انداخته
 میشود و شکسته و برگردانیده میشود از آسمان که با او صدای سختی است تا اینکه بمیند در
 سمت مشرق پس از آن مردم را بلا ی سختی اصابت میکند

خبر شانزدهم

۵۱۱

ملاحم و فتن ص ۳۱ از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت تکون بالشام فتنه کلمات
 سکت من جانب ضحیت من جانب فلا تنشاهی حتی بنادی من السماء ان امیر کفر فلان
 یعنی فتنه ای در شام واقع میشود که هر چه آرام شود از طرفی از طرف دیگری صدای بلند میشود
 تا اینکه از آسمان ندا کرده شود که امیر شما فلان یعنی مهدی ال محمد علیه السلام است

خبر هفدهم

۵۱۲

ملاحم و فتن از مهاجر و صالحی در ص ۳۱ روایت کرده که گفت اذا كانت فتنه المغرب
 فشد واقبل بغالکم الی الیمن فانه لا یجکم ارض عجزها یعنی وقتی فتنه مغرب و
 داد بندهای کفش خود را ببندید محکم بطرف یمن زیرا که نجات میدهد شما را از آن
 فتنه زمینی عجز از انجا یعنی در آن زمان یمن محل امن و ایمن بودن است به انجا بروید

خبر هجدهم

۵۱۳

در اخبار صحابا

(۳۹۱)

ملاحم و فتن ص ۳۹ مسند از محمد خنقه روايت کرده که گفت بين خروج الراية السويدة

من خراسان و سعيد بن صالح و خروج المهدي و بين ان يسلم الامر الى المهدي انا

و سبعون يوما يعني فاصله ميان بيرون آمدن پرچم سپاه از خراسان و سعید بن

صالح و خروج مهدي و ميان آنکه امر مهدي تسليم شود هفتاد و دو روز خواهد بود

مؤلف گوید که مراد از سعيد بن صالح ممکن است که سعيد سوسی باشد که اهل

شوش یا شوشتر است چنانچه از بعضی اخبار مستفاد میشود و ممکن است مراد شعیب بن

صالح باشد و تصحیف از ناسخ و با حروف چینی باشد و احتمال دوم اقوی بنظر میاید

خبر نوزدهم

۵۱۴

ملاحم و فتن ص ۴۰ مسند از حدیقه روايت کرده که گفت اذا دخل السفیانی

ارض مصر فام فیها اربعة اشهر یقتل و یبني اهلها بنومذ نفوم الناحات باکبة تکي

على اسخلال فزوجها و باکبة تکي على قتل اولادها و باکبة تکي على ذلها بعد عزها

و باکبة تکي شوفا الى قبورها يعني وقتیکه سفیانی داخل زمین مصر شد چهار ماه

در آنجا اقامت میکند میکند و اسپر میکند اهل آنرا پس در آن روز زنهاى نوحه کنند

قيام میکنند بگردسنة برای حلال شدن فرجهاشان گریه میکنند و بگردسنة برای کشته

شدن فرزندهاشان گریه میکنند و بگردسنة برای ذلیل شدن ایشان پس از عزت

که داشتند گریه میکنند و بگردسنة برای اشیای قبکه بقرها دارند گریه میکنند

خبر بیستم

۵۱۵

بِحَسْبِ هَمِّهِ

ملاحم و فتن من عن مسند از عبید بن عمیر روایت کرده است که پرسیده شد از حدیقه از
 معنای جمعش و عمر و علی و ابن مسعود و ابن عباس رضی الله عنهم و عده ای از اصحاب
 رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حاضر بودند پس حدیقه گفت العین عذاب و التین
 السنة و الجماعة و القاف قوم بکونون فی آخر الزمان فقال عمر ممن هم قال من ولد
 العباس فی مدینه يقال لها الزوراء یقتل فیها مقلد عظیمه و علیهم تقوم الساعة
 فقال ابن عباس لیس ذلك ولكن القاف قد ف و ح ف یكون قال عمر لحدیقه اما
 انت فقد اصبت التفسیر و اصاب ابن عباس المعنی **یعنی** عین عذابت و سبب سنت
 و جماعت و قاف گروهی میباشند در آخر الزمان پس عمر گفت این گروه از چه کسانی هستند
 گفت از فرزندان عباس اند در شهر بکه انرا زوراء گویند یعنی بغداد که در آنجا کشتار برتر
 واقع میشود و قال عظمی رخ خواهد داد و پس از آن بلافاصله قیام ساعت یعنی ظهور
 مهدی خواهد بود پس ابن عباس گفت اینطور نیست و لکن مراد از قاف باریدن سنگ
 و فرورفتن زمین میباشد عمر حدیقه گفت اما تو قول صواب گفتی در تفسیر و ابن عباس

صواب گفت در معنی

خَبْرٌ سَيِّئٌ يَكُونُ

۵۱۹

تفسیر الخ الفداء اسمعيل بن كثير قرشي دمشقي متوفى سال (۷۷۴) هجری سوره شور
 در تفسیر کلمه جمعش بسند خود روایت کرده از ارطاة بن منذر که گفت جاء رجل الى ابن
 عباس رضی الله عنهما فقال له وعند حدیقه الیمان رضی الله تعالی عنه اخبرنی

در جواب صحابہ و تابعین

عن تفسیر قول اللہ تعالیٰ جمعق قال فاطرق ثم اعرض عنه ثم کرر مقالته فاعرض
 عنه فلم یجبه بشئ وکرره مقالته ثم کررها الثالثة فلم یجر الیه شئاً فقال له
 حذیفة رضی اللہ عنہ انا انبک بها قد عرفت لم کرهها نزلت فی رجل من اهل
 بیته یقال له عبد الاله و عبد الله نزل علی نهر من انهار المشرق تنبی علیہ مدینتاً
 یسوق النهر ینہما شقاً فاذا اذن اللہ تبارک و تعالیٰ فی زوال ملکهم وانقطاع دولتهم
 ومدت نهم بعث اللہ عز و جل علی احدیها ناراً الیها فتصبح سوداء مظلمة وقد حترت
 کانتها لم تکن مکانها وتصبح صاحبها متعجبة کيف افلت فما هو الا بیاض یومها
 ذلك حتی یجمع فیها کل جبار عنید منهم ثم یخسف اللہ بها وهم جمیعاً فذلک قوله
 تعالیٰ جمعق یعنی غزوة من اللہ تعالیٰ وفننه وقضاء حم عن یعنی عدلانہ
 سین یعنی سیکون قاف یعنی واقع بہا بین المدینین

یعنی مردی آمد نزد ابن عباس رضی اللہ عنہ و بہ او گفت در حالتیکہ حدیث
 پہالی در نزد او حاضر بود کہ خبر ده مرا از تفسیر قول خدای تعالیٰ جمعق گفت زاوی
 کہ ابن عباس سر خود را بر پر انداخت پس از او روی خود را گردانید و تکرار کرد کہ
 خود را باز رو گردانید از او و چیزی در جواب او نگفت باز تکرار کرد کہ خود را در
 سوم این مرتبہ ہم جواب او را نگفت چیزی پس حذیفة رضی اللہ عنہ گفت من خبر میدا
 نوراً بہ ان میدانی چرا کراہت دارد از گفتن جواب از ان این کلمہ نازل شدہ است در
 حق مردی از خانوادہ او کہ نام او عبد الاله و عبد اللہ گفته میشود کہ فرود میا

بخش دهم

بالای نهری از نهرهای مشرق که بنا کرده میشود دو شهر بر آن که پیشکافد بهمن
 میان آن دو شهر را شکافتنی یعنی نهر در میان دو شهر واقع و جار بست پس چون
 اذن دهد خدای تعالی در زوال ملک ایشان و بریده شدن دولت ایشان و
 مدت خلافت و سلطنت ایشان بر میانگیزاند خدا بر یکی از آن دو شهر افتی را در شب
 پس صبح میکند در حال تنگه سپاه و نار بک شده باشد و سوخته شده باشد که گویا
 هرگز در آن مکان شهری نبوده و صبح میکند شهر دیگر که قرینه او است در حال تنگه
 آن تعجب کننده باشند که چگونه این شهر فرورفته و نابود شده و واقع نمیشود آن
 در اول سینه روز آن تا اینکه جمع میشود در آنجا هر سرکش ستمکاری که اهل عناد باشد
 از ایشان پس فرو میرد خدا انهر را با ایشان هفت تفسیر فرموده خدا حمسقی یعنی
 عزیمتی است از خدا تعالی و فتنه و قضا بستم عین یعنی حکمی است حتم از روی عدالت
 که از خدا جاری میشود و سپان یعنی زود باشد که واقع شود و قاف واقع شوند است

این واقعه در این دو شهر

خبر بیست و دوم

۵۱۷

ملاحم و فتن صاع مسند روایت کرده از ابن عباس که گفته ام بخرج السفیانی و
 الفلانی فقتلوا حتی یبقربطون النساء و یغلی الاطفال فی المراحل یعنی بیرون
 میآید سفیانی با فلان یعنی بنی عباسی پس با یکدیگر قتال میکنند تا اینکه پیشکافد
 سفیانی شکهای زنا ترا و میپوشاند بچه ها را در دیگها

در اخبار حجاج و تابعیه

(۳۹۵)

خبر نسیف سوم

۵۱۸

ملاحم و فتن ص ۱۳۰ مسند از کعب روایت کرده که گفت تَبَسُّی نَسَاءُ بَنِي الْعَبَّاسِ حَتَّى يَبْرُدَ مِنْ قَرْيَةِ دِمَشْقَ بَعْنِي هَذَا سَبْرًا كَرِهَةً مَثُورَةً زَنَانِ بَنِي عَبَّاسٍ نَالِهَا رَأْسُ وَارِدٍ دَهَائِجَ مَشَقَّةً

خبر نسیف چهارم

۵۱۹

ملاحم و فتن ص ۱۴۰ مسند روایت کرده که ان السفناني يدخل الكوفة فنسيها ثلاثة ايام ويقتل من اهلها ستين الفا ويقم فيها ثمانية عشر ليلة يقسم اموالها ثم ذكر تمام الحديث الى ان بعث الرايات السود بالبيعة الى المهدي - يعني بدرستیکه نسفا داخل کوفه میشود و اسپر میکند اهل انرا در مدت سه روز و میکند از اهل ان شهر را نفر را و در آنجا هجده روز میماند و قتل میکند ماالهای انرا پس یاد کرد راوی تمام حدیث را تا اینکه گفت بر میانگردد بر چهای سپاه را بیعت کردن با بیعت گرفتن بسو مهدی

خبر نسیف پنجم

۵۲۰

ملاحم و فتن ص ۱۴۰ مسند از محمد حنفیه روایت کرده که گفت تخرج راية سوداء لبني العباس ثم تخرج من خراسان اخرى سوداء فلا نسهم سود و يشابهم بيض على مقدمتهم رجل يقال له شعيب بن صالح او صالح بن شعيب من ثمم يهزمون اصحاب السفيا حتى ينزل بيت المقدس بوطي للمهدي سلطانة بمذابيه ثلاثا من الشام يكون بين خروجه وبين ان يسلم لامر المهدي اثنان وسبعون شهرا يعني بيرون میاید پرچم سپاهی برای بنی عباس پس از ان بیرون آید از خراسان پرچم سپاه دیگری که عدد

بِحَسْبِ رَهْمٍ

ان کلاههای سیاه و لباسهایشان سفید است و پیشرو لشکر ایشان مردی است که
 او را شعب بن صالح یا صالح بن شعب گویند از قبیلہ ہمیم فرار میدهند اصحاب سفیاء
 را تا اینکه فرود میآیند در بیت المقدس پا کوبی میکنند برای مهدی در دوره سلطنت
 خود کشیده میشود سبوی او سصد نفر از اهل شام میان بیرون آمدن او و میان قتلیم
 مهنگ شدن او با مر مهنگ هفتاد و دو ماه طول خواهد کشید

خبر بیست و هشتم

۵۲۱

ملاحم و فتن ص ۴۳ مسند از ثوبان روایت کرده که گفت اذا رايتم الرايات السود حجت
 من قبل خراسان فانوها ولو جوا على الثلج فان فيها خليفة الله المهدي یعنی وقتیکه
 دیدید پرچمهای سپاه از خراسان بیرون آمد بیاید سبوی آنها هر چند نتوانند ایشان
 بروید مانند بچه ها نشسته خود را بر زمین بکشند بالای برف زیرا که خلیفه خدا مهنگ در

خبر بیست و نهم

۵۲۲

ایشان است
 ملاحم و فتن ص ۴۳ مسند از حسن روایت کرده که گفت بخرج بالرقی رجل ربعة
 اسم مولی لبني همیم کوسج یقال له شعب بن صالح فی اربعة الاف ثیابهم بیض و
 رایاتهم سود بکون مقدمه للمهدی لا یلقاه احدا لا قتله یعنی بیرون میآید
 در روی مردی چهارشانه گندم گون از غلامان بنی همیم کوسج است شعب بن صالح
 گفته میشود با او است چهار هزار نفر که جامه های آنها سفید و پرچمهایشان سیاه است
 پیش مقدمه خروج مهدی میباشد ملاقات نکند او را احدی مگر آنکه او را مهنگ

در اخبار صحابه

خبر نسیب هشتم

۵۲۳

ملاحم وقتن ص ۴۳ مسند از سفیان کلبی روایت کرده که گفت یخرج علی الواعی
 المهدی علام حدث السن خفیف اللیه اصفرو لم یذکر الولید اصفرو لوقائل الجبال لهدها
 وقال الولید لهدها حتی نزل ایلیا یعنی بیرون میاید بر پرچم مهدی جوان نازه
 سن سبک موی زرد رنگ و ولید لفظ اصفرا در روایت خود ذکر کرده اگر با کوه
 مقابله کند انرا خراب کند و از جا بکند و بنا بر جز ولید از جا بکند انرا نا انکه فرود آید

در ایلیا یعنی بیت المقدس

خبر نسیب نهم

۵۲۴

ملاحم وقتن ص ۴۳ مسند از کعب روایت کرده که گفت اذا ملک رجل الشام و آخره
 مصر فاقتل الشامی و المصری و سبى اهل الشام قبائل من مصر و اقبل رجل من المشرق
 برایات سود صغار قبل صاحب الشام فهو الذى يؤدى الطاعة الى المهدى
 قال ابو قبیل ثم یملك رجل اسمهم بلو وها عدلا ثم یسر الى المهدى فؤدى الیه
 الطاعة وبقائل عنه **یعنی** وقتیکه مالک شد مردی شام را و مرد دیگری
 مصر را پس مقابله میکند شامی با مصری و اهل شام اسیر میکنند قبیله هائی را از
 مصر و رومیا ورد مردی از مشرق با پرچمهای کوچک طرف صاحب شام پس او
 است انکیسکه تحت طاعت مهدی بیرون میاید - ابو قبیل گفت پس مالک میشود
 مردی گندم گوین که پر میکنند زمین را از عدل پس میروند بسوی مهدی و مطیع او میشوند

بِحَسْرِ رَهْمٍ

۵۲۵ **خَبْرُ بَنِي امْرِئِ الْقَيْسِ**

ملاحم وفتن ص ۴۵ مسند از کعب روايت کرده که گفت اذا دارت رحا بني العباس وربط اصحاب الرايات السود خولهم بزبون الشام ويهلك الله لهم الاصبه و يقنله و غامة اهل بيته على ابد يهد حتى لا يبقى اموي منهم الا هارب و مخنف و يقط السفيناني بنو جعفر و بنو العباس و يجلس ابن الكلاء الاكباد على منبر دمشق و يخرج البربر الى صرة الشام فهو علامته خروج المهدي

و قتيبه دور زرد اسياي بنی عباس و بستند صاحبان پرچمهای سپاه اسبها خود را به درختهای زبون شام و هلاک کرد خدا اصبه را و کشت او را با عموم خانواده او بر دست ایشان تا اینکه باقی نماند از ایشان بکفر از بنی امیه مگر اینکه فرار کرد و پنهان شد و ساقط کرد سفینانی پسران جعفر و پسران عباس را و فشت پسر خورنده جگرها یعنی سفینانی بر منبر دمشق و بیرون آمد لشکر بر بریها بسوی دمشق پس ان

نشان خروج مهدی خواهد بود

۵۲۶ **خَبْرُ نَسِي وَ بَكْرِ**

ملاحم وفتن ص ۴۵ از ابن شوزب بسند خود روايت کرده که گفت كنت عند الحسن فذكرنا حمص فقال هم اسعد الناس بالمسودة الاولى و اسقى الناس بالمسودة الثانية قال قلت و ما المسودة الثانية يا ابا سعيد قال اول الظهور يخرج من قبل المشرق

در اخبار صحابه

(۳۹۹)

ثمانون الفاحشوة فلو بهم النشام ما حثوا الرمانه من الحبت و بوار المسودة الاولى
على ابد بهم **يعني** بودم نزد حسن پس یاد کردم شهر حص را که از شهرها
شامات است پس برایشان گفت که ایشان یعنی اهل حص خوش بخت ترین مردم اند
بسبب پرچمهای سپاه اولی و بد بخت ترین مردم اند بسبب پرچمهای سپاه دومی
گفتم پرچمهای سپاه دومی چیست ای ابا سعید گفت اول ظهور بیرون میابند از
سمت مشرق هشتاد هزار نفر که دلهای ایشان پُر است از سر زخ کش کردن و نکوهیده
شدن مانند پر بودن داخل آنا را ز دانه و هلاکت صاحبان پرچمها سپاه اول بدست
انت

خبر سی و دوم

۵۲۷

ملاحم و فتن ص ۴۷ مسند از عمار بن یاسر روایت کرده که گفت علامه المهدی
اذا انتاب علیکم التزک و مات خلیفتکم التي یجمع الاموال و یتخلف صغیر فجلع بعد سنتین
من یعنه و یخلف بعزب مسجد دمشق و خروج ثلاثه نفر بالثام و خروج اهل المغرب
الی مصر فلك اماره السفیانی **یعنی** علامت خروج مهدی وقتی است که سخت
هجوم بیاورند بر شما ترکها و بپردازد خلیفه شما که جمع میکند مالها را و جانشین او شود
کودک خورده سالی پس بعد از دو سال خلع شود از بیعتی که با او کردند و فرود طرف
غربی مسجد دمشق یعنی جامع اموی و بیرون آمدن سه نفر در شام و بیرون آمدن اهل
مغرب و فرود آمدن ایشان در مصر پس این علامات امارت سفیانی است

خبر سی و سوم

۵۲۸

بخش دهم

ملاحم و فتن ص ۷۴ مسلا روايت کرده از مردی از اهل مغرب که گفت لا يخرج المهدى حتى يخرج الرجل بالجارية الحسناء الجميلة ويقول من يثري هذه بوزنها طعاما ثم يخرج المهدى - يعنى بيرون نميآيد مهدى تا اينکه بيرون بيآيد مردی با دختری خوش صورت و زيبا و بگويد کی ميآيد اين دختر را هم وزن او خوردن

بي بيرون ميآيد مهدى

خبر سي و چهارم

۵۲۹

ملاحم و فتن ص ۷۴ مسند از ابن شوزب از بعضی از اصحاب خود روايت کرده که گفت لا يخرج المهدى حتى لا يبقى قتل ولا ابن قتل اهلك و القتل الراس يعنى بيرون نميآيد مهدى تا اينکه باقى نماند پادشاه و رئيس بزرگ و بزرگ زاده ای و قتل بمعناى راس يعنى شاه و بزرگ و بزرگ زاده است و ان بوزن سيد است

خبر سي و پنجم

۵۳۰

ملاحم و فتن ص ۷۴ مسند از ابى قتيل روايت کرده که گفت يملك رجل من بني هاشم فيقتل بني امية حتى لا يبقى منهم الا البسرة لا يقتل عنهم ثم يخرج رجل من بني امية يقتل بكل رجل اثنين حتى لا يبقى الا النساء ثم يخرج المهدى عليه افضل الصلوة والسلام و يحل الله فرجه يعنى مالك ميشود مردی از بني هاشم پس ميکشد بني اميه را تا اينکه باقى نماند از ایشان مگر آنکه نميکشد غير بني اميه را پس بيرون ميآيد مردی از بني اميه و ميکشد بهر مردی دو نفر را تا اينکه باقى نماند مگر آنها

کتاب خبایر صحابه (۴۰۱)

پس بیرون میاید مهدی بر او باد بالا ترین درود متقبل و شتاب کند خدا فرج او را
۵۳۱ **خبر سی و هشتم**

ملاحم و فتن ص ۶۲ مسند از کعب وایت کرده که گفت علامه خروج المهدي الی الی
 نقبل من العرب علیها رجل اعرج من کنده - یعنی نشانه بیرون آمدن مهدی چپها
 است که در میاورد از مغرب که سر لشکر آنها مردی است کتک از قبیله کنده

۵۳۲ **خبر سی و نهم**

ملاحم و فتن ص ۶۲ مسند از مطر و ذاق روایت کرده که گفت لا یخرج المهدي حتی
 یکفر بالله جهة - یعنی بیرون میاید مهدی تا اینکه اشکارا خدا ناسپاس گفته شود
 یعنی مردمان بخدا کافر شوند

۵۳۳ **خبر سی و دهم**

ملاحم و فتن - مسند از ابن سیرین روایت کرده که گفت لا یخرج المهدي حتی یقتل
 من کل شعبه سبعة یعنی بیرون میاید مهدی تا اینکه از هر شعبه هفت نفران کشته شوند

۵۳۴ **خبر سی و یازدهم**

غیبت نغمان ص ۱۵۷ مسند از محمد بن بشیر روایت کرده که گفت سمعت محمد بن الحنفیة
 رضی الله عنه یقول ان قیل وایا نثار ایه لال جعفر و آخری لال مرداس (العباسی)
 فاما رایة ال جعفر فلیست بشیء ولا الی شیء فغضبت و کتبت قریب الناس الیه فقلت
 جعلت فداک ان قیل رایا تم رایات قال ای والله ان لبني مرداس ملکاً موثقاً

بِحَبْرِ هَمْدٍ

لا يعرفون في سلطاهم شيئا من الحبر سلطاهم عسر ليس فيه يسر يدنون فيه العبد
 ويقصون منه القرب حتى اذا آمنوا مكر الله وعقابه واطمأنوا ان ملكهم لا ينزل
 صبح بهم صيحة لم يبق لهم راع يجعهم ولا داع يجمعهم ولا جماعة يجتمعون اليها
 وقد ضرب الله مثلهم في كتابه حتى اذا اخذت الارض زخرفها وازينت ووطن
 اهلها انهم قادرون عليها اناها امرنا لبلا وبنهارا الآية ثم حلف محمد بن الحنفية
 بالله ان هذه الآية نزلت فيهم فقلت جعلت فداك لقد حدثتني عن هو لا وبامر عظم
 متى يهلكون فقال ويحك يا محمد ان الله خالف علمه وقت الموقنين ان موسى عليه
 وعد قومه ثلاثين يوما وكان في علم الله عز وجل زيادة عشر ايام لم يجبرها موسى
 فكفر قومه واتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت وان يونس وعد قومه
 العذاب وكان في علم الله ان يعفو عنهم وكان من امره ما قد علمت ولكن اذا رايت
 الحاجة قد ظهرت وقال الرجل ويقول بت اللبلة بغير عشاء وحتي يلقاك الرجل
 بوجه ثم يلقاك بوجه اخر قلت هذه الحاجة قد عرفتها فما الاخرى واي شئ هو
 قال يلقاك بوجه طلق فاذا جئت تستقرضه قرصا لقتك بغير ذلك الوجه فعند
 ذلك تقع الصيحة من قريب

يعني شنيدم از محمد بن حنفیه رضی الله عنه که صیغه مودیدین از پرچمها
 ما پرچی است برای ال جعفر و پرچم دیگری است برای ال مرداس (با عباس م) پس
 اما پرچم ال جعفر چیزی نیست و بجائی میرسد پس خشمنا شدیم و من نزد بکر بن

در جناب صحابه و تابعیه

(۳۰۳)

مردم بودم به آنحضرت پس گفتم فدایت شوم پیش از پرچمها شما پرچمها هست فرمود
اری بذات خدا قسم است برای پسران مرداس ملک پانبرجا و استواری است که
در دوره سلطنت ایشان چیزی شناخته نمیشود از خبر و نیکی سلطنت ایشان ^{در} سخنی
نه اسانی در آن هیچ اسانی نیست دور را نزدیک میکنند و نزدیک را دور میکنند تا
اینکه این میشوند از سخت و غضب خدا و اطمینان حاصل میکنند که ملک ایشان ^{زایل}
نمیشود در آن حال صبحی ای به ایشان زده میشود صبح زدی سخت که باقی نماند برای
ایشان رئیس که ایشان را جمع اوری کند و نه خواننده ای که به ایشان بشواید و نه
جمعیتی که بسوی ایشان جمع شوند و هر اینها از روی تحقیق خدا مثل ایشان در کتاب
خود بیان فرموده در آنجا آنکه فرموده است تا زمانیکه زمین زینت خود را ظاهر
کند و قبول زینت کند و گمان کند اهل آن که ایشان توانایند بر روی آن میا
اگر ما ایشان را در شب و روزنا اخواه پس محمد حقیقه قسم یاد کرد بذات خدا که این
ایه درباره ایشان نازل شده پس گفتم فدایت شوم هر اینها حدیث کردی مرا از این
جماعت به امر بزرگی پس چه وقت هلاک میشوند پس فرمود رحمت خدا بر تو باد
ای محمد بدرستی که خدا مخالفت علم او با وقت فرار دادن وقت فرار دهنده ^{گان}
زیرا که موسی بن عمران علیه السلام وعده کرد با قوم خود سی روز را و در علم
خدا ده روز زیادتر بود که موسی را به آن خبر نداده بود پس کافر شدند قوم او
و گو ساله را بخدائی گرفتند پس از گذشتن مدت وعده و بدرستی که یونس

بخش دهم

و عده عذاب بقوم خود داد و در علم خدا گذشته بود که آنها را عفو کند و از امر او بود آنچه را که دانستی و لیکن وقتی که احتیاج و فقر و فاقه در میان مردم ظاهر شد بخوبی که مردی گفت با بگوید شب را شام نخورده خوابیدم و وقتی که مرد تورا ملاقات کند بروی و پس از آن ملاقات کند بروی دیگری گفتم این احتیاج را دانستم و اینکه مرد ملاقات کند مرا بروی و پس از آن بروی دیگری آن چه چیزی است فرمود تورا ملاقات کند بروی گشاده و باز و اما وقتی که آمدی از او قرض بگیری قرضی را تورا بغیر آن روئیکه ملاقات کرده بود ملاقات کند پس در آنوقت صبحه از نزد یکی واقع خواهد شد یعنی هر کسی از نزدیک خود اصدار خواهد شنید

مؤلف گوید

شاید مراد از بنی مرداس بنی عباس باشند بنا بر اظهار چنانچه در بعضی از نسخ و بعضی از روایات دیگر تصریح به آن شده و دور نیست که مراد از ایشان پس از عباس بن مرداس سلبی باشد که او مرد شاعری بوده که با قبیل خود در سال ششصد و سی و یک اسلام آوردند و او از مؤلفه قلوبهم بوده و در جنگ حنین مقابله نموده چنانچه در کتاب المنجد گفته و این عباس بن مرداس از قبیل بنی سلیم بوده که اسلام آوردند و با رسول خدا صلی الله علیه و اله در غزه حنین حاضر بودند و او رئیس قوم خود بوده و ایشان هزار نفر بودند که پیشرو لشکر رسول خدا صلی الله علیه و اله بودند و هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و اله غنیمتها را قسمت میکرد بعضا

در جواب سخا و باعبد

(۴۰۵)

بن مرداس چهار شرفوی داد که آنها اورا بختم در آورد و این اشعار را انشاء کرد

اتجعل نهی ونهب العبد

بین العینة والاقرع

فاکان حصن ولا حابس

بفوقان شیخی فی الجمع

وما کنت دون امرئ منهما

ومن تضع اليوم لم یرفع

پس گفته او بپیغمبر صلی الله علیه و اله رسید اورا استحضار فرمود و فرمود توئی گویند

این شعر اتجعل نهی ونهب العبد بین العینة والاقرع پس ابوبکر

با آنحضرت عرض کرد پدر و مادرم بقدای تو تو شاعر نیستی فرمود چگونه گفت گفته

است در میان عینة یعنی چشمها و اقرع یعنی قدمها پس رسول خدا صلی الله علیه و

اله با مبر مؤمنان علیه السلام فرمود برخیز با علی و زبان اورا قطع کن زاوی گفت

عباس بن مرداس گفت بذات خدا قسم است هر اینکه این کلمه بر من سخت تر است از روز

خشم زمانیکه آوردند ما را در خانه های خودمان گفت پس علی علیه السلام دست مرا

گرفت و مرا روانه کرد و اگر میدانستم که کسی میتواند مرا از دست او خلاص کند هر اینکه

اورا میخواهم پس گفتم با علی ابا زبان مرا قطع میکنی فرمود با آنچه که مامورم عمل میکنم

پس روانه شد و مرا آورد تا داخل خطره ها بشکند شترها در آنجا بود کرد و فرمود از

چهار نفر شتر تا صد نفر هر چه میخواهی از شتران عقال کن پس گفتم پدر و مادرم فدای

تو باد چقدر اهل کرامت و بردباری و دانائی هستی شما پس فرمود رسول خدا صلی

الله علیه و اله عطا کرد بتو چهار شتر و تورا از جمله مهاجرین قرار داد پس اگر میخواهی

عطا کرد بتو چهار شتر و تورا از جمله مهاجرین قرار داد پس اگر میخواهی

بخش دهم

چهار شتر را بگیر و از مهاجرین باش و اگر میخواهی صد شتر را بگیر و جزو کسانی که صد شتر گرفتند باش گفت گفتم که با تو مسئورت میکنم کدام است از اختیار کنم فرمود بگیر همان چهار شتر را که بتو عطا کرد و خستود باش گفتم میکنم این کار را

۵۳۵

خبر چهارم

غیبت طوسی ص ۲۱۴ مندا از عمار بن یاسر رضی الله عنه روايت کرده که گفت دعوة اهل بیت نبیکم فی آخر الزمان فالزموا الارض و کفوا حتی تروا فادتها فاذا خالف الترك الروم و کثرت الحروب فی الارض بنا دی مناد علی اسور دمشق و بل لازم من شرق قد افرزب و یحز (بحرب) حایط مسجدھا یعنی دعوت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان خواهد بود پس ملازم زمین باشید و خود را بازدارید از حرکت کردن داخل فتنه ها شدن تا اینکه ببینید پیشرو زمین را پس چون مخالفت کرد ترک با روم و بسیار شود جنگها در روی زمین ندا کننده ای ندا میکند بر بالای حصار دمشق که ملازم عذاب باشید از شرقی که نزدیک شده و خراب میشود دیوار مسجد دمشق

۵۳۶

خبر چهارم

غیبت طوسی ص ۲۱۵ مندا از سعید بن جبیر روايت کرده که گفت السنة التي تقوم فيها المهدي تمطر اربعاً وعشرين مطرة پری اثرها و برکتها یعنی سالیکه قیام میکند در آن مهدی بیست و چهار باران مبارک که اثر آن و برکت آن در زمین دیده شود

۵۳۷

خبر چهارم

در اخبار صحابه و تبعه
 (۱۴۰۷)

غیبت طوسی ص ۲۱۵ مسند از کعبه اخبار روایت کرده که گفت اذا ملک رجل من بنی العباس یقال له عبدالله وهو ذوالعین بها افتحو او بها یختمون وهو مفتاح البلا وسیف الفناء فاذا قرع له کتاب بالشام من عبدالله عبدالله امیر المؤمنین لم یلبسوا ان یبلغکم ان کتابا قرع علی منبر مصر من عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین یعنی وقتیکه مالک شد مردی از بنی عباس که عبدالله گفته میشود و او صاحب عین است یعنی اول نام او عین است که باین نام افتتاح خلافت ایشان شده و باین نام هم خلافت و سلطنت ایشان ختم میشود و ان عبدالله کلید هر بلائی است و شمشیر فناء است پس چون خوانده شد برای او کتابی در شام که از عبدالله عبدالله امیر المؤمنین است در زیر یکسند که به ایشان نامهای میرسند که بالای منبر مصر قرائت شده از عبدالله عبدالرحمن امیر المؤمنین

مؤلف گوید

این خبر اشاره است به انقراض دولت بنی عباس بعبدالله نامی که آخر سلطان آنها است پس از انقراض او ظهور قائم علیه السلام خواهد بود و این عبدالله غیر از خلفاء مشهوره است که در سال قبل از قیام قائم سلطنت خواهد کرد چنانچه در جزوه دوم این کتاب در ضمن احادیث علویه از پیش گذشت و در همین جزوه هم در احادیث صادقیه حدیثی آن یاد کرده شد و این در وقتی خواهد بود که مالک مصر عبدالرحمن نام باشد و عبدالرحمن بر او غالب شود و در همان اوقات سفیانی در شام قیام کند

۵۳۱ خبر چهارم سوم

بِحَسْرِ رَهْمٍ

غیبت طوسی ص ۲۱۵ از کعب روایت کرده که گفت الملك لبني العباس حتى يبلغكم
 كتاب قرء بمصر من عبد الله عبد الرحمن امير المؤمنين واذا كان ذلك فهو زوال ملكهم
 وانقطاع مدينتهم فاذا قرئ عليكم اول النهار لبني العباس من عبد الله عبد الله
 امير المؤمنين فانظروا كتابا يقرء عليكم من اخر النهار من عبد الله عبد الرحمن امير المؤمنين
 وويل لعبد الله من عبد الرحمن **يعني** ملك براي بني عباس است تا وقتیکه بر
 شمارا کتابی که در مصر خوانده شده باشد از عبد الله عبد الرحمن امير المؤمنين و وقتیکه
 این نامه خوانده شد آنوقت هنگام زوال ملك است از ایشان ومدت سلطنت ایشان
 بریده خواهد شد پس چون در اول روز این نامه بر شما خوانده شود برای بني عباس که
 از عبد الله عبد الله امير المؤمنين است انظار بکشید در اخر همان روز نامه ای را که بر شما
 خوانده شود از عبد الله عبد الرحمن امير المؤمنين و وای بر عبد الله از عبد الرحمن

۵۳۹

خَبْرُ چهل و چهارم

غیبت طوسی ص ۲۱۱ مسند از عبد الله بن هذیل روایت کرده که گفت لا يقوم الساعة حتى
 يجمع كل مؤمن بالكوفة يعني برپا میشود ساعت تا اینکه جمع شود هر مؤمنی در کوفه

۵۴۰

خَبْرُ چهل و پنجم

غیبت طوسی ص ۲۱۹ مسند از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت ينادي مناد من السماء
 باسم القائم فيسمع ما بين المشرق الى المغرب فلا يبقى راقد الا قام ولا قائم الا قعد ولا
 قاعد الا قام على رجليه وذلك الصوت هو صوت جبرئيل روح الامين **يعني**

در اجابا صیبا و بار

(۴۰۹)

ندا میکند از آسمان ندا کشته ای بنام قائم و پیشوندان ندارد و میان مشرق تا مغرب
بی باقی نماید و خوابده ای مگر اینکه بیا میزند و ندا پستاده ای مگر آنکه مینشیند و نشسته ای
مگر آنکه می ایستد بر دو پای خود و آن صدا صدای جبرئیل روح الامین است

خبر چهار و ششم

۵۴۱

غیبت طوسی ص ۲۹۳ مسند از بشر بن غالب روایت کرده که گفت یقیناً سفیانی من بلاد
الروم مستصرانی عنقه صلیب وهو صاحب القوم یعنی رومیان در سفیانی از شهرهای
روم در حالتیکه نصرانی شده و صلیب بگردن دارند و اورئیس قوم است

خبر چهار و هفتم

۵۴۲

غیبت طوسی ص ۲۹۳ مسند از عمار باسر روایت کرده که گفت ان دوله نبکم فی اخر
الزمان ولها امارات فاذا را بتم فالرؤموا الارض وكفوا حتى تجي اماراتها فاذا استشا
عليكم الروم والترك وجهزت الجيوش ومات خلفتكم الذي يجمع الاموال واستخلف
بعده رجل صحيح فخلع بعد سنين من بطنه وباتي هلاك ملكهم من حيث بدو ويتخالف
الترك والروم ويكثر الحروب في الارض وينادي مناد عن سور دمشق وبل اهل الار
من شرقا قرب و يحنف بغرب مسجد ما حتى يخرجها ويظهر ثلاثه نفر بالشام
كلهم يطلب الملك رجل بقع ورجل اصهب ورجل من اهل بيت ابي سفیان يخرج
في كلب ويحضر الناس بدمشق ويخرج اهل الغزب الى مصر فاذا دخلوا فملك اماره
السفیانی ويخرج قبل ذلك من يدعو لال محمد عليهم السلام وينزل الترك الحجر و

بِحَسْرِ هَمْد

وَتَنَزَلَ الرُّومَ فَلَطِينَ وَيُبِيقُ عَبْدَ اللَّهِ عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى يَلْقَى جُنُودَهُمَا بِقَرْقَبَاءَ عَلَى النَّهْرِ وَيَكُونُ مَا
 عَظِيمٌ وَيَسِرُّ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ فَيَقْتُلُ الرِّجَالَ وَيَسْبِي النِّسَاءَ ثُمَّ يَرْجِعُ فِي قَيْسٍ حَتَّى يَنْزِلَ الْجَزِيرَةَ السَّيْفِيَا
 فَيَسْبِقُ الْيَمَانِيَّ وَيُحْرِقُ السَّيْفِيَا مَا جَمَعُوا ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَقْتُلُ أَعْوَانَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَقْتُلُ رَجُلًا مِنْ صَيِّمِهِمْ ثُمَّ يُخْرِجُ الْمُهْتَدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى لُؤْلُؤِ شُعَيْبِ بْنِ صَالِحٍ
 وَإِذَا رَأَى أَهْلَ الشَّامِ قَدْ اجْتَمَعَ أَمْرُهَا عَلَى ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ فَالْحَقُوا بِمَكَّةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُقْتَلُ ^{النَّفْسُ}
 الرَّزَكِيُّ وَآخُوهُ بِمَكَّةَ صَبْعَةَ فَيُنَادِي صَادِرًا مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَمِيرَكُمْ فُلَانٌ وَ
 ذَلِكَ هُوَ الْمُهْتَدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِطَاعًا وَعَدَلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا **بِعَبِّي**

بدرستیکه دولت پیغمبر شمارا خزان است و برای ان نشانه هائی است پس چون دیدن
 ان نشانه هارا ملازم زمین باشد و باز درید خود را از حرکت و قیام کردن تا اینکه بیاید
 ان نشانه هاپس چون همچان کرد بر شمار و میها و ترکها و مجتهد شدند لشکرها و خلیفه ای
 که جمع مال میکند بچرد و خلیفه شود پس از او مرد صحیحی و خلع شود پس از سالها پاپس از
 دروسال از بیعت کردن با او و بیاید زمان تا بود شدن ملک ایشان از آنجا بکه ابتداء
 ملک ایشان از آنجا شده یعنی از طرف خراسان و وقتیکه روم با ترک مخالفت کنند
 و جنگها زیاد شود در روی زمین و ندا کننده ای ندا کند از حصار و پایگاه دمشق که و آ
 بر اهل زمین از شتر بکه از روی تحقیق نزد بکشد و سمت غربی مسجد اموی دمشق زمین
 فرورود و دیواران خراب شود و سه نفر در شام ظاهر شوند که هر کدام از ایشان طلب
 ملک کند مرد ابلیقی که سپاه و سفید باشد و مرد سرخ رنگ موزردی و مردی از خانواده

در حجاب سفینا

(۱۱۴)

اجی سفینا که بیرون میاید در زمان فحشی شد بد بنا بر اینکه عبارت کلب باشد بروز کتب
و بنا بر اینکه کلب باشد یعنی بیرون میاید در حالت غضبناکی و سفاقت و دیوانگی که
مانند سگ دیوانه باشد و بیرون ایند اهل مغرب تا داخل مصر شوند و چون آنها داخل
مصر شوند این علامت خروج سفینای خواهد بود و پیش از آن بیرون آید کسیکه مردم را
به ال محمد علیهم السلام دعوت کند و لشکر ترک در چهره که نزدیک کوفه است فرود آید
و لشکر روم که اروپا پشتهها و امریکای پشتهها باشند در فلسطین فرود آید و سبقت کرد عبدالله
که مراد عبدالرحمن مصری باشد بر عبدالله بن عباسی تا اینکه لشکر هر دو در قریه قیس که
شهری است در کنار فرات نلافی کند و جنگ بزرگی واقع شود و سر لشکر و صاحب سپاه مغرب
به آن طرف آید و بکشد مردان را و اسپر کند زنان را پس برگردد در قریه قیس تا اینکه در
جزیره فرود آید که سفینای در اینجا است پس پیشی میکند لشکر بمائی یعنی سفینای بر لشکر بمائی
پیش روی میکند و آنچه را که بمائی جمع کرده حیات میکند و متصرف میشود پس میروند بسوی
کوفه و میکشند یاران ال محمد صلی الله علیه و اله را و میکشند هر مردی را که همنام با ال محمد است
پس بیرون میاید مهد علیه السلام و پرچمدار او شعب بن صالح خواهد بود و چون اهل
شام دیدند که امر آنها مجتمع شد بر سپاهی سفینا از آنجا بگریزند و در آنوقت نفس
زکیه که محمد بن الحسن باشد با برادرش در مکه بنگاه گشته خواهند شد پس ندا کنند ای
از آسمان ندا کند که ای گروه مردمان بد رستیکه امیر شما فلان است و او مهدی ال محمد است
که زمین را پر از عدل و داد میکند پس از آنکه پُر از ظلم و جور شده باشد

بخش دهم

۵۴۳

خبر چهل و هشتم

غیبت طوسی ص ۲۹۴ سنن از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که گفت شنیدم از پدرم که میگفت النفس الزکیة غلام من آل محمد اسمہ محمد بن الحسن یقتل بلا جرم ولا فاذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر ولا فی الارض ناصر فعند ذلک یبعث الله قائم آل محمد فی عصبته لهم ادق فی اعین الناس من الکحل فاذا خرجوا بکی لهم الناس لا یرون الا انهم یخطفون بفتح الله لهم مشارق الارض ومغاربها الا وهم المؤمنون حقا الا ان خیر الجهاد فی اخر الزمان **یعنی** نفس زکیه پیری است از آل محمد که نام او محمد پیر حسن است که بی جرم و گناه کشته میشود پس چون او را کشتند باقی نماند برای ایشان در آسمان عذر خواهی و نه در زمین پاری کننده ای پس در آنوقت بر مبانگیزاند خدا قائم آل محمد را در جمعیتی که برای ایشان نزم تراست در چشمها مردم از سرمه ای که در چشم کشند پس چون بیرون آیند گریه کنند مردم برای ایشان نمینند ایشان را مگر اینکه مبر یا بند میگشاید خدا برای ایشان شرقها و مغربهای زمین را آگاه باشد که ایشان مؤمنهای حقیقی هستند آگاه باشد که بهترین جهاد را خزانست

۵۴۴

خبر چهل و نهم

غیبت طوسی ص ۲۹۴ سنن از علی بن عبدالله بن عباس روایت کرده که گفت لا یخرج المهدي حتى یطلع مع الشمس یعنی بیرون نمیشاید مهدی تا با افتاب نشانه ای در آید

۵۴۵

خبر پنجاهم

در جای خجانه

(۴۱۳)

غیبت طوسی ص ۲۹۱ مسند از ابی بصیر وایت کرده در حدیثی که شیخ طوسی از آن مخفی کرده
که گفته است اذا قام القائم علیه السلام دخل الكوفة وامر بهدم المساجد الاربعه
حتى يبلغ اساسها وبصرها عرشا كعرش موسى ويكون المساجد كلها جما لا شرف
لها كما كان على عهد رسول الله صلى الله عليه واله ووسع الطريق الاعظم فصيرت
ذراعا ويهدم كل مسجد على الطريق ويسد كل كوة الى الطريق وكل جناح وكنف ومزبأ
الى الطريق وبار الله الفلك في زمانه فيبطئ في دوره حتى يكون اليوم في ايامه كعشرة
من ايامكم والشهر كعشرة اشهر والسنة كعشر سنين من سنبتكم ثم لا يلبث الا قليلا حتى
يخرج عليه مائة الف الموالى برصيلة الدرسة عشرة الاف شعارهم باعثان باعثان
فيدعور جلا من الموالى فيقلده سيفه فخرج اليهم فيقتلهم حتى لا يبقى منهم احد ثم
يتوجه الى كابل شاه وهي مدينة لم يفتحها احد قط غيره ففتحها ثم يتوجه الى الكوفة
فينزلها ويكون داره ويهجر سبعين قبيلة من قبائل العرب تمام الجبر وفي خبر اخر
يفتح قسطنطينة والرومية وبلاد الصين **يعني** چون قيام کند قائم علیه السلام
داخل کوفه میشود و فرمان میدهد بخراب کردن چهار مسجد ملعونه را تا اینکه برسد به
پایه و اساس آن و میگردد آنرا خانه از چوب مانند عرش موسی و کنگره های مسجد
را خراب میکند و آنها را مانند مسجد های بیکه در عهد رسول خدا بوده بنا میکند و راه
بزرگتر را که محل عبور عموم است گشایش میدهد بقدر شصت ذراع و خراب میکند هر
مسجدی را که در راه نباشد و سد میکند هر روزنه ای را که در راه باز میشود و هر جای خجانه

بخش نهم

هر کتف یعنی نهانخانه و مشراج و ناودانی که در راه واقع شده باشد و امر میفرماید خدا
 فلک را که بکندی دورزند در زمان او تا اینکه هر روزی بقدرده روز از روزها
 شما و هر ماهی بقدرده ماه و هر سالی بقدرده سال از سالهای شما شود پس در
 نمیکند مگر اندکی تا اینکه خروج میکنند بر او بیرون رفته گان از دین که از غلامان
 و موالی باشند در روم که منزلی است در میان بصره و مکه با موضعی است در بحرین
 و موضعی است در سمت غرب بغداد در نواحی نهر ملک و آنها ده هزار نفرند که شعارشان
 یا عثمان یا عثمان است پس حضرت میخواند مردی از موالی را و شمیری بر او حایل میکند
 از شهرهای خود پس بیرون میرود بجانب انجاعت و همایشان را میکشد بخوبی یکی
 از آنها باقی نمماند پس حضرت میبرد بجانب کابل شاه و انشهری است که هرگز احدی
 انرا فتح نکرده پس انرا فتح میکند پس از ان متوجه کوفه میشود و در انجا فرود میآید
 و خانه او در انجا خواهد بود و خونهای هفتاد قبیله از قبایل عرب را هدر میکند
 (تا پایان خبر و در جزه پگراست) که فتح میکند قسطنطنیه را و رومپه و شهرهای ^{چین}

خبر بجا و دیگر

۵۴۶

غیبت نعمانی ص ۷۴ مسند از کعب الاخبار و است کرده خبری را که از جمله ان این است
 ان القائم المهدی من نسل علی اشبه الناس بعیسی بن مریم خلقا و خلقا و سمة و سمة
 و هبته یعطیه الله جل و عز ما اعطى الانبیاء و یزیده و یفضله ان القائم من ولد
 علی له غیبة کغیبة یوسف و رجعت کرجعت عیسی بن مریم ثم ینظر بعد غیبتہ مع

در اخبار صحابا

(۱۵۴)

طلوع النجم الاحمر و خراب الزوراء و هي الري و خسف المزورة و هي بغداد و خروج
السفالي و حرب ولد العباس مع فتیان ارمينية و اذربجان تلك حرب يقتل فيها
الوف و الوف كل يقبض على سيفه محلي تخفق عليه رايات سود تلك حرب يفتش
فيها الموت الاحمر و الطاعون الاكبر **يعني** قائم مهدي از نسل علي است
شبهه ترين مردم است بعيسى بن مريم از حيث خلق و خلق و علامت و سيماء و هبتی که
عطا میکند و اخذ بزرگ و غالب است آنچه که به پیغمبر ان عطا فرموده و زیادتی میدهد
او را و برتری میدهد او را بدرستی که قائم از اولاد علی برای او پنهان شدنی است
مانند پنهان شدن یوسف و برگشتنی است مانند برگشتن عیسی پسر مریم پس ظاهر
میشود بعد از پنهان شدن او با در آمدن ستاره سرخ مخصوص و هنگام خراب شدن
زوراء که آن شهری است و فرورفتن مزوره که آن بغداد است بر زمین و بیرون آمدن
سفالی و جنگ کردن فرزندان عباس که مراد مروزی یعنی عده خراسانی باشند
که با پرچمهای سیاه بزرگ از خراسان میآیند و بر حق نیستند با جوانان ارمینه و آذربایجان
و آن جنگی است که کشته میشود در آن هزارها و هزارها که هر یک از ایشان قبضه میکند
شمس خود را در حالتیکه آن شمشیر زبور کرده و اراسته و پیراسته باشد و میخیزد بالای
سرهای ایشان پرچمهای سیاه و آن جنگی است که بشارت میدهد مرگ سرخ و
مرض طاعون بزرگزی را (مضمون این خبر در اخبار دیگر از احادیث اهل بیت رسیده است)

خبر پنجاه و دوم

۵۴۷

بخیر دهم

سپرد هم بخار الانوار ص ۱۶ از کتاب مواعظ مسند از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت
یخرج قبل السقیانی مصری و یمانی یعنی مصری و یمانی پیش از سقیان پرون مینا

خبر نجاه و سوم

۵۴۸

سپرد هم بخار ص ۱۶ از مواعظ مسند از ابی لبید روایت کرده که گفت تغیر الحیثه البیت
فیکسرونه ویؤخذ الحجر فیصب فی مسجد الکوفه یعنی حیثها خانه کعبه را تغیر میدهند
پس میشکند آنرا و گرفته میشود حجر الاسود و نصب کرده میشود در مسجد کوفه (این
از علامات واقع شده است)

خبر نجاه و چهارم

۵۴۹

مختصر تذکره قرطبی نالیف شعرائ ص ۲۱ روایت کرده از عبداللہ بن مسعود که گفت لیتنا
على الناس زمان یأتی الرجل القبر فیقول یا لبتی مکان هذا لیس بہ حیة الله تعالی
ولکن من شدة ما یری من البلاد ای من شدة الانکاد والمشااق والمحن الواقعة
للانسان فی نفسه وولده وماله حتی یدهب اگر دینه یعنی هر آنکه
میاید بر مردم زمانیکه بیاید مرد کنار قبر و بگوید ای کاش من بجای مرده در این
قبر بودم و این ارزونه از باب دوستی او با خداست ولیکن از سختی بلاهاست که
میپند از شدت آنچه که زندگانی برای او دشوار شود و سختیهای که به او میدهد
و اندوه و محنتی بر انسان واقع میشود در جان او و اولاد او و مال او تا اینکه
بیشتر از دین او از دستش برود (و این از جهت فشار و سختیهای ان زمان است)

در جواب صحاب و با

۵۵۰ خرنجاء و یخبر

عقد الدرر از کعب و او زاعی روایت کرده که گفته اند اذ ادخل اصحاب الرباب الصفر
مصر یعنی المغاربة فلحضراهل الشام اسرا با تحت الارض - اخرج الامام ابو عمرو
والمقرئ فی سنه یعنی وقتیکه داخل شد پرچمهای زرد در مصر یعنی مغربها که سب
مراد امریکاییها باشند باید بکنند اهل شام برای خود یعنی برای حفظ خود کندال
در زبر زین - بیرون آورده است این خبر را امام ابو عمرو و مقرئ در کتاب سنن خود

۵۵۱ خرنجاء و ششم

عقد الدرر از کعب روایت کرده که گفت تكون فتن ثلاث مستکم الداهیه فتنه
تكون بالشام ثم الشرقیه هلاک الملوک ثم یتبعها الغربیه و ذکر الرباب الصفر
العربیه هی العمیاء - اخرج الامام ابو عبد الله مقیم بن حماد
یعنی سه فتنه است که چون ظاهر شود مس میگذشتار احاطه بزرگی فتنه بیکر
در شام ظاهر شود بعد از آن فتنه شرقیها و در دنباله آن است فتنه غربیها و
یاد کرد پرچمهای زرد را و پرچمهای عربی کورکنده - بیرون آورد این خبر را

۵۵۲ خرنجاء و هفتم

امام ابو عبد الله مقیم بن حماد
ارشاد مفید ص ۳۲۳ از علی بن عقبه از پدرش روایت کرده که گفت اذا قام القا
علیه السلام حکم بالعدل و ارتفع فی ایامه الجور و امنت به السبل و اخرجت

بَخِشْ دَهْ

الارض بركاتها ورد كل حق الى اهلها ولم يبق اهل دين حتى يظهر الاسلام ويحترقوا
 بالايان اما سمعت الله سبحانه يقول وله اسلم من في السموات والارض طوعا وكرها و
 اليه ترجعون وحكم بين الناس بحكم داود وحكم محمد صلى الله عليه واله فحينئذ
 يظهر الارض كوزها ولا يجد الرجل منكم يومئذ موضعا لصدقته ولا لبره لثمول الغنى
 جميع المؤمنين ثم قال ان دولتنا اخر الدول ولم يبق اهل بيت لهم دولة الا ملكو اقبلنا
 لئلا يقولوا اذاروا و اسيرتنا اذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء وهو قول الله تعالى والعا
 للمؤمنين يعنى زمانه قيام كند قائم عليه السلام حكم بعدل ميکند و در ايام او جو
 و ستم مرتفع ميشود و بوجود او راهها امن ميشود و زمين بركات خود را پيرون مياورد و
 هر حق را به اهلش رد ميکند و باقى نماند از اهل ديني را تا اينکه ظاهر کند اسلام را و
 اعزاف کند به ايمان ابا نشنیده اى گفته خدايى که منزه و پاک و پاکيز است از هر عيب و نقصى
 که فرموده است و براى او اسلام پياورند کسانیکه در آسمانها و زمين ميباشند از روى
 ميل و کراهت و بوى او بازگشت کرده خواهند شد و حکم ميکند در ميان مردم بحکم داود
 و حکم محمد صلى الله عليه واله پس در اين هنگام ظاهر ميکند زمين گنجهاى خود را و نپيابد
 مرد جائزى براى صدقه خود و براى گندم خود بجهت اينکه در آن زمان جميع اهل ايمان غنى و
 پييازند پس فرمود که دولت ما در آخر دولتها خواهد بود و باقى نماند براى اهل خا
 دولتى الا اينکه پيش از آن پيش از دولت ما مالک شوند تا وقتیکه سپهر و روش ما را
 ميبينند بگويند اگر ما مالک ميشديم بهمين روش و سپهر رفتار ميکرديم و اينست معناى

در جواب صحابا و تابعيا

... (٤١٩) ...

معناى قول خداى تعالى كه فرموده است و پايان امر بر اى پرهيزكاران است

خبر نجاه و هشتم

۵۵۳

الزام الناصب ص ۲۲۶ فى كتاب الفتن وفى الدعوه عن عقد الدر عن كعب الاحبار ان

امه ندعى النصرانية فى بعض جزائر البحر تحجز الفركب فى كل عام فيقولون اركبوا ان شاء

الله وان لم يشاء فاذا وقعوا فى البحر ارسل الله عليهم رجعا عاصفة كبرت سفنهم قال فصنعوا

مرا فاذا اراد الله تعالى ان يخذل سفنا لم يوضع على البحر مثلها قال فيقولون اركبوا ان شاء

الله فركبون ويمرون بالقسطنطينة فيفرعون لهم فيقولون ما انتم فيقولون نحن امه

ندعى النصرانية يزيد هذه الامه التى اخرجنا من بلادنا وبلاد اباونا فيمدونهم سفنا

فينتهون الى اعكاء فيخرجون سفنهم ويحرقونها ويقولون بلادنا وبلاد اباونا وامر المسلمين

يومئذ بيت المقدس فيبعث الى مصر فيمدهم فيجبهه رسوله من قبل مصر فيقول بحفرة

بحر والبحر جمال فلا يمدونه قال فيمر الرسول بحص وقد اغلقت اهلها من العجم على من فيها

من المسلمين ويمد هم اهل اليمن الى قلعهم قال وبكم الحجز ويقول اى شئ تنتظرون الان تعلق

كل مدينة على من فيها من المسلمين وياخذ ثلث باذناب الابل ويطحون بالبرية فيهلكون فى سهل

الارض لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء قال ويفتح البلد فيقبلوهم فى جبل لبنان حتى ينزل امير المؤمنين

فى الجبل ويصبر الامر الى ما كان عليه الناس ان يحملواه وياتى الماء ليوضامن لصلوة الصبح

قال فيتبع الماء منه قال فيتبعه فيتبعه منه فاذا رأى ذلك اخذ لواه وابتع الماء حتى

يجوز من تلك الناحية ثم ينادى ايتها الناس عبروا ان الله عز وجل قد فرق لكم البحر

بخش هفتم

کافره لموسی بن عمران قال فتجوز الناس فينقبل القسطنطينيه قال فبكر ون فبهر
 حاطها ثم بكر ون فسقط منها ما بين اثني عشر برجا فدخلونها فوجدون فيها كنوزا
 من ذهب وفضة وكنوزا من نحاس فبقتهمون غنائمهم على اترسه **يعني**
 از کعبه لا جبار روايت کرده که امتی هستند که آنها نصرانی خوانده شوند در بعضی از جزیره ها
 دریا که در سالی هزار مرکب تجهر میکنند و میگویند سوار شوید اگر خدا بخواهد و اگر
 نخواهد پس وقتکه وارد دریا شوند میفرسند خدا بر ایشان باد سختی را که کشتیها
 ایشانرا میسکند پس چندین مرتبه این کار را میکنند پس چون اراده کند خدا بتعالی
 کشتیهای میگردند که مانند آنها در دریا نهاده نشده باشد گفت (یعنی کعب) پس میگویند
 سوار شوید اگر بخواهد خدا پس سوار میشوند و میگذرند بقسطنطنیه و فرج میکنند بر
 ایشان پس بزبانها گویند که این فرعهها برای چیست میگویند که ما امتی هستیم که نصرانی
 خوانده می شویم و این امت را میخواهیم که ما را از شهرهای خود و شهرهای پدران خود
 بیرون کرده اند پس مدد میکنند ایشان را بکشتیهای نا اینکه میروند بعکاه و بیرون
 میاورند کشتیهای ایشانرا و میوزانند آنها را و میگویند اینجاها شهرهای ما و شهر
 پدران ما است و امیر مسلمانان در آنروز در بیت المقدس است پس میفرستد بسوی مصر
 و مدد میطلبد از ایشان پس میاید او را فرستاده او از جانب مصر میگوید دریا گودا
 و حمل کننده است پس او را مدد میکنند گفت پس انفرستاده بخصص بیرون در حالیکه عجم را
 بیرون آمدن را بر روی اهل ان شهر بسته اند (مراد از عجم مغربها و رومیها میباشند) یعنی

در اخبار صحابه

(۴۲۱)

راه بیرون رفتن از شهر را بر روی مسلمانان بسته اند و مدد میکنند ایشانرا اهل مین
 و میکشد ایشان را بوی قلعه خود و این خبر را کمان میکشد و میگوید انتظار چه چیز
 را میکشد آن است که هر شهری راه را بر مسلمانان ببندند و ثلث از مردم دنیا
 شترهای خود را میگیرند و ملحق بیابان میشوند که نه با این دهنه باشند و نه با آن دست
 گفت (یعنی کعب) و فتح کرده میشود شهر و میپذیرند ایشانرا در کوه لبنان تا اینکه فرو
 میآید امپراطور مین در خلیج و امر میگردد بر آنچه که در صد آن هستند مردمان و آن
 برداشتن پرچم او است و میآید او بطرف اب که وضو بگیرد برای نماز صبح پس اب از او
 دور میشود و هر چه او دنبال اب میرود اب از او دور میشود پس چون چنین دید
 پرچم خود را بدست میگردد و دنبال اب میرود تا آنکه میرود به طرف اب پس ندان
 میکند که اگر او مردمان عبور کنند که خدا در بار او برای شما شکافت همچنانکه شکافت
 انرا برای موسی گفت راوی پس مردم از دریا میگذرند و با قسطنطنیه رو برو میشوند
 و تکبر میگویند بخوبی که دیوار قسطنطنیه بجنس در میآید پس از آن بگردی گویند
 بخوبی که دیوار آن در میان دوازده برج میافتد پس داخل قسطنطنیه میشوند و
 در آنجا گنجائی از طلا و نقره میآید و گنجائی از مس و غنیمتهای خود را با سپرهای

خوردند میبکند
ع ۵۵

خبر نجاه و نهم

الزام الناصب ص ۲۲۴ فی خبر آخر بفتح قسطنطنیه لانها نسبت الی منشأها و
 هو قسطنطنیة الملك وهو اول من اظهر دين النصرانية ولها سبعة اسوار السور الستة

بَحْرُ رُومِ

منها المحيط بالستة احد وعشرون ذراعاً وفيه مائة باب وعرض السور الاخر الذي يلي
 البلدة عشرة اذرع وهي على خليج يصيب في البحر الرومي وهي منصلة ببلاد رومين والاندلس
 واما رومية فهي ام بلاد الروم وكل من ملكها يقال له الباب وهو الحاكم على دين النصارى
 بمنزلة الخليفة في المسلمين وليس في بلاد الروم مثلها كثيرة العجايب بحكمة البناء وعن اجناس
 الاول رومية الكبرى مدينة رياسة الروم ودار ملكهم وهي في شمالي غربي قسطنطينية
 وهي في يد الافرنج ويقال لملكها الممان وبها يسكن الباب الذي تطعه الافرنج وهو
 عندهم بمنزلة الامام وهي من عجائب الدنيا لعظم عمارتها وكثرة خلقها وحصانها وذلك
 خارج عن العادة الى حد لا يصدق السامع **يعني** در روايت ديگر است كه فتح كرد
 ميشود قسطنطينه وان نسبت داده شده است به ايجاد كنده ان وار قسطنطين ملك است
 واو اول كسي است كه ظاهر کرده است دين نضرايت را واز براي ان شهر هفت حصار است وحصا
 هفتم از ان كه محيط است بشش حصار ديگر پازده ذراع است وصد در درانت وپنهان
 حصار اخر كه پهلوي شهر است ده ذراع است وان بالای خليج واقع است كه بدر پامبرسد
 در دريای رومي وان متصل است بشهرهای روميه واندلس واما روميه ان مادر
 شهرهای روم است وهر كه مالک ان باشد او را پاپ ميگویند وادبر دين نضرايت حكومت
 ميكند بمنزله خليفه است در میان مسلمانان ودر شهرهای روم همچكدام مانند ان عجايب
 زياد ندارد وبناء محكمي ندارد واز كتاب اخبار الاول نقل کرده كه رومية الكبرى شهر
 است كه رياست روم درانت ودار الملك اليهاست وان در شمال غربي قسطنطينية
 واقع است ودر دست فرنگيانست وملك انرا المان گویند وپايي كه فرنگيان اورا

در حجابیجا و تابعیه

(۴۲۳)

اطاعت میکند در اینجا سکونت کند و او در نزد ایشان بمنزله امام است و این شهر از عجایب دنیا است بجهة بزرگی عمارت آن و کثرت جمعیت آن و محفوظ بودن آن و آن خارج از عادت است بحدیکه صدق نمیکند آنرا شنونده

و در عقد الدر آن علیها السورین من حجارة عرض الاول اثنان و سبعون

ذراعاً و عرض الثانی اثنان و اربعون ذراعاً و مسافة ما بین السورین من الفضاء

ستون ذراعاً و لها الف باب من الخاس الاصفرسوی العود و الصنوبر و الخشب و الانبوس

المفروش الذي لا یدری قیمته و مسافة الغربی منها الی الشرقی مائة و عشرون ميلاً و

بین السورین نهر مغطی ببلاط من نحاس طول کل بلاطة سبعون او اربعون ذراعاً و

هو النهر الذي بین السورین یصل بالنهر البکر الذي یدخل فیها المراكب و یعلموها الی

داخل البلد یقف علی جانب البحر بیاع و یشری و فیها الف و مائتا كنيسة و اربعون

الف حمام و فیها طلسمات للحیات و العقارب تمنعهم من الدخول الیهما و طلسم يمنع العرنی

من الدخول الیهما و فی وسطها سوق بیاع فیها الطیر مقدار فرسخ و من جملة ما فیها من الكنا

كنيسة بنیت علی اسم بولس و بطرس من الحواریین و هما یها فی جوف رخام مدفونین

و طول هذه الكنيسة ثلاثة الاف ذراع و عرضها ثلاثة الاف ذراع و قبل الف ذراع و هی

منبئة علی فئاظر من صفر و نحاس و كذلك سقفها و حیطانها و هی من العجائب و فیها

كنيسة اخرى علی ارض بیت المقدس و طولها مرصعة بالبواقیت و الجواهر و الزمرد و طول

مذبحها عشرون من الزمرد الاخضر و عرضها ستة اذرع یجلها اثنی عشر تمثالاً من

بخش دهم

الذَّهَبُ طَوْلُ كُلِّ مِثَالٍ ذُرَاعَانِ وَبُضْفٌ وَلِكُلِّ مِثَالٍ عَيْنَانِ مِنَ الْيَأْقُوتِ الْأَحْمَرِ
بِضْفِي الْمَكَانِ مِنْهَا أُولَاهَا ثَمَانِيَةٌ وَعِشْرُونَ بَابًا مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ **بِعَيْنِي** وَازْكَابِ
عَقْدِ الدَّرِّ (تأليف ابوبدر یوسف بن بجای سلمی شافعی) روایت کرده که بران شهر دو
حصار است از سنک که پهنای اول آن هفتاد و دو ذراع است و پهنای دوم آن چهل و
دو ذراع است و مسافت مابین دو حصار شصت ذراع از فضاء است و برای آن هزار
در است از مس زرد غیر از درهایی که از چوب صوبور و مطلق چوب و ابوس نقش شده
که قیمت آنرا کی ندانند و مسافت میان غربی و شرقی آنرا صد و بیست میل متحد بد کرده اند
و در میان دو حصار نهر است سر پوشیده بقطعات مس که درازی هر قطعه ای هفتاد
با چهل ذراع است و آن نهر که در میان دو حصار واقع شده متصل است بنهر بزرگ که
در آن حرکتها داخل میشود و میا و بزندانها را بد داخل شهر میس میا بستند در کنار دروازه
و خرید و فروش میکنند و در آن شهر است هزار و دویست کنیه و چهل هزار حمام و در
آنست طلسمهایی برای مارها و عقربها که آنها را منع کند از داخل شدن در آن شهر و
طلسمی که منع کند از داخل شدن غریب را در شهر و در وسط آن شهر بازاری است که در آن
مرغ فروخته میشود و طول آن بازار یک فرسخ است و از جمله چیزهاست که در آن شهر است
کنیه ایت بنام پولس و پطرس که از حواریین بوده اند و آن دو نفر در آنجا در جوف
سنگی مدفونند و درازای آن کنیه سه هزار ذراع است و پهنای آن سه هزار ذراع
و گفته شده که هزار ذراع است و آن بالای پلهایی از مس و برنج بنا شده و همچنین

کتاب بیابان عجایب

... (۴۲۵) ...

است سقفها و دیوارهای آن و این از عجایب است و در آن کنبه دیگری است
در زمین بیت المقدس که درازای آن مرصع است بیاقوتها و جواهرات و زمررد
و طول مذبح آن بیت ذراع است از زمررد سبز و عرض آن شش ذراع است که آنرا
دوازده شمال از طلا بر میدارد که طول هر تمثالی دو ذراع و نصف ذراع است
و برای هر تمثالی دو چشم است از یاقوت سرخ که آنمکان از آن دو چشم روشن شود
و برای آن کنبه هجده ذراع است از طلای سرخ

خبر ششم

۵۵۵

الزام الناصب ص ۲۲۴ و عن ابن عباس ان الرقبة مدينة كثيرة العجايب ومن
عجايبها ان في وسطها كنبه عظيمة وفي وسط الكنبه عامود من الحديد الصبي
وعليه نابوت من نحاس احمر و فيه سودانية وهي زر زرة وفي منقارها زبونة
وفي مخليها زبونتان من نحاس فاذا كان ايام الزبون لم يبق في الدنيا سودانية على
وجه الارض الا جاء وفي منقارها زبونة وفي مخليها زبونتان فتاتي به و تلقته
في النابوت فمده باكلون ومنه يادمون ومنه يوقدون من السنة الى السنة من زبنة
وفيها من العجايب ما يطول ذكرها في هذا المقام انتهى **يعني** از ابن عباس رواه
شده که رومیه شهر بیت که عجایب آن بسیار است و از عجایب آن اینست که در وسط
آن کنبه ایست بزرگ و در وسط کنبه عمود است از حدید صینی (اهل حینی) و بالای
آن صندوقی است از مس سرخ و در آن است تمثال مرغی که آنرا زر زور گویند وزن عضو

بخیر دهند

در روضقاران یکدانه زیتون است و در دو چنگال آن هم دو دانه زیتون است از مس
 چون ایام زیتون شود باقی بماند در دنیا بر روی زمین مرغ سودا پنهانی مگر آنکه
 میاید و در روضقاران و یکدانه زیتون و در دو چنگال او دو دانه زیتون است میاورد
 در انضدوق میندازد پس از آن بخورند و نان خورش خود فرار میدهند و از آن
 مپا فرزند از انسال تا یکسال دیگر از روغن او و در ان شهر است از عجایب انچه که طول
 میکشد ذکر آن در ان مقام (تمام شد کلام ابن عباس

پایان یافت جزو سوم کتاب نواب الیهو

بتوفیقات ربانی و نایبیت سبحانی و توجیحات خاصه اعلی حضرت ولی عصر علی الله
 تعالی فرجه و از خداوند متعال جلت عظمه ادامه توفیق و نایبیت مطلم برای
 نالیف جزو چهارم این کتاب و درخواست قبول این خدمت نافیله را از پیشگاه
 والای حجت بالغه احدث ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء مینمایم و رجاء
 و ائق انکه هر چند گناهکار و روسیاه و شرمسارم بعضن و بزرگواری خود از بند
 عنایات شاهانه و لویه از دربار عظیم دار خویش دورم نفر ما پد و با کسب نظری قلب قلم را
 از الوات معاصی و کثافات گناه پاک و از خوان لطف و احسان خود محروم ولی بهره
 ام نفر ما پد نسعد مگر از خرم انبال بزرگان بکوشه بچشند که ما تخم نکشیم

لی لقی العاصی

زاد راهی بجز از بارگنه نیست مرا روسیاهم من و جز روی سیه نیست مرا

پایان جزوه سون کتاب اشعار الف (۴۲۷)

بجز از جرم و خطا تو شیر ره نسبت مرا
 حکم من که بجز حال تبه نسبت مرا
 سر بزیرم من و جز پست دونه نسبت مرا
 وای بر من که بجز سنک و شبه نسبت مرا
 جز امبد گرم و رافت شه نسبت مرا
 گرچه از روسپهی روی نگه نسبت مرا
 خود تو دانی که بجز دیده بره نسبت مرا

کاروان اجلم گر بزند بانگ رحیل
 در صف حشر که خوبان هم گرم طوبند
 همگان جمله در اسایش و از کرده خود
 زاد مردان همه را گوهر اعمال بگف
 شرمسارم من بخت زده بادستی
 بگدائی بدرجود تو روا آوردم
 من حیران بتمامی لقابت شب روز

اظهار اشیا مؤلف بدین مختصر

بنشسته سیر راهش شاید ز سفر آید
 کوکب شرم هر شب شاید که سحر آید
 باز من نگرم شاید بیکار دیگر آید
 او را طلب هر شب شاید که ز در آید
 کرد در غم هجرش دل را چه بر آید
 بر غم او بردل افروز ز سحر آید
 باری نظری کا نشاه از پرده بدر آید

یارب ز غمش تا چند اشکم ز بصر آید
 تا چند بنام زار شب تا سحر از هجرش
 هر دم که رخس بدم خواهم دیگرش ^{دیدن}
 از دیده نهان اما اندر دل من جا ^{بش}
 با کس نتوانم گفت من را ز درون ^{خوش}
 میسوزم و میسازم از در در فرا ^و اما
 حیران بفعان ناکجا بخت و غم ^{هد}

و لایصفا

بامر حق تواند عالی ز پروز بر دارد

شهی ارم که ناج رفعتشاهی بر دارد

اشعار مؤلف خبیر

شهی دارم که حق داده زمام کون در دستش	با حق تواند عالی ز پروز بردارد
شهی دارم که در قدرت هزاران چون سلیمان	بر پر خاتم شاهی خود ز بر نظر دارد
شهی دارم که بکسر ماسو الله زنده از فیض	جهانوا جلگی چون بصدای در ز پر بردارد
شهی دارم که حقیق برگزید از علو و سفلی	ولایت بر تمام ملک امکان سر سبز دارد
شهی دارم که چون خورشید رخسار شود طالع	بتبع عدل جور و کینه را از ریشه بردارد
شده نزدیک کین مهر فرزندان جلو گردد	ز اب عدل کام دهر ز اسرشار و تودارد
بنی الاصفی ز سرچو بجزره سپر گردد	جهان بنفشه خونین که اندر ز پر سردارد
بروم و روس و افریقا و فرنج ایتی افتد	که دودش بهره اطراف جهان از بحر و بردارد
پس اندک حرب شیطان از دمشق آماده بر	عراق و شام را از فتنه خود بهره تودارد

سخن کوناه کن چیران که از این ماجر ایران

بود این ولایان فتنه ها جور دیگر دارد

نگارم پرده در بی پرده در دیدار می آید	زمن باشد بهار ابد گل از گلزار می آید
بگرد ماه رویش یح و ناب عقب گبو	قر در برج عقب فامع الکمار می آید
بکف تیغ و پیر جوشن سیر ناج بد اللهی	ز جن و امن با اولشکری بسیار می آید
که ناسازد زمین را پر ز عدل و داد و علم و	با مر حق پی سر کوی اشرا می آید
بگو با منکر و بیدین بکن هر آنچه میخواهد	قریب دست حق با تبع انبیا می آید
برای دیدنش ناچشم مشتاقان شود	مانده مدتی چندان که حق در کار می آید

اشعار مؤلف حقیر

(۴۲۹)

بشام افکند ناری که بس شوارمی آید	بسمت غرب از مشرق چو سوزد آتش سوزان
که دنیا پیش چشم حمله ایشان ناری آید	سلاطین جهان بکسر هم نازند از هر سو
چه از این ماجرا بر منست برهشیای آید	دبی نزدیک میباشد خود اینمندیانم
توانی یافت تا کی ظاهر این آثار می آید	ز حق بانی الله وعده اراهل معانیا
نشانم فاس گفتن نوبت اظهار می آید	هی دایم که از این قرن بیرون نیست اینمغی

خمش چنان بیاید بستم از سرد انانان

که اینمغی گران بر خاطر اغبار می آید

باز مشتاق فروغ روی دلدارم هنوز	من که محو رازی سرشار دیدارم هنوز
لیک حق داند که من از هجر بیمارم هنوز	گر طیب از بهر درمانم شراب و صلوات
نیز باز از دور پیش زار و گرفتارم هنوز	عکس رویش گر چه در این بند دل و فضا
یا از آنار فراقش اندر ازارم هنوز	گر چه میباید نوید و ضلم از وی نیچی
جمله در خواب و من بچاره بیدارم هنوز	شب بیابان میرسد تا از آن همه در خواب
چون کم من خاطر افسرده ای دارم هنوز	بخت بد یاران هم گرم نشاط و عیش و
ارزومند طلوع ماه رخسارم هنوز	دیده برد ز دوخته در انتظار مقدس

جان چنان بر لب آمد در تمنای وصال

فخرم انباشد که پیش گلخان خارم هنوز

بجرم حرم شاه ره می مطلبم	اندر این بند دل عکس شکی مطلبم
--------------------------	-------------------------------

اشعار مولف حقیقی

روز و شب ناله زنان ندبه کنار اشک نشا	از خدا بدین رخسار مپهی مطلبم
ناکند جلوه جمال مہ افلاک جلال	دائماً در دل خود جلوه گوی مطلبم
منظر دوختن آند در ره شمشیر آمد	گویی از دیده حق بین نگوی مطلبم
پاربا ز لطف خورشید رخسار پرده بگر	فرج شاه مجال تبیی مطلبم
در ره وصل تو ایچسرافلیم وجود	سألها رهبر صاحب کلہی مطلبم
در شب هجر تواند رطب و زو	صبح روشن بی شام سپہی مطلبم

نما شود زنده ز فیض دم تو مرده خاک

من حیران شه آنچہ سپہی مطلبم

نقش جمال شاه زانا که بدل کشته ام	بکسر مہر این ان از دل خود بریده ام
هر نظرم که بگذرد جلوه نورش از نظر	بار دیگر نکوترش بدینم از آنچه دیده ام
عشق مجال کی دهد تا که بگویم چنان	بتر بلای عشق او بردل و جان خریدم ام
سوزم و ریزم اشک غم شمع ضعیف	در طلبش چه خارها ای که بدل خلبده ام
چاک دل ز فراق او میزنم و نمیزند	بجبه بیارهای دل کز غم او در پدہ ام
این دل سنگم اب شد ز آتش اشتیاق	بسکه بناله روز و شب کوره دل دمیده ام
شرح نمیتوان دهم حالت سوز و ساز	ریزش اشک دیده و خون دل چکیده ام

حیران ناکی از غم اشک بدامن آورد

چون دل دعا عذر خود هیچ دلی ندیده ام

اشعار مؤلف خبیر

... (۴۳۱) ...

سوی دلسوختگان بکنظر از بهر خدا کن
 منبتی جان مرا از ستم نفس رها کن
 حل انرا تو حواله بکف عقد گستاکن
 تن خاکی مرا خاله در اهل وفا کن
 رحمی این خسته گگسته بخود راه نما کن
 همتی دردمن از داروی توفیق دو وا کن

خسروا گوشه چینی من بپیر و یا کن
 نفس نگذاردم ایشه که با خلاص بگو شوم
 حل نشد مشکل دل در اثر نفس پستی
 اخزای ابر سخا بزن این نار هوا هم
 کرده ام گم ره وصل تو من ای کعبه مقصود
 حیف و صد حیف که رفت از کف من عبرت ^{طل}

خون شد از غم دل چیران وهم از دیده برو نشد

«خراپشاه ز رفت نظری سوی گدا کون»

رویم و شاخه اورم برك دهم مژده هم
 گوچکم خزانکه از فتنه خود خبر دهم
 غبر هوا نفس خود کی بتوان اثر دهم
 مرغ هوای خویش را کاش سگ که سرم
 از پی قتل نفس خود خون دل از نصبر دهم
 داروی درد خویش را گریه که سحر دهم
 دردمن اردوا کن مرده بنحسک تر دهم

آمده ام در اینجهان تا که زنی شکر دهم
 باد خزان معصبت ریخته شاخ و برك من
 معرفت قدیم را نفس منش حجاب شد
 دور شدم ز اصل خود رهزن من هوای
 چاره درد جان من نیست بجز گریستن
 وای بحال زار من وین دل بیقرار من
 مهدی منتظر با ایش دل فرو نشان

چرا ترا بکنظر اهل نظر کنی اگر

از خطر هوای خود خویش توان گذردم

اشعار مولف خبیر

فلك خونی عجب اندر دل دیوانه میریزد	که عاقل اشک حسرت در غمش مستانه میریزد
نباید بخت عهد دوستی پایه زالی کو	دما دم زهر غم در جام مامردانه میریزد
قدم باید زدن اندر طریق احمد مرسل	که از ابوان کسری مقدمش دندان میریزد
بزن دست تو تسل دامن از نبت شکر شا	که بادست خدائی هربت از بجان میریزد
سر خدمت بند در اسنان زاد مرد الحی	که خون فیضان خون در دل بیگانه میریزد
تشنه در انظار مقدم شاه فلك حاجی	که اب عدل در کام جهاشاهانه میریزد
کندنا سرنگون بکسر لوای جور در عالم	ز کفر و شرک بس خونها که اورندانه میریزد
گران مصباح بر مشکوه دها پر تو انداز	بگردش رع و پیش پر زنان پروانه میریزد
کندنا صید دل از عاشقان خویشین هر	ز گیسو دام و از خال سپاهش دانه میریزد

شها از فرط رافت گوشه چشمی بچران کن

که بایاد تو اشکش بیکش و پیمان میریزد

ایمهر گردون شرمسار از جلوه انوار تو	وی خیره چشم روزگار از دیدن رخسار تو
بتی هزاران سلسله از ناز موی در لکنت	بس صید دلها کرده است این طره طرار تو
خونهاید لهار پنجه با مهر خود ای پنجه	اش زده بر خفتگان این ترکس بیدار تو
ناچندان در پرده ای ناکی دل از ما برده	دلداد گات منظر سرگشته دیدار تو
صبح و پین شام و سحر در راه وصلت	بنشسته با خون جگر منظر آثار تو
خوش دل بیجا مبرای جان از تن ما مبرای	صدها هزاران همچو من دلداره و بیمار تو

اشعاع مؤلف خبیر

(۳۳۳ ع)

خرم دی کانی ز در بر ما بیداری نظر
 آخر تو میدانی که ما خایم در گلزار تو
 جهان و سرگردان منم روز و شبان گریان منم
 شاید که روزی بنگرم آنچه گلزار تو

شرح میتوان دهم نکته بنکته موهو	در د فراق شاه را من بیان گفتگو
قطعه بقطعه نخ پنج ناربتار و یویو	جامه صبر بردم چند در انتظار شه
گفته بگفته دم بدم دشنه بدشنه سولبو	میطلبم نشانه از هر که رهم نمیدهد
خانه بخانه جایجا کوچه کوچه کوبکوبو	تا که کم سراغ از او میگذرم به طرف
دجله بدجله بتم بتم نهر نهر و جویجو	کاش توان گریتم شام و سحر با او
شهر بشهر و ده بده دره بدره کوبکوبو	در خون عشق او میکشدم بجز و تر
جام بجام و دن بدن خم خم و هم بسوسو	خیز و بریز ساقبا ما غم ز خون
زاش هجر بی بی وز غم و رنج تو بتو	تا که کم نثار شه جان فکار خون
دست بدست پایا شانه نشانه رو برو	کشته عشق شاه را بلکه بر ندعاسف

چرا ترا بگریز رجاست ز لذت جهان
 جز که دهند نفس او زاب وصال است

خوشا خورشید روی بی مثالش	خوشا شاه و خوشا روز وصالش
بهر حالی کند حفظ از وبالش	خدا پیش ناصر و پارو معین باد
مسلسل گیسوی مشکین و خالش	عجب کرده است دام صید دلها
شوم مضمون آن سحر حلالش	هی حوا هم که دیدارش ببینم

اشعاً مؤلفاً حقیقاً

دهد گردست نا پایش بوسم
 خداوند از هجرش چند نالم
 همی خواهم که گردد دستگرم
 سیریشک از دیده جبران چند برود
 که شاید ششوی پرسد ز حالش

در دل خود کسپده ام نقش حال بار را
 ریخته دام و دانسته از خط و خال ^{بستن} خود
 سوزم و سازم از غمش روز و شب ^{دل} با خود
 دولت وصل او اگر بکشی ایدم بکف
 چشم امید دوختن برده وصل نا بکی
 امیه برج معدلت پرده ز چهره بر فکن
 سوختگان خویش را کن نظر عنایتی
 پیشه خود نموده ام خالک انظار را
 صید نموده مرغ دل برده از او قرار را
 تا که مگر ببینم آن طره مشکبار را
 شرح فراق کی توان داد بک از هزار را
 برده شرار نارغم از کفم اختیار را
 شوزد و چشم عاشقان را بکرم غبار را
 مرهی از گرم سینه این دل داغدار را

جبران را بجلوه از رخ خویش مات کن
 نارهد از خودی خود ترک کند بار را

سَلامٌ عَلٰی نُورِ اِلٰهٍ مُحَمَّدٍ
 وَعَتَرَتِهِ زَوْجِ الْبَتُولِ وَصَهْبِهِ
 وَفَاطَةَ الصِّدِّيقَةِ الطَّهْرِ بِنْتِهِ
 رَسُوْلِ الْوَرْدِيِّ حَبْرِ الْبَرِّيَّةِ اَحْمَدِ
 عَلِيٍّ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ الْمُجْتَدِ
 شَفِيْعَةِ يَوْمِ الْحَشْرِ لِلْمُوَدِّدِ

خاتمة رسوق كتاب

(٣٥٤)

وَسَبَّطِيهِ فَرَطِي عَرْشِ رَحْمَةِ رَبِّهِ
وَتَبَعْتُهُ مِنْ وَلَدِ الْحَبِيبِ أُمَّةٍ
عَلِيٍّ هُوَ التَّجَادُ زَيْنُ عِبَادِهِ
وَكَاشِفِ أَسْرَارِ الْحَقَائِقِ جَعْفَرِ
وَعَالِمِ أَهْلِ الْبَيْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ
وَأَمِنِ الْبَابِ الْوَالِدِ فِي الْوَرَى
وَنُورِ جَلَالِ اللَّهِ ذِي الْجُودِ وَالْفَيْ
وَعَيْبَةِ عِلْمِ اللَّهِ خَازِنِ حِكْمَتِهِ
وَمَهْبُطِ وَحْيِ اللَّهِ الْحَسَنِ الرَّكْبِيِّ
وَتَشْمِسِ الضَّمْحِيِّ بَدْرِ الدُّجَى وَجَهْدِ
عَلَيْهِمْ سَلَامُ اللَّهِ مَا دَامَتِ السَّمَا
مَوَالِي أَنْتُمْ مَوْلِي يَوْمَ نَاقَتِي
مَوَدَّتِكُمْ زَادِي وَمَالِي بِضَاعَةٌ
أَوْ أَلِي مَوَالِيكُمْ وَأَمَّا عَدُوُّكُمْ
فَهَا أَنَا جَبْرَانٌ كَثِيرٌ نَخِيبَتِي

بِحَبِيهَا أَرْجُو النَّجَاةَ الْمَوْبِقِدِ
غُبُوثِ الشَّدَى فِي كُلِّ غَوْرٍ وَمُجِدِ
وَبَاقِرِ عِلْمِ اللَّهِ خَيْرِ مُسَدِّدِ
نُورِ هُدَاةِ شَيْعَةِ الْحَقِّ تَهْنِئِي
الْكَلِمِ الْعَلِيمِ النَّاسِكِ الْمُتَّجِدِ
عَلِيِّ الرِّضَا نُورِ الْمُضِيِّ الْمُجَسَّدِ
الْجَوَادِ النَّقِيِّ الطَّاهِرِ الْمُتَعَبَّدِ
عَلِيِّ النَّقِيِّ الْهَادِي فِي كُلِّ مَشْهَدِ
شَفِيعِ الْوَرَى فِي الْحَشْرِ خَيْرِ الْأَمَاجِدِ
إِمَامِ هُدَى لِلدِّينِ خَيْرِ مُجَدِّدِ
نَدْوَرِيهَا فِيهَا بِنَظْمِ مُمَهَّدِ
بِحَبِّكُمْ أَرْجُو الشَّفَاعَةَ فِي الْغَدِ
سِوَاهَا غَدًا عِنْدَ الْمَلِكِ الْوَاحِدِ
فَإِنِّي أَعَادِيهِ عَدَاوَةٌ عَامِدِ
رَجَائِي بِكُمْ فِي النَّشْأَتَيْنِ لِأَهْنِدِي

صَلواتٌ أُخْرَى لِلْمَوْلِي

أَحْمَدُ الْمُخْتَارِ خَتَمِ الْمُرْسَلِينَ

صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى النُّورِ الْمُبِينِ

صَلَاةٌ لِلْمَوْلَى

وَعَلَى الْمَوْلُودِ فِي الْبَيْتِ الْحَرَامِ
 وَعَلَى فَاطِمَةَ الطَّهْرِ الْبَتُولِ
 وَعَلَى السَّبْطِ الزَّكِيِّ الْمَجْتَبَى
 وَعَلَى خَامِسِ اصْحَابِ الْكِسَاءِ
 وَعَلَى رَابِعِ اَنْوَارِ الْهُدَى
 وَعَلَى بَحْرِ الْعُلُومِ الْتَاخِرَةِ
 وَعَلَى الصَّادِقِ كَتَاوِفِ الْعُلُومِ
 وَعَلَى الْعَالِمِ بِالنَّصْرِ الْجَلِيِّ
 وَعَلَى شَمْسِ الشُّمُوسِ الطَّالِعَةِ
 وَعَلَى ذِي الْجُودِ مِصْبَاحِ التَّقَى
 وَعَلَى الْهَادِي النَّقِيِّ الْمَقْدُومِ
 وَعَلَى الطَّهْرِ الزَّكِيِّ الْعَسْكَرِيِّ
 وَعَلَى الْقَائِمِ بِالْحَقِّ الْمُبِينِ
 حُجَّةِ الْعَصْرِ الْاِمَامِ الْمُنْتَظَرِ
 عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ
 سَادَتِي اِنِّي مُوَالٍ لَكُمْوُ
 فَاسْتَفْعُوا لِي يَوْمَ لَا يَنْفَعُنِي

كَعْبَةِ الصِّدْقِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 مَنْ هِيَ خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
 حَسَنِ الْخَلْقِ اِمَامِ الْمُتَهَدِّثِينَ
 قِبْلَةَ الْعُشَّاقِ الْفَلَكَ الْحَسْبِينَ
 السَّيِّدِ السَّجَّادِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ
 بَاقِرِ الْعِلْمِ شَفِيعِ الْمَذْنُبِينَ
 مَعْدِنِ الْاَسْرَارِ وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ
 كَاظِمِ الْغَيْظِ دَلِيلِ السَّالِكِينَ
 الرِّضَا الْمَرْضِيِّ كَهْفِ الْعَارِفِينَ
 اَلْتَّقِيِّ الْحَجْرِ بَرْهَانَ الْيَقِينِ
 قَمَرِ الْاَقْمَارِ زَيْنِ الْمُتَّقِينَ
 وَالِدِ الْحُجَّةِ ذُرِّ السَّابِقِينَ
 فَاوِجِ الشُّرُكِ مَبِيرِ الظَّالِمِينَ
 مَظْهَرِ الْغَيْبِ كَرِّ الرَّاعِبِينَ
 مَجْنُودِ النَّصْرِ قَوْمِ صَالِحِينَ
 وَمُعَاوِدِ الْجَمِيعِ الْمُلْحَدِينَ
 عَلَيَّ اِنِّي لِحِزَانِ حَزِينِ

پایان جزو سوم کتاب

بِعَوْنِ اللَّهِ وَحَسْبُ تَوْفِيقِهِ

پایان یافت جزو سوم کتاب نواب الدهور در علام ظهور و در عقب از شروع
 مینمایم بنا به جزو چهارم و آن مشتمل است بر اخبار کهنه و منجین و ارباب علم حروف
 و جفر و اشعار مربوطه بدان و بشارات پیشینان از کتب عهد عتیق و جدید و غیره
 انما ان شاء الله تعالی و توفیق اتمام انرا از خدای متعال میخواهم و از ذوات مقدسه
 محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین یاری مبطلیم و از برادران ایمانی در خواست

دعا و طلب مرزش مینمایم و صلی الله علی محمد و آل الطیبین الطاهرین المعصومین

و کان او ان اتمای هذا الجزو صبیحة یوم السبت الرابع عشر من شهر ربيع الثاني

سنة الف و ثلاثمائة و اربع و ثمانین بعد الهجرة المقدسة النبویة

علیه و آله و آل الصلوات و التسلیمات و التحیات و النجیات

العبد المحتاج العاصی الفانی محمد حسن

لمیرجهما الطباطبائی المجد ابائی

المرقونی الاصفهانی

طهران سنه ۱۳۱۴

هجری

فهرست مندرجات

ص ۲	دبیاچه جزو سوم کتاب	ص ۷	اخر سلطان بنی عباس علیهم السلام
ص ۳	حیدر اول از بخش هفتم در بیان اینکه میاید برای مردم زمانه که این نمیکند مگر بکتابهای خود و اینکه از نعمتهای بزرگ الهیه قدرت دادن بر ایشان است	ص ۱	محقق استغنی از مؤلف ضعیف
ص ۴	محمفوظ مانند علوم بنو شتن است و بیان چند علامت حقیقه	ص ۹	بعضی از نشانههای انراض
ص ۵	در بیان پنج علامت از علامت حقیقه و بیانی از مؤلف	ص ۱۱	مدت حکومت سعبانی و بیانی
ص ۶	قیام دوازده نفر که بدروغ ادعای مهدویت کنند پیش از قیام قائم علیه السلام و کشته شدن نفس زکبه دوازده روز پیش از ظهور حضرت محبت علی الله تعالی فرجه	ص ۱۲	فشار
		ص ۱۳	خدادین خود را بوسپله دشمنان خود باری میکند و شرح کلام مجلی ثانی و شکافه شدن فرات و ابان بیای خود داخل کوچه های کوفه شدن و این علامت خلی نزدیک قیام واقع شود

فهرست مندرجات

... (۳۹۳) ...

ترجمه حدیث و تحقیق از مؤلف	ص ۲۱	ندای اسمانی در شب بیهوش	ص ۱۴
حدیث ثقفی در فضیلت قم و ترجمه آن	ص ۲۲	سوم بنام مهد علیّه السلام	
تحقیق بلیغی از مؤلف	ص ۲۳	و کشته شدن چهار هزار نفر	
تمه تحقیق مؤلف و بیان	ص ۲۴ تا	در روز جمعه ای نزدیک مسجد	
اصول دین شیعہ در واژه امام	۲۵	کوفه	
اجمالاً		ظهور پنج بلاء در آخر الزمان	ص ۱۵
بیان و تحقیق مؤلف فقیر	ص ۲۶	نزدیک ظهور قائم علیه السلام	
احادیث در فضیلت قم	ص ۲۷	ظهور بعضی از علامات و	ص ۱۶
در فضیلت قم	ص ۲۸	کشته شدن هشتاد هزار نفر	
در فضیلت قم و در ضمن آن است	ص ۲۹	در نزد کوه سپاه ری	
بعضی از اخبار عجیبه		تحقیق از مؤلف در ذیل حدیث	ص ۱۷
کوفه افتاب و ثلث ساعت	ص ۳۰ تا	حمله بغداد بهها و خراسانها	ص ۱۸
یاد و ثلث روز و حنوف ماه	۳۱	به ری و فرار کردن اهل ری	
در مدت بیست و سه ساعت یا روز		بقم و از آنجا به اردستان که	
بیست و سوم ماه و فتنه اهل		بکی از قصبه توابع اصفهان است	
مصر و قطع رود نیل و تحقیق		بیانی از مؤلف فقیر	ص ۱۹
از مؤلف در معنی حدیث		معنا حدیث در فضیلت قم	ص ۲۰

فهرست مندرجات

ص ۳۲	بلند شدن پرچم حسنی و اموات	ص ۳۷	شرح حدیث و موعظه مؤلف
	وقتی پیش از سقیانی	ص ۳۹	اشعار مؤلف در موعظه
ص ۳۳	خروج طالب الحق که از علما ت	ص ۴۰	بقیه اشعار و بعضی از اعلام
	خروج سقا است و او بر طریق		مهمه ظهور
	حق نبوت و غیر از بهائی است	ص ۴۱	بعضی از اعلام و وقایع قبل از ظهور
	ظهور کلاه های بین المللی	ص ۴۲	ظاهر نشود قائم علیه السلام
ص ۳۴	قتل از ظهور حضرت بقدر		تا اینکه حکومت کند بسیار
	فترت شدید شود که جا بیکه		از مردمان ناگویند که اگر ما
	دینار و درهم خود را حفظ		حکومت میکردیم بعدالت زقنا
	کنند نداشته باشند و بیایند		میکردیم و ظاهر نشود انحضرت
	از مؤلف		تا اینکه نه عشر از مردم هلاک
			شوند
ص ۳۵	بقیه بیان مؤلف و ذکر حدیث	ص ۴۳	ندای اسمانی راه قومی به
ص ۳۶	امتحان دوره غیبت و اینکه		زبان خود پیشوند و نقل
	پرچم های مشبه قبل از ظهور		حدیث شریفی
	دوازده است و ظهور قائم	ص ۴۴	ترجمه حدیث شریف و خبر داد
	از آفتاب روشن تر خواهد		از خراب شدن دیوار مسجد کوفه
	بود		

فهرست مندرجات

(۱۴۱)

ص ۴۵	ادعا کردن دوازده نفر	ص ۴۸	صعود آخرین سلطان بنی عباسی در شام بر صبر مروان و منقرض شدن ایشان و قیام قائم و بیعت مردم با آنجناب
ص ۴۶	دیدن قائم علیه السلام را و مورد تکذیب و افتادن ایشان و حرکت و حربه قبله قیس و ریخته شدن خون ستمکاران و دعوت شدن درندگان بخوردن گوشنها	ص ۴۹	ندای اسماء و هلاک عباسی و قتل نفس زکیه و بر زمین فرو رفتن لشکر سفیانی در میان مکه و مدینه در سال قبل ظهور همه آنها واقع شود
ص ۴۷	سخن شدن بعضی از مردم آخر الزمان پیش از ظهور خردادن ناقه سواری بگردن خلیفه عباسی که بگردن او فرج آل محمد و همه مردم مان واقع شود و ظاهر شدن عظیمی در آسمان از سمت مشرق و آن مدت کمی پیش از ظهور قائم خواهد بود و وقوع موت و قتل مقارن ظهور	ص ۵۰	دوندانی که در آسمان و زمین بلند میشود نداء اول حق است و نداء دوم باطل است
		ص ۵۱	ترجمه حدیث
		ص ۵۲	در سالیکه صبحه اسماء بلند میشود پیش از آن در ماه و صورت و دستی در ماه ظاهر میشود

فهرست مؤلفات

نشانه ظهور حضرت بیدار شدن هر کسی است هنگام صبح در حالی که زپرسرا و نوشته ای باشد و بیان اینکه پیش از ظهور دو ثلث مردم هلاک و نابود شوند و یک ثلث باقی بماند و بیان خبر دیگری	ص ۵۹	بلند شدن هفتاد پرچم یا هفتاد گروه پیش از قیام قائم	ص ۵۳
بیان چندی از علامات مهمه پیش از ظهور و اینکه سه سال پی در پی پیش از ظهور مردم ممنوع از رفتن حج شوند	ص ۶۰	کشته شدن ابن الشیخ در نجف اشرف	ص ۵۴
ترجمه حدیث و در آن است رؤس آوردن پرچمها خراسانی بجان عراق و پرچمها نزل بجانب ری و هجوم آوردن چینیها به آنها	ص ۶۱	وجه تشبیه ماههای عمر	ص ۵۵
حدیث مفصل از حضرت صادق بروایت والی از روضه کافی	ص ۶۲	نابی عباس منقرض نشوند	ص ۵۶
		فرج نخواهد شد	ص ۵۷
		حکومت کردن زنان و آمدن و ریاست کردن کودکان و جوانان و خراب شدن مسجد کوفه و پیمان بستن دولتهای هموار و زایل شدن ملک از بنی عباس	ص ۵۸
		سفای خیت ترین مردم است و بیان صفات او و اینکه کبر خود را زنده دفن میکند از ترس اینکه مردم راه او دلالت کند و غیر اینها	ص ۵۹

فهرست مساجد

... (۴۴۳) ...

باز کردن امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم رسول خدا صلی الله علیه و اله و الراد در روقعه بصره و بعد از آن باز نخواهد شد تا زمان قیام قائم علیه السلام	ص ۱۱	ترجمه قسمتی از حدیث بیان هفده علامت از علامت عامه	ص ۶۳ تا ۶۵
ترجمه حدیث و در آنست که چون قائم علیه السلام قیام کند تمام اهل مشرق و مغرب او را لعن کنند و قیام نمیکند قائم تا اینکه دو نوشته در بصره و کوفه خوانده شود مشعر بر بیزارگی جستن از علی علیه السلام	ص ۱۲ تا ۱۳	فتمتی از حدیث بیان نه علامت دیگر و ترجمه قسمتی از حدیث بیان پانزده علامت دیگر	ص ۶۶ تا ۶۹
فتمتی از حدیث	ص ۱۴	فتمتی از حدیث بیان سی و هشت علامت و ترجمه قسمتی از حدیث بیان پانزده علامت دیگر	ص ۶۱ تا ۶۹
فتمتی در ترجمه حدیث و در آن است بیان رفتار قائم هنگام ظهور و وقایع دیگر	ص ۱۵	فتمتی از حدیث بیان بیست و یک علامت ترجمه قسمتی از حدیث دیدن یکی از اصحاب صحابین نظر حالات اهل آخر الزمان	ص ۷۱ تا ۷۶
وقایع زمان ظهور	ص ۱۶	خروج سفید در ماه ربیع	ص ۷۷ تا ۷۹

فهرست مساجد

ص ۱۹	زمانیکه اذن داده شود بظهور حضرت انجناب خدا را با اسم عربی بخواند فوراً اصحابش همه در نزد او حاضر میشوند	ص ۹۴	زمان قیام قائم شیخ از سفر و مغرب هر کجا که باشند اما خود را ببینند و صدای او را مپشنند و با او سخن بگویند و هیچ حاجی در میان ایشان و اما شان پست و آن بدون الات ظاهر است
ص ۹۰	اسامی سپصد و سیزده نفر اصحاب آنحضرت با اسامی پدر ایشان و حلیه و صفاتشان بر شمشیرهاشان نوشته شد	ص ۹۵	حدیث مفصلی از حضرت صادق بروایت مفضل بن عمر که در آن است مطالب بسیار مهمه ای از جهاتی چند و بیانی از مؤلف در مصداق در نقل آن
ص ۹۱	بر شمشیرهای ایشان هزار کلمه نوشته شده که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است و همه ایشان بکشت در مکه حاضر شدند	ص ۹۷ تا ۹۸	متممی از متن حدیث و در آنست که وقت ظهور معین پست و علم انرا کسی جز خدا نداند و نیز در بیان قیمت دیگری از حدیث شریف
ص ۹۲	ابتلاء اصحاب قائم مانند ابتلاء اصحاب طالوت است	ص ۹۹	در بیان قیمت دیگری از حدیث شریف
ص ۹۳	دستور العمل اصحاب قائم در کفها دستهایشان است و بروی آب راه میروند		

فهرس مبدا

(۴۴۵)

ص ۱۰۰	کسبک وقت برای ظهور فرار	ص ۱۰۴	چرا مجوس را مجوس نامند
	دهد خود را شریک در علم خدا	ص ۱۰۵	چرا یهود و بنزاری و ضا ^{بین}
	دانشه و بیان قسمتی از حدیث		را به این نامها خوانده اند
	و در آنستکه ظهور حضرت در	ص ۱۰۶	و جواب گفتن حضرت از آن
	زمان شبهه است و امر او ظاهر		چون حضرت قائم ظاهر شود
	خواهد شد بنحویکه هیچ شبهه		هر کسی گوید که آنحضرت را پیش
	برای احدی باقی نماند و ترجمه		از ظهور دیده ام
	قسمتی از حدیث	ص ۱۰۷	ولادت و غیبت و محل ولادت
ص ۱۰۱	ترجمه قسمتی از حدیث و در آن		و خلیفه عصر آنحضرت و وفات
	است معنای ابر شریف بطاهر		حضرت عسکری علیه السلام
	علی الدین کله و نابود شدن		و ترجمه قسمتی از حدیث
	یکتبه ملل و ادیان در زمان	ص ۱۰۸	بیان مؤلف حقیر
	ظهور آنحضرت	ص ۱۰۹	سؤال مفضل از حضرت صادق
ص ۱۰۲	در بیان اینکه دینی که خدا بر		و جواب فرمودن آنحضرت
	بندگان خود بر سمیت شناخته	ص ۱۱۰	بیان مفضل از مؤلف
	دین اسلام است و تمام اینها	ص ۱۱۱	قسمتی از حدیث و آنچه که
	مسلمانان بوده و بان دعوت کردند		در آن ذکر شده

فهرست مندرجات

ص ۱۱۳	در بدو ظهور حضرت تنها ^{ست} و بعد از آن ملائکه و اصحاب در نزد آنحضرت حاضر میشوند و غیر اینها	ص ۱۲۰	خروج ذابۀ الارض و بعضی از علامت مهمته دیگر
ص ۱۱۳	ترجمه این قسمت از حدیث	ص ۱۲۱	ترجمه این قسمت از حدیث
ص ۱۱۴ تا ۱۱۵	رجعت حضرت سید الشهدا علیه السلام با دو ازده هزار صدیق از شیعیان در حالیکه آنحضرت عمامه سپا بر سر داشته باشد در بدو زمان ظهور مهبط و قسمتی از حدیث که در آن است که هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعت کفر و نفاق است	ص ۱۲۲	ظاهر شدن ملائکه و جن برای مردم در آن زمان که با هم خلطه و آمیزش کنند و بعضی مطالب دیگر
ص ۱۱۶	ترجمه این قسمت از حدیث	ص ۱۲۳	عمل قائم علیه السلام با اهل مکه
ص ۱۱۷ تا ۱۱۸	قسمتی از حدیث مخصوص مطالب مهمی	ص ۱۲۴	خلیفه نصب کردن حضرت برای اهل مکه و کشتن ایشان خلیفه را ناد و مرتبه و کشتن آنحضرت اهل مکه را و نصب کردن خلیفه سوم برای ایشان
ص ۱۱۹	ترجمه این قسمت از حدیث	ص ۱۲۵	مکانی تحت حضرت در کوفه و جای حکومت آنحضرت مسجد کوفه و بیت المال آنجناب مسجد سهله خواهد بود

فهرست و دستاویز

(۴۴۷)

<p>از زمان آدم تا ان زمان و اقرار کردن ایشان بجنایات خود وسوزانیدن حضرت انهارا و خاکستر ایشان را بباد دادن</p>	<p>۱۲۶ ص ترجمه بن قسنت از حدیث و افضلیت زمین کربلا و انصاف قصرها کوفه بکربلا و مسافت کوفه بیست و پنج فرسخ خواهد شد</p>
<p>بیان مؤلف ۱۳۳ ص ۱۳۶ تا</p>	<p>۱۲۷ ص افضلیت زمین کربلا از کعبه ورفتن قائم علیه السلام مبدئه طیبه</p>
<p>قسمتی از حدیث و عدد اصحاب حضرت از ملائکه و جن و انس و سؤال مفضل از صادق علیه السلام از بغداد و جواب حضرت</p>	<p>۱۲۱ ص قسمتی از حدیث ۱۲۹ تا</p>
<p>۱۳۹ ص قسمتی از حدیث و دران است از خروج سپه حسنی تا آمدن او بکوفه و تسلیم حضرت شدن او بالشکرش</p>	<p>۱۳۰ ص ترجمه حدیث و دران است بیرون آوردن قائم علیه السلام از دوفرا از برادر حالی که برای امتحان خدا بدنیهای ایشان را تر و ناز نگاه داشته و بر نخل خشک او بچتن حضرت انهارا و سبز شدن نخله و زنده کردن حضرت انهارا با مر خدا و اقرار گرفتن از ایشان بجنایات کرده اند</p>
<p>۱۴۳ ص رفتن قائم علیه السلام بحد کربلا سفای و قیام حضرت الشهدا علیه السلام باد و از ده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر شهدا کربلا و مطالب مهمه دیگر</p>	<p>۱۴۷ ص سکایت فاطمه زهرا نزد پدر ار کلیه جور و ستمهایش که بر او شد و سقوط ۱۵۶ تا</p>

فهرست مندرجات

توابع گریستن بر حسین علیه السلام	ص ۱۹۴	بیان مؤلف	ص ۱۵۶
در نواب ابره شریفه و اذالموت	ص ۱۹۵	کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام	ص ۱۵۷
مسئلت و کلمات صادق علیه السلام		منقول از کتاب صوامع	تا ۱۶۲
تظلم زهراء پسر و ردگار خود	ص ۱۹۶	الحاشیه در تاریخ زهراء علیها السلام	
انتقام خواستن او		بعد از رحلت پیغمبر و بودن	
کلام حضرت صادق در حق	ص ۱۹۷	حضرت برای بیعت گرفتن	
منکرین رجعت		و شرح لغات و ترجمه کلمات	
معنا عذاب ادنی و عذاب اکبر	ص ۱۹۸	شکایات امیرالمؤمنین	ص ۱۶۳
معنا رجعت و برگرداندن خدا	ص ۲۰۱	علیه السلام به پیغمبر اکرم	تا ۱۸۱
ملک رابعه ال محمد علیهم السلام		صلی الله علیه و اله ارضاء	
فتمتی از حدیث صادق علیه السلام	ص ۲۰۲	و ازارها بشکوه آنحضرت	
محموی بر آیات داله بر رجعت	تا ۲۰۷	رسیده تا وقت شهادت	
ترجمه آن		نواب ابره افان مات او	ص ۱۸۱
راجع بمقتضی احکام ان و تقاضا	ص ۲۰۷	قتل و کلمات مفضل بن عمر	تا ۱۸۲
میان متعه و عقد دائم و شرط	تا ۲۲۳	و جواب صادق علیه السلام	
متعه		شکایات حضرت امام حسن	ص ۱۸۳
شکایات حضرت زین العابدین	ص ۲۲۳	مجتبی علیه السلام بجد بر	تا ۱۹۱
و حضرت باقر علیه السلام بجد		خود از ظلم و ستمها که به او	
بزرگوار خود از ظلم و ستمها		رسیده تا وقت شهادت او	
که از خلق جور برایشان و آن		شکایات حضرت سید الشهداء	ص ۱۹۱
شده تا وقت شهادت ایشان		علیه السلام بجد بزرگوار	تا ۱۹۴

فهرس مندا

... (۴۹۹) ...

خطبه امیر المؤمنین بر وایت حضرت صادق	ص ۲۳۶ نا ۲۴۳	شکایات حضرت صادق و حضرت	ص ۲۲۴
صادق و شرح لغات و تزیینات		کلاظم و حضرت رضا و حضرت	ص ۲۲۶
ان		جواد و حضرت هادی و حضرت	
در معنای عالی و عالی و	ص ۲۴۳ نا ۲۴۹	عسکری به پیغمبر اکرم صلی	
مطالب مهمه دیگر		علیه و الله از ظلم و ستمها	
خطبه امیر المؤمنین در روز	ص ۲۵۰ نا ۲۵۶	که به ایشان رسیده	
زدن سلمان در مدینه و		شکایات قائم آل محمد به	ص ۲۲۷ نا ۲۲۱
شرح لغات و معنای ان		جد بزرگوار خود از جفاها	
شرح حضرت صادق علیه	ص ۲۵۷ نا ۲۵۹	امت در دوره غیبت صغری	
السلام بعضی از فقرات		و کبرای خود تا وقت ظهور	
خطبه را		سؤال مفضل بن عمر از حضرت	ص ۲۲۱ نا ۲۳۰
شرح اکوان سته و بیانات	ص ۲۵۹ نا ۲۶۲	صادق علیه السلام از تفسیر	
حضرت صادق علیه السلام		ایه مبارکه لیغفرلک الله ما نقد	
برای مفضل بن عمر		من ذنبک و ما تا آخر وجوب	
سؤالات مفضل از حضرت	ص ۲۶۳ نا ۲۶۵	انحضرت از ان	
صادق و جوابها انحضرت		در فضیلت شیعیان آل محمد	ص ۲۳۱
سؤال مفضل از انحضرت	ص ۲۶۵	و معنای لیطهره علی الدین	
در موضوع ابلیس که ابابکر		کله	
ملائکه بوده است یا نه و جواب		فرماندادن خاتم الانبیاء صلی	ص ۲۳۲
انحضرت با اینکه ملک لفظی است		علیه و الله امیر المؤمنین و قائم	
کلی و اطلاقاتی دارد		علیها السلام را بان مقام کسید و	
		خونخواهی و مطالب مهمه دیگر	

فهرست مندرجات

معنای ناصبه و مقصره	ص ۲۱۹	در بیان عالم اطله و آسلا	ص ۲۶۶
جهانگیری امیرالمؤمنین ع	ص ۲۹۰	حضرت صادق بران به ایته	ص ۲۷۲ تا
ادا کردن امام زمان در وقت	ص ۲۹۱	الموت الى ربك كيف تد الظل	
شیعیان خود را در زمان ظهور		و سؤال مفضل از عالم مینا	
بعضی از رفتار قائم علیه السلام	ص ۲۹۲	و جواب گفتن حضرت او را	
در زمان ظهور		سؤال صعصعه از حضرت	ص ۲۷۳ تا
مدت سلطنت آنحضرت	ص ۲۹۳	امیرالمؤمنین از شرح فرموده	
حدیث غریبی از حضرت صادق	ص ۲۹۶	انحضرت واعجابا كل العجايب	
وارد شدن پرچمها به قصری	ص ۲۹۷	و جواب گفتن آنجناب او را	
در شامات		معنای حدیث ناصب	ص ۲۷۵
بیان مؤلف	ص ۲۹۸	معنای ملك مقرب و نبی مرسل	ص ۲۷۶ تا
گوینده شدن آیات قیس	ص ۲۹۹	و مؤمن ممتحن	
در مصر و آیات کذبه بخراسان		استشهاد حضرت صادق ع	ص ۲۱۳ تا
و بیان مؤلف		در تفویض به ال محمد بن ابی طالب	ص ۲۱۵ تا
سلطنت کردن بنی عباس در	ص ۳۰۰	مبارکات	
نزدیکی قیام قائم بعد از منقرض		مرجع ضمنا بر مع الغیر در زمان	ص ۲۱۵ تا
شدن دولت آنها و این در		ال محمد اند و مرجع ضمنا بر مکلم	ص ۲۱۹ تا
مدتی پیش از قیام قائم است		و حده خدای تعالی است	

فهرس مندرجات

(۴۵۱)

امتحان مردم آخر الزمان و با	ص ۳۱۰	امتحان و فتنه در دین	ص ۳۰۲
ماندن کمی از مردم در دین خود		برگشتن مردم از دین اسلام	ص ۳۰۳
ندای اسمانی در قمار کجی	ص ۳۱۱	در کراهت وقت قرار دادن	ص ۳۰۴
ظاهر شدن دستی در مقابل		برای ظهور	
اقتاب		قیام مردی در قمار از	ص ۳۰۵
کشته شدن پانزده نفر شیعیان	ص ۳۱۳	اهل آن برای دشواری کردن	
در میان مکه و مدینه و بیابان		بحق و متابعت کردن حجی	
اینکه قائم علیه السلام بصورت		اورا که دنیهای این دنیا	
جوانی قیام میکند		مانند پارهای آهن باشد	
قیام سفیانی و یمانی و مغانی	ص ۳۱۵	و در فضیلت تم	
و شعب بن صالح پیش از		در فضیلت و مدح شیعیان	ص ۳۰۶
ظهور قائم است		که در آخر الزمان بدین	
سقیانی در زمان سلطنت	ص ۳۱۶	خود ثابت بمانند	
قیام میکند		مرا در از بغت باطنه در آید	ص ۳۰۷
قیام قائم و عده ایت از جانب	ص ۳۲۰	شریفه امام زمان است	
خدا که هیچ خلقی در آن نیست		فتنه بنی عباس از فتنه	ص ۳۰۸
علامات خاصه ظهور و	ص ۳۲۳	ترک زیاد تراست	
از مطالب دیگر		برداشته شدن رحم از	ص ۳۰۹
خدا در کتب امر قائم را	ص ۳۲۶	دلهای شیعیان در آخر	
اصلاح میکند		زمان	
ظهور روزنامه های مخالف	ص ۳۲۱		

فهرست مندرجات

۳۳۰ ص	برداشتن علوم	۳۵۲ ص	حکایت علی بن مهزیار بطریق دیگر
۳۳۱ ص	حقیقه از میان مردم	۳۵۵ ص	ترجمه حدیث
۳۳۲ ص	دیدن احمد بن اسحاق	۳۵۹ ص	بیان مؤلف
۳۳۳ ص	حضرت قائم علیه السلام را	۳۶۶ ص	حدیث ابراهیم بن مهزیار
۳۳۴ ص	منکر وجود قائم منکر جمیع	۳۶۹ ص	شرح لغات حدیث
۳۳۵ ص	انبیاء و رسل است	۳۷۱ ص	معنای حدیث
۳۳۶ ص	حضرت قائم در زمان قیام	۳۷۹ ص	بیان مؤلف
۳۳۷ ص	مانند داود پیغمبر سابق حکم میکند	۳۸۱ ص	بیان بعضی از علائم در روایت فتنی
۳۳۸ ص	حضرت قائم مناره ها و قصرها	۳۸۲ ص	که برای شیخ مفید از ناجیه مفید صادر شده
۳۳۹ ص	که در مساجد ساخته شده	۳۸۳ ص	توقع دیگر برای شیخ مفید
۳۴۰ ص	خراب میکند	۳۸۴ ص	در اوست بیان بعضی از علائم
۳۴۱ ص	وقوع جنگ جهانی مفا	۳۸۵ ص	ترجمه توقع
۳۴۲ ص	باقیام است و بیان مؤلف	۳۸۶ ص	پایان بخش هم از دوازده
۳۴۳ ص	حکایت علی بن مهزیار	۳۸۷ ص	بخش کتاب نواب الدهور
۳۴۴ ص	رسیدن او خدمت آنحضرت	۳۸۸ ص	بخش دهم در اخبار صحابه
۳۴۵ ص	و خبر دادن آنحضرت به او	۳۸۹ ص	و تابعیه و بیرون آمدن
۳۴۶ ص	از علامات ظهور خود را	۳۹۰ ص	پرچمها سیاه از خراسان
۳۴۷ ص	لغات حدیث و ترجمه آن		
۳۴۸ ص	بیان مؤلف حقیر و پاره ای		
۳۴۹ ص	از استعاره او		

فهرست جانات

... (۴۵۳) ...

ص ۳۱۴	بیرون آمدن مردی از مشرق با جماعت مختلفه که مردم زابیه ال محمد دعوت کنند و آنها از اهل دین نشینند دروغ مگویند	ص ۳۱۷	آمدن روم در جزیره و هلاک شدن ایشان بمرض طاعون علامت انقراض بنی عباس ظهور سرخی است در جو و ظاهر شدن سناره ایت در شرق که مانند ماه نور دهد و قحطی در مشرق و ذابیه ای در مغرب و مرگی اسکارا در طرف قبله
ص ۳۱۵	بیرون آمدن مردمان بیدین و پاپرهنه ای که مردم را مانند زرع درو نابود کنند و آمدن پرچمها زرد بمصر و از آنجا رفتن بشام و ظهور پرچمهای سپاه از طرف مشرق و پرچمها زرد از طرف مغرب و بیکدیگر رسیدن ایشان در فرود آمدن لشکر ترک در	ص ۳۱۸	ظاهر شدن انشی عمودی از سمت مشرق که همه مردم آنرا ببینند و وقتیکه این انش ظاهر شد باید مردم تهیه طعام یکسال برای خود بکنند و حدوث علامت و حادثه ای در ماه رمضان
ص ۳۱۶	آمدن حمله کردن ایشان بر مسلمانان و هلاک کردن خدا ایشان از برف و باد و سرمای سخت و فرود	ص ۳۱۹	ظاهر شدن ستاره ای از طرف مشرق که مثل ماه شب چهارده نور دهد برای اهل زمین

فهرست مندرجات

و این شماره در افاق میگردد	ص ۳۹۱	ماندن سفیانی مد چهار
در ماه صفر با یکی از دو ماه		ماه در مصر و کشتن و آب
ربیع یا در ماه رجب و حرکت		کردن او اهل مصر
چینپها و ترکها بخوبی که رو	ص ۳۹۲	تفسیر جمع حق و قتل عظیمی در
متابعه کتد انهارا با پر		بغداد
و صلیب و گرفتن اقباب	ص ۳۹۳	تفسیر دیگر از جمع حق و سوختن
در ماه رمضان دو مرتبه		بکشد بغداد که در یک طرف
و ظاهر شدن شماره ای که		شماره است و بر زمین فرو
مانند مار بخود پیچد و بر	ص ۳۹۴	رفتن قسمت دیگر از آن
باشد دو سر آن هم بچسبند		فته شدید سفیانی در
و وقوع دو مرتبه زمین لرزه		کوفه و اطراف آن و قتل
در دو شب نحسی و افتادن		غارت و اسارت شدید
سهای از آسمان با صدا		و شکست خوردن لشکر سفیانی
شدید در سمت مشرق که	ص ۳۹۵	از لشکر شعب بن صالح
از آن بلای سختی بر مردم		خروج شعب بن صالح در
ظهور فتنه شدیدی در		ری با چهار هزار نفر که
شام و ظهور فتنه ای در		لباسها سفید پوشیده باشند
مغرب در آنوقت ملجاء و		و کلاهها سیاه بر سر دارند
پناهگاه بمن خواهد بود	ص ۳۹۶	با پرچمهای سیاه
		مالک شدن مردی شام را

فهرس مندرجات

... (۴۵۵) ...

وما لك شدن مردی مصر را	وما لك شدن مردی از بنی هاشم
و وقوع قتال در میان ایشان	و پیروان آمدن مردی از بنی امیه
و پیروان آمدن مردی از	پس از آن مهتد قیام میکنند
مشرق با پرچمها سپاه کوفه	از علامات خروج مهتدی
ص ۳۹۱	ص ۴۰۱
ساقط کردن سفینا و اولاد	پیروان آمدن پرچمهای مغرب
جعفر و اولاد عباس را و	است بر کردگی بکفر مردی کنگی
نابود کردن صالحان پرچمها	از قبله کینه و کافر شدن مردی
سیا بزرگ را	در اسکارا بخدا
ص ۳۹۹	ص ۴۰۲
موت خلیفه ای که جمع مال	وقت خروج مهتد از امور بیدار
میکند و خلیفه شد کودک	است و علم آن نزد خدا است
صغیری و خلع شدن او پس	بیان مؤلف و ترجمه عباس بن
از دو سال و خفتمت	نزل ترک و روم و جنگهای
عربی مسجد دمشق و خروج	بسیاد روی زمین و باریدن
سه نفر در شام و خروج ^{بها} ^{مغرب}	بیت و چها باران پی در پی
در مصر علامت خروج سفینا	پیش از ظهور مهتد
ص ۴۰۰	ص ۴۰۷
است	مالک شد مردی از بنی عباس
پیروان نمی آید مهتد تا آنکه	بنام عبدالله و او آخر سلطان
هر ریشی کشته شود و مالک	بنی عباسی است

فهرست مندرجات

ص ۴۰۱	اجتماع هر مؤمنی بکوفه و ندای اسمانی که ندا کند جبرئیل است	ص ۴۱۹	فتح مسکین بلاد روم و قسطنطنیه و شکافته شدن دریا برای مسلمین و فتح قسطنطنیه بیکبار
ص ۴۰۹	سفیانی از روم باز نارد صلیب میاید در حالتیکه نصراخی شده و علامات چند دیگر	ص ۴۲۱	عجائب قسطنطنیه بعد است که شنونده تصدیق نکند
ص ۴۱۰	ترجمه حدیث	ص ۴۲۳	عجائب قسطنطنیه بروایت عقد عجائب قسطنطنیه بروایت ابن
ص ۴۱۲	کشته شدن نفس زکیه و ظاهر شدن ابی دراقا	ص ۴۲۴ نا ۴۳	پایان جزو سوم کتاب و چهارده غزل از اشعار مؤلف در اطها
ص ۴۱۳	سلوک قائم در هنگام ظهور	ص ۴۲۵	اشتیاق بولی عصر علیه السلام
ص ۴۱۵	طلوع ستاره سرخ و خراب شدن ری و فرو رفتن بغداد و حرب اوله عباس با جوانان ارمنیه و ادز با بجان و وقوع	ص ۴۳۴ و ۴۳۵	اشعار عربیه مؤلف در سلام چهارده معصوم علیه السلام
ص ۴۱۸	جنگ عظیمی که هزار هزارها کشته شوند زمان ظهور دینی جز دین اسلام باقی نخواهد ماند	ص ۴۳۵ و ۴۳۶	اشعار عربیه مؤلف در صلوات بر چهارده معصوم ایضا
		ص ۴۳۷	تاریخ اتمام جزو سوم کتاب و الذهور فی علام الظهور

پایان فهرست